



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



روض الجنان ودرج الجنان فی تفسیر القرآن

شماره ۱

تفسیر شیخ ابوالفتح رازی

تألیف

علی بن ابی طالب
عبد بن برهان عمری ریسابادی

ترجمه دکتر شهیدی

جلد ۱۸

دفتر نشر کتاب و اسناد و اسرار اسلامی

پشتون

دکتر شهیدی، کتابخانه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۱۸
۷	مشخصات کتاب
۷	[جلد هیجدهم]
۷	سوره الحجرات
۸	[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱ تا ۱۰]
۸	[اشاره]
۹	[ترجمه]
۲۵	[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱۱ تا ۱۸]
۲۵	[اشاره]
۲۵	[ترجمه]
۳۴	نظم
۴۵	سوره ق
۴۶	[سوره ق (۵۰): آیات ۱ تا ۴۵]
۴۶	[اشاره]
۴۶	[ترجمه]
۷۳	سوره الذاریات
۷۳	[سوره الذاریات (۵۱): آیات ۱ تا ۶۰]
۷۳	[اشاره]
۷۴	[ترجمه]
۱۰۱	سوره الطور
۱۰۱	[سوره الطور (۵۲): آیات ۱ تا ۴۹]
۱۰۱	[اشاره]

- ۱۰۲ [ترجمه]
- ۱۲۵ سورة «۱» النجم
- ۱۲۵ [سوره النجم (۵۳): آیات ۱ تا ۶۲]
- ۱۲۵ [اشاره]
- ۱۲۶ [ترجمه]
- ۱۵۹ سورة القمر
- ۱۵۹ [سوره القمر (۵۴): آیات ۱ تا ۵۵]
- ۱۵۹ [اشاره]
- ۱۶۰ [ترجمه]
- ۱۷۱ سورة الرحمن
- ۱۷۲ [سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱ تا ۷۸]
- ۱۷۲ [اشاره]
- ۱۷۲ [ترجمه]
- ۱۹۱ سورة الواقعة
- ۱۹۲ [سوره الواقعة (۵۶): آیات ۱ تا ۹۶]
- ۱۹۲ [اشاره]
- ۱۹۳ [ترجمه]
- ۲۱۰ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۱۸

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی : روض الجنان و روح الجنان

عنوان و نام پدیدآور : روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن/ تالیف حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح. مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳-.

یادداشت : فهرست نویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت : ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : عنوان دیگر کتاب " تفسیر ابوالفتوح رازی. "

عنوان دیگر : تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع : تفاسیر شیعه - قرن ۶ق.

موضوع : نثر فارسی - قرن ۶ق.

شناسه افزوده : یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده : ناصح، محمد مهدی، ۱۳۱۸-، مصحح

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهش‌های اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۴/۵/الف ۹۲ ۱۳۰۰ ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد : ۱۸ صفحه : ۹

[جلد هیجدهم]

سورة الحجرات

بسم الله الرحمن الرحيم بدان که اینک سوره مدنی است و هژده [آنها ما «۱» آیت است و سیصد [آنها ما «۲» و چهل و سه کلمت است و هزار و چهار صد و نود و شش حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول- علیه السلام [آنها ما «۳»-

گفت: هر کس که او سورة الحجرات بخواند، خدای تعالی [آنها ما «۴»] [۱-ر] به عدد هر کس که [آنها ما «۵»] خدای را طاعت داشت [آنها ما «۶»] و در خدای [آنها ما «۷»] عاصی شده حسنه بنویسد او را. از اینکه جا [آنها ما «۸»] تا به آخر قرآن اینکه سورتها مفصل [آنها ما «۹»] خوانند برای آن که فصل [به] [آنها ما «۱۰»] بسم الله الرحمن الرحيم، بسیار باشد در او. و رسول- علیه السلام [آنها ما «۱۱»] گفت:

«اعطيت السبع الطوال» مکان التورات و اعطيت المثنی مکان الإنجیل و اعطيت المثنین مکان الزبور و فضلت بالمفصل.»

(۱). آج: هشتمه، گاه: هیژده، کا: هجده.

(۲). اساس و آج: ششصد خوانده می‌شود، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱-۳). آج، آد، گاه، کا: صلی الله علیه و آله.

(۴). آد، کا او را.

(۵). آد، کا: هر که.

(۶). آد، کا: کرد.

(۷). آد، کا: و هر که در او.

(۸). آد، کا: و از اینکه سوره.

(۹). آج را.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۲). آد: الطول.

(۱۳). آج صدق رسول الله.

صفحه : ۲

قوله تعالی :

[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱ تا ۱۰]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۲) إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ (۳) إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۴)

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (۶) وَعَلَّمُوا أَنْ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوِ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ

الإيمان وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرِهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ (۷) فَضَلًّا مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۸) وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَ أَقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۹) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۰)

[ترجمه]

ای آنان که مؤمنانید نه پیشین کنید پیش فرمان خدای و رسول او و برسید از خدای که خدای شنوا و داناست. یا شما که مؤمنانید بر مدارید آوازه‌های شما زیر آواز پیغامبر و بلند مکنید او را به گفتار چون بلند خواندن برخی را که تباه شود کردارهای شما و شما ندانید.

[۱-پ]، که آن کسها [که] «۱» کمترین «۲» آورند آوازه‌اشان نزدیک پیغمبر خدای، ایشانند آن کسها که آزموده کرد خدای دلهاشان پرهیزکاری را، ایشان را باشد آمرزشی و مزدی بزرگ.

آنان که همی خوانند تو را از پس حجره‌ها بیشتر ایشان خرد ندارند.

اگر «۳» ایشان شکیبایی کردند تا برون آمدی به سوی ایشان، بود بهتر ایشان را. و خدای آمرزگاری است بخشاینده.

(۱). اساس: ندارد، با توجه به معنی جمله افزوده شد. [.....]

(۲). اساس در بالای «کمترین» با خطی جدیدتر از متن افزوده است: «فرو»، که ظاهراً به ترجمه دیگری از کلمه ناظر است.

(۳). آج: اگر آنستی که.

صفحه : ۳

ای آن کسها که مؤمنانید اگر بیاید به شما تباهاکاری به خبری، کاوش کنی که برسانید گروهی را به نادانی، پس صباح کردید بر آنچه کردید پشیمانان.

[۲-ر]

و بدانید که اندر میان شماست پیغامبر خدای اگر فرمان بری شما اندر بسیاری از کار، بزهکار شوید «۱» و لکن خدای دوست کرد «۲» به شما ایمان و آراسته کرد در دلهای شما و ناخواه کرد به شما کافر شدن و تباهاکاری و نافرمان شدن، ایشانند راه راست یافتگان.

فضل از خدای و نعمتی، و خدای داناست با حکمت «۳».

و اگر دو گروه از مؤمنان کارزار کنند صلح نهید میان ایشان. پس اگر افزون جوید یکی از ایشان بر دیگری کارزار کنید با آن که افزونی جوید تا باز آید به سوی فرمان خدای. پس اگر باز آمد صلح کنید میان ایشان برآستی و داد کنید بدرستی که خدای دوست دارد دادکنان را.

که «۴» مؤمنان برادر یکدیگراند پس صلح کنید میان برادران «۵» و برسید از خدای تا مگر شما را ببخشایند.

(۱). لا: هلاک شوید.

(۲). آج، لا: دوست گردانید.

(۳). آج: درست کار و درست گفتار.

(۴). آج: بدرستی که، لا: بدرستی.

(۵). برادران/ برادرانان، آج: دو برادر شما.

صفحه : ۴

قوله تعالی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ الْآيَةُ. عامه قراء خواندند: لا تقدّموا، به ضم «تا» و کسر «دال» من التقديم، و يعقوب خواند:

«لا تقدّموا» به فتح «تا» [و دال] «۱» من التقدّم، و التقدير: لا تتقدّموا، فحذفت احدى التائين تخفيفا- و اینکه رفته است به استقصاء. حق تعالی در اینکه آیت خطاب کرد با مؤمنان [۲-پ] و گفت: ای مؤمنان فرا پیش خدای و پیغمبر نشوی «۲». و «تقدیم» هم به معنی تقدّم است، يقال: منه مقدّمه الكتاب أي متقدّمته.

[علی بن ابی طلحه گفت از عبد الله بن عباس که معنی آن است که: خلاف کتاب و سنت چیزی] «۳» مگوی «۴»، عطیه گفت: پیش از آن که خدای و پیغمبر گفت «۵» مگوی.

جابر عبد الله انصاری گفت: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی روز عید پیش از آن که رسول- علیه السلام- ذبح کرد و نماز «۶»، ایشان ذبح کردند «۷». خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و فرمود تا ذبح با سر گیرند، گفت: پیش از آن که رسول ذبح کند، شما ذبح مکنید.

عایشه گفت: آیت در روزه آمد، گفت: پیش از آن رسول روزه گیرد، شما مگیری «۸» و به اینکه خبر تمسّک کردند در تحریم روزه روز «۹» شک. مسروق گفت «۱۰»:

در نزدیک عایشه شدم روز شک، پاره‌ای انگبین پیش آورد و مرا داد، گفتم: روزه دارم. گفت: اینکه روز روزه نباید داشت «۱۱» که خدای تعالی اینکه آیت در اینکه روز

(۱). اساس، آج: ندارد، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). آد، گا، گا، لا: مشوید.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها: مگوید.

(۵). کا، گا، لا: گوید.

(۶). آد، کا: نماز گذارد، گا: نماز کرد.

(۷). لا نماز کردند. [.....]

(۸). آج، آد، کا، گا، لا: مگیرید.

(۹). لا: روزه در.

(۱۰). اساس روز شک، که با توجه به نسخه بدلها و سیاق عبارت زائد است.

(۱۱). آج: شاید داشت، دیگر نسخه بدلها: شاید داشتن.

صفحه : ۵

دارم. گفت: اینکه روز روزه نباید داشت «۱» که خدای تعالی اینکه آیت در اینکه روز فرستاد و در اینکه روزه، نشاید روزه داشت به نیت ماه رمضان و نیز به شک روزه نشاید داشتن «۲»، اما به نیت شعبان روزه داشتن مستحب است.

بعضی دگر گفتند معنی آن است که: هر عبادتی که معین است به وقتی پیش از آن وقت، آن عبادت مکنید چون: نماز و روزه و زکات و حج «۳»، تا «۴» اگر کسی کند «۵» مقبول نباشد و با سر باید گرفتن «۶». و بعضی دگر گفتند که: آیت در آن آمد که کسان «۷» آمدندی و از رسول - علیه السلام - چیزی «۸» پرسیدندی، حاضران «۹» مسارعت کردند و جواب دادندی پیش از آنکه رسول جواب دادی، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، و اینکه قول مجاهد است و اینکه از باب سوء ادب است. حق تعالی به اینکه آیت [۳-] ر، [ادب آموخت ایشان را تا ادب نفس کار بندند. قتاده گفت: آیت در قومی آمد که گفتندی: لو انزل فی کذا، اگر خدای در حق ما آیتی فرستادی - یا سورتی، خدای کاره بود آن را، اینکه آیت فرستاد.

عبد الله زبیر گفت: جماعتی از بنی تمیم نزدیک رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - «۱۰» حاضر آمده بودند «۱۱»، ابو بکر گفت: یا رسول الله، قعقاع بن معبد را امیر اینان کن. عمر گفت: أفرع بن حابس را، ابو بکر گفت: تو در اینکه کار جز

(۱). آج: نشاید داشت، دیگر نسخه بدلها: نشاید داشتن.

(۲). آد، گا: نتوان داشتن.

(۳). لا: و روزه و حج و جهاد و مانند آن.

(۴). لا: و.

(۵). آد، گا بی وقت.

(۶). اساس: گرفت، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). آج، آد، کا، گا: کسان.

(۸). آج، کا، گا: خیری.

(۹). آد، گا در جواب.

(۱۰). آد، گا به وفد. [.....]

(۱۱). آد، کا، گا: حاضر آمدند، لا: آمدند به وفد.

صفحه: ۶

خلاف من نخواستی. او گفت «۱»: نخواستم و آواز بلند کردند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: پیش از خدای و پیغمبر مشوید.

ابن زید گفت: لا تقطعوا «۲» امرا دون الله و رسوله، بی امر خدای و پیغمبر هیچ کار «۳» مکنید. و اینکه قول اولتر است، لعمومه و شموله علی الجمیع حمل آیت بر عموم کردن اولتر باشد تا همه داخل شود در اینکه «۴». أخفش گفت: معنی آن است که استبداد مکنید به رأی خود «۵»، تا خدای و رسول نفرماید «۶» مکنید و مگویید. و در اینکه آیت دلیل است بر بطلان قیاس، برای آن که خدای تعالی بر سبیل عموم گفت و تعیین و تخصیص نکرد، بل جمله مؤمنان را منع کرد «۷» از آن که پیش از خدای و رسول چیزی گویند یا کنند، الا آن که او فرماید، امثال فرمان او کنند بر وفق گفتار او. و قیاس «۸» و حمل چیزی بر چیزی و استنباط حکمی از حکمی خلاف اینکه است.

آنکه گفت: وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ از خدای بترسید و از عقاب او اجتناب کنید که خدا شنوا و داناست، سَمِيعٌ لِّأَقْوَالِكُمْ،

علیکم بأحوالکم.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ، گفت «۹»: آیت در ثابت بن قیس بن شماس آمد- و او کر بود و بلند آواز بود- با رسول سخن گفتی به آواز بلند. رسول را از آن کراحت بود «۱۰»، خدای تعالی «۱۱» آیت فرستاد و گفت: ای مؤمنان آواز بر مدارید بالای آواز پیغمبر و با او سخن بلند مگویید- چنان که با یکدیگر گوید- و گفتند معنی آن است که: رسول را آواز مدهید به نام او چنان که یکدیگر را

(۱). آد، گا: عمر گفت.

(۲). کذا: در آج، آد، کا، گا، لا، چاپ شعرانی (۱۰/ ۲۴۰): لا تفعّلوا.

(۳). لا: کاری.

(۴). آد، گا، لا: در او.

(۵). لا و.

(۶). آد، گا: نفرمایند.

(۷). آد، گا، لا: نهی کرد.

(۸). آد، گا: قیاس کردن.

(۹). آد، گا، لا: گفتند.

(۱۰). آد، کا، گا، لا: بودی.

(۱۱). آد، لا اینکه.

صفحه : ۷

می گوید: محمد «۱» یا احمد، و لکن خطاب چنین کنید: یا نبی الله یا رسول الله، ای پیغمبر خدای، ای فرستاده خدای، نظیره قوله: لا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا «۲».

أَنْ تَحِيَّطَ أَعْمَالُكُمْ، أَى لَنَّا تَحْبَطُ أَعْمَالُكُمْ، تا عملها تان «۳» باطل نشود، و معنی آن که: بیان کردیم «۴» اندر جای «۵»، تا عملتان به موقع قبول افتد، چه معلوم است که اگر اینکه خطاب بر وجه مأمور بکردندی مستحق ثواب بودندی، چون خلاف آن کردند و قصد ایشان وضع حرمت رسول بود، ایشان را به آن ثواب «۶» حاصل نیامد آن انتفاء ثواب را بر توسع احباط خواند.

گفتند: چون «۷» آیت آمد، ثابت بیامد «۸» و بر راه نشست و می گریست.

عاصم بن عدی بر او بگذشت او را گفت: یا ثابت چرا می گریی! گفت: «۹» آیتی آمد و من می ترسم که از اهل آن آیت باشم، و من مردی رفیع الصوتم- بلند آواز- و «۱۰» قصد نکردم. عاصم بن عدی بر او بگذشت او را گفت: یا ثابت من با رسول خدا می گویم «۱۱». برفت و رسول را خبر داد. ثابت برخاست و در خانه رفت و دختر عبد الله ابی سلول در خانه او بود- جمیله، و گفت: من خطایی کرده ام «۱۲» و در اینکه خانه خواهم رفت «۱۳» که اسپ «۱۴» در او بسته باشد. چون در آن جا روم «۱۵»

(۱). آد: یا محمد و.

(۲). سوره نور (۲۴) آیه ۶۳. [...]

(۳). آد، کا، گا، لا: عملتان.

- (۴). آد، کا، گا: کرده‌ایم.
- (۵). آج: اندر جای (شاید که: اندجای)، دیگر نسخه بدلها: چند جای.
- (۶). کا. لا: بر آن ثوابی، آد: از آن ثوابی.
- (۷). آد، کا، گا، لا اینکه.
- (۸). آد، گا: ثابت بن قیس.
- (۹). لا: ثابت گفت.
- (۱۰). کا: اما.
- (۱۱). آد، کا، گا، لا: عبارت «عاصم بن عدی ... می‌گوییم» را ندارد.
- (۱۲). کا، گا، لا: بکرده‌ام.
- (۱۳). کا، گا، لا: خواهم رفتن.
- (۱۴). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد.
- (۱۵). لا بیاو.

صفحه : ۸

مسماری بر آن در زن که من عهد کردم که تا خدای و پیغمبر از من خشنود نباشند»^۱ بیرون نیایم تا آن جا بمیرم»^۲. پس جمیله مسمار»^۳ بر آن در زد و او در آن خانه»^۴ می‌گریست. رسول را خبر دادند از اینکه حال، گفت: بروی و بخوانی»^۵ او را. عاصم بیامد او را در خانه اسپ یافت مسمار بر در زده»^۶ گفت: یا ثابت تو را رسول می‌خواند، گفت: مسمار برکش تا برون آیم. او مسمار برکشید، ثابت بیرون آمد و به یک جای پیش»^۷ رسول رفتند. ثابت گفت: یا رسول الله من مردی ام رفیع الصوت جهوری از جهت خلقت، و ترک ادب کردم در مجلس تو، به عادت خود آواز برداشتم و من می‌ترسم که من اهل اینکه آیتم»^۸ و علمم باطل شود و از اهل دوزخ شوم. توبه کردم یا رسول الله.

رسول - علیه السلام - او را گفت:

أما ترضی ان تعیش حمیدا و تقتل شهیدا و تدخل الجنه،

راضی نباشی با آن که تا زنده‌ای حمیدی»^۹ و چون بمیری شهید باشی و به بهشت شوی! گفت: راضی شدم به بشارت خدای و رسول و توبه کردم که دگر مانند آن نکنم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ. انس گفت: بسیار وقت ما»^{۱۰} مرد را دیدمانی از اهل بهشت در میان ما می‌رفتی و ندانستدیمی»^{۱۱} گفت: چون روز یمامه»^{۱۲} و ما در حرب مسیلمه»^{۱۳}، و ثابت قیس حاضر بود و در»^{۱۴} مردمان تکاسلی می‌دید و انکساری و جماعتی به

(۱). کا، گا، لا: راضی نشوند. [...]

(۲). کا، گا او در خانه رفت.

(۳). کا: مسماری.

(۴). کا: و ثابت در خانه.

(۵). آد، کا، گا: بروید و او را بخوانید، لا: بروید و بخوانید.

(۶). آد، کا، گا، لا: مسمار بر زده.

- (۷). کا، لا: و با هم پیش.
- (۸). کا، لا: که از اهل اینکه آیت باشم.
- (۹). آد، گا: حمید باشی.
- (۱۰). آج آن.
- (۱۱). کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: ندانستمانی.
- (۱۲). آج، آد، کا، گا بود.
- (۱۳). آج، آد، کا، گا، لالی بودیم.
- (۱۴). آد، گا: چون در، لا: و از.

صفحه : ۹

هزیمت رفتند «۱»، گفت: اف لهؤلاء و ما یصنعون. ما در عهد رسول قتال نه چنین کردیمی «۲» [۳-پ] پیش رفت و قتال می کرد تا کشته شد «۳».

و درعی پوشیده داشت، یکی از جمله مسلمانان درع از او برکشید پنهان و ببرد و در زیر ریگی «۴» پنهان کرد. یکی از صحابه، ثابت را «۵» در خواب دید که او را گفت: یا فلان، بدان که درع من فلان کس دارد، از من برون کرد و در زیر ریگ «۶» پنهان کرد، برو «۷» خالد ولید را بگو تا باز ستاند و بفروشد و فلان کس را بر من وامی است آن وام بگزارد از من، و ابو بکر را- که خلیفه است- بگو تا به اینکه قیام کند و بنده مرا- فلان را- آزاد کند.

او بیامد و خالد «۸» را بگفت. خالد کسی را فرستاد «۹» به خیمه آن کس که او گفته بود و طلب کردند و آن درع در زیر خاک یافتند «۱۰» و پیش او بردند «۱۱» در وجه وام او کرد و غلامش «۱۲» آزاد کردند. راوی خبر گوید: هرگز وصیتی ندیدم که از پس مرگ انفاذ کردند جز اینکه وصیت «۱۳».

ابو هریره گفت: چون اینکه آیت آمد، ابو بکر گفت: و الله که من از اینکه پس [با رسول] «۱۴» سخن نگویم الا چنان که به سر گویند. عبد الله زبیر گفت: چون اینکه آیت آمد، صحابه با رسول سخن چنان «۱۵» گفتند «۱۶» که او چند بار بازخواستی.

(۱). کا ثابت. [.....]

(۲). آد، کا، گا، لا: کردمانی.

(۳). آد، کا، گا، لا: تا شهید شد.

(۴). آد، کا، گا، لا: دیگری.

(۵). آد، لا: صحابه او را.

(۶). آج: خاک، آد، کا، گا، لا: دیگری.

(۷). کا، گا، لا و.

(۸). آد، کا، گا، لا: خالد ولید.

(۹). آج: کس فرستاد.

(۱۰). آج: در زیر آن خاک، آد: در زیر دیگ یافتند، کا: در زیر دیگ باز یافتند، لا: در زیر آن دیگ که او گفته بود بیافتند.

(۱۱). آج تا، لا او.

(۱۲). آج، آد، کا، گا را.

(۱۳). لا را.

(۱۴-۱۶). آج و همه نسخه بدلها: گفتندی.

(۱۵). آد آهسته. [.....]

صفحه : ۱۰

و پرسیدی، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: **إِنَّ الَّذِينَ يُغْضُونَ أَسْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ**، گفت آنان که آواز نرم دارند «۱» بنزدیک رسول خدای «۲». **غَضَّ صَوْتَهُ** و من «۳» **صَوْتَهُ**. و **الغَضُّ**، **النقصان**، و منه **غَضَّ الطرف**، قال الشاعر «۴».

فغَضَّ الطرفَ اَنَّكَ من نمیر فلا کعبا بلغت و لا کلابا

أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ ایشان آنان باشند که خدای تعالی [۴-ر] امتحان کرده باشد دل‌های ایشان را، یعنی معامله با ایشان کرده باشد که امتحان کنند، و خالص کرده باشد دل‌های ایشان را و صافی چنان که زر به آتش صافی کنند. **لِلتَّقْوَى**، برای پرهیزگاری، **لَهُمْ مَغْفِرَةٌ**، ایشان را آمرزش باشد و مزدی بزرگوار. اینکه قول مجاهد و قتاده است.

قولی دیگر آن است که: امتحان «۵» **علم خواست**، یعنی از دل ایشان تقوی دانست. بعضی دگر گفتند: امتحن الله قلوبهم، ای اکرمها «۶»، برای آن که امتحان از او اکرام باشد. بعضی دگر گرفتند: اذهب الشهوات عنها، شهوت از او ببرد، و اینکه قول عمر خطاب است.

مفسران گفتند اینکه چهار آیت من قوله: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ إِلَى قَوْلِهِ: إِنَّ اللَّهَ (۷) لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ**

آنکه گفت: **إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ**، آنان که تو را آواز می‌دهند از برون حجره‌ها- یعنی بنی تمیم- و تو را به نام می‌خوانند، چنان که رفت. اینکه قول قتاده است. عبد الله عباس گفت: رسول- علیه السلام- سریتی «۸» به بنی العنبر «۹» فرستاد و عیینة بن الحصن «۱۰» الفزاری را برایشان «۱۱» امیر کرد. چون بشنیدند که لشکر پیغامبر «۱۲» آمد بگریختند و عیال را رها کردند. عیینة ایشان را به بردگی بیاورد به مدینه «۱۳» پس از آن مردان ایشان بیامدند تا فدیة دهند و زنان و فرزندان «۱۴» باز خرنند. چون به مدینه رسیدند وقت قیلوله بود و رسول- علیه السلام- در بعضی «۱۵» [۶-ر] حجرات زنان خفته بود. بر در حجره بایستادند و آواز دادند: **اخرج الينا يا محمّد؟** رسول را بیدار کردند. رسول- علیه السلام- برون «۱۶» آمد. گفتند: اینکه عیال ما را با ما ده یا فدیة بستان «۱۷».

(۱). کا: ازین پیش.

(۲). گا: آنگاه.

(۳). کا: عطا و خلعت داد.

(۴). آد: او را خلعت و عطا داد.

(۵). آج، کا، لا: گفتگویی برفت، آد، گفتگویی شد.

(۶). آد، گا: گشت.

(۷). آج، آد، گا: آیت.

- (۸). کا: لشکری را.
 (۹). آد، گا: بنی الغیر.
 (۱۰). آد، کا، گا، لا: الحصین.
 (۱۱). گا: بر او.
 (۱۲). آج، آد، کا، گا: پیغمبر، لا: رسول.
 (۱۳). آد: به مدینه آورد.
 (۱۴). آج خود، آد، کا، گا را. [...]
 (۱۵). آد، گا: در یکی.
 (۱۶). آد، کا، گا: بیرون.
 (۱۷). کا: گفتند: فدیہ بستان و عیال ما را با ما ده، آد: گفتند عیال ما را با ما ده و فدیہ بستان.

صفحه : ۱۵

جبرئیل «۱» آمد و گفت: حاکمی بکن «۲» میان تو و ایشان. رسول- علیه السلام- گفت «۳»: راضی باشی «۴» که سبره بن عمرو میان من و شما حاکم باشد و او بر دین «۵» شماس است! گفتند: آری. سبره گفت: من حکم نکنم و عمم حاضر است- اعور بن بشامه «۶». رسول گفت: روا باشد. او را حاکم کردند. گفت: همانا صلاح در آن باشد «۷» که یک نیمه را آزاد کنی و یک نیمه را فدیہ بستانی. پیغامبر گفت: کردم «۸».

رسول- علیه السلام- گفت: هر که از فرزندان اسماعیل بر او چیزی است که کفارت باید کرد «۹» او را، یکی از اینان آزاد کنی «۱۰». خدای تعالی آیت فرستاد.

زید بن أرقم گفت قومی از عرب بیامدند و گفتند: بیاید تا برویم و اینکه محمد را ببینیم اگر پیغامبر است به او ایمان آوریم و با او سعیدتر کسی باشیم «۱۱» و اگر پادشاه است در کنف و جوار او باشیم. بیامدند «۱۲» رسول در بعضی حجره‌ها بود، تعجیل کردند پیش «۱۳» از آن که رسول برون آید گفتند «۱۴»: یا محمد اخرج الینا، یا محمد برون آی. خدای تعالی «آنها ما «۱۵» آیت فرستاد: إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ، وَ هِيَ جَمْعُ حَجْرَةٍ وَ يَجْمَعُ عَلَى حَجْرٍ أَيْضًا. وَ دَرَّأُ وَ دَرَّأُ لُغَةٌ أَيْ جَمْعُ حَجْرَاتٍ بِه فَتَحُّنَّهَا مَا «۱۶» «جیم» و اینکه قراءت ابو جعفر است، و علیه قول الشاعر:

و لَمَّا رَأَوْنَا بَادِيَا رُكْبَاتِنَا عَلَى مَوْطِنٍ لَا يَخْلُطُ الْجَدُّ بِالْهَزْلِ
 وَ لُغَةٌ دِيْغَرٌ ضَمٌّ «جیم» است و اینکه لغت بهتر است و قراءت باقی قراء

- (۱). گا علیه السلام.
 (۲). آد، گا: تعیین کن، کا: بگمار.
 (۳). آج: فرمود.
 (۴). آد، گا: هستید.
 (۵). کا: و او مردم شماس است.
 (۶). آج: لشامه، لا: بشامه.

- (۷). کا: همانا که صلاح آن باشد.
 (۸). آج، کا پس.
 (۹). آد، کا، گا، لا: کردن.
 (۱۰). آج، آد، کا، گا: کند.
 (۱۱). کا: و ما به او سعیدتر کسی شویم. [.....]
 (۱۲). کا و.
 (۱۳). آج، آد، کا: ندارد.
 (۱۴). آد، گا: آواز دادند.
 (۱۵). همه نسخه بدلها اینکه.
 (۱۶). گا: به ضم.

صفحه : ۱۶

است، کقول الشاعر:

أما كان عبداً كفيئاً «آنها ما «۱» لدارم بلی و لایبات بها الحجرات

یعنی بلی و لبنی هاشم. أَكثَرُهُمْ لَا- يَعْقِلُونَ، [۷-۷]، آنان که تو را از ورای حجرات آواز می دهند بیشتر عقل ندارند یعنی جاهل اند «آنها ما «۲»». مراد نه آن است که دیوانه‌اند، چه «آنها ما «۳» اگر دیوانه بودند با ایشان خطاب «آنها ما «۴» نبود و معاتب نبودند و لکن مراد آن است که جاهل اند «آنها ما «۵» عقل کار نبندند «آنها ما «۶» و عرف نمی شناسند و ادب ندارند «آنها ما «۷»». وَ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ، گفت اگر چنان بودی که صبر کردند تا تو برون آمدی «آنها ما «۸» ایشان را نیکو «آنها ما «۹» بودی هم در دنیا و هم در آخرت. اما بهی دنیا آن بود که ممکن بودی که همه را آزاد کردی و هیچ کس را «آنها ما «۱۰» فدیة نستدی و بهی آخرت آن که خدای تعالی الطاف کردی با ایشان که به ایمان نزدیک شدن تا ثواب دادی ایشان را به شرایط خود. سعد بن «آنها ما «۱۱» عبد الله گفت رسول را- علیه السلام- پرسیدند که: یا رسول الله آنان که بودند که تو را آواز دادند و رای حجره‌ها! گفت: جفاه بنی تمیم بودند اگر نه آنستی که مرا خبر دادند که ایشان با دجال اعور قتال سخت خواهند کردن، من دعا کردم برای ایشان تا «آنها ما «۱۲» خدای تعالی ایشان را هلاک کردی. [وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است] «آنها ما «۱۳»».

(۱). آد: عباد کفوراً، کا: عباد لنا.

(۲). آد، گا و.

(۳). آد، گا: که.

(۴). آد، گا: خطاب با ایشان.

(۵). همه نسخه بدلها: جاهلانند.

(۶). همه نسخه بدلها: نمی بندند.

(۷). آد، کا، گا: نگاه نمی دارند.

- (۸). آج، آد، کا، گا: آمدی.
 (۹). آج، آد، کا، گا: به، لا: بهتر. [.....]
 (۱۰). گا: هیچ یک را، کا، لا: هیچ را.
 (۱۱). کا، لا: سعید.
 (۱۲). آد: تا ایشان را.
 (۱۳). اساس، آج، لا: اینکه سطر را ندارد، از آد افزوده شد.

صفحه : ۱۷

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ أَنهَآ مَا «۱»، آیت در ولید بن عقبه بن [ابی] «آنها ما «۲» معیط آمد که رسول- علیه السلام- او را به بنی المصطلق فرستاد بعد از وقعه کارزار تا از ایشان صدقه بستاند- و میان «آنها ما «۳» ایشان در جاهلیت عداوتی بود- چون قوم او را بدیدند «آنها ما «۴» به استقبال او آمدند برای تعظیم فرمان رسول- علیه السلام- او گمان برد «آنها ما «۵» که ایشان او را بخواهند کشت «آنها ما «۶» بترسید از ایشان و با نزدیک رسول- علیه السلام- آمد و گفت یا رسول الله، بنی المصطلق مرتد شدند و صدقه ندادند «آنها ما «۷» مرا بخواستند کشت. رسول را- علیه السلام- خشم [۶-پ] آمد و عزم کرد که به غزای ایشان رود. ایشان بیامدند و گفتند: یا رسول الله رسول تو بیامد، ما به کرامت او را استقبال کردیم. چون ما را بدید برگردید و باز پس آمد، ندانیم تا سبب چه بود!

اکنون بیامدیم «آنها ما «۸»»، گفتیم نباید که «آنها ما «۹» حال خلاف «آنها ما «۱۰» راستی انهاء کند «آنها ما «۱۱» که از آن تو را تغییر «آنها ما «۱۲» و خشمی پدید آید، و صدقات معد است تا کسی آید و بستاند.
 رسول- علیه السلام- باور نداشت ایشان را و تهمت بود او را در کار ایشان «آنها ما «۱۳»». خالد ولید را بخواند و او را در سر گفت: برو و بنگر اگر بر ایشان شعار اسلام بینی و آثار مسلمانی صدقه ایشان بستان و بازگرد، و اگر خلاف «آنها ما «۱۴» اینکه باشد با ایشان آن کن که با کافران کنند. او بیامد، نماز دیگر آنجا رسید.
 ایشان- بر عادت بانگ نماز [شام] «آنها ما «۱۵» و خفتن بکردند «آنها ما «۱۶» و نماز کردند «آنها ما «۱۷» تا او

(۱). کا اینکه.

(۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۳). آد، گا او و.

(۴). آد، گا: چون نزدیک ایشان رسید قوم.

(۵). آد، گا، لا: او بترسید و گمان برد.

(۶). همه نسخه بدلها: کشتن.

(۷-۱۷). آد، کا، گا، لا و.

(۸). آج، لا و.

(۹). کا او.

(۱۰). لا: حالی بخلاف. [.....]

(۱۱). آد، گا: راستی باز نماید.

- (۱۲). کا، لا: تغیری.
- (۱۳). کا: و در کار ایشان متردد بود.
- (۱۴). کا، لا: بخلاف.
- (۱۵). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
- (۱۶). آد، گا، لا: بگفتند.

صفحه : ۱۸

آن جا بود از ایشان اَلَا خیر ندید. صدقه بستد و باز آمد و رسول را- علیه السلام- خبر داد. خدای تعالی آیت فرستاد: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُم فَاسِقٌ بَبِيًّا، یعنی ولید عقبه بن ابی معیط. خدای تعالی او را در اینکه آیت فاسق خواند و در آیت دیگر «آنها ما» (۱): أَمْ مَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ (۲). حق تعالی در اینکه آیت مؤمنان را امر کرد، گفت: ای گرویدگان؟ اگر فاسق خبری به شما آرد، فَتَّبِعُوهُ، آهستگی [کنید] (۳) و تعجیل [مکنید] (۴) از آن که رنجی به قومی رسانی (۵) به نادانسته (۶)، پس پشیمان [شوید] (۷) بر آنچه کرده باشی (۸).

و در آیت دو قراءت است: یکی «تثبتوا» من الثبوت، تفعل من الثبات ای توقّفوا، و دیگر «تبینوا» من التبيين و البیان [۷-۷]، یعنی بدان (۹). «أَنْ تُصَيَّبُوا، المعنى لئلا تصيبوا، چنان که در نظایر او برفت علی احد التقديرین، یکی اینکه که گفتیم [و یکی حذرا] (۱۰)» آن تصیبوا، و در آیت دلیل است بر آن که خبر واحد ایجاب علم و عمل نکند، برای آن که (۱۱) ایمن نباشند که قایل دروغ می گوید، و آنچه به اینکه صفت باشد از اخبار توقّف واجب باشد در او. و فرقی نبود در اینکه قضیه میان خبر فاسق و خبر عدل (۱۲)، برای آن که عدالت چون به حدّ عصمت نباشد امان حاصل نباشد از آن که مخبر دروغ می گوید و با (۱۳) اینکه جواز علی [کل] (۱۴) حال توقّف واجب [است] (۱۵) و گروهی استدلال کردند به اینکه آیت بر وجوب عمل [بر] (۱۶) خبر واحد، و آن آن است که گفتند: چون [در] (۱۷) «خبر فاسق توقّف [فرمود] (۱۸)» باید که (۱۹) در خبر عدل عمل واجب باشد تا فرق بود میان خبر

(۱). آج، گا، لا: در دگر آیت فی قوله.

(۲-۷). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۸. (۱۰-۴-۳). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها: رسانید.

(۶). اساس و، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۸). همه نسخه بدلها: باشید.

(۹). آج، آد، کا: بدانید.

(۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها خبری واحدی خبری است که. [...]

(۱۲). آد: عادل.

(۱۳-۱۶). آد، گا، بر. (۱۸-۱۷-۱۵-۱۴). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد.

(۱۹). اساس: کرد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۹

فاسق و خبر عدل (۱)، گوئیم: اینکه دلیل طریق الخطاب (۲) است، و دلیل الخطاب معتمد نیست بنزدیک بیشتر اهل علم. پس درست

آن است که اول گفتیم.

وَاعْلَمُوا أَن فَيْكُمْ رَسُولَ اللَّهِ، آنکه گفت: بداننی «۳» که رسول خدای در میان شماست، اندیشه نکنی «۴» که اگر شما قولی یا فعلی به خلاف راستی گویی یا کنی «۵»، وحی آید و او را خبر دهد و شما را رسوا کند. لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ، اگر طاعت شما دارد در بسیاری کارها شما در عنت و بزه افتی «۶» از آن که شما بر رأی و هوای و عصبیت و محال کار کنی «۷» و گویی «۸» وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ، و لکن خدای تعالی ایمان بنزدیک شما محب و دوست داشته «۹» است و در دل شما بیاراسته [۷-۷-پ] به انواع الطاف که با شما بکرده است، و «۱۰» فسوق و عصیان «۱۱» بنزدیک شما مکره «۱۲» و مبغض کرده «۱۳» است هم از اینکه طریق که گفتیم، نه به طریق آن که محبت ایمان در دل ما آفریده «۱۴» و کراهت کفر و فسوق «۱۵» و عصیان، و از جمله آن الطاف وعده ثواب است بر ایمان و طاعت، و وعید عقاب است بر کفر و معصیت، و لا بد اینکه داعی باشد به فعل ایمان و صارف بود از فعل کفر. و قوله: لَوْ يُطِيعُكُمْ، به معنی «۱۶» یجیبکم است برای آن که طاعت از آن کس بود که فرود تو باشد در رتبت، و رسول - علیه السلام - فوق

(۱). گأ: عادل.

(۲). آد، گأ: طریقه دلیل الخطاب.

(۳). همه نسخه بدلها: بدانید.

(۴-۷). آج، کا: مکنید، آد، گأ: کنید.

(۵). آج، آد، کا، گأ: گوید یا کنید.

(۶). آج، آد، کا، گأ: لا: افتید.

(۸). آج: گوید.

(۹). آد، گأ: دوست گردانیده، لا: دوست داشته بکرده.

(۱۰). آد، لا کفرو.

(۱۱). آد، کا، لا را. [.....]

(۱۲). آد، کا، لا: مکروه.

(۱۳). کا، لا: بکرده.

(۱۴). آد، کا، گأ: آفریند.

(۱۵). کا، گأ: فسق.

(۱۶). آد و دیگر نسخه بدلها لو.

صفحه : ۲۰

ماست در منزلت. چون موافقت «۱» مراد ما کند او را مجیب خوانند، مطیع نخوانند «۲» الا بر مجاز، چنان که نگویند: أطاع الله فلانا فی کذا، انما یقال: أجابہ الیہ. و طاعت در برابر امر بود و «۳» بر عکس، و اینکه بیان رفته است پیش از اینکه. آنکه گفت: أُولَئِكَ هُمُ الزَّالِمُونَ، ایشان مصلحان و رشیدان باشند که به ره «۴» صلاح و سداد باشند. و «۵» عدول کرد از خطاب به غایب، «۶» چنان که گفت «۷»:

وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضَعِفُونَ «۸»، و قال التَّابِعَةُ:

یا دار مئیه بالعلیاء فالسند

مرّت و طال علیها سالف الأبد

فَصَلًّا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً، أَى كَانَ هَذَا فَضْلاً، أَوْ فَعَلَ هَذَا فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً، كَقَوْلِهِ: إِنَّكَ كَرَّمْتَ بِشَمَائِهِ فَضْلاً وَنِعْمَةً كَرَّمْتَ. وَ نَصَبَ أَوْ بِرِ مَفْعُولٌ لَهُ أَسْت. وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ، وَ خَدَايَ تَعَالَى دَانَا وَ مُحْكَمٌ كَارِ أَسْت.

وَ إِنِ طَائِفَتَانِ مِنَ [۸-۸] الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا - الْآيَةُ، بِيَشْتَرِ مَفْسَّرَانِ كَقَوْلِهِ:

سبب نزول آیت آن بود که رسول - علیه السلام - یک روز بر مجلسی از مجالس انصاریان باستاد، «۹» علی حمار له «۱۰»، چهارپای «۱۱» [بول] «۱۲» کرد «۱۳». عبد الله ابی دست بر بینی گرفت و گفت: اینکه خر را از بر ما ببر که ما را رنجور کرد. عبد الله رواحه گفت: دست بر بینی مگیری «۱۴» از بوی چهار پای رسول، بوی او خوشتر است از بوی تو. برای عبد الله ابی مردی خشم گرفت [و سخنی گفت. و برای

(۵-۱). آد، کا، گا: موافق.

(۲). آد، کا: خواننده نه مطیع.

(۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۴). آد، کا، گا: بر ره.

(۶). آج، لا: عتاب، آد، گا، کا: مغایبه.

(۷). اساس، آج: گفتیم، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). سوره روم (۳۰) آیه ۳۹.

(۹). کا، لا: انصار باستاد.

(۱۰). کا: بر چهارپای از آن او. [.....]

(۱۱). گا رسول.

(۱۲). اساس: ندارد، با توجه به آج، و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۳). کا: پس چهار پای آب بریخت.

(۱۴). آج، مگیری.

صفحه ۲۱ :

عبد الله رواحه مردی از قوم او خشم گرفت [۱] و اینکه گروه با آن گروه گفتاگوی [۲] کردند و یکدیگر را دشنام دادند و به دست و نعل [۳] درهم افتادند، و رسول - علیه السلام - نتوانست بازداشتن ایشان را از یکدیگر خدای اینکه آیت فرستاد و گفت: اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر خصومت کنند، میان ایشان صلح دهی [۴]. رسول - علیه السلام - آیت برایشان خواند. ایشان باز ایستادند و خاموش شدند.

بشیر بن نعمان می آمد تیغ به دست گرفته. چون او آمد، ایشان صلح کرده بودند. عبد الله ابی او را گفت: با تیغ به سر ما می آیی! گفت: آری، و الله که اگر پیش [۵] صلح رسیدمی به اینکه تیغ گردنت بزدمی. عبد الله ابی اینکه بیت به تمثیل بگفت [۶]:

متی ما یکن مولاک خصمک جاهدا» (۷) تظلم و یصرعک الذین تصارع» (۸)

قتاده گفت: آیت در دو مرد انصاری آمد، «۹» میان ایشان مدافعتی «۱۰» بود در حق یکدیگر، گفتند: لآخذن حقی منک عنوة، من حق خود از تو بستانم بقهر برای آن که عشیره اینکه بیشتر «۱۱» بودند و آن دیگر گفت: بیا تا پیش رسول رویم، به حکومت «۱۲»، گفت: نیام. آنگه درهم [۸-پ] افتادند به دست و زبان «۱۳» و

(۱). اساس، آج: ندارد، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). آج، آد، لا: گفت و گوی.

(۳). آد، کا: نعلین.

(۴). همه نسخه بدلها: دهید.

(۵). همه نسخه بدلها از.

(۶). آج، آد: به تمثل بگفت، کا، گامان: بگفت به تمثل.

(۷). اساس: جاهد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). اساس: یصارع، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). آج، آد، کا که.

(۱۰). کا: محاکمتی. [.....]

(۱۱). کا: بیش.

(۱۲). کا: بیا تا به حکومت پیش رسول صلی الله علیه و آله رویم.

(۱۳). آد، گا: به دست و زبان درهم افتادند.

صفحه : ۲۲

قتال میان ایشان به حد تیغ رسید.

کلبی گفت: آیت در حرب سمیر و حاطب آمد، و سمیر حاطب را کشته بود. اوس و خزرج برای آن کارزار کردند و در آن قتال بماندند تا رسول را- علیه السلام- بفرستادند «۱»، خدای تعالی آیت فرستاد و رسول را فرمود که میان ایشان صلح ده و ایشان را با علم «۲» کتاب خوان «۳». سدی گفت: زنی بود از انصار نام او امّ زید. میان او و شوهرش خبر «۴» رفت. شوهر را «۵» در خانه محبوس کرد. قوم او خبر یافتند آمدند و با او خصومت کردند و قوم مرد حاضر آمدند و درهم آویختند و میان ایشان به دست و نعل مضاربه رفت «۶». خدای تعالی «۷» آیت فرستاد آنگه گفت: فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرَى، اگر یکی از ایشان بر دیگری بغی کند و تعدی «۸» و سر در نیارود با آنچه حکم خدای باشد، اگر او را بود و اگر بر او بود.

فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغَى، قتال کنی «۹» با باغی تا با فرمان خدای آید و آنچه او را فرمودند در کتاب خدای. فَإِنْ فَاءَتْ، اگر باز آید، میان ایشان صلح دهی «۱۰» و کار ایشان به صلاح باز آری «۱۱» به عدل «۱۲» و رضا و انصاف.

وَأَقْسَطُوا، عدل کنی که خدای تعالی عادلان را دوست دارد. يقال: أقسط الرجل إذا عدل و قسط إذا جار. و گفتند: اینکه الف ازاله است و اصل کلمه قسط است، اذا جار و ظلم، آنگه اقسط ای ازال الجور، چنان که عربت معدته و اعربتها إذا اصلحتها و ازلت فسادها.

(۱). کا: تا آن وقت که رسول- صلی الله علیه و آله به رسالت بیامد.

(۲). کا، گا، لا: با حکم.

(۳). گا: خواند.

(۴). کذا: در اساس و آج، گا، آد، کا، لا: چیزی.

(۵). کذا: در اساس و آج، آد، کا، گا، لا: شوهر او را.

(۶). کا: به دست و نعلین حرکتها رفت.

(۷). آد، کا، گا اینکه.

(۸). آد، گا نماید، لا کند.

(۹). آد، کا، گا، لا: کنید.

(۱۰). کا، گا، لا: دهید.

(۱۱). آد، کا، گا: آرید، لا: آورید. [...]

(۱۲). اساس، آج: بعد از، با توجه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه ۲۳:

آنگه گفت: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، مؤمنان برادرانند یکی دگر را «۱»، فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ، اصلاح کنی [۹-پ] میان دو برادرتان «۲». یعقوب خواند و ابن سیرین «۳»: بین اخوتکم به «تا» علی الجمع و حسن بصری [خواند: بین اخوانکم به «الف و نون». وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ، و از خدا بترسید تا همانا بر شما رحمت کنند. ابو عثمان حیری] «۴» گفت: برادری دین قویتر است از برادری نسب «۵» برادری نسب منقطع شود به مخالفت دین و برادری دین منقطع نشود به مخالفت نسب، جنید را گفتند: برادر که باشد! گفت: تو او بی به معنی جز که در شخص مغایرتی «۶».

ابو هریره روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت:

«۸۷، ۹، ۱۰» المسلم اخو المسلم لا يظلمه و لا يعيبه و لا يخذله و لا يتناول عليه في البنيان «فيستر عنه الريح الا باذنه و لا يؤذيه بقتار» قدره الا ان يغرف له و لا يشتري لبنه الفاكهة فيخرجون بها الى صبيان جاره و لا يطعمونهم «منها احفظوا و لا يحفظوا» منكم الا قليل، گفت مسلمان برادر مسلمان است. نباید تا بر او ظلم کند یا او را عیب کند یا او را رها کند یا بنیان یا دیوار از بالای سر او ببرد تا باد بر او جهد مگر به دستوری او و او را به بوی خوردنی «۱۱» نرنجانند چون دیگک پزد و بوی او «۱۲» به او رسد باید تا او را نصیب [دهد] «۱۳» و اگر

(۱). آج، آد، گا، لا: یکدیگر را، کا: برادران یکدیگرند.

(۲). لا: دو برادرتان.

(۳). آد، کا، گا: یعقوب و ابن سیرین خواندند.

(۴). اساس و آج: افتادگی دارد، از آد آورده شد.

(۵). لا، کا، گا برای آن که.

(۶). آد، گا، لا هست، کا: مغایر هست.

(۷). اساس و آج: البينات، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

- (۸). آج، یقتار، آد: بقتار.
 (۹). اساس: یعلمونهم، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
 (۱۰). آد، گا، لا: لا یحفظه، کا: لا تحفظه.
 (۱۱). آد، گا: خوردنی، لا: خود.
 (۱۲). آج: بوی آن، آد، گا، لا: ندارد.
 (۱۳). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. [.....]

صفحه : ۲۴

برای کودکان خود میوه خرد ایشان از سرای بیرون برند کودکان همسایگان ببینند ایشان را نصیب دهد. آنگه گفت اینکه وصایت نگاه داری از من و کم نگاه دارد» (۱).

محمد بن کعب را پرسیدند از اینکه آیات، گفت رسول» (۲) گفته است:

اجر المصلح بین الناس کاجر المجاهد عند الحرب،

گفت: [مزد]» (۳) آن کس که میان مردمان اصلاح کند» (۴) همچنان است که مزد آن کس که او جهاد کند در راه خدای» (۵). بکر بن عبد الله گفت: یک میل برو به پرسیدن بیمار و، دو میل برو تا صلح دهی میان دو مسلمان، و سه میل برو به زیارت برادری که تو را باشد در راه خدای تعالی. و آیت دلیل [۱۰-پ] است بر وجوب قتال اهل بغی، لقوله تعالی: فقاتلوا التی تبغی، و «باغی» آن باشد که بر امام حق بیرون آید و فرمان او مخالفت کند و به حکم او رضا ندهد آن که چنین باشد امام را رواست که با او جهاد کند. و واجب است بر هر کس که امام وی را فرماید که به قتال او رو» (۶) باید که برود با امام یا نیابت» (۷) امام، و آن که بر امام جور بیرون آید قتال او واجب نبود و بی فرمان امام به قتال ایشان نشاید رفتن و چون رفتند بی ظفر باز نباید گشتن تا آنگه [که]» (۸) ایشان با حق رجوع کنند و آن که از ایشان روی بگرداند فرار کرده باشد از زحف، چه آن نوعی است از جهاد. و اهل بغی بر دو ضرب» (۹) باشند: یکی آن که کارزار کنند و ایشان را مقدمی نباشد که با او رجوع کنند، و یکی» (۱۰) آن که قتال کنند و ایشان را رئیسی باشد که به او» (۱۱) رجوع کنند. حکم قسمت اول آن است که مجروحان ایشان را بکشند و از قفای هزیمتشان نروند و زن و زاده

- (۱). آد، گا، لا: دارند.
 (۲). آج، آد، گا صلی الله علیه و آله.
 (۳). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.
 (۴). کا: صلح کند.
 (۵). کا: در سیل خدای جهاد کند.
 (۶). گا: رود.
 (۷). همه نسخه بدلها: نائب.
 (۸). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.
 (۹). آد، گا: نوع.
 (۱۰). گا، آد، دیگری.
 (۱۱). آج، گا، لا: با او.

صفحه : ۲۵

ایشان را ببردگی نیارند» (۱) و اسیر ایشان را (۲) نکشند. و قسمت دوم را حکم آن است که امام را روا بود که مجروحان را تمام بکشد و از قفای گریختگان برود و اسیران را بکشد. اما سبی فرزندان و برده بیاوردن روا نبود (۳). هیچ دو گروه را، و مال ایشان آنچه در لشکرگاه بود امام را باشد (۴). تا قسمت کند بر مقاتله (۵) و آنچه بیرون لشکرگاه باشد او را بر آن سبیلی (۶) نباشد. و در آیت دلیل است و در اجماع در آن که (۷) محاربان (۸) امیر المؤمنین علی [۱۰-پ] در عهد ولایت او از اهل بصره و شام و نهروان همه باغیان بودند و قتال ایشان واجب بود بر مسلمانان،

لقول النبی - علیه السلام - لعمّار: ستقتلک الفئة الباغية،

و

لقوله - علیه السلام - اخواننا بغوا علينا،

و از آن جا که رسول - علیه السلام عمّار را گفت تو را گروه (۹) باغیان بکشند و امیر المؤمنین را پرسیدند از آن قوم، گفت: برادران مانند یعنی در نسب که بر ما (۱۰) بغی کردند اما تمسک ایشان به ظاهر آیت و اجراء اسم ایمان بر ایشان همچنان است که گفت: یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله (۱۱)، ای (۱۲)، یا ایها الذین اظهروا الایمان بالسنتهم امنوا بقلوبکم، مراد اظهار ایمان باشد و اجرای اسم بر توسّع (۱۳) علی الظاهر.

قوله تعالی:

[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱۱ تا ۱۸]

[اشاره]

یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قومٌ من قومٍ عسی أن یكونوا خیراً منهم ولا نساءٌ من نساءٍ عسی أن ینکن خیراً منهنّ ولا تلمزوا أنفسکم ولا تنابزوا بالألقاب بئس الاسم الفسوق بعد الایمان و من لم یتب فأولئک هم الظالمون (۱۱) یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظنّ إنّ بعض الظنّ اثمٌ ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضاً اوجب أخذکم أن یتکل لحم أخیه میتاً فکرمتموه و اتقوا الله إنّ الله توابٌ رحیمٌ (۱۲) یا ایها الناس إنّنا خلقناکم من ذکرٍ و أنثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا إنّ اکرمکم عند الله اتقاکم إنّ الله علیمٌ خبیرٌ (۱۳) قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا أسلمنا و لمّا یدخل الایمان فی قلوبکم و إن تطیعوا الله و رسوله لا یلتکم من أعمالکم شیئاً إنّ الله غفورٌ رحیمٌ (۱۴) إنّما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا بأموالهم و أنفسهم فی سبیل الله أولئک هم الصادقون (۱۵)

قل أتعلمون الله یدینکم و الله یعلم ما فی السموات و ما فی الأرض و الله بکل شیء علیم (۱۶) یمنون علیک أن أسلموا قل لا تمنوا علیّ إسلامکم یل الله یمن علیکم أن هداکم للإیمان إن کنتم صادقین (۱۷) إنّ الله یعلم غیب السموات و الأرض و الله بصیر بما تعملون (۱۸)

[ترجمه]

- (۱). آد، کا، گا: نبرند.
- (۲). آد، کا، گا: اسیرانرا.
- (۳). آد، گا: اما زن و فرزندان ایشان را به بردگی بردن در هیچ حال روا نباشد. [.....]
- (۴). کا: رسد.
- (۵). کا: بر لشکر خویش.
- (۶). لا: راه.
- (۷). آج: بر آن که، آد، گا: و اجماع بر آن که.
- (۸). کا به.
- (۹). آج، آد، گا: گروهی.
- (۱۰). آد، گا: با ما.
- (۱۱). سوره نساء (۴) آیه، ۱۳۶.
- (۱۲). کا: یعنی.
- (۱۳). آج، کا، لا باشد.

صفحه : ۲۶

ای آنان که گرویده‌ای، فسوس مداری «۱» گروهی از گروهی، بود که باشند به از ایشان و نه زنان از زنان، بود که باشند به از ایشان، و عیب مکنی یکدیگر را و نخوانید یکدیگر را به لقبها، بد نامی است فسق پس ایمان و هر که توبه نکند ایشان ستمکاران باشند. ای آنان که گرویده‌ای پرهیزی از بسیاری گمان که بهری از گمان بزه است و جست و جوی مکنید «۲» و غیبت مکنید بهری از شما بهری را. خواهد یکی از شما که بخورد گوشت برادرش مردار! نخواهی آن را و بترسی از خدای که خدای توبه پذیرنده و بخشاینده است.

ای مردمان ما بیافریدیم شما را از نر و ماده‌ای و کردیم شما را قبیله‌های بزرگ و کوچک تا شناسی یکدیگر را. گرامی ترین شما بنزدیک خدای پرهیز کارتر باشد که خدای دانا و با خبر است.

[۱۱-پ]

گفتند عرب «۳» ایمان آوردیم، بگوی ایمان نیاوردی و لکن بگویی اسلام آوردیم «۴» و نشد ایمان در دلهاشان و اگر اطاعت داری خدای را و رسول خدای را نقصان نکند از عملهای شما چیزی، که خدای آمرزنده و بخشاینده است.

(۱). آج، لا: باید که فسوس ندارید.

(۲). آج: احوال یکدیگر میرسید به بدی.

(۳). آج، لا: اهل بادیه.

(۴). آج، لا: اقرار کردیم به زبان. [.....]

صفحه : ۲۷

گرویدگان آنان که بگرویدند به خدای و رسول او پس شک نکنند و جهاد کنند به مال و جانهاشان در راه خدای ایشان

راستگویان‌اند.

بگو بیاموزی خدای را به دینت! و خدای داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین [است] «۱» و خدای به همه چیز داناست. منت می‌نهند بر تو که اسلام آوردند «۲» بگو منت منهی بر من به اسلامتان بل خدای منت نهاد بر شما آن که هدایت داد «۳» شما را به ایمان اگر راست گویی.

خدای داند نهانی آسمانها و زمین و خدای بیناست به آنچه شما می‌کنید.

قوله تعالی: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ [۱۱-پ]، حق تعالی [گفت] «۴»: ای مؤمنان نباید تا فسوس دارید «۵» گروهی از گروهی. عبد الله عباس گفت: آیت در ثابت بن قیس شماس آمد که او را در گوش گرانی بود، و چون به مسجد رسول آمدی «۶» گروهی که «۷» پیش از او آمده بودند او را جای باز دادندی تا بنشستی نزدیک به رسول تا سخن رسول بشنیدی. یک روز در آمد و رسول

(۱). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد.

(۲). آج، لا: گردن نهادند.

(۳). آج، لا: راه نمود.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). کذا: در اساس، آج و دیگر نسخه بدلها: دارند.

(۶). آج، کا، گا، لا و.

(۷). همه نسخه بدلها: ندارد.

صفحه : ۲۸

- علیه السلام- یک رکعت نماز بامداد گزارده بود «۱»، با رسول یک رکعت بکرد و تا او یک رکعت دیگر کرد «۲»، مردم جای بگرفتند و ثابت آمد و پای بر گردن مردم می‌نهاد تا بنزدیک رسول، چنان که میان او و رسول- علیه السلام- یک شخص ماند. ثابت او را گفت: تفسیح، جای بازده. او گفت: اصبت مجلسا فاجلس، گفت: جای داری بنشین. او بنشست آن جا که بود خشمناک، چون رسول- علیه السلام- از سخن گفتن فارغ شد، [ثابت] «۳» آن «۴» مرد را گفت: تو کیستی!

گفت: أنا فلان بن فلان، من پسر فلان مردم. [گفت] «۵»: این فلانه! و او را مادری بود که در جاهلیت [او را] «۶» سخن می‌گفتند «۷». مرد خجل شد و به شرم بر افتاد خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

ضحاک گفت: [آیت] «۸» در وفد بنی تمیم آمد که ایشان به درویشان صحابه فسوس کردند و استهزا، چون: عمّار و حسان و بلال و صهیب و سلمان و سالم و از خلافت جامه ایشان، خدای تعالی آیت فرستاد و مؤمنان را نهی کرد از مثل آن فعل، گفت: ای مؤمنان [۱۲-] نباید که قومی از قومی فسوس کنند یعنی مردان از مردان. و «قوم» «۹» اسمی است خاص مردان را، و گفتند: بر مردان و زنان افتد. و در آیت مردانند خاص لقوله تعالی: وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ، اگر مردان و زنان بودندی، وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ تکرار بودی، و قال زهیر «۱۰»:

و ما ادری و سوف إخال ادری أقوم آل حصن أم نساء

أراد أرجال أم نساء «۱۱».

- (۱). همه نسخه بدلها: بامداد کرده بود.
- (۲). آج، کا، گا، لا: کردی.
- (۳). اساس: ندارد، با توجه به آد افزوده شد.
- (۴). اساس: او، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸-۶-۵). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
- (۷). همه نسخه بدلها: سخن گفتند.
- (۹). اساس: قومی، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]
- (۱۰). آج، لا شعر.
- (۱۱). کا خدای تعالی گفت نباید که مردان چنین کنند.

صفحه : ۲۹

عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ، باشد که اینکه مردان که شما از ایشان «۱» فسوس می‌داری «۲» به از شما باشند بنزدیک خدای و ثواب و پایه ایشان بالاتر بود. وَلَا نِسَاءً مِنْ نِسَاءٍ، و نه زنان از زنان نباید تا فسوس دارند که باشد که اینان از اینان «۳» به باشند. گفتند: آیت در حق دو زن آمد از زنان رسول- علیه السلام- که ایشان از امّ سلمه فسوس داشتند، و اینکه برای آن بود که او ایزاری «۴» در میان بسته بود و گوشه آن ایزار «۵» از بس پشت فرو زده بود و از پس می‌کشید. عایشه حفصه را گفت: نبینی که آن گوشه جامه که از پس می‌کشد، گویی زبان سگی است.

[أنس] «۶» گفت: آیت «۷» در حق زنان رسول آمد که امّ سلمه را عیب کردند به کوتاهی و گفتند: اینکه خود عایشه گفت امّ سلمه را و اشارت کرد بدو. عکرمه گفت از عبد الله عباس که: صفتیه بنت حبیّ أخطب «۸» به شکایت بنزدیک رسول آمد- علیه السلام- و گفت: یا رسول الله، زنان تو مرا عیب می‌کنند و می‌گویند:

یا یهودیه بنت [۱۲-پ] یهود، ای جهود جهود زاده، گفت «۹»: تو ایشان را بایستی گفتن «۱۰» که پدر من هارون است و عم موسی و شوهرم محمد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ، خویشتن را عیب مکنید بعضی بعضی را، برای آن که همه از یک اصلی و از یک جنسی «۱۱» و از یک ملّتی «۱۲» و بمنزلت یک نفسی «۱۳» چنان که رسول- علیه السلام- فرمود «۱۴»:

المؤمنون کنفس واحده.

گفتند:

«لمز» عیب کردن باشد در پیش روی، و «همز» عیب کردن باشد در غیبت.

(۱). آج، لا: از او.

(۲). همه نسخه بدلها: می‌دارید.

(۳). همه نسخه بدلها: ایشان.

(۴). آد، لا: ازاری.

(۵). لا: ازار.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). آج، کا، لا: اینکه.

(۸). کا، گا: حی بن اخطب.

(۹). آد، گا: رسول گفت.

(۱۰). اساس: گفت، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: اصلید و یک جنسید.

(۱۲). آد: ملت. [.....]

(۱۳). آج، لا: نفسید.

(۱۴). آج، لا که.

صفحه : ۳۰

محمد بن زید گفت: «لمز» عیب کردن باشد به زبان و چشم [و] «۱» اشارت و «همز» الّا به زبان نباشد، قال الشاعر:

إذا لقيتك عن شحط تكاشرنى و إن تغيت كنت الهامز اللمزه

و لا تنابروا بالألقاب، و يكديگر را به لقب مخوانی «۲»، «و النبز، اللقب.

ابو جبیره «۳» ابن الضحاک گفت: آیت در ما فرود آمد بنی سلمه. چون «۴» رسول - علیه السلام - به مدینه آمد «۵» و هر مردی را از ما دو نام و سه نام بود تا اگر یکی را از ما به نام بخواندند «۶»، او را از آن خشم آمدی الّا به لقب. خدای تعالی [اینکه] «۷» آیت فرستاد.

قتاده و عکرمه گفتند: مراد لقب بد است، چنان که گویند: یا فاسق یا منافق «۸» یا کافر. حسن گفت: جهودان و ترسایان ایمان آوردندی، بعد «۹» اسلام ایشان را گفتند «۱۰»: یا یهودی یا نصرانی «۱۱»، خدای تعالی ایشان را از اینکه «۱۲» نهی کرد. عبد الله عباس گفت: سبب آن بود که «۱۳» مردی کاری بد کردی، آنکه از آن توبه کردی او را به آن سرزنش [۱۳-ر] کردند که تو چنین کرده‌ای «۱۴»، خدای [تعالی] «۱۵» از آن نهی کرد.

و خلاف نیست که نهی از لقب بد است، چنان که «۱۶» گفت:

لا القبه و السوءة اللقب.

و اما القاب نیک «۱۷» از آن نهی نیست و القاب مباح که چون علامتی باشد

(۱). اساس: ندارد، با توجه به آد، کا افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: مخوانید.

(۳). کا، گا: ابو هنبره.

(۴). اساس، آج: بنی، با توجه به آد، گا تصحیح شد.

(۵). نسخه لا: در اینکه جا پایان می پذیرد.

(۶). آد، کا، گا: برخواندی.

(۷-۱۵). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد.

- (۸). آد و.
 (۹). آد، کا: گا از.
 (۱۰). آد، گا: گفتندی.
 (۱۱). گا: نصاری.
 (۱۲). آد، کا: اینکه. [.....]
 (۱۳). آد، گا چون.
 (۱۴). آج، آد، کا، گا: کردی.
 (۱۶). آد، کا، گا شاعر.
 (۱۷). آد، گا: نکو.

صفحه : ۳۱

مردی را از آن نهی نیست، بیانش قوله «۱»: بِسْمِ الْإِسْمِ الْفُسُوقِ بَعْدَ الْإِيمَانِ «۲» يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ - الایه، آیت «۶» در دو مرد آمد از اصحاب رسول - علیه السلام - که ایشان غیبت کردند رفیقشان را «۷»، و سبب آن بود که رسول - علیه السلام - هر مردی درویش را فرمودی تا خدمت دو مرد کردی و به حوایج ایشان قیام کردی و در سفر و حضر تیمار کار ایشان داشتی و برای ایشان طعام ساختی «۸». سلمان «۹» را به دو مرد سپرد «۱۰» تا برای ایشان کاری کند. یک روز ایشان برفتند و سلمان را گفتند: برای ما طعامی بساز. سلمان را خواب غالب شد، بخفت. ایشان باز آمدند، طعام ساخته نبود. گفتند: چرا نساختی! گفت خوابم غالب شد، گفتند: برو و بنگر «۱۱» پیش رسول طعامی هست! سلمان بیامد، رسول را بگفت: رسول گفت: بر «۱۲» اسامه زید رو - و او و کیل خرج رسول بود. سلمان بیامد، اسامه گفت: چیزی [۱۳ - پ] ساخته نیست. سلمان باز گشت و خبر داد ایشان را. گفتند «۱۳»: طعام بود و لکن اسامه بخل کرد، و در

- (۱). آد، گا تعالی.
 (۲). آد، کا، گا گفت.
 (۳). آج، آد، کا، گا: آوردید.
 (۴). اساس، آج: تنز، با توجه به آد، گا تصحیح شد.
 (۵). آد، کا، گا: و هر که.
 (۶). آد، گا: اینکه آیه.
 (۷). آد، گا: رفیق خود را.
 (۸). آد، گا: پختی.
 (۹). آج: و سلمان.
 (۱۰). آد، گا: سپرده بود. [.....]
 (۱۱). آج تا.
 (۱۲). آد، گا: نزد.

(۱۳). آد، کا، گا: ایشان گفتند.

صفحه : ۳۲

پوستین سلمان و اسامه افتادند و ایشان را غیبت می کردند. پس به جایی دیگر فرستادند او را، هم باز آمد و گفت: چیزی نیست. گفتند: اگر تو را به چاه سمیحه «۱» فرستند آتش به زمین فرو شود. آنگه برخاستند و تجسس می کردند تا بنزدیک «۲» اسامه چیزی هست. از آنچه رسول - علیه السلام - فرمود اثری ندیدند.

بیامدند بنزدیک رسول، رسول در ایشان نگرید «۳» گفت: همانا گوشت خورده‌ای «۴» که من بر لب شما اثر آن همی بینم «۵». گفتند: یا رسول الله! ما چیزی نخورده‌ایم.

گفت: امروز همه «۶» گوشت سلمان و اسامه می خوری «۷»، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ، گفت: ای مؤمنان بپرهیزی «۸» از بسیاری از گمان که بعض «۹» گمان بزه باشد. و لا تجسسوا، و جستجوی مکنید.

قراءت عامه قراء به «جیم» است. «۱۰» عبد الله عباس و ابو رجاء العطاردي خواندند:

ولا تجسسوا، بالحاء، اخفش گفت: معنی یکی است، يقال: جس كذا و حس و مس «۱۱» بمعنی، و منه المجس الذي يمسه الطيب «۱۲» من الید و منه الجاسوس. و حس من الحس و الحاسيه، و أحس اذا دركه بالبصر، و حسه اذا قتله و هو إدراك بالید و السكين. و رسول - علیه السلام - گفت «۱۳»

لا تغتابوا المسلمين و لا تتبعوا

(۱). اساس و همه نسخه بدلها: سفيحه، با توجه به منابع خبر تصحيح شد.

(۲). کا: بنزد.

(۳). کا و.

(۴). اساس: خورده/ خورده‌ای.

(۵). همه نسخه بدلها: می بینم.

(۶). آج، آد، کا، گا روز.

(۷). آج، آد، کا، گا: می خوردید.

(۸). آج، آد، گک: بپرهیزید.

(۹). آج: بیش.

(۱۰). اساس و، که زائد می نمود.

(۱۱). اساس و آج: هس، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحيح شد. [.....]

(۱۲). اساس و گا: طيب خوانده می شود، با توجه به دیگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۱۳). گا: فرمود.

صفحه : ۳۳

الله عورتاهم فان من اتبع عورات اخيه المسلم اتبع الله [۴۱-پ] عوراته حتى يفضحه و لو وسط رحله، {

گفت: غیبت مسلمانان مکنید [۱۴-پ] و دنبال عیب و عوار ایشان مروی «۱» که هر کس که دنبال عورت کسی دارد خدای تعالی دنبال عورت او دارد تا رسوا کند او را و اگر همه در خانه او باشد. و ابو هریره روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: ایتاکم و الظن، فان الظن اکذب الحدیث و لا تجسسوا و لا تنافسوا و لا تحاسدوا و لا تدابروا و کونوا عباد الله اخوانا، گفت: بر شما باد که گمان نبری که گمان دروغتر حدیثی است و تجسس نکنید «۲» و بناز نکنی «۳» و حسد نبری و پشت بر یکدیگر نکنید «۴»، به معنی خذلان. و ای بندگان «۵» همچو برادران باشی.

عبد الرحمن عوف گفت شبی با عمر خطاب «۶» به عسس می گردیدیم «۷». به در سرایی رسیدیم. روشنایی چراغ «۸» بود آن جا و آوازی از «۹» سرای می آمد. عمر گفت: اینکه سرای کیست! من گفتم: سرای ربیعۃ بن امیۃ بن خلف «۱۰» و به خمر مشغولند و لکن خطا ما کردیم که تجسس کردیم «۱۱» و خدای ما نهی کرد از اینکه. عمر گفت: راست گفتمی «۱۲» و برگشت.

ابو قلابه گفت: ابو محجن الثقفی خمر می خورد او و اصحابش «۱۳». عمر آن جا بگذشت «۱۴»، تجسس کرد واقف شد بر آن. در «۱۵» سرای شد. ابو محجن حاضر بود با یک مرد. گفت: یا امیر المؤمنین «۱۶» خطا کردی. گفت: چه خطا

(۱). آد، گا: مدارید.

(۲). آد، گا: مکنید.

(۳). آج: منافسه، آد، گا: مناقشه.

(۴). آج، آد، گا: مکنید.

(۵). آد، گا: با بندگان خدا.

(۶). آد، کا، گا در مدینه.

(۷). آد، گا: به عسسی می گردیدیم.

(۸). آد، گا: روشنی چراغ می نمود.

(۹). آج آن.

(۱۰). گا است.

(۱۱). گا: نمودیم از اینکه.

(۱۲). کا: می گویی. [.....]

(۱۳). آد، گا: ابو محجن الثقفی و اصحابش خمر می خوردند.

(۱۴). اساس: بگزشت.

(۱۵). آد، گا آن.

(۱۶). آج: یا عمر.

صفحه : ۳۴

کردم! گفت، دو خطا «۱» یکی تجسس- و خدای تعالی گفت: وَ لَا تَجَسَّسُوا، و دگر «۲» بی دستوری در سرای من آمدی- و خدای تعالی می گوید: لَا تَدْخُلُوا بُیُوتًا غَیْرِ بُیُوتِکُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَ تَسَلَّمُوا عَلٰی أَهْلِهَا «۳»، عمر گفت: چه می گویی! گفت: اینکه که شنیدی، زید بن ثابت و عبد الله بن ارقم حاضر بودند گفتند:

[۱۵-پ] یا امیر المؤمنین «۴» چنین است که او گفت «۵» تابان «۶» بر ماست.

عبد الرحمن عوف گفت: شبی با عمر به عسس «۷» به در سرایی رسیدیم، از آن جا روشنایی می‌آمد «۸». گوش باز کردیم آواز مردی می‌آمد و آواز زنی، غنایی می‌گفت «۹» به آواز نرمی. ما در بزیدیم در بگشادند «۱۰». در رفتیم مردی را دیدیم قدحی در دست با زنی نشسته. عمر مرد را بشناخت «۱۱»، او را گفت: یا فلان تو به اینکه جایی! مرد گفت: و تو به اینکه جایی! عمر گفت: اینکه زن تو را که باشد «۱۲»!

گفت: او حلال من است. گفت: در آن قدح چیست! گفت: آب است. زنی را گفت: چه غنا می‌گفتی! گفت: می‌گفتم،

تطاول هذا الليل و اسودّ جانبه و اّزقني ان لا حبيب الا عبه

فو الله لو لا خشية الله و التقى لززع من هذا السرير جوانبه

و لکن عقلی و الحياء یکفنی و اکرم بعلی ان تنال مراکبه

مرد گفت یا امیر المؤمنین دانی که ارتکاب نهی خدای کردی!

قال الله تعالی: وَلَا تَجَسَّسُوا، و تَوَجَّسَّسَ کردی، توبه کن و به سلامت باز گرد. اینکه جمله اخبار ثعلبی آورد در تفسیرش «۱۳»، و او از

(۱). آج، کا کردی.

(۲-۴). آد: دوم، گا: دویم.

(۳). سوره نور (۲۴) آیه ۲۷.

(۵). کا، گا: می‌گوید.

(۶). آج، کا، گا: تاوان.

(۷). آد، گا: به عسسی.

(۸). آج: می‌نمود، آد، گا: پیدا شد، کا: می‌تافت.

(۹). کا: که غنا می‌کردند.

(۱۰). آد، گا ما.

(۱۱). کا: می‌شناخت. [...]

(۱۲). آج، آد، گا، کا: از تو چه باشد.

(۱۳). آد، گا: اینکه جمله اخباری است که ثعلبی در تفسیرش آورده، کا: اخبار ثعلبی است در تفسیر او.

صفحه : ۳۵

جمله «۱» اصحاب الحدیث است. و در خبر است که شبی از شبها همچین عمر «۲» به عسسی می‌گردید. از سرایی آواز زنی می‌آمد که می‌گفت: «۳»

هلا سبیل الی خمر فاشربها» (۴) او لا سبیل الی نصر بن حجاج

عمر آواز داد که امیاً ما کان عمر حیاً فلا، امأ» (۵) تا عمر زنده باشد نه. و بگذشت. دگر روز» (۶) کس فرستاد طلب نصر بن حجاج کرد» (۷). او را بیاوردند او جوانی بود پاکیزه [۱۵-پ] از بصره. او را گفت: تو را از مدینه بیاید رفت» (۸). گفت» (۹): چه گناه کرده‌ام! گفت: هیچ گناه نکردی و لکن زنان مدینه به تو مفتن» (۱۰) می‌شوند. تو را بیاید رفتن از اینکه شهر، و او را از مدینه بیرون کرد. او برفت و اینکه بیتها بگفت» (۱۱) و به عمر فرستاد:

نظم

لعمری لئن سیرتنی و طردتني و لم آت ذنبا ان» (۱۲) ذاک حرام

و مالی ذنب غیر ذنب ظننته و فی بعض تصدیق الظنون آثام

ائن غنت الذلفاء یوما بغنیة و بعض امانی النساء غرام

ظننت بی الظن» (۱۳) الذی لو اتيته لما کان لی فی الصالحین مقام

و تمنعنی ممّا تمت حفیظتی و اباء صدق سالفون کرام

و تمنعها مما تمت صلاتها و بیت لها فی قومها و صیام

(۱). آج، آد، کا، گائمه.

(۲). اساس: رضی الله عنه، آد، گا: عمر خطاب، متن بر اساس آج انتخاب گردید.

(۳). آج شعر.

(۴). اساس و آج: فاشربه، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). کا: یعنی.

(۶). کا، گا: روز دیگر.

(۷). گا: و نصر بن حجاج را طلب کرد.

(۸). آد، کا، گا: رفتن.

(۹). آد، کا، گا یا امیر المؤمنین، آج یا عمر.

(۱۰). آج، کا، گا: مفتن.

(۱۱). آد، گا: بنوشت.

(۱۲). آج: اذ. [.....]

(۱۳). آج، کا، گا: بالظن.

صفحه : ۳۶

زید بن وهب گفت عبد الله بن مسعود را گفتند: نمی بینی اینکه ولید «۱» را که خمر از سر و ریشش «۲» فرو می چکد! [گفت] «۳»: مرا تجسس فرموده‌اند اگر چیزی ظاهر شود انکار کنیم، و لَا يَغْتَبُ بَعْضُكُم بَعْضًا، و بعضی «۴» بعضی را غیبت مکنید.

ابو هریره گفت: رسول- علیه السلام- را پرسیدند که غیبت چه باشد!

گفت: آن که کسی را چیزی گویی «۵» که او را از آن کراهت باشد «۶»، اگر چه آن چیز در او باشد «۷»، غیبت باشد و اگر در او آن چیز نبود بهتان بود «۸».

معاذ جبل گفت: با رسول- علیه السلام- بودم «۹» حدیث مردی فرا رسید «۱۰» حاضران گفتند او مردی است که [آن] «۱۱» خورد کث دهنده و آنگه بر نشیند کث بر نشانند، رسول- علیه السلام- گفت: غیبت کردی «۱۲» آن مرد را. گفتند: یا رسول الله اینکه غیبت باشد که ما در او چیزی گوئیم که در او باشد «۱۳» [پ- ۱۵] گفت: بس باشد «۱۴» شما را بزه آن که از برادرتان گویی «۱۵» که در او باشد.

ابو هریره گفت: پیش رسول- علیه السلام- حاضر بودیم مردی حاضر بود «۱۶» و در او ضعفی بود برخاست «۱۷»، بعضی «۱۸» گفتند: عاجز مردی است اینکه، رسول- علیه السلام- گفت: غیبت کردی و گوشت او خوردی «۱۹». آنگه حق تعالی.

(۱). آج، آد، گآ، کا بن عقبه.

(۲). آد، کا، گآ: رویش.

(۳). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۴). آد، کا، گآ از شما.

(۵). آج: گوئید.

(۶). آد، گآ: آید.

(۷). آج، آد، گآ: اگر آن چیز در او بود.

(۸). آج، کا: و اگر نباشد بهتان باشد.

(۹). آد، کا، گآ: بودیم.

(۱۰). آد، کا، گآ: بر آمد.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به آج، کا افزوده شد.

(۱۲). آج، آد، کا: کردید.

(۱۳). گآ: بود. [.....]

(۱۴). آد، کا، گآ: باد.

(۱۵). آد، کا، گآ: در برادرتان آن گوئید.

(۱۶). اساس: شد، با توجه به آج تصحیح شد.

(۱۷). آج، آد، کا، گآ: برخاست و در او ضعفی بود.

(۱۸). آج، آد، کا، گآ: قومی.

(۱۹). آج، آد، کا، گآ: کردید و گوشت او خوردید.

صفحه : ۳۷

غیبت را مثل زد، گفت: ایجب احدکم ان یا کل لحم اخیه میتا فکرهتموه، خواهد یکی [از] «۱» شما که گوشت برادرش خورد در آن حال که مرده باشد! نخواهی «۲» به هیچ حال.

کهمس گفت از میمون بن شاه «۳» شنیدم- و اینکه میمون را بر حسن بصری تفضیل دهند اصحاب اخبار و گویند میمون کسانی را دید که حسن ندید- او گفت: در خواب دیدم شبی «۴» زنی مرده «۵» را بیاوردند و پیش من نهادند و گفتند:

بخور. گفتم: چگونه خورم گوشت مردار! گفتند: چنان که غیبت کردی فلان را.

گفتم: و الله که من در او خیر و شر نگفتم. گفتند: نه، پیش تو او را غیبت می کردند و تو می شنیدی. گفتم: توبه کردم که «۶» غیبت نکنم و رها نکنم «۷» تا پیش من کسی را غیبت کنند. رسول- علیه السلام- گفت:

السَّامِعُ لِلغِیْبَةِ کاحد المغتائبین

، گفت: شنونده غیبت یکی باشد از غیبت کنان.

حکایت کردند از بعضی «۸» صالحان که در فلان گورستان نشسته بودم «۹»، مردی جوان «۱۰» جلد بگذشت به ما، گفتم «۱۱»: اینکه و امثال اینکه وبال باشند «۱۲» بر مردمان. چون شب در آمد بخفتم. در خواب دیدم که: آن مرد را بیاوردندی بر جنازه‌ای نهاده و پیش من بنهادندی و کاردی به دست من داد [ند] «۱۳» ی گفتندی «۱۴» بخور [۱۶- ر]. گفتم: یا سبحان الله، چند سال است که گوشت حیوانات نخورده‌ام،

(۱). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۲). آد، کا، گا: نخواهید.

(۳). آد، کا، گا: میمون شاه.

(۴). آد، کا، گا: شبی من در خواب دیدم.

(۵). کا: شبی مرده‌ای.

(۶). آد، کا، گا: تا.

(۷). آد، گا: نگذارم.

(۸). آد، گا: یکی از. [.....]

(۹). آد، گا: نشسته بودیم.

(۱۰). کا: جوانی.

(۱۱). آد، گا: من گفتم، گا: گفتیم.

(۱۲). آد، کا، گا: باشد.

(۱۳). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۴). آد، کا، گا و.

صفحه : ۳۸

گوشت مردار چگونه خورم؟ گفتند: چرا غیبت کردی او را! گفتم: توبه کردم. یک سال به آن گورستان می آمدم «۱» تا باشد که

اینکه مرد «۲» را «۳» بینم و از او حلالی خواهم. پس از یک سال او را دیدم خواستم تا از او حلالی خواهم. او ابتدا کرد و گفت: توبه کردی! گفتم: آری، گفت: برو با جای خودرو. و پسر عم ابو هریره گفت: ماعز بنزدیک رسول آمد و بر خویشتن گواهی داد سه بار به زنا. رسول علیه السلام - هر بار روی بگردانید «۴». به بار چهارم صحابه گفتند: یا ما عز، اگر دگر بار بگویی، رسول - علیه السلام - تو را رجم فرماید. گفت: خود برای آن می گویم زینت یا رسول الله فطهرنی،

زنا کردم ای رسول الله مرا «۵» پاک کن. رسول - علیه السلام - بفرمود تا او را رجم کردند «۶».

رسول - علیه السلام - به دو مرد بگذشت که ایشان حدیث ماعز کردند «۷»، یکی می گفت دیگر «۸» را که: دیدی اینکه که ماعز کرد خدای پرده به او فرو پوشید، او خویشتن را رسوا کرد تا رجم کردند او را چنان که سگ را، رسول - علیه السلام - با ایشان هیچ سخن نگفت. ایشان برخاستند و با رسول می رفتند به خرابه‌ای رسیدند خری مرده در آن جا افکنده بود. رسول - علیه السلام - گفت: [بروید و از آن مردار بخورید. گفتند: یا رسول الله تن و جان ما فدای تو باد؟ مردار را چگونه خوریم؟ گفت: شما گوشت ماعز خوردید و آن بدتر است از اینکه، ندانید که او در جویهای بهشت می غلظد.

انس مالک روایت کرد که: رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - گفت که «۹» شب معراج که مرا به آسمان می بردند به جماعتی بگذشتم که ایشان را ناخن و

(۱). آج، آد، گا: آمد و شد می کردم، کا: می رفتم.

(۲). آد، گا: آن برنا، کا: آن جوان.

(۳). کا دیگر باره باز.

(۴). آد، کا، گا: بگردانیدی.

(۵). آج: ما را.

(۶). آج بعد از آن.

(۷). آد، کا، گا: می کردند.

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها: دیگری. [.....]

(۹). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد.

صفحه : ۳۹

چنگال بود از مس و روی خود را می خراشیدند به آن چنگال، من گفتم: اینان که اند! گفت: آنان اند که در دار دنیا گوشت مردم خوردندی و در أعراض ایشان وقیعت کردند و غیبت مردم کردند.

وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ و از خدای بترسی «۱» که خدای تعالی توبه پذیرنده و بخشاینده است [۱۶- پ]. جابر عبد الله انصاری و ابو سعید خدری روایت کردند که رسول - علیه السلام - گفت که غیبت از زنا سخر «۲» است.

گفتند: یا رسول الله، چگونه! گفت: برای آن که زانی از زنا «۳» توبه کند، خدای تعالی توبه او قبول کند، و صاحب غیبت اگر توبه کند از او قبول نکنند و او را نیامرزد تا مغتاب او را «۴» عفو نکند. گفتند یکی ابن سیرین را گفت: من تو را غیبت کردم، مرا حلال کن. گفت: حلال نکنم چیزی که «۵» خدای بر تو حرام کرده است.

در خبر است که عیسی مریم «۶» - علیه السلام «۷» - یک روز اصحابش را گفت: چه گویی «۸» اگر باد بر آید و جامه از عورت یکی

از شما بردارد چه کنی! «۹» گفتند: جامه بر او فرو پوشیم. گفت: لا بل نه از آنانی که «۱۰» چنین کنی «۱۱»، جامه از عورت او دورتر کنی و عورت او آشکارا تر کنی. اینکه مثلی بود که زد مردی را که غیبت کسی «۱۲» می کند با او و او را یاری می دهد او را بر آن «۱۳» و او «۱۴» زیادت می کند.

- (۱). آج، آد، کا، گا: بترسید.
- (۲). آج، آد، کا: سخت تر.
- (۳). آج که.
- (۴). آد، گا: مغتاب از او.
- (۵). آد، گا: را که.
- (۶). آد، گا: عیسی بن مریم.
- (۷). آد، گا: علیهما السلام.
- (۸). آج، آد، کا، گا، گوید.
- (۹-۱۱). آج، آد، کا، گا: کنی.
- (۱۰). آج، آد، کا، گا: آناید.
- (۱۲). آد، گا: کسی نزد او.
- (۱۳). آد، گا: یاری می دهد آن کس را.
- (۱۴). آج را. [...]

صفحه : ۴۰

یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى - الایة. عبد الله عباس گفت:

آیت در ثابت بن قیس بن شماس آمد و آن که «۱» او آن مرد را گفت که او را جای نداد به «۲» رسول - علیه السلام: أنت ابن فلانة، تو پسر فلان زنی «۳». رسول - علیه السلام - گفت: کیست که نام زانی «۴» می برد! ثابت برخاست و گفت: منم یا رسول الله، گفت: در روی اینکه قوم نگر. در نگرید. گفت: چه می بینی! گفت:

می بینم گروهی مختلف الوان را از سیاه و سپید و سرخ. گفت: تو را بر اینان «۵» [۱۷-ر] فضل نیست مگر به دین. خدای تعالی در ثابت و در صاحب آن فلانه «۶» اینکه «۷» آیت فرو فرستاد: «۸» یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ «۹»، و اینکه «۱۰» آیت: یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى، تا «۱۱» آن تأدیب او باشد و اینکه تأدیب آن دگر. مقاتل گفت: چون رسول - علیه السلام - مکه بگشاد، بلال را فرمود تا بر بام کعبه رفت و بانگ نماز کرد. عتاب بن اسید گفت: الحمد لله که پدرم نمانده است تا اینکه ندیدی «۱۲»، و حارث بن هشام «۱۳» [گفت]: «۱۴» محمد جز اینکه کلاغ سیاه را نیافت تا مؤذن خود کردی؟ سهیل بن عمرو گفت: اگر خدای چیزی خواهد بگرداند. ابو سفیان بن حرب گفت: من چیزی نمی یارم گفت «۱۵»، که هر

- (۱). آج، کا: و آنگه.
- (۲). آج، بر، آد، گا: نزد، کا: نزدیک.

- (۳). آد، گا: فلانه زنی، کا: فلانه‌ای.
- (۴). آج، آد، کا، گا: فلانه، که بر متن مرجح می‌نماید.
- (۵). آد، کا، گا هیچ.
- (۶). آج: ابن فلانه، آد، کا، گا: در صاحب او.
- (۷). آد، کا، گا او.
- (۸). آد، کا، گا یکی.
- (۹). سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۱.
- (۱۰). آد، کا: و دیگر اینکه.
- (۱۱). اساس، آج: یا، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۱۲). آج، آد، گا: بدیدی.
- (۱۳). اساس: هاشم، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۱۴). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [...]
- (۱۵). آد: نتوانم گفتن، گا: نمی‌توانم گفتن.

صفحه : ۴۱

چه ما گوئیم «۱»، خدای آسمان «۲» محمّد را خبر می‌دهد. خدای تعالی جبرئیل «۳» فرستاد و رسول را از «۴» همه خبر داد. رسول- علیه السلام- همه را بخواند و خبر داد، هر یکی را از آنچه گفته بودند. خدای تعالی [اینکه] «۵» آیت فرستاد و ایشان را زجر کرد از آن که به نسب فخر کنند و به بسیاری مال «۶» درویشان را حقیر دارند.

یزید بن سمره «۷» گفت: رسول- علیه السلام- در بازار مدینه می‌گذشت، غلامی سیاه را در بازار می‌فروختند و او «۸» می‌گفت: مرا شرطی است با آن که «۹» مرا بخرد که مرا به اوقات نماز باز ندارد که پنج نماز به جماعت در پی «۱۰» رسول می‌گزارم «۱۱». مردی او را به اینکه شرط بخرد و او پنج نماز در قفای رسول- علیه السلام- می‌کرد. رسول- علیه السلام- هر وقت آن غلام را می‌دید «۱۲» روزی چند بر آمد که او را ندید. خواجه غلام را گفت: غلام کجاست!

گفت: یا رسول الله تب دارد «۱۳» او را گفت: [۱۷-پ] بیا تا برویم و او را بپرسیم.

آنکه برفت و او را بپرسید. و روز [ی] «۱۴» چند بر آمد صاحب غلام را بپرسید که غلام چون است! گفت: یا رسول الله او در حالت «۱۵» خود است. رسول- علیه السلام- برخاست «۱۶» و به بالین او رفت و او در نزع بود. ساعتی بود «۱۷» غلام جان بداد و با پیش خدای رفت. رسول- علیه السلام- تولّای غسل و تکفین

(۱). آد، کا، گا: می‌گوئیم.

(۲). کا زمین.

(۳-۵). آج را.

(۴). آد، گا اینها.

(۶). آج، آد، کا، گا و.

(۷). اساس، آج، کا: سحره، با توجه به آد تصحیح شد.

- (۸). کا: و آن غلام.
 (۹). آج، هر آن که، آد، گا: بر آن کس که، کا: بر آن که او.
 (۱۰). آد، گا: در قفای. ۱۱ آج: می گذارم.
 (۱۲). آد، گا: می دیدی.
 (۱۳). آج، آد، کا، گا رسول.
 (۱۴). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [...]
 (۱۵). آد، کا، گا: حال.
 (۱۶). اساس، آج: برخواست / برخاست.
 (۱۷). آج، آد: بعد از ساعتی.

صفحه : ۴۲

[و دفن] (۱) او کرد (۲). مهاجر و انصار را از آن غمی عظیم حاصل شد (۳)، ما خان و ما [ن] (۴) خود را رها کرده ایم و در خدمت رسول بیامده (۵)، هیچ کس اینکه ندیدیم از او در زندگی (۶) و بیماری و مرگ که اینکه غلام سیاه دید (۷).
 انصار گفتند: ما به جان و مال و خان و مان مواسا کردیم، غلامی حبشی را بر ما بگزید. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد برای عذر رسول - علیه السلام - و باز نمود که: نسب را اثری نیست، و انما کار تقوی دارد و پرهیزگاری، گفت:
 يَا أَيُّهَا النَّاسُ، خطاب است با جمله آدمیان از زن و مرد و عرب و عجم و برده و آزاد، جز کودک و دیوانه و ناقص عقل کز او (۸) خارج اند به دلیل عقل. إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ ما بیافریدیم شما را از نر و ماده از مردی و زنی، یعنی آدم و حوا - علیهما السلام.
 وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا و شما را شعوب کردیم و هی جمع شعب (۹)، و شعب (۱۰) قبیله برتر باشد که رأس القبایل بود و سر جمهور باشد چون: ربیعه و مضر و اوس و خزرج، و ایشان را شعب برای تجمّع و تفرّق گویند که ایشان جامع باشند جمله فرزندان را، و از ایشان متفرّق شوند (۱۱) چنان که شاخ درخت از درخت منشعب شود. و «شعب» از اضداد است به معنی جمع باشد و [۱۸- ر] به معنی تفریق، و مرگ را برای اینکه شعوب گویند. آنگه فرود شعوب قبایل بود، یکی را قبیله گویند و آن چنانند (۱۲) بکر از ربیعه، و تمیم از مضر. و پس از قبایل عمائر باشد، یکی را عماره گویند بفتح العین، و اینکه چنان باشد که شبیان از بکر و دارم

(۴- ۱). اساس: ندارد، با توجه به اد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). آج، آد: بکرد.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها گفتند.

(۵). کا: ایستاده.

(۶). کا: زندگانی.

(۷). کا: بدید.

(۸). آد، کا: که از او.

(۹). کا و شعبه گا و شعب.

(۱۰). کا از.

(۱۱). آج: بشوند.

(۱۲). آد، گا: چنان است که گا چنان بود که. [...]

صفحه : ۴۳

از تمیم، و دون العمائر را البطون «۱»، یکی را بطن «۲» گویند و آن چنان باشد که:

بنو غالب و لؤی «۳» از قریش. و پس از بطون افخاذ باشد یکی را فخذ گویند و آن چنان باشد که بنو هاشم و بنو امیه از بنی لؤی. آنگه فصایل و عشایر بود، یکی را فصیله و عشیره گویند. و گفته‌اند: شعوب [از] «۴» عجم باشد و قبایل از عرب و اسباط از بنی اسرائیل.

أبو رزین و أبو روق گفتند: «شعوب» آنان باشند که نسبت نکنند ایشان را با کسی، بل نسبت ایشان با شهری باشد یا با مدینه «۵» یا زمینی، و «قبایل» آنان «۶» باشند که نسبت کنند خود را با پدران.

لِتَعَارَفُوا برای آن که تا یکدیگر را بشناسی «۷» در قرب نسب و بعد، و «۸» نه برای [آن] «۹» باید تا «۱۰» فخر آری «۱۱». أعمش خواند: «لتعارفوا» به دو «تا»، و عبد الله عباس خواند: «لتعارفوا» بی «الف». إِنَّ أكرمکم، به فتح «الف»، چنان که «أَنْ تَعْلَقَ» دارد به «تعارفوا» تا بدانی «۱۲» که گرامی‌ترین «۱۳» شما بنزدیک خدای پرهیزگارتر است «۱۴» از شما. و عامه قراء به کسر «الف» خواندند بر ابتداء، گرامی‌ترین «۱۵» شما بر «۱۶» خدای متقی‌تر است. قتاده گفت در اینکه آیت «إِنَّ أكرمکم»، اکرم الکرم التَّقوی و الأم اللؤم الفجور. و رسول - علیه السلام - گفت:

من سرّه أن یكون اکرم الناس

(۱). آد، گا: العمائر البطون است کا: العمائر البطون.

(۲). اساس: بطون، با توجه به آد، کا تصحیح شد.

(۳). آج: لوا.

(۴-۹). اساس، آج: ندارد، با توجه به آد و دیگر: نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). آج: شهری باشد با مدینه، آد، کا: با شهری یا مدینه.

(۶). اساس: آن نان / آنان آج: آن.

(۷). آج و دیگر نسخه بدلها: بشناسید.

(۸). آد، کا، گا: و بعد او.

(۱۰). آج: آن تا یکدیگر را آد، کا: آن که به آن گا: آن تا بدو.

(۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: آرید.

(۱۲). آج و دیگر نسخه بدلها: تا بدانید.

(۱۳-۱۵). کا: گرامین‌ترین.

(۱۴). آج: پرهیزگارتری است.

(۱۶). آد، کا، گا: نزد. [...]

صفحه : ۴۴

الله فلیتق الله {

هر که خواهد»^(۱) که کریمترین مردمان باشد گو از خدا بترس، و نیز گفت - علیه السلام:

«۲ کرم الرجل دینه [و مروته تقواه و اصله عقله و حسبه خلقه]»

کرم مرد دین اوست [۱۸- ر] [و مروّت] «۳» و پرهیزگاری او [و] «۴» اصل او عقل او و حسب او خوی نیکوی او. عبد الله عتّیاس گفت: کرم دنیا توانگری است، و کرم آخرت پرهیزگاری. إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ و خدای تعالی دانا و با خبر است.

عبد الله عمر «۵» گفت: رسول را دیدم بر ناقه قصواء نشسته روز فتح مکه استلام ارکان می کرد به چوبی که در دست داشت بر شبه عصایی، و مسجد الحرام چنان که «۶» هیچ جای نبود آن جا که شتری «۷» بخسپد، آنگه برون «۸» آمد و مردم با او برون «۹» آمدند، خطبه کرد و حمد و ثنای خدای «۱۰» کرد، آنگه گفت: ای [مردمان حمیت جاهلیت از شما بیردند و تفکّه «۱۱» و مزاح «۱۲» او و فخر کردن به پدران.

«۱۳» اِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ [»

مردمان دو مردند: یکی بڑ و تقی و کریم بر خدای تعالی، و یکی فاجر شقی خوار بر خدای تعالی. آنگه اینکه آیت بخواند «۱۴» و گفت:

أقول قولي هذا و استغفر الله لي و لكم،

و یحیی بن ابی کثیر روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت:

انّ الله تعالی لا ينظر الی صورکم و لا الی اموالکم و لكن ينظر الی قلوبکم و اعمالکم و انما انتم بنو ادم فاكرمکم علی الله اتقیکم خدای تعالی به صورتهای شما ننگرد و نه به مالهای شما، و لکن به دلهای شما بنگرد و عملهای شما

(۱). کا: خواهند.

(۲). اساس و آج: ندارد، با توجه به ترجمه عبارت و ضبط آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳-۴). اساس، آج، کا: ندارد، با توجه به آد، گا و ترجمه عبارت افزوده شد.

(۵). کا: عبد الله عتّیاس.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: بود که.

(۷). کا: که شتر آن جا.

(۸-۹). آد، کا، گا: بیرون.

(۱۰). آج، کا: خدای تعالی.

(۱۱). آد، کا، گا: تفکیر.

(۱۲). آد، کا، گا: مزاح.

(۱۳). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۴). کا: برخواند.

صفحه : ۴۵

[و شما] «۱» همه فرزندان آدمی «۲»، گرامیترین شما بر خدای آن است که بر خدای «۳» پرهیزگارتر باشد.

عطا گفت از ابو هریره که فردای قیامت خدای تعالی گوید: من نسبی کردم و شما نسبی کردی «۴»، من کریمترین «۵» آن را کردم که پرهیزگارتر باشد، و شما گفتی «۶»: فلان بن فلان «۷». من امروز نسب خود رفیع کنم و نسب شما وضع کنم.

اینکه المّتقون پرهیزگاران کجااند «۸»! رسول را «۹»- علیه السلام- پرسیدند که کریمترین مردمان کیست! گفت: متقی تر و پرهیزگارتر، و شاعر گفت:

ما یصنع العبد بعزّ الغنی و العزّ کلّ العزّ للمتقی

من عرف الله [۹۱- ر] فلم یغنه «۱۰» معرفه الله فذاک الشقی

قالت الأعراب امنا- الایه، آیت در جماعتی از بنی اسد آمد که بنزدیک رسول- علیه السلام- آمدند و اظهار کلمه شهادت کردند و در دل ایمان نداشتند و راههای مدینه پلید «۱۱» می داشتند و نرخها گران کردند «۱۲»، و بامداد و شبانگاه پیش رسول می آمدند و می گفتند: اتکک العرب بأنفسها علی ظهور رواحلها و جنناک بالاثقال و الدراری «۱۳» عرب بنزدیک تو آمده است بر پشت رواحل و ما آمده ایم و فرزندان و بنه را پیش تو آورده ایم «۱۴»- بر سبیل منت بر «۱۵» رسول، و ما با تو قتال نکردیم چنان که بنون فلان «۱۶»، و بنون

(۱). اساس، آج، کا: ندارد، با توجه به آد، گا: افزوده شد.

(۲). آج، آد، گا: آدمید. [...]

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: «بر خدای» را ندارد.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: کردید.

(۵). آد، کا، گا: کریمتر.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: گفتید.

(۷). آج و.

(۸). آد: کجايند.

(۹). آد، کا، گا: از رسول.

(۱۰). آج، آد، کا: یغنيه.

(۱۱). آج: به بند.

(۱۲). آد، گا: می کردند.

(۱۳). کا یعنی.

(۱۴). کا اینکه کلمه.

(۱۵). کا: منت می گفتند با.

(۱۶). آج و دیگر نسخه بدلها: بنو فلان. [...]

صفحه : ۴۶

فلان «۱» کردند «۲»، و به طمع صدقه آمده بودند [می گفتند] «۳»: اعطنا ما را عطا ده.

خدای تعالی اینکه آیت فرستاد در ایشان.

سدی گفت: آیت در اعراب مزینه و جهینه و أسلم و اشجع و غفار آمد «۴» اظهار ایمان کردند برای آن تا ایمن شوند. چون رسول-

علیه السلام - ایشان را به حدیثه خواند باز استادند «۵» و نرفتند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: قالت الأعراب امنا عرب گفتند: بگرویدیم و ایمان آوردیم «۶»، گفت: بگوی ای محمد که ایمان نیاورده‌ای «۷»، وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَكِنْ كُوبِي «۸» اسلام آوردیم، یعنی به زبان استسلام کردیم خوف قتل را برای آن که ایمان به دل باشد و اسلام به زبان و عمل و شرایع. و آیت دلیل است بر آن که ایمان دیگر است و اسلام دیگر، هم در لغت و هم در شرع، چه ایمان تصدیق به دل باشد و اسلام اقرار «۹» و استسلام باشد، و خدای تعالی فرق کرد میان هر دو به اثبات اسلام و نفی ایمان. و اگر هر دو یکی بودی کلام متناقض بودی. آنگه به اینکه رها نکرد تا گفت: وَ لَمَّا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ إيمان در دل‌های [۱۹-پ] شما نشد. امّا آن آیت که به معارضه اینکه آرند من قوله: فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ «۱۰» قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا.

(۷). آج و دیگر نسخه بدلها: نیاورده‌اید.

(۸). آج: گوید آد، گا: بگوئید.

(۹). آد، گا به زبان.

(۱۰). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۳۵.

(۱۱). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۳۶.

صفحه : ۴۷

آوردیم. یک خانه مسلمان یافتیم، چه منع است که «۱» خانه مسلمان هم مؤمن باشند «۲» هم مسلمان، برای [آن که] «۳» تنافی نیست میان ایمان و اسلام، همه مؤمن مسلمان [باشد] «۴» و لکن نه همه مسلمان مؤمن باشند «۵»، چه منافقان را حکم اسلام کنند و لکن مؤمن نباشند. و قوله: «اسلمنا» اینکه از باب افعال است بمعنی الدخول، يقال: اسلم الرجل اذا دخل في السلم، كقولهم: اشتهى و اصف، إذا دخل في الشتاء و الصيف. و اصبح و امسى و اضحى و اغرق و انجد و اغار و اتهم، اذا دخل في الصباح و المساء و الضحى و دخل العراق و غورا و نجدا و تهامة. چون در اینکه اوقات آیند «۶»، و مانند اینکه بسیار است. وَ إِن تَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اِطَاعَتِ خِدا و «۷» رسول داری به ظاهر و باطن «۸» به دل و زبان، لا يَلْتَكُمُ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا، [از اعمال شما چیزی نکاهاند و ظلم نکند و جزای آن باز نگیرد، ابو عمرو و يعقوب خواندند: لا يَأْتِكُمْ] «۹»، به «الف»، اعتبارا بقوله: وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ «۱۰»، يقال: ألت، يَألت [ولات يليت، لغتان] «۱۱»، قال الشاعر:

ابلع بنى ثعل عنى مغلغلة جهد الرسالة لا التا و لا كذا

و دیگران خواندند: لا يَلْتَكُمُ [۲۰-ر] بی «الف» من باب: لات يليت لیتا قال رؤبه:

و ليلة ذات ندى سريت و لم يلتنى من هواها ليت

(۱). آد، گا آن کا از یک.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها: باشد.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۴). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۵). آج: و لکن همه مسلمان مؤمن نباشد کا: و لکن نه همه مسلمانان مؤمن باشد.

(۶). آج، آد: آید کا، گا: آید یا بدین جایها.

(۷). کا طاعت.

(۸). کا و.

(۹). اساس و آج: ندارد، از آد افزوده شد.

(۱۰). سوره طور (۵۲) آیه ۲۱.

(۱۱). اساس و آج: ندارد، از آد افزوده شد.

صفحه : ۴۸

إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ که خدای آمرزنده و بخشاینده است. آنگه ایمان با تحقیق را بیان کرد گفت:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا، گفت مؤمنان آنان باشند که خدای را به راست دارند و پیغامبر را و شک نکنند و جهاد کنند به مال و جان در سبیل خدای، أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ فی ایمانهم راست گویان باشند در ایمانشان نه آنان که از بیم شمشیر ایمان آرند یا بطمع «۱». چون اینکه آیت آمد اعراب بیامدند و سوگند خوردند که ما مؤمنیم به سرّ و علانیه به دل و زبان، خدای دانست که دروغ می گویند آیت فرستاد:

قُلْ أ تَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ «۲»، خدای را می بیاموزی «۳» دین خود که خدای نداند «۴» که دین شما چیست! و خدای تعالی غیب آسمان و زمین داند و آنچه در آسمان و زمین باشد و رود، و او به همه چیزی عالم «۵» است.

آنگه گفت: يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسَلُمُوا بِرِ تُو مَنّت می نهند که اسلام آورده اند.

بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ بِرِ خدای تعالی مَنّت نهد بر شما که شما را هدایت کرد «۶» اگر «۷» راست می گویی که مؤمنی.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدای داند غیب و نهانی آسمان و زمین «۸» وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ، این کثیر به «یا» خواند خدای داناست به آنچه ایشان می کنند، باقی قرآء به «تاء» خطاب «۹» خدای داناست [۲۰-پ] به آنچه شما می کنی «۱۰».

(۱). آج، آد، گا، عطا.

(۲). آد، گا بگو ای محمّد.

(۳). آد، گا: می آموزید.

(۴). کا: بدانند.

(۵). آد، گا و دانا.

(۶). آج، آد به ایمان و تمکین و تقویت کرد کا، گا به ایمان و تمکین و قوت داد. [.....]

(۷). آد، گا شما.

(۸). آد، گا: خدای تعالی غیب و نهانی آسمانها و زمین را داند.

(۹). کا خوانند یعنی.

(۱۰). آد: می کنید کا و الله أعلم بمراده.

صفحه : ۴۹

بدان که اینک سورت مکی است و چهل و پنج آیت است و سیصد و پنجاه و هفت کلمت است و هزار و چهار صد و نود و چهار حرف است. و روایت است از زرّ حبیش از ابی کعب که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او سوره ق بخواند، خدای تعالی سكرات و شدايد مرگ بر او آسان کند.

[سوره ق (۵۰): آیات ۱ تا ۴۵]

[اشاره]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ق وَ الْقُرْآنِ الْمَجِیْدِ (۱) بَلْ عَجَبُوا اَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكٰفِرُوْنَ هٰذَا شَیْءٌ عَجِیْبٌ (۲) اِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعِیْدٌ (۳) قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْاَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنَا كِتٰبٌ حَفِیْظٌ (۴)

بَلْ كَذَّبُوْا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِیْ اَمْرٍ مَّرِیْحٍ (۵) اَفَلَمْ يَنْظُرُوْا اِلٰی السَّمٰوٰتِ فَوْقَهُمْ كَیْفَ بَنٰیْنَاهَا وَ زَيَّيْنَاهَا وَ مَا لَهَا مِنْ فُرُوْجٍ (۶) وَ الْاَرْضِ مَدَدْنَاهَا وَ اَلْقَيْنَا فِيْهَا رَوٰسِیَ وَ اَنْبَتْنَا فِيْهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِیْجٍ (۷) تَبٰصِرَةً وَ ذِكْرٰی لِكُلِّ عَبْدٍ مُّنبِیٍّ (۸) وَ نَزَّلْنَا مِنْ السَّمٰوٰتِ مَآءً مُّبَارَكًا فَاَنْبَتْنَا بِهٖ جَنٰتٍ وَ حَبَّ الْحَصِیْدِ (۹)

وَ النَّخْلِ بِاَسْمٰتٍ لَهَا طَلْعٌ نَّضِیْدٌ (۱۰) رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَ اَحْيٰیْنَا بِهٖ بِلَدَّةٍ مِّتًا كَذٰلِكَ الْخُرُوْجُ (۱۱) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ اَصْحٰبُ الرُّسِّ وَ ثَمُوْدُ (۱۲) وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ وَ اِخْوَانُ لُوطٍ (۱۳) وَ اَصْحٰبَةُ الْاَیْكٰتِ وَ قَوْمٌ تَبِعَ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِیْدٌ (۱۴)

اَفَعٰیْنَا بِالْخَلْقِ الْاَوَّلِ بَلْ هُمْ فِیْ لِبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِیْدٍ (۱۵) وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ وَ نَعَلَمْ مَا تُوسُوْسُ بِهٖ نَفْسُهٗ وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیْدِ (۱۶) اِذِ يَتَلَفَّی الْمُتَلَقِّیْنَ عَنِ الْیَمِیْنِ وَ عَنِ الشَّمٰلِ قَعِیْدٌ (۱۷) مَا یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ اِلَّا لَدَیْهِ رَقِیْبٌ عَتِیْدٌ (۱۸) وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِیْدٌ (۱۹)

وَ نَفَخَ فِی الصُّوْرِ ذٰلِكَ یَوْمَ الْوَعِیْدِ (۲۰) وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَآئِقٌ وَ شَهِیْدٌ (۲۱) لَقَدْ كُنْتَ فِی غَفْلَةٍ مِنْ هٰذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَآءَكَ فَبَصَّرَكُمُ الْیَوْمَ حَدِیْدٌ (۲۲) وَ قَالَ قَرِیْنُهٗ هٰذَا مَا لَدَیَّ عَتِیْدٌ (۲۳) اَلْقِیَا فِی جَهَنَّمَ كُلٌّ كَفٰرٍ عٰبِیْدٌ (۲۴)

مَنَاعٌ لِلْخَبْرِ مُعْتَدٍ مُّرِیْبٍ (۲۵) الَّذِی جَعَلَ مَعَ اللّٰهِ اٰخَرَ اَلْقِیَا فِی الْعِذَابِ الشَّدِیْدِ (۲۶) قَالَ قَرِیْنُهٗ رَبَّنَا مَا اَطَعْتُهُ وَ لٰكِنْ كَانَ فِی ضَلٰلٍ بَعِیْدٍ (۲۷) قَالَ لَا تَخْتَصِمُوْا لَدَیَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُمْ اِلَیَّكُمْ بِالْوَعِیْدِ (۲۸) مَا یُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَیَّ وَ مَا اَنَا بِظَلٰمٍ لِّلْعَبِیْدِ (۲۹)

یَوْمَ نَقُولُ لِحَبَّهٖمْ هَلْ اٰمَنَّا وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِیْدٍ (۳۰) وَ اَزَلَّتْ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِیْنَ غَیْرَ بَعِیْدٍ (۳۱) هٰذَا مَا تُوعَدُوْنَ لِكُلِّ اَوْابٍ حَفِیْظٍ (۳۲) مَنْ خَشِی الرَّحْمٰنَ الْبَٰلِغِیْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُّنبِیٍّ (۳۳) ادْخُلُوْهَا بِسَلَامٍ ذٰلِكَ یَوْمَ الْخُلُوْدِ (۳۴)

لَهُمْ مَا یَشَاؤُنَ فِیْهَا وَ لَمَدِیْنًا مَزِیْدٌ (۳۵) وَ كَمْ اَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ اَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوْا فِی الْبِلَادِ هٰیِلٌ مِنْ مَحِیصٍ (۳۶) اِنَّ فِی ذٰلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهٗ قَلْبٌ اَوْ اَلْقٰی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیْدٌ (۳۷) وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ وَ مَا بَیْنَهُمَا فِی سِتَّةِ اَیَّامٍ وَ مَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوْبٍ (۳۸) فَاصْبِرْ عَلٰی مَا یَقُوْلُوْنَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوْعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوْبِ (۳۹)

وَ مِنَ اللَّیْلِ فَسَبِّحْهُ وَ اَدْبَارَ السُّجُوْدِ (۴۰) وَ اسْتَمِعْ یَوْمَ یُنَادِی الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِیْبٍ (۴۱) یَوْمَ یَسْمَعُوْنَ الصَّیْحَةَ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ یَوْمَ الْخُرُوْجِ (۴۲) اِنَّا نَحْنُ نُحْیِی وَ نُمِیْتُ وَ اِلَیْنَا الْمَصِیْرُ (۴۳) یَوْمَ تَشَقَّقُ الْاَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذٰلِكَ حَشْرٌ عَلَیْنَا یَسِیْرٌ (۴۴)

نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا یَقُوْلُوْنَ وَ مَا اَنْتَ عَلَیْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ یَخَافُ وَ عِیْدٌ (۴۵)

[ترجمه]

به حق و قرآن شریف.

بل شگفت می‌داشتند که آمد به ایشان بیم کننده از ایشان، گفتند کافران اینکه چیزی است شگفت. چون بمیریم ما و باشیم خاک! آن «۱» باز آمدنی «۲» دور. «۳»

دانستیم ما آنچه بکاهاند زمین از ایشان و بنزدیک ماست نوشته نگاهداشته. بل دروغ داشتند حق را

(۱). اساس: باز، با توجه به آج تصحیح شد.

(۲). آج: باز گردانیدنی است.

(۳). آج: نامه.

صفحه : ۵۰

چون آمد به ایشان، ایشان در کاری اند آمیخته.

نظر نمی‌کنند به آسمان از بالای ایشان چگونه بنا کردیم و بیاراستیم و نیست آن را از شکافته «۱» [۲۱-ر].

و زمین بگسترانیدیم «۲» و برفاگندیم کوهها و برویانیدیم در آن از هر جفتی نکو.

بنا بکردنی «۳» و یاد دادنی هر بنده توبه کار را.

و بفرستادیم از آسمان آبی مبارک و برویانیدیم در او بوستانها و دانه آنچه بدروند.

و درختان خرما بلند آن را بری بر هم - نهاده.

روزی بندگان را و زنده کردیم به او شهری مرده همچنین باشد بیرون آمدن.

دروغ داشتند پیش از ایشان قوم نوح و اصحاب «۴» آن چاه و نمود.

و عاد و فرعون و برادران لوط.

[۲۱-پ]

و مردمان بیشه [و گروه ملک یمن] «۵» همه دروغ داشتند پیغمبران را، درست شد ترسانیدن من «۶»

پس فروماندیم

(۱). آج: شگفتها.

(۲). آج آن را.

(۳). آج: برای بینایی را.

(۴). آج: ملازمان.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به ضبط قرآن مجید افزوده شد.

صفحه : ۵۱

ما به آفریدن پیشین! بل ایشان در پوشیدنی اند» (۱) جدید.
 و بدرستی که بیافریدیم ما مردم را و دانیم آنچه وسوسه کند به آن نفس او و ما نزدیکتریم» (۲) به او از رگ گردن او.
 چون پیش باز آمدند آن دو فرشته از راست و از چپ نشسته.
 برون ندهند از آن هیچ قول الا نزدیک او نگاهبانی باشد بجزارده» (۳).
 و آمد مستی مرگ» (۴) بدرستی اینکه است آنچه از او می‌گریختی» (۵).
 و دردمند در صور آن روز ترسانیدن را.
 و آید هر کسی با او راننده» (۶) و گواهی.
 [۲۲-ر]

بودی غافلی از اینکه باز گشادیم از تو پوشش، چشم تو» (۷) امروز تیز است.
 گفت همتای او اینکه چیز است نزد ما بجزارده» (۸).
 در اندازی» (۹) در دوزخ هر کافری ستیزه کن را.

(۱). آج: در اشتباهند از آفرینشی. [.....]

(۲). اساس: نزدیک، با توجه به آج تصحیح شد.

(۳). آج: نگاهبانی حاضر.

(۴). آج: و آید سختی جان دادن.

(۵). آج: از آن میل طبع می‌نمودی.

(۶). آج: به محشر.

(۷). آج: پس بینایی تو.

(۸). آج: حاضر.

(۹). آج: بیندازید.

صفحه : ۵۲

باز دارنده خیر بیدادگر متهم» (۱).

آن که کند با خدای خود خدای دیگر در اندازید» (۲) در عذاب سخت.

گوید همتای او بار خدایا من او را طاغی نکردم و لکن بود در بی راهی دور.

گفت خصومت مکنید بنزدیک من و در پیش فگندم به شما ترسانیدن.

بدل نکنند سخن [نزد من]» (۳) و نیستم من بیداد کننده بندگان را.

روزی که گویم دوزخ را» (۴) پرشدی! و گوید او زیادتى است!

و نزدیک کنند بهشت مر پرهیزگاران» (۵) را نه دور.

اینکه آن است که وعده دادیم برای هر توبه کننده نگاه‌دار.

هر که بترسد از خدای در خلوت و آید به دلی توبه کار.

در شوی» (۶) در بهشت سلامت، آن، روز جاویدانی باشد.

ایشان را باشد آنچه خواهند در آن جا و

- (۱). آج: ستمکار به گمان کننده.
- (۲). آج: پس بیندازید او را.
- (۳). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد.
- (۴). آج هیچ.
- (۵). آج: برای پرهیزگاران.
- (۶). آج: در آیند. [.....]

صفحه : ۵۳

بنزدیک ما زیادت بود.

و چند هلاک کردیم پیش از ایشان از گروهان «۱» ایشان سخت‌تر بودند از ایشان به گرفتن نقب کردند «۲» در شهرها، هست از گریختگامی!

[۲۳-ر]

در اینکه یاد کردنی هست آن را که او را دل باشد یا بیفگند گوش و او حاضر باشد. و بیافریدیم ما آسمانها و زمین و آنچه در میان آن است در شش روز و نرسید ما را ماندگی. صبر کن بدانچه می گویند و تسبیح کن به شکر خدای تعالی [پیش از بر آمدن آفتاب و] «۳» پیش از فرو شدن. و «۴» از شب و تسبیح کن و از پس سجده. گوش دار آن روز که ندا کند ندا کننده از جای نزدیک. آن روز که بشنوند آواز بدرستی آن، روز برون آمدن. ما زنده کنیم و بمیرانیم و با ماست باز گشتن. آن روز که بشکافد

- (۱). آج: اهل هر زمانه.
- (۲). آج: پس تفتیش کردند.
- (۳). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد.
- (۴). آج چیزی.

صفحه : ۵۴

زمین از ایشان زود آن انگیختنی باشد بر ما آسان.

ما عالمتریم به آنچه می گویند و نیستی تو بر ایشان مسلط یاد ده به قرآن آن را که بترسد [۲۳-پ].

قوله تعالی: ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِیدِ، عبد الله عیّاس گفت: «ق» نامی است از نامهای خدای که قسم کرد به او. قتاده گفت: نامی از نامهای قرآن است. قرظی گفت: افتتاح نامهاست که ابتدایش «قاف» «۱» باشد چون: قدّوس «۲» و قادر و قاهر و قریب و قاضی و

قابض. شعبی گفت: فاتحه سورت است. یزید و عکرمه و ضحاک گفتند: نام کوهی است محیط به گرد «۳» زمین و آن «۴» از زمرد سبز و خضرت آسمان از رنگ اوست، و کنارهای آسمان بر او نهاده است، و آنچه به دست مردم «۵» افتد از زمرد از سنگ پاره‌های آن است، و اینکه عبارت أبو الجوزاء است از عبد الله عباس.

و هب مته گفت: ذو القرنین به کوه قاف رسید، پرامن او کوههای خرد «۶» دید، او را گفت: تو چه کوهی - یعنی موکلان او را! گفت: من کوه قافم. گفت: اینکه کوههای خرد «۷» چیست پرامن تو «۸»! گفت: عروق زمین است هیچ شهر نیست از شهرها و الا عرقی از عروق او متصل است به من، چون خدای «۹» خواهد تا زمین بجنابند مرا بفرماید تا عرق آن زمین بجنابم. گفت: یا قاف مرا خیر ده به چیزی از عظمت خدای «۱۰»، گفت: شأن خدای ما - جل جلاله - عظیم است، و از عظمت

(۱). آج: ق.

(۲). آد، کا، گا: قدیر.

(۳). گا: کره.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۵). آج، کا: مردمان.

(۶). آج، آد، کا، گا: خورد.

(۷). آج، آد، کا: خورد.

(۸). آد، گا: چیست که پرامن تست.

(۹-۱۰). آج، آد، گا: تعالی.

صفحه ۵۵:

شأن او کمینه آن است که از پس من زمینی است خدای را تعالی طول آن پانصد ساله راه «۱» در عرض پانصد ساله «۲» از برف که از سختی سرما بهری بهری را می شکند. اگر آن نبود، من از گرمای دوزخ بسوختمی. گفت: زیادت کن. گفت:

جبرئیل پیش خدای تعالی ایستاده است از ترس خدای می لرزد، خدای تعالی از هر لرزه‌ای که او را می باشد صد هزار فرشته می آفریند، پیش [۲۴- ر] خدای تعالی می ایستند سر در پیش افکنده سخن نیارند گفتن تا «۳» خدای تعالی دستوری دهد ایشان را در سخن گفتن «۴»، گویند: لا اله الا الله «۵»، و هو قوله «۶»: يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صِفًا لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا «۷»، یعنی لا اله الا الله.

فراء گفت: شنیدم از «۸» اهل علم که در تفسیر «قاف» گفتند: قضی الله ما هو کائن، خدای حکم کرد به هر چه بودنی است. ابو بکر و راق گفت: ای قف عند امرنا و نهینا، وقف کن «۹» عند امر و نهی ما و از آن تعدی مکن. و گفتند معنی آن است که: قل یا محمد، بگوی ای محمد. أحمد بن عاصم گفت: «ق» «۱۰» «قرب الله من عباده فی قوله: وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ» «۱۱» ابن عطا گفت: اقسام بقوه قلب حبیبه، قسم کرد به قوت دل رسول - علیه السلام - چون تحمل اعباء رسالت است.

و القرآن المجید، «واو» قسم است، سوگند خورد «۱۲» به قرآن شریف کریم بر خدای تعالی. در جواب اینکه قسم علما خلاف کردند. کوفیان گفتند: بل عجبوا

(۱). آد، کا، گا است. [.....]

- (۲). آد، کا، گا راه.
- (۳). آج، آد، کا، گا: چون.
- (۴). آد: آیند.
- (۵). آد و سخن ایشان اینکه کلمه باشد.
- (۶). کا، گا تعالی.
- (۷). سوره نبأ (۷۸) آیه ۳۸.
- (۸). آد، کا، گا بعضی.
- (۹). آد، گا: توقّف کن.
- (۱۰). کا: قاف.
- (۱۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۶.
- (۱۲). آد: سوگند کرد.

صفحه : ۵۶

جواب اوست. أخفش گفت: جواب او محذوف است، و تقدیر آن است که و القرآن المجید لتبعثن، به حق قرآن مجید که برانگیزند شما را و زنده کنند. ابن کیسان گفت: جوابش ما یلفظ «ا» است، و گفتند: قَدْ عَلِمْنَا، و قسم را لا بد جواب باید و جواب او آن خبر «۲» باشد که مقسم علیه باشد، و آن بر دو ضرب بود: یا به اثبات باشد یا به نفی. اگر به اثبات بود، در جواب او یکی از چند چیز باشد [۲۴-پ]: «لام» تأکید، کقوله: فَو رَبِّكَ لَنَسْتَلَنَّهٗمْ أَجْمَعِینَ «۳»، و «ان» ثقیله کقوله: إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ «۴»، یا «ان» خفیفه، چنان که گفت: تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ «۵»، یا «قد» با فعل ماضی، نحو قوله: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا «۶»، و اگر به نفی باز آید حرفی از حروف نفی باید، «ما» یا «لا» یا «لن»، کقولهم: و اللّٰه ما فعلت، و: لا افعل، و لن افعل ذلك أبدا.

اما آنچه کوفیان گفتند که «بل» به جواب قسم شاید، آن را اصلی نیست برای آن که «بل» اضراب را بود، و قسم جمله کلامی باشد که به آن، جمله را «۷» مؤکّد بکنند پس از قسم تنها بی مقسم علیه فایده‌ای حاصل نشود و فایده از کلام اول حاصل باشد، اضراب نکو نباشد. و قول أخفش در حذف جواب قسم نکو است. آنگه گفت: یَلِ عَجْبُوا، از کلام اول اضراب کرد و گفت: بل شگفت می‌دارند «۸» که به ایشان آمد پیغامبری هم از ایشان ترساننده و اعلام کننده هم از حسب و نسب ایشان که او را دانند و شناسند تا ایشان را به قول او سکون نفس باشد، و در نفس و اصل او طعنی نتوانند زدن. آنگه گفت کافران می‌گویند: اینکه کاری عجب شگفت است.

(۱). آد، کا، گا من قول، سوره ق (۵۰) آیه ۱۸.

(۲). آد، کا: چیز.

(۳). سوره حجر (۱۵) آیه ۹۲. [.....]

(۴). سوره فجر (۸۹) آیه ۱۴.

(۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۶.

(۶). سوره شمس (۹۱) آیه ۹.

(۷). آد کلام.

(۸). کا ان جاءهم منذر.

صفحه : ۵۷

آنکه حکایت قول ایشان کرد و تعجب ایشان از بعث و نشور^(۱)، گفتند به لفظ استفهام بر سبیل استبعاد که: چون ما خاک شویم از پس آن که بمرده باشیم؟ در کلام محذوفی هست آن^(۲)، جابر تقدیر آن که: نرجع بعده ذلک رجع بعید، ما را باز^(۳) زنده کنند اینکه باز آمدنی دور است. و «رجع» متعدی باشد و «رجوع» لازم.

آنکه گفت: قد علمنا، ما دانیم [۲۵-ر] که زمین چه نقصان کرده است از ایشان و از گوشت و خون ایشان چه مقدار خورده است. و گفتند معنی آن است که: ما دانیم که کدام عضو از ایشان بپوسد و کدام استخوان بماند، برای آن که در خبر آمد که: از بنی آدم همه چیزی بپوسد^(۴)، الا استخوان دم غزه، و هو العظم الذی علیه الالیة، و در خبر آمد که: تنهای پیغامبران و اوصیا و شهیدان بپوسد. سدی گفت: مراد آن است که ما دانیم که در زمین چند کس بمیرند^(۵) و چند کس بمانند.

و عندهنا کتاب حفیظ، ای محفوظ من الشیطان^(۶) و بنزدیک ما نوشته‌ای است محفوظ و نگاه داشته از شیاطین و از آن که مندرس شود و مغیر و مبدل، و آن لوح محفوظ است که جمله کاینات بر او نوشته‌اند.

یل کذبوا بالحق لئما جاءهم، بل اینکه کافران حق را دروغ داشتند چون به ایشان آمد، یعنی قرآن. فهُم فی أمر مریج، ایشان در کاری‌اند مختلط [متلبس].

عبد الله عباس گفت: مختلف، و به روایتی دیگر از او من کر. مجاهد گفت: [۷].

متلبس ابن زید گفت: مختلط، و گفتند: فاسد و گفتند: متغیر، و اینکه اقوال متقارب است. و اصل او اضطراب و قلق باشد، [یقال]: «۸» مرج امر الناس و مرج

(۱). آد، گاء إذا متنا و کنا ترابا.

(۲). آد، گاء: اینکه.

(۳). آد، گاء آرند و.

(۴). اساس: که تنهای پیغامبر و اوصیا و شهدا بپوسد، با توجه به آج تصحیح شد.

(۵). اساس: بمیرد، با توجه به آج تصحیح شد.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: من الشیاطین.

(۷-۸). اساس، آج: ندارد، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۵۸

الدین «۱» و مرج الخاتم، قال «۲» الشاعر «۳»:

مرج الدین فأعددت له مشرف الحارک محبوک الکتد

و

فی الحدیث: مرجت عهدهم و أماناتهم،

و قال ابو ذؤیب:

فجالت و التمسست به حشاها فخرّ كأنه خوط مریج
و المرج من هذا، ألدی هو ارسال الدواب فی المراعی، لأنها تختلط و تضطرب هناك و یسمی الهو «۴» أيضا مرجا، مرغزار را برای
آن مرج خوانند.
أفلم یَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ [۲۵- پ] فَوْقَهُمْ، گفت: نمی‌نگرند اینان در آسمان که ما چگونه بنا کردیم آن را «۵» و بیاراستیم به
ستارگان! و ما لها من فُروج، و در او هیج شکافی نیست. و الفرج، الشق و الفرجة أيضا، و منه الفرج لأنه السعة بعد الضیق، کسائی
گفت: لیس فیها تفاوت و لا اختلاف.
و الأرض مَدَدناها، و زمین را بکشیدیم و بگستریدیم. و ألقینا فیها، و کوهها را بر او افگندیم تا مثقله او باشد برای آن که مانند کشتی
بود بر آب. و أنبتنا فیها من كل زوج بهیج، ای من كل لون حسن، و بر او برویاندیم از هر نوع «۶» نبات نکو، و «بهیج» فعیل باشد
بمعنی مفعول از بهجت «۷»، و هی السرور، یعنی که هر که در او نگرشاد «۸» شود.
تبصرة و ذکری، ای فعلنا ذلك لهذین، نصب هر دو بر مفعول له است، یعنی ما اینکه همه را برای تبصیر «۹» و تذکیر کردیم تا با شما
نماییم و یاد دهیم.

(۱). اساس: الذی، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). اساس: یقال، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۳). آج شعر.

(۴). اساس: الموضوع، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). آد، گا چگونه بنگاردیم آن رای و محکم نهادیم.

(۶). آج: لون.

(۷). گا: من البهجه.

(۸). آد، گا: شادمان، کا: شادمانه.

(۹). اساس: تقصیر با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۵۹

لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ، هر بنده تائب را، و اینکه تبصره و تذکیر است همه را و لکن ذکر ایشان کرد برای آن که ایشان منتفع بودند. و
تفعله از بنای تفعیل باشد، و مثله: التذكرة و التکلمة.

و نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا، گفت: فرو فرستادیم از آسمان آبی مبارک، یعنی آب باران. فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ، برو یاندیم به او بستانها.
و حَبَّ الْحَصِيدِ، و دانه کشتنی که بدروند چون گندم و جو و هر دانه که آن را به قوت بخورند آدمیان «۱» [۲۶- ر] از هر نوعی. و
«حصید» فعیل است به معنی مفعول، و حب الحصيد، اضافه الموصوف الی صفته نیست، برای [آن که] «۲» تأویل آن است که
بحب «۳» النبات الحصيد و مثله مسجد الجامع و ربیع الاول و حقّ الیقین، ای مسجد المكان الجامع و ربیع الشهر الاول و حقّ العلم
الیقین.

و النَّخْلِ بِاسِقَاتٍ، ای و انبتنا النخل باسقات، ای طویلات، و نیز برویاندیم به آب باران درختان خرما «۴» دراز بالا. عبد الله بن شداد
گفت: راست بالا.

حسن بصری و فزّاء گفتند من قول العرب: ابسقت الشّاء اذا احملت، و محلّ او نصب بر حال است. و روایت کردند که رسول - علیه السلام - خواند: «باصقات» به «صاد» و «صاد» و «سین» متعاقب باشند در بسیاری حروف. لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ، آن را بری باشد متراکب. و «نضید» فعل است به معنی مفعول. مسروق گفت:

درختان بهشت از ساق تا به سر به میوه منظوم باشند «۵»، و میوه او به بزرگی مانند شکم سبوی «۶» باشد، و جویهای او «۷» بر روی زمین رود «۸» و اینکه جا در آیت مراد درختان دنیا است و مورد آیت تذکیر نعمتهای خدای است - جلّ جلاله.

(۱). آد: که آن را آدمیان قوت سازند.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). آد، کا، گا: حب، چاپ شعرانی (۱۰/۲۷۱): و حب.

(۴). آد، گا: خرما.

(۵). آد، کا، گا: باشد.

(۶). آد، گا: تله، گا: به بزرگی میان تله.

(۷). آد، گا: آب. [.....]

(۸). آد، گا: می رود.

صفحه : ۶۰

رزقاً، اى جعلناها رزقا و نصب او بر مفعول له است اى (خلقناها لرزق العباد و احيينا به بلدة ميتا)، و زنده کردیم به آن بیابان مرده را یعنی زمین خشک بی نبات را. و قوله: «به» اى بالمطر.

ابو هریره گفت: چون چندان باران آمدی که ناودان بشریدی «۱». رسول - علیه السلام - [۲۷- ر] گفتی «۲»: امسال قحط نباشد، آنگاه گفت: كَذَلِكَ الْخُرُوجُ، یعنی من القبور، همچنان که بینی که به باران زمین مرده زنده می کنیم و نبات از خاک بر می آریم، همچنین مردگان را زنده کنیم و از گورها برون آریم.

كَذَبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ، آنگاه برای تسلی رسول گفت: پیش از اینکه قوم، نوح را تکذیب کردند. وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ، وَعَادٌ وَ فِرْعَوْنُ وَ إِخْوَانُ لُوطٍ، یعنی قوم «۳» که برادران نسب بودند.

و أصحاب الأيكة، و قوم شعيب و قصه‌های ایشان برفته [است] «۴». وَ قَوْمٌ تَبِعُوا، و او پادشاه یمن بود. و «تبع» برای آن تبع «۵» خواندند که تبع بسیار داشت و در جاهلیت آتش پرست بودند، و پادشاه ایشان اسلام آورد و قوم خود را به اسلام خواند و ایشان قبیله حمیر بودند «۶» اجابت نکردند و او را تکذیب کردند، و قصه او و قوم او چنان که در اخبار آمد از محمد اسحاق و جز «۷» او آن است که: چون تبع آخر - و هو أسعد أبو كرب بن ملك - «۸» کرب بود، آنگاه که از مشرق بیامد راه بر مدینه ساخت، و چون آن جا رسید بر ایشان غارت نکرد و پسری را از آن خود آن جاها کرد «۹» به خلیفتی و او به یمن رفت. اهل مدینه پسر او را به غدر بکشتند. او روی با مدینه نهاد بر آن که مدینه «۱۰» خراب کند و اهلش جمله را بکشد و مستأصل کند

(۱). آد: به راه افتادی.

(۲). آد، کا، گا: که.

(۳). آد، کا، او.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۶). گا و.

(۷). آد، گا: غیر.

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها: ملکی.

(۹). آد، گا: آن جا گذاشت.

(۱۰). آد، کا، گا: برای آن مدینه را.

صفحه : ۶۱

و درختان خرما ببرد. اینکه حی انصاریان چون اینکه حال بشنیدند، گرد آمدند- و رئیس ایشان آن روز عمر و بن الطلم (۱) من بنی عدی بن التجار- ایشان نیز ساز کارزار (۲) کردند [۲۷- ر]، و پیش از آن اهل مدینه مردی را از آن او (۳) کشته بودند و در چاهی انداخته که «ذات بومان» (۴) گفتند (۵). تبع را آن (۶) در دل بود. تبع آن جا آمد (۷) و بر در مدینه فرود آمد و اهل مدینه با او کارزار (۸) می کردند و او با ایشان به روز کارزار می کرد و مردم از هر دو جانب کشته می شد (۹) و به شب تبع را و قومش را میزبانی می کردند و طعام می دادند (۱۰) و تبع را از کرم ایشان (۱۱) بدیع می آمد.

گفت: کریم مردمانی اند اینان؟ در آن میانه دو حبر از احبار بنی قریظه دو عالم آمدند و پسران عم (۱۲) بودند و تبع را گفتند: ما آمده ایم تا تو را نصیحتی کنیم نگر تا اینکه عزم که کرده ای از هلاک (۱۳) و استیصال اینکه شهر، تمام نکنی، که خدای تعالی تو را اینکه تمکین نکنند (۱۴) و ترسیم که هلاک تو و قوم تو در اینکه باشد که (۱۵) شهر، مهاجر (۱۶) پیغامبری است از قریش که در آخر الزمان (۱۷) برون آید (۱۸) اینکه جای قرار او باشد. آن سخن ایشان در او گرفت و از آن باز استاد و ایشان را حرمت نیکو (۱۹) داشت از مکان (۲۰) علمشان و ایشان او را با دین خود دعوت کردند اجابت

(۱). کذا: در اساس، و آج، دیگر نسخه بدلها: الطله.

(۲-۸). آد، کا: کارزار / کارزار.

(۳). آد، گا: از او. [.....]

(۴). آد: تومان، گا، کا: تومان.

(۵). آد، گا: گفتندی.

(۶). آد: آن نیز، گا: نیز آن.

(۷). آد، گا: در دل بود القصه.

(۹). آد، کا، گا: می شدند.

(۱۰). گا: می فرستادند.

(۱۱). آد، گا: از ایشان.

(۱۲). آد، گا: عمرو.

(۱۳). آد، آج، کا، گا: اهلاک.

(۱۴). آد، گا: ندهد.

(۱۵). آد، کا، گا اینکه.

(۱۶). آج و دیگر نسخه بدلها: مهاجر.

(۱۷). آد، گا: آخر زمان.

(۱۸). آد، گا: بواسطه. [...]

(۱۹). کا: وقعه.

(۲۰). آد، گا: بواسطه.

صفحه : ۶۲

کرد و در دین موسی شد و اینکه بیتها بگفت در آن واقعه «۱»:

ما بال نومک مثل نوم الارمد ارقا کائک لا تزال تسهد «۲»

حنقا علی سبطین حلًا یثربا اولی لهم بعقاب یوم مفسد

و لقد حلفت یمین صدق مولیا قسما لعمری لیس بالمرتد

ان جئت یثرب لا اغادر وسطها عذقا و لا یسرا «۳» بیثرب یخلد

حتی اتانی من قریظة عالم حبر لعمرک فی الیهود مسود «۴»

قال انزجر «۵» عن قریة محفوظة لنبی مکة من قریش مهتد

[۷۲-پ] فعفوت عنهم عفو غیر مثرّب و ترکتهم «۶» بعقاب یوم سرمد

و ترکتهم لله ارجو عفوه یوم الحساب من الجحیم الموقد

و لقد ترکت بها «۷» له من قومنا نفرا اولی حسب و بأس یحمد

نفرا یكون النصر من «۸» اعقابهم ارجو بذاک ثواب ربّ محمّد

و اینکه ابیات بعضی «۹» رفع گفته و بعضی به خفض و عرب اینکه را اقواء گویند و اینکه از جمله عیوب شعر باشد. آن پنج نوع

باشد «۱۰» اقواء و اکفاء و ایطاء و سناد و تضمین. و قدما اینکه در شعر بسیار آورده‌اند و عیب نشناختند «۱۱» برای آن که شعر «۱۲»

بدیهه گفتندی. چون تبع در دین جهودی رفت و قول اینکه هر دو عالم

- (۱). کا: وقعه.
- (۲). اساس و آج: لا یزال السهد، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۳). آج، کا: یسرا آد: بسیرا.
- (۴). آد و گا: بقیه ابیات را ندارد. آد در حاشیه با خطی متفاوت از متن افزوده است: پنج بیت دیگر هست می باید نوشت.
- (۵). کا: ائن جز عن.
- (۶). کا: ترکتهم.
- (۷). کا: بها.
- (۸). کا: فی.
- (۹). گا، کا به.
- (۱۰). آد، کا، گا: است.
- (۱۱). آد، گا: نشمردند.
- (۱۲). همه نسخه‌ها بر. [...]

صفحه : ۶۳

بشنید ایشان را بر گرفت و با خود به یمن برد. چون به یمن رسید حمیر رها نکردند که او در آن جا رود گفتند تو از دین ما برگردیده‌ای و در دین جهودی رفته‌ای. او «۱» ایشان را دعوت کرد با دین خود و گفت: ای بیچارگان بدین «۲» اندر آیی که اینکه دین بهتر از دین شماست. گفتند: ما با توبه حکومت به آتش رویم- و ایشان را آتشی بود به یمن در زیر کوهی که آن را «ثدی» «۳» گفتندی که چون ایشان را با یکدیگر خصومتی «۴» بودی به آن جا رفتندی. اینکه «۵» آتش میان ایشان حکم کردی گناهکاران را بسوختی و بی گناهان را نرنجانیدی. تبع گفت: روا باشد. بر اینکه قرار دادند و اینکه دو حبر بیرون آمدند «۶» و بر ره آن آتش بنشستند، و حمیر نیز به در آمدند «۷» و بتان را بیاوردند و تقرّبها کردند آتش از شقّ آن کوه بیرون آمد و روی به حمیر نهاد و ایشان را [۲۸-ر] و بتان را همه را بسوخت و اینکه دو حبر را هیچ گزند نکرد «۸». ایشان از میان آتش بیروت آمدند بسلامت و تورات می خواندند پیشانی شان عرق کرده «۹»، و آتش با جای شد. حمیر که آن بدیدند در دین موسی شد [ند] «۱۰». اصل جهودی در یمن از آن جا افتاد «۱۱» و ایشان را خانه‌ای بود که آن را تعظیم کردند و بنزدیک آن [قربانها کردند] و از آن جا آواز بیرون آمدی. اینکه عالمان تبع را گفتند اینکه «۱۲» شیطانی است که اینان را فتنه می دارد، بفرمای تا اینکه جای بشکافند و آنچه آن جاست بیرون آرند. بشکافتند سگی سیاه بیرون آوردند «۱۳»

-
- (۱). آد، گا: آنکه.
 - (۲). آد، گا: به اینکه.
 - (۳). اساس و آج: بدی، با توجه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد آد: «ثدی».
 - (۴). کا: خصومت.
 - (۵). آد، کا، گا: آن.
 - (۶). آد، گا تورات در گردن افکنده کا تورات حمایل کرده.
 - (۷). آد، کا، گا: بیامدند.

(۸). کا: نرسانید.

(۹). کا: به پیشانی عرق گرفته.

(۱۰). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۱۱). آد، گا: از اینکه پیدا شد.

(۱۲). اساس: افتادگی دارد، از آج افزوده شد.

(۱۳). آد، گا: بیرون آمد.

صفحه : ۶۴

و بکشتند و آن خانه بیران کردند»۱.

ابن زید«۲» روایت کرد از ابو حاتم الزیاسی که او گفت: ابو کرب اسعد الحمیری«۳»: از تبابعة بود ایمان آورد به رسول- علیه السلام- پیش از آن که او را بفرستادند به هفتصد«۴» سال و اینکه بیتها او راست در [اینکه]«۵» معنی:

شهدت علی احمد أنه رسول [من]«۶» الله باری النسم

فلو مد عمری الی دهره لکننت وزیرا له و ابن عم

کل- کذب الرسل اینان همه پیغمبران را دروغ«۷» داشتند فَحَقَّ وَعِيدِ عذاب من بر ایشان واجب شد. آیت برای تهدید اهل مکه فرستاد و قتاده گفت:

خدای تعالی قوم تبع را [ذم کرد و تبع را]«۸» ذم نکرد، و او از ملوک یمن بود او برفت و لشکر به مکه برد تا کعبه ویران کند. او را گفتند: اینکه خانه خداست و خدای اینکه خانه را نگاه دارد، حرمت اینکه خانه فرو مگذار. بشنید و کار بست و احرام گرفت. در مکه شد و کعبه را جامه پوشانید- و او اول کس بود که کعبه را«۹» جامه پوشید.

أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ [۲۸- پ] گفت ما فرو ماندیم به خلق اول! صورت استفهام است و معنی جحد، یعنی فرو نماندیم. و معنی آن که چون ما به خلق اول فرو نماندیم که«۱۰» ناچیز چیز کردیم اولی و احری که به خلق دوم [که]«۱۱» اعادت است فرو نمائیم، بَلْ هُمْ فِي لِبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ بل ایشان در لبس و پوشیدگی اند از خلق نو، و آن بعث و نشور است، یعنی شاکه اند«۱۲» در او.

(۱). بیران/ ویران آج، آد، گا: ویران. [...]

(۲). کذا در اساس و آج آد، کا، گا: ابن درید.

(۳). اساس گفت، که زاید می نماید.

(۴). آد، گا، گا: هشتصد.

(۵-۶). اساس و آج: ندارد، از آد افزوده شد.

(۷). اساس: دوغ، با توجه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد، کا: بدروغ.

(۸-۱۱). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۹). آد، گا: خانه خدا را.

(۱۰). همه نسخه بدلها از.

(۱۲). کا: به شک اند.

صفحه: ۶۵

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مَا آفَرِيدِمِ آدَمِي رَا. وَ نَعْلَمُ مَا تُوسِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ دَانِيمِ كِه نَفْسِ اَو اَو رَا چِه وَ سوسه كند و در دل چِه اندیشه دارد و اسرار و ضمائر او دانیم. وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ مَا بَدُو نَزْدِيكَتْرِيمِ اَز رِگِ گَرْدَنِ اَو، و رید رگی باشد میان «۱» حلقوم و علباوان، و قال الشاعر:

فَقَرَّبَ لِلْفَخَارِ مَجَاشِعًا إِذَا مَا جَاشَ وَ انْتَفَخَ الْوَرِيدِ

و اضافت حبل با ورید برای اختلاف لفظ کرد، کقوله «۲»: حنّس الظلم. و اینکه مثلی است که خدای «۳» زد در علم او به احوال آدمی بر سیل تشبیه و مبالغه.

إِذِ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ، عامل در ظرف اقرب است آنکه که تلقی و تقبل کردند آن دو فرشته موکل که خدای تعالی ایشان را بر آدمی موکل کرده است، دو به روز و دو به شب، تا احوال آدمی دانند و افعال ایشان نویسند «۴» با آن که خدای تعالی عالم است به آن الزام حجّت را «۵» تا حجّت بر او متوجه «۶» بود. آنکه یک فرشته بر «۷» راست او حسنات نویسند و یک فرشته بر چپ او سیئات نویسند «۸». قعید گفت و قعیدان نگفت. بصریان گفتند: اراد عن اليمين قعید و عن الشمال قعید فاکتفی بذكر احدهما عن الآخر، كقول الشاعر:

انت بما عندنا و نحن بما [۹۲- ر] عندك راض و الزای «۹» مختلف

و راضیان نگفت برای آن که تقدیر آن است: انت بما عندنا راض و نحن بما عندك راضون و قال الفرزدق «۱۰»:

أَنْتِي ضَمَنْتَ لِمَنْ اتَانِي مَا جَنِي وَ ابِي «۱۱» فَكَانَ وَ كُنْتُ غَيْرَ «۱۲» غَدُورِ

(۱). اساس: میا، با حذف «نون» آخر.

(۲). آد، گا: کقولهم.

(۳). آد، گا تعالی.

(۴). آد، کا، گا: تا احوال او می دانند و افعال او می نویسند.

(۵). آد، گا: برای الزام حجّت. [.....]

(۶). آج، آد، گا: موجه.

(۷). آج طرف.

(۸). آد، گا سبب آن که.

(۹). اساس: و رأی، با توجه به آج و بقیه نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). آج شعر.

(۱۱). اساس: اتی، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲). آد، کا، گا: غیر.

صفحه : ۶۶

و لم یقل غدورین و قعید، فعیل است بمعنی فاعل کالعلیم و القدیر. و کوفیان گفتند: به قعید قعود خواست، برای آن که ردّ کرد با جنس، واحد به جای جمع بنهاد چنان که رسول در تشبیه و جمع و واحد به یک لفظ بود^۱، قال الله تعالی: إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۲، فی الحکایه عن موسی و هرون- علیهما السلام- و لم یقل رسولا و قال^۳ الشاعر فی الجمع:

الکئی البها و خیر الرسو ... ل اعلمهم بنواحی الخبر

اراد و خیر الرسل. امیر المؤمنین^۴ - علیه السلام - روایت کرد که رسول - علیه السلام^۵ - گفت: جای اینکه دو فرشته بر گوشه‌های^۶ دهن آدمی است و زبان او قلم ایشان است و^۷ [آب]^۸ دهندش مداد ایشان و آدمی خوض می کند در آنچه او را بکار^۹ نیست و از خدای^{۱۰} و از ایشان شرم نمی دارد.

ابو امامه روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: کاتب حسنات بر دست [راست]^{۱۱} مرد باشد و کاتب سیئات بر دست چپ مرد، و کاتب حسنات امیر است بر کاتب سیئات. چون مرد حسنتی بکند، کاتب حسنات یکی را ده بنویسد، و چون سیئتی بکند کاتب سیئات خواهد که بنویسد، کاتب دست راست گوید: رها کن او را باشد که پشیمان شود استغفاری کند^{۱۲}. یک دو ساعت رها نکند که بنویسد تا هفت ساعت، آنگه یکی را یکی بنویسد.

حسن^{۱۳} گفت: اینکه فرشتگان از مرد دور نشوند الا در دو وقت: در وقت قضای حاجت، و در وقت خلوت. أبو الجوزاء و مجاهد گفتند: همه چیز^{۱۴}

(۱). آد، گا: باشد.

(۲). سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۶.

(۳). آد، گا: قول.

(۴). آد، آج، گا علی.

(۵-۶). اصل: گوشها.

(۷). آد، گا دهندش دوات.

(۸-۱۱). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. [...]

(۹). آج: در کار.

(۱۰). گا: خداوند خود.

(۱۲). آج پس.

(۱۳). کا: حسین.

(۱۴). کا: همه چیز.

صفحه : ۶۷

بروی [۲۹-پ] نویسند تا ناله او در وقت بیماری. عکرمه گفت: هیچ بر او ننویسند الا آنچه بر او ثواب و عقاب باشد از طاعات و معاصی، و بعضی دگر گفتند: همه چیزی^۱ بنویسند، آنگه مباحث از او وضع کنند. أبو هریره و انس روایت کردند که رسول-

علیه السلام- گفت: هیچ صحیفه بر خدای تعالی عرض نکنند که در اوّل و آخر او خیری و طاعتی باشد» (۲) و اَلّا خدای تعالی گوید: من آنچه در میان اینکه دو طرف است بدو بخشیدم.

أنس روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: خدای تعالی دو فرشته بر بنده مؤمن موکل کرده تا عمل او بر او می‌نویسند. چون بنده را وفات رسد، فرشتگان گویند: بار خدایا، آن بنده که ما موکل او بودیم فرمان یافت، چه فرمایی، به آسمان» (۳) شویم! حق تعالی گوید: آسمان مملوّ است از فرشتگان. گویند: بار خدایا، به زمین فرو شویم! گوید: زمینها مملوّ است از فرشتگان من. گویند: بار خدایا، کجا فرمایی! گوید: بر سر گور اینکه بنده مقام کنید، تسبیح و تهلیل می‌کنید و ثوابش بر او می‌نویسید تا به روز قیامت. ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ، گفت: هیچ سخنی نگوید و اَلّا بنزدیک آن نگاهبانی بجا رده» (۴). «عتید» معتد باشد، فعیل است بمعنی مفعول، قال الشّاعر» (۵):

لئن كنت عني في العيان مغيبا فذكراك عندي في الفؤاد عتيد

و عرب معاقبه کند میان «تا» و «دال»، فیقول: أعددت و اعتدت، و هرد و هرت. وَجَاءت سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ، گفت: آمد سختی «۶» مرگ بحق. «سکرت»

(۱). آد، گا: چیز بر او.

(۲). آد: بوده باشد.

(۳). کا: با آسمان.

(۴). گا: بجا رده آد، گا: هست.

(۵). آج شعر.

(۶). کا: سکرت.

صفحه : ۶۸

مستی باشد» (۱)، مراد شدت» (۲) غمرت است [۳۰-ر] و حیرت، به مانند مستی که بر دل و عقل آدمی غالب شود. بِالْحَقِّ، قیل: بالحقیقه برستی و درستی، و قیل:

بالحقّ من امر الآخرة، یعنی آمد تا آدمی را امر آخرت محقق کند، چه او در شک می‌باشد» (۳) از بعث» (۴) و نشور و از آنچه او را خبر دهند از ملاقات فرشتگان و سؤال و عذاب گور و مانند اینکه، آنکه که مرگ بدید، فرشتگان بر او ظاهر شوند او را علم ضروری حاصل شود، فذلک قوله: وَجَاءت سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ و گفتند: بحق آن خواست که مآل امر آدمی باشد از سعادت و شقاوت، برای آن که آن مشکوک است، چون مرگ آید محقق شود.

و عبد الله مسعود خواند: «و جاءت سكره الحقّ بالموت» علی التقدیم و التأخیر» (۵). یک تفسیر آن که: سكره الله بالموت، برای آن که حق نامی است از نامهای خدای تعالی، علی إضافة الفعل الی فاعله، و گفتند: بحق، یقین خواست، یعنی سكرت حق، [آنکه]» (۶) آن را تفسیر کرد به موت.

أبو وائل گفت: چون أبو بکر به در مرگ رسید، عایشه بر بالین او بود می‌گریست، اینکه بیت بتمثل» (۷) بگفت:

لعمرك ما يغني الثراء عن الفتى اذا حشرجت يوما و ضاق به الصدر

ابو بکر گفت: یا بَنِيه چنين مگو، و لكن بگو: و جاءت سكره الحق بالموت ذلك ما كنت منه تحيد، اينکه جا قول مقدر است، و التقدیر فيقال له: ذلك ما كنت منه تحيد، عند آن حال او را گویند: اينکه آن است که تو از او می‌گریختی و الحيد الميل، يقال: حاد عن كذا اذا مال عنه، قال طرفه:

(۱). آد، کا، گا و.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها و.

(۳). آج: می‌بود، آد، گا: باشد کا: است. [...]

(۴). اساس: شریعت با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). اساس: تأخیر، با توجه به آج تصحیح شد.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها فزوده شد.

(۷). آج، کا: بتمثیل.

صفحه : ۶۹

ابا منذر رمت الوفاء فهبته و حدث [۰۳-پ] كما حاد البعير عن الدحض وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعْدِ، گفت: و در صور دمند آن روز که روز وعید باشد، یعنی روز قیامت. وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ (۱)، فردای قیامت هر کسی می‌آید با او سایقی باشد که او را می‌راند چنان که شتر را می‌رانند به عرض گاه، و گواهی که بر او گواهی دهد به آن که او کرده باشد در دنیا از خیر و شر. ضحاک گفت: سابق از فرشتگان باشد و گواه هم از او باشد اندام او که بر او گواهی دهد. عبد الله عباس گفت: سابق، فرشتگان باشند (۲) و گواه، عمل او باشد. دیگران گفتند: هم سابق و هم گواه فرشتگان باشند. لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا، اينکه جا هم قول مضمهر است و تقدیر آن که:

فيقول له. خدای تعالی او را گوید: تو از اينکه روز غافل بودی، ما (۳) پوشش برداشتیم تا آنچه به خبر می‌شنیدی به عیان بدیدی، و مراد به «کشف غطاء» آن است که آنچه معدوم بود در وجود آوردیم، آنچه در کتم و پرده عدم بود به صحرای وجود آوردیم به منزلت آن که چیزی در پوشش (۴) باشد ظاهر گردانند. فَبَصَّرُوكَ الْيَوْمَ حديدٌ چشمت امروز تیز است، یعنی امروز شک نکنی در آنچه دین (۵) شاک بودی (۶)، و اينکه بر سبیل تعبير و تعنيف فرمود. مجاهد گفت: معنی آن است که تیز بنگر (۷) به زبانه ترازو تا به جانب حسنات می‌رود یا به جانب سيئات، و درست آن است که اول گفتیم که مراد به «بصر» علم است در جمله آنچه او آن را منکر بود و عاصم الجحدري خواند [۳۱-ر]: لَقَدْ كُنْتَ، بكسر «تا» و كسر كافهاى ضمير در آیت ردّ الی النفس.

(۱). کا، گا گفت.

(۲). آج، کا: فرشته‌ای باشد آد، گا: فرشته بود.

(۳). کا: تا.

(۴). کا: پوششی.

(۵). آج، کا: دی، آد، گا: دیروز.

(۶). آج: شک داشتی.

(۷). آج و دیگر نسخه بدلها و نیک بنگر.

صفحه : ۷۰

وَ قَالَ قَرِيْنُهُ قَرِيْنٌ اَوْ كُوَيْدٌ، یعنی فرشته موکل: هَذَا مَا لَمَدَى عَتِيْدٌ اَيْنَكَةَ اَنْ اَسْتِ كَهْ بِنَزْدِيْكَ مِنْ نِهَادِهِ وَ بِيْجَارْدِهِ بُوْدُ «۱» اِشَارَتٌ بَهْ دِيْوَانَ عَمَلِ اَوْسْتِ، اَي مَعْدٌ مَحْفُوْظٌ. مَجَاهِدٌ كَفَتَ: مَعْنَى اَنْ اَسْتِ كَهْ اَيْنَكَةَ اَنْ اَسْتِ كَهْ تُو مَرَا بَرِ اَوْ مَوَكَّلٌ كَرْدِيْ اَمْرُوْزِ اَوْ رَا بَازِ سِپَرْدَمِ، وَ بَرِ اَيْنَكَةَ قَوْلِ اِشَارَتِ بَهْ بِنْدَهْ بَاشَدُ.

اَلْقِيَا فِيْ جَهَنَّمَ، كَفَتُنْدُ: خَطَابُ اَسْتِ بَا قَرِيْنِ اَوْ وَ بَا مَالِكِ، كُوَيْدٌ هَر دُو رَا كَه: دَسْتِ يَكِيْ دَارِيْ «۲» وَ هَر دُو «۳» اَوْ رَا بَهْ دُوْزَخِ اِنْدَازِيْ «۴». بَعْضِيْ دُكْرٌ كَفَتُنْدُ: خَطَابُ بَا مَالِكِ اَسْتِ تَنَهَا، جِزْ كَهْ كَلَامُ عَرَبِ بَرِ اَيْنَكَةَ اَسْتِ كَهْ خَطَابُ كُنُنْدُ بَا يَكِ كَسْ بَهْ لَفْظِ تَنْتِيَهْ، يَقُوْلُ الْعَرَبُ: وَ يَلِكُ اِرْحَالَهَا وَ اَزْجَرَاهَا، وَ خَذَاهُ وَ اَطْلَقَاهُ «۵»، وَ خَطَابُ اَيْشَانِ بِيْشْتَرِ بَرِ اَيْنَكَةَ اَسْتِ: خَلِيْلِيْ وَ صَاْحِبِيْ «۶» [وَ قَالَ الشَّاعِرُ]

فَا نَبِكُ مِنْ ذِكْرِيْ حَبِيْبٍ وَ مَنْزَلِ

«۷»

قَفَا وَ دَعَا نَجْدَا وَ مِنْ حَلِّ بِالْحَمِيْ وَ قَلِّ لِنَجْدِ عِنْدَنَا اِنْ يُوْدَعَا

وَ مَا نُنْدُ اَيْنَكَةَ بَسِيَارِ اَسْتِ، فَرَّاءٌ كَفَتَ: سَبَبُ اَنْ اَسْتِ كَهْ كَمْتَرِيْنَهْ صَحْبَتِ اَيْشَانِ سَهْ كَسْ بَاشُنْدُ: رَاكِبِيْ «۸» وَ قَايِدِيْ وَ سَايِقِيْ، پَسْ مَا دَامَ خَطَابُ بَا دُو بَاشَدُ هَر يَكِيْ رَا، اَنْكَهْ اَنْ جَا نِيْزْ كَهْ يَكِيْ بُوْدُ اَيْنَكَةَ عَادَتِ بُوْدُ «۹»، وَ قَالَ اَمْرُوْ الْقَيْسِ:

لَيْلِيْ مَرَّابِيْ عَلِيْ اَمَّ جَنْدَبِ

وَ قَالَ:

فَا نَبِكُ مِنْ ذِكْرِيْ حَبِيْبٍ وَ عَرَفَاتِ

«۱۰» وَ قَالَ:

(۱). آد، گا: آماده بودی.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها: دارید.

(۳). آد، کا، گا: «هر دو» را ندارد. [...]

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: اندازید.

(۵). اساس، آج: اطلباه با توجه به آد تصحیح شد.

(۶). آد قال الشاعر.

(۷). آد، گک بسقط اللوی بین الدخول فحومل.

(۸). اساس، آج: رکبی با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها

(۹). آد، گا رها نکنند کا رها نکردند. تصحیح است.

(۱۰). کذا: در اساس آج: و عرفان آد و دیگر نسخه بدلها مصراع را ندارد.

صفحه : ۷۱

فإن تزجرانی یا ابن عفّان أنزجر و إن تدعانی [۱۳-پ] احم عرضا ممنعا

و بعضی دیگر گفتند: پنداری خطاب بر تکرار است برای تأکید ألق ألق، فقال: ألقیا، تشبیه به جای تکرار بنهاد، آنگه امر در او دو بایست، مأمور دو کرد.

بعضی دگر گفتند: کلام بر حقیقت خود است و خطاب با دو کس است، و آن دو فرشته موکل اند که ذکر ایشان رفت، فی قوله: إذ یتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ (۱). و گفتند: با سابق و شهید است - که ذکر ایشان در پیش برفت. گفتند (۲): در دوزخ اندازی (۳).

كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيْدٍ هر کافری معاند را. کافر عام است بر همه افتد، و گفتند: برای آن «كفّار» گفت، یعنی آن که در کافری بلیغتر باشد. و گفتند: برای آن «عنید» با او پیوست که کافر باشد که عنید نباشد و او (۴) از عنود و ستهیدن است.

و در تفسیر اهل البیت - علیهم السلام (۵): ألقیا، خطاب است با محمّد و علی که فردای قیامت (۶) بیایند و بر سر (۷) صراط بایستند و با (۸) دوزخ مقاسمه کنند، و رسول - علیه السلام - اینکه کار تفویض کرده باشد به امیر المؤمنین علی تا او دوزخ را همی گوید:

هذا لی و هذا لك خذیه فأنه من اعدائی و ذریه فأنه من اولیائی

اینکه تو را و آن مرا (۹) اینکه را بگیر که از دشمنان است و آن را دست بدار که از دوستان است، پس خطاب با هر دو است، خدای تعالی فردا دقیامت (۱۰) ایشان را گوید:

أَلْقِیَا در اندازی (۱۱) هر کفّاری عنید را در دوزخ. گفتند: كلّ کفّار بنبوّه محمّد عنید [۳۲-ر] لولایه (۱۲) علی بن ابی طالب، و دلیل اینکه تأویل حدیث حارث همدانی است که او وقتی گفت امیر المؤمنین را: یا امیر المؤمنین، من از دو جای (۱۳) می ترسم:

(۱). سوره ق (۵۰) آیه ۱۷.

(۲). آد، کا، گا: گفت.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: اندازید.

(۴). آد: و عنید.

(۵). آج، گا آمد آد آمد که. کا آمده است که.

(۱۰-۶). آج: فردا در قیامت.

(۷). آج: و در. [.....]

(۸). آد، گا بایستند و مردم را با بهشت و.

(۹). آد، گا: اینکه مرا و آن تو را.

(۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: در اندازید.

(۱۲). آد، گا: بولایه.

(۱۳). آد، کا، گا: جایگاه.

صفحه : ۷۲

یکی از سکرآت مرگ و یکی از سر دو راه، که در اینکه دو جای جای «۱» خطر است، امیر المؤمنین او را گفت: «۳» یا حارث همدان «من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا یعرفنی طرفه و اعرفه بنعته و اسمہ و ما فعلا و انت عند الصراط معترضی فلا تخف عثره و لا زللا اقول للنار حین توقف لل عرض ذریه لا تقربی الرجال ذریه لا تقریبہ» ان له حبلا بحبل الوصی متصلا گفت: اندیشه مدار که هیچ کس نباشد از مؤمنان و منافقان و الا مرا در اینکه هر دو جای بینند «۴» و مرا بشناسند «۵» و من او را بشناسم، و اما تو بنزدیک من آی «۶» بر صراط، من تو را از دوزخ حمایت کنم و گویم: رها کن او را که رسن او به رسن ما پیوسته است، و ظن چنان است که حدیث قسمت بهشت و دوزخ پیش از اینکه رفته است.

مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٌ مُرِيبٌ مَنَعٌ كَنَدَةٌ خَيْرٌ اسْتِ، یعنی زکات نداده است.

اینکه صفت کفار عنید است. مُعْتَدٌ، یعنی ظالمی است. مُرِيبٌ شِکَاکِی مَتَّهِمِی.

آنکه گفت «۷» با اینکه همه مشرک بوده است و با خدای تعالی خدایان فرا داشته است و معبودان پرستیده. فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ او را در عذاب سخت فگنی «۸»، بعضی گفتند: آیت در ولید مغیره آمد، و قوله: مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ، مراد آن است که پسران برادرش را منع کرد از آن که در اسلام آیند و گفت: اگر شما در دین محمد روی «۹» من هرگز با شما هیچ خیر نکنم.

(۱). آد، کا، گا: ندارد.

(۲). آج، آد، گا: یا حار همدان.

(۳). اساس، کا: لا تقرب، با توجه به آج تصحیح شد.

(۴). آد، کا: بیند، که بر متن مرجح می نماید.

(۵). آد، کا، گا: بشناسد، که بر متن مرجح می نماید.

(۶). آد، گا: آیی.

(۷). آد، کا، گا الّذی جعل مع الله

(۸). آد، کا، گا: افگنید.

(۹). آج، کا، گا: روید آد: شوید. [...]

صفحه : ۷۳

قال قَرِيبُهُ: و گوید قرین او. مفسران [۳۲- پ] گفتند شیطان را [خواست] «۱» که او به قیامت تبرا کند از اتباع خود «۲»، گوید: رَبَّنَا مَا أَطَعْتُهُ بَارِ خَدَايَا مِنْ أَوْ طَاغِي نَكْرَهَام، او خود ضال بود و گمراه و در ضلال بود ظاهر و آشکارا، و گفتند: مراد به قرین فرشته است که بنده را به قیامت گوید: من از کجا ایمنم که «۳» اینکه فرشته زیادتی بر من نبسته است! فرشته گوید: رَبَّنَا مَا أَطَعْتُهُ بَارِ خَدَايَا مِنْ بَرِ أَوْ طَغْيَانِي وَ ظَلْمِي نَكْرَهَام، او خود در ضلال بود، و گفتند: مراد به قرین آن داعی اوست که او را در دنیا دعوت کرده باشد با کفر و مذاهب باطل، فردا گوید منش اکراه نکردم و طاعی بنکردم «۴» او خود ضال بود.

ایشان در اینکه مناظره باشند، خدای تعالی گوید: لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ، گوید: خصومت نکنید بنزدیک من. وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ وَ مِنْ تَقْدِيمِ كَرَاهِيَةِ آيَاتِ وَ اِخْبَارِ مُتَضَمِّنِ وَعِيدِ رَا بَه «۵» شما و اعذار و انذار کرده و حجت انگيخته.

مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ أَنْ سَخَنَ كَمَا مِنْ كَفْتِهَامِ أَنْ رَا بَدَلِ نَكْنَنْد «۶»، گفتند آن سخن آن است که گفت: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ «۷»، و گفتند: جمله آیات وعید است، و خبرها که داد که هر که کافر شود و فاسق سزای او دوزخ است الا که ایمان

آرد و توبه کند و یا من به فضل از او عفو کنم اگر کافر نباشد.

وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ و من بر بندگان هیچ ظلم نکنم که ایشان را عقوبتی کنم به جرمی که ایشان نکرده باشند یا عقوبت بیش از جرم ایشان کنم تا «۸» حق ایشان از ایشان باز گیرم و یا ایشان را [۳۳-ر] به ناحق بگیرم «۹».

آنگه گفت: اینکه آن روز باشد که ما گوئیم دوزخ را که پر شدی،

(۱). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). آد، گا او.

(۳). آد: دانم که.

(۴). کا: نگردانیدم.

(۵). آد، گا: بر.

(۶). آد، گا: بدل نکنند آن سخن که گفته شده بنزدیک من.

(۷). سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۹ و سوره سجده (۳۲) آیه ۱۳.

(۸). آج، کا: یا.

(۹). اساس: بگیریم، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۷۴

هَلْ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ و دوزخ گوید: زیادتی هست! یَوْمَ نَقُولُ، عَامَهُ قَرَأَ به «نون» خواندند علی إخبار الله عن نفسه علی وجه التعظیم، و نافع خواند و ابو بکر عن عاصم: به «یا» خبرا عن الغایب، اعتبارا بقوله تعالی: قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَمْذَى، حسن بصری خواند: «یقال» علی الفعل المجهول، و اینکه سؤال «۱» و جواب را دو وجه باشد: یکی آن که خطاب با خازنان دوزخ باشد و لکن حوالت با دوزخ کرد علی سبیل التوسیع، دوم آن که بر وجه تهدید و تنبیه باشد کافران را و بر حقیقت اینکه جا سؤال و جوابی نباشد، یعنی اینکه حال چنان محقق است که اگر دوزخ اهل جواب باشد از او سؤال کنند، جواب اینکه دهد که: هَلْ مِنْ مَزِيدٍ، چنان که بیان کردیم فی قوله تعالی: ائْتِیَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ «۲»، در ذکر آسمان و زمین.

آنگه فی قوله: هَلْ مِنْ مَزِيدٍ، دو قول گفتند: یکی آن که صورت استفهام است و مراد جحد، و المعنی ما من مزید. و قولی دیگر آن است که استرداد «۳» است و بر حقیقت زیادت می خواهد. اما خبر أنس و أبو هریره و عبد الله عباس و دگر راویان که در اینکه آیت گفتند خدای تعالی بفرماید مستحقان دوزخ را از کفار و فساق تا به دوزخ می رانند و به دوزخ فرو می کنند و دوزخ ایشان را فرو می خورد و استزادت می کند و زیاده می خواهد

۴ «فیضع الجبار قدمه» علیها،

خدای تعالی قدم خود در دوزخ کند دوزخ پر شود و با هم جهد و متقاصر شود و گوید:

۵ «قط قط»

بس بس [۳۳-پ]، تا چنان شود که در او جای سوزنی نباشد. اینکه خبری است منکر الظاهر برای آن که اقتضای جسمیت می کند، و به لفظ دیگر آمد:

یضع الجبار رجله فیها.

اما ما را در اینکه خبر دو طریق است: یکی آن که اعتداد نکنیم و گوئیم از

- (۱). آج را.
- (۲). سوره فضلت (۴۱) آیه ۱۱.
- (۳). آج: استزاد آد، کا، گا: استزادت.
- (۴). اساس: قدم، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۵). کا یعنی. [.....]

صفحه : ۷۵

اخبار آحاد است که ایجاب علم نکند، و آنچه ما را به ادله قاطع درست شده باشد آن رها نکنیم به خبر واحد. و اما آن که آن را تأویل «۱» کنیم موافق لغت بر وجهی که در او تشبیه و تجسیم نباشد، و گوییم: روا بود که مراد به «قدم» گروهی باشند که خدای ایشان را تقدیم کند او تقدّم به معنی امر، يقال: تقدّمتم فی کذا، ای امرت به قومی، که خدای تعالی فرماید که ایشان را بر سری به دوزخ برند که دوزخ از ایشان پر شود، و عرب هر متقدّمی را «قدم» خواند، قال الله تعالی: «أَنْ لَّهُمْ قَدَمٌ صِدَقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ» «۲»، ای أعمالاً قدموها، قال الشاعر:

قعدت به قدم الفخار و عرّدت اسبابه مرفوضه من خالق

و اینکه تأویل بعینه حکایت کردند از نضر شمیل و خلیل احمد. عبد الله مبارک گفت: مراد به «قدم» قومی اند که در سابق علم خدای تعالی برفته «۳» که ایشان اهل دوزخ اند. برای آن «قدم» خواند ایشان را که در متقدّم علم رفته «۴»، یعنی فیما لم یزل خدای از ایشان شقاوت شناخت و اصرار بر کفر. و أوزاعی اینکه خبر به کسر «قاف» روایت کرد «قدمه» ای من خلقه فی قدیم الأیام آنان را که در قدیم الايام آفرید.

و هب «۵» روایت کرد که: مراد قومی اند که خدای تعالی ایشان را بیافرید پیش از آدم، سرهای ایشان بمانند سرهای سگان و گرگان و دگر اعضای ایشان [۳۴-] چون اعضای بنی آدم، ایشان همه کافر بودند و عدد ایشان جز خدای نداند، برای آن «قدم» خواند ایشان را که خلق ایشان بر خلق آدم متقدّم بود. اما لفظ «رجل» معروف است در کلام عرب استعمال او در جماعت، و يقال: جاءنی رجل من الناس و مرّت «۶» بی رجل من الجراد، و قال الشاعر «۷»:

- (۱). آج، کا: تأویلی.
- (۲). سوره یونس (۱۰) آیه ۲.
- (۳). آج، آد، کا: برفت گا: رفته.
- (۴). آد: رفته بود کا: رفته است.
- (۵). کا: وهب متبه.
- (۶). اساس: مررت، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۷). آج شعر.

صفحه : ۷۶

فَمَرَّ بِنَا رَجُلٍ مِنَ النَّاسِ وَ انزوى اليهم من الحى اليمانين ارجل

کتاب من عک و لحم و حمیر علی ابن نزار بالعداوة أجفلوا

دلیل دیگر آن است که در آخر اینکه حدیث آمد:

و لا یظلم الله من خلقه احدا،

اینکه دلیل آن باشد که مراد از اینکه حدیث و ذکر «۱» در او خلق است.

وَ ازلقت الجنة للمتقين غیر بعید و نزدیک بکشید «۲» بهشت متقیان را تا پیش از آن که در او روند بینند. غیر بعید چنان که دور

نباشد از ایشان. و يقال لهم و گویند ایشان را: هذا ما توعدون اینکه آن است که شما را وعده می‌دادند.

لكل اواب حفيظ برای هر باز آینده نگاه دارنده‌ای، یعنی هر توبه کاری که پس از توبه خود را نگاه دارد تا چیزی نکند که توبه او

را خلل بود، و گفتند: مراد به «أواب» تسبیح کننده، من قوله: يا جبال اوبي معه «۳»، و اینکه قول عبد الله عباس است و عطا «۴»،

مجاهد گفت «۵» آن «۶» باشد که در خلوت عذر گناه خود بسیار کند «۷» و از آن توبه کند «۸»، گفتند: آن باشد که به دل با خدای

گریزد. حفيظ، عبد الله عباس گفت «۹»: آن باشد که گناه خود یاد می‌دارد تا از او توبه کند «۱۰». گفتند: مراد آن است که نگاه

دارد آنچه خدای تعالی به او سپرده باشد از تکلیف. ضحاک گفت: آن که خود را نگاه دارد و تعبد کند «۱۱». عطا گفت [۳۴-پ]:

آن که خدای را و رضای خدای را نگاه دارد، و اینکه اقوال متقارب است.

من حشى الرحمن بالغيب، محل او محتمل است دو وجه را از اعراب:

(۱). کذا در اساس و آج به آد و دیگر نسخه بدلها قدم.

(۲). آد، گا: کنند کا: بکنند.

(۳). سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۰.

(۴). آج و آد: کا، گا: عطاست.

(۵). آج: گفتند.

(۶). کا: اواب آن.

(۷). آد: در خلوت بسیار گناه خود یاد می‌دارد. [.....]

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها و.

(۹). کا حفيظ.

(۱۰). کا: و از آن توبه می‌کند.

(۱۱). آد، کا، گا: تعهد.

صفحه : ۷۷

یکی جز بر صفت «أواب» و یکی رفع بر خبر مبتدای محذوف، و هو «۱» من حشى الرحمن بالغيب، گفت: و «۲» او آن باشد که از

خدای بترسد در غیبت مردمان، آن جا که کس حاضر نباشد از مردمان که او را شرم یا ترس باشد از او و او دست ندارد از

معصیت، او معنی است به آیت «۳». وَ جاء بقلب مئيب و دلی آرد توبه کننده و باز آینده، سدى و ضحاک گفتند: فى الخلو، حسن

گفت: چون در بنده و پرده فرو گذارد، و گفتند: بِقَلْبٍ مُّنبِیِّ، مقبل الی طاعه الله روی به طاعت خدای کرده. و گفتند: مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ مَبْتَدَأَتْ، و قوله: ادْخُلُوهَا، در جای خبر اوست، و التقدير: من خشى الرحمن بالغیب یقال لهم ادخلوها گویند ایشان را که در بهشت روی «۴» ایمن سلامت. گفتند: معنی «سلام» سلامت است، و گفتند: بسلام من الله و ملائکته، و گفتند: بسلامه من زوال النعم و حلول النقم. ذَلِكَ يَوْمَ الْخُلُودِ آن، روز جاویدانی «۵» است که آن روز را شب نباشد و بنرسد «۶».

لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا ایشان را باشد- یعنی اهل بهشت را- آنچه خواهند و آرزو کنند و تمنّا بود ایشان را. فیها در بهشت. وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ و بنزدیک ما زیادت «۷» آنچه بر دل و خاطر ایشان گذر نکند و ره «۸» ندانند «۹» به آن.

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ، را آنکه گفت که: بس که ما هلاک کردیم پیش ایشان از گروهی که ایشان به قوت و شوکت [۳۵-ر] از اینان سخت «۱۰» بودند.

فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ، عبد الله عباس گفت: معنی آن است که اثر کردند در زمین.

مجاهد گفت: برفتند. ضحاک گفت: بگردیدند. مؤرّج گفت: دور برفتند، و اصل

(۱). کا، گا: آی هو.

(۲). آد، کا، گا: ندارد.

(۳). آد: او مؤمنی آئب.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: روید.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها: جاودانی.

(۶). اساس: بنرسند، با توجه به آج و کا تصحیح شد.

(۷). آد، کا باشد از.

(۸). آج: زاد کا: راه.

(۹). آد، کا، گا و نبرند.

(۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: سخت تر. [.....]

صفحه : ۷۸

کلمه از «نقب» است و آن سوراخ کردن باشد، و «تنقیب» تفتیش بود، و در معنی تباعد امرؤ القیس گفت:

لقد نقتب فی الآفاق حتّی رضیت من الغنیمه بالایاب

حسن خواند: «فنبوا» بتخفیف، و سلمی و یحیی بن یعمر خواندند:

«فنبوا» به کسر «قاف» علی لفظ الامر علی وجه التهذیب و الوعید، آی سیروا فی الارض فانظروا هل من محیص در جهان بگردی و بنگری «۱» تا هیچ خلاص «۲» باشد شما را از هلاک و از مرگ و از عقاب خدای تعالی.

گفت «۳»: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» گفت: در اینکه که رفت لَذِكْرٍ یاد دادنی است «۴» آن را که دل باشد او را، یعنی آن را که عقل باشد. کنایت کرد از عقل به دل، برای آن که دل محل عقل است و مثله قوله: لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا «۵» تا بترسانی «۶» آن را که او زنده باشد. مراد آن است که آن را که او را علمی و ذکری و فکری باشد، چه «۷» آن که «۸» نه چنین باشد دل او بی بر

باشد بمثابة آن باشد که خود دل ندارد.

قتاده گفت: هر که دلی زنده دارد. شبلی گفت: دلی حاضر فرمانهای خدای را که یک ساعت از او غافل نباشد» (۹). قتاده گفت: قلب مستقر لا ینقلب عن الله فی السراء و الضراء دلی «۱۰» ناگردیده، اگر چه از صفت قلب تقلیب «۱۱» است و لکن اینکه دلی باشد مستقر از خدای برنگردد. أو ألقى السمع و هو شهيدٌ یا بیندازد گوش و او حاضر باشد [۳۵-پ]، یعنی [گوش به قرآن کند، یقول

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: بگردید و بنگرید.

(۲). آد، گا: خلاصی.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۴). آد، گا: پندی و یادگای و یاد کردی هست.

(۵). سوره یس (۳۶) آیه ۷۰.

(۶). آج: بترسانید.

(۷). گا: که.

(۸). آد: آن کس که.

(۹). کا، گا هم.

(۱۰). گا باید.

(۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: تقلب.

صفحه : ۷۹

العرب: ألقى إلى سمعك، أي استمع مني. و هو شهيد، «او» حال است، و او حاضر باشد، یعنی [۱] دلش «۲» و ذکر و فکرش به اندیشه آن مشغول باشد. و گفتند:

و هو شهيدٌ و او گواه باشد بر آنچه می شنود، و قول اول بهتر است.

و لقد خلقنا السماوات و الأرض، آنکه گفت: ما آسمانها و زمین «۳» بیافریدیم و آنچه در میان آن است از کوه و دریا در شش روز. و ما مسنا من لغوب و هیچ رنج و ماندگی به ما نرسید. آیت در جهودان آمد که بیامدند و گفتند: یا محمد، ما را خبر ده تا خدای در اینکه شش روز چه آفرید! گفت: روز یک شنبه و دوشنبه زمینها بیافرید، و روز سه شنبه کوهها بیافرید، و روز چهارشنبه آبها و قوتها، و روز پنجشنبه آسمان «۴» و فرشتگان را تا به سه ساعت از روز آدینه [و در اول ساعتی از ساعات آدینه «۵» آجال پدید کرد. و در دوم «۶» آفات، و در سیم «۷» آدم را بیافرید. گفتند: راست گفتی اگر تمام بگویی. گفت: تمامی چیست! گفتند «۸»:

ثم استراح يوم السبت و استلقى على العرش «۹»، روز شنبه مانده شده بود بر آسود و بر عرش استان باز خفت خدای تعالی اینکه آیت فرستاد آنکه گفت:

فاصبر على ما تقولون صبر كن بر آنچه جهودان می گویند که من به حق ایشان برسم، و سبِّح بِحَمْدِ رَبِّكَ و تسبیح کن خدای را به شکر او. عطاء خوراسانی «۱۰» گفت: بگوی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر.

(۱). اساس، آج: ندارد، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). کا: یعنی در آن حال دلش.

(۳). کا را. [.....]

(۴). آد، کا، گا: آسمانها.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). گا: دویم.

(۷). آج: سئوم.

(۸). اساس: گفت، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). کا یعنی.

(۱۰). آج، آد، گا: خراسانی.

صفحه : ۸۰

و دگر «۱» مفسران گفتند: نماز کن به فرمان خدای و «۲» توفیق او «۳» پیش از آن که آفتاب برآید یعنی نماز بامداد و قبل الغروب و پیش از آن که فرو شود یعنی نماز دیگر.

و من اللیل فسبحه و از شب تسبیح کن او را، یعنی نماز شام و خفتن.

عبد الله عباس گفت: و قبل الغروب «۴»، نماز پیشین و دیگر «۵». و من اللیل، از اوقات شب آنچه «۶» بیدار شوی نماز شام «۷» کن. و أدبار الشُّجُودِ [۳۶- ر] روایت کنند «۸» از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - و «۹» عمر بن الخطاب و ابو هریره و حسن بصری و نخعی و شعبی و اوزاعی که: أدبار الشُّجُودِ، مراد دو رکعت پیش از صبح است «۱۰» که آن را رکعتی الفجر «۱۱» گویند سنت نماز بامداد. و عبد الله عباس روایت کرد از رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - که اینکه دو رکعت است بعد از «۱۲» نماز شام پیش «۱۳» از آن که سخن گوید «۱۴» در رکعت اول الحمد بخواند و (قل یا ایها الکافرون)، و در رکعت دوم الحمد و قل هو الله، نماز او در علیین بنویسند. مقاتل گفت: وقتش چندان است تا شفق فرو نشده باشد. مجاهد گفت: تسبیح «۱۵» که در عقب نمازهای فرض کند. ابن زید گفت: نوافل است از قفای «۱۶» فرایض. و گفتند:

(ادبار السجود)، دو رکعت نماز است پیش از صبح، و ادبار النجوم «۱۷» دو رکعت

(۱). آج، آد، کا: دیگر.

(۲). آج، کا به.

(۳). کا، گا، آد و به یاری او قبل طلوع الشمس

(۴). آد، گا یعنی.

(۵). آد، کا، گا مجاهد گفت.

(۶). آج، آد، گا: آنکه که کا: که.

(۷). آد، کا، گا: نماز شب. [.....]

(۸). آج، آد، کا، گا: کردند.

(۹). آد، گا از.

(۱۰). آج: پیش صبح است آد، کا، گا: دو رکعت است پیش از صبح.

(۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: رکعتی الفجر.

(۱۲). همه نسخه بدلها: از پس.

(۱۳). اساس: پیشین، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. آد، کا، گا: نماز شام پیش.

(۱۴). آد، گا هر که بگزارد نماز او در علین بنویسند.

(۱۵). آج و دیگر نسخه بدلها است.

(۱۶). آد، گا: از عقب کا: از پس.

(۱۷). سوره طور (۵۲) آیه ۴۹.

صفحه : ۸۱

نماز است بعد از «۱» نماز شام. قراء در اینکه لفظ خلاف کردند: ابو عمرو و یعقوب و عاصم و کسایی «ادبار» خواندند به فتح «الف» و دیگر قراء به کسر «الف» خواندند، علی المصدر و قرائت اول علی جمع دبر «۲».

وَ اسْتَمِعَ یَوْمَ یُنَادِ الْمُنَادِ، آنگه خطاب کرد و گفت: وَ اسْتَمِعَ گوش دار و اصغا کن آن روز که منادی ندا کند یعنی اسرافیل - علیه السلام - در صیحه صور و ندا اینکه باشد: ایتها العظام البالیة و الاوصال المنقطعة «۳» و اللّٰحوم المتمزقة و الشعور المتفرقة ان الله امرکم ان تجتمعن فیصل القضاء «۴» ای استخوانهای پوسیده و گوشتهای پاره پاره شده و مویهای پراکنده و بندهای گسسته؟ خدای می فرماید تا مجتمع شوی برای فصل «۵» قضا من مکان قریب، از جایی نزدیک، گفتند صخره بیت المقدس و آن میان زمین است و نزدیکتر «۳۶- پ» جایی است از زمین به هیژده «۶» میل - علی ما جاء فی الاخبار - و گفتند: مراد آن است که ندا کنند از جایی که همه کس بشنوند تا چنان پندارند که از جایی نزدیک است.

یوم یسمعون الصیحة بالحق آن روز که ایشان بشنوند آن آواز بحق، و آن نفخه باز پسین باشد. ذلک یوم الخروج آن، روز بیرون آمدن باشد از گورها. آنگه گفت: انا نحن نحیی و نمیت ماییم که احیا و امامت به ماست «۷»، ما زنده کنیم مردگان را و ما مرده کنیم «۸» زندگان را. و ایلنا المصیر و بازگشت با ماست.

یوم تشقق الأرض عنهم سراعاً، گفت «۹» آن روز که زمین بشکافد از ایشان. و

(۱). آج، کا، گا: پس از.

(۲). آو، کا، گا باشد.

(۳). آد، گا: المتقطعه.

(۴). آج، کا: لفصل. [.....]

(۵). آج: فضل غلط است.

(۶). آج: هشتمه آد، گا: هجده.

(۷). آج، گا: به دست ماست.

(۸). آد، کا، گا: بمیرانیم.

(۹). اساس: گفتند، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۸۲

سراعاً، نصب است بر حال «۱» و عامل در او فعلی است مضممر و التقدیر: فیخرجون منها سراعاً، جمع سریع. ذلک حشر علینا یسیر، آن

جمعی است بر ما آسان.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ، آنکه گفت: و ما عالمترین به آنچه ایشان می‌گویند. وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ تو ای محمّد برایشان جبار نه‌ای «۲»، یعنی مسلط و گماشته نه‌ای، تا ایشان را بقهر و جبر به اسلام در آری، «۳» اِنَّمَا تُوِّبِغَامُ كَزَارِي مَذْكَرٌ وَ مَتْبَهُ. ثَعْلَبٌ «۴» گفت: بناءً فَعَالٌ بسیار آمد در مفعول، چون جَبَّارٌ به معنی مجبر و دَرَاكٌ به معنی مدرک و سَرَّاعٌ به معنی مسرع. و قولی دیگر آن است که به جَبَّارٌ «۵» مجبر خواست یقال: جبرته علی الامر به معنی اجبرته. و الجَبَّارُ السلطان. قال الشاعر «۶»:

و یوم الحشر اذ حشرت معدّ و كان الناس الا نحن دینا

عصینا عزمه الجبار حتی صبحنا الحرب الف معلمینا

گفت: مراد به جَبَّارٌ سلطان است، یعنی منذر بن النعمان، که او مردم را [۳۷-ر] بسوخت و بقهر بر کارها داشت. فَذَكَرَ بِالْقُرْآنِ یَا دِهَ اِی مُحَمَّدٌ بِه قرآن و تذکیر و تنبیه کن آنان را که از وعید و عقاب من می‌ترسند «۷»، اینکه از باب تخصیص الذکر «۸» است، چنان که رفت «۹».

(۱). آد، کا، گا از ایشان.

(۲). آد، گا: نیستی.

(۳). آد، گا: بر اسلام داری.

(۴). آد، گا: تغلب.

(۵). آد، گا: از جَبَّار.

(۶). آج شعر.

(۷). آد، گا و.

(۸). آد، گا: بالذکر.

(۹). آد، کا، گا: چنان که چند جایگه گذشت. [.....]

صفحه : ۸۳

سورة الذاریات

بدان که اینکه سورت مکی است و شصت آیت است و سیصد و شصت کلمت است و هزار و دویست و هشتاد و هفت حرف است. و روایت است از زرّ حبیش از ابی کعب که رسول «۱» - علیه السلام «۲» - گفت: هر که او سورة و الذاریات بخواند، خدای تعالی او را به عدد هر بادی که در دنیا بجست ده حسنه بنویسد «۳».

[سورة الذاریات (۵۱): آیات ۱ تا ۶۰]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالدَّارِيَاتِ ذُرُوءًا (۱) فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا (۲) فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا (۳) فَالْمَقْسَمَاتِ أَمْرًا (۴)

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ (۵) وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ (۶) وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُوكِ (۷) إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ (۸) يُؤَفِّكُ عَنْهُ مَنَ أَفَكَ (۹)

قَتَلَ الْخَرَّاصُونَ (۱۰) الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرِهِ سَاهُونَ (۱۱) يَسْتَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ (۱۲) يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ (۱۳) ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا

الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۱۴)

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۱۵) آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ (۱۶) كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجُونَ (۱۷) وَ

بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَعْفِفُونَ (۱۸) وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلْسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۱۹)

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ (۲۰) وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۲۱) وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ (۲۲) قَوْ رَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ

إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلٍ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ (۲۳) هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ (۲۴)

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۲۵) فَرَاغَ إِلَى أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ (۲۶) فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَتَأْكُلُونَ (۲۷)

فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (۲۸) فَأَقْبَلَتْ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ (۲۹)

قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۳۰) قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۳۱) قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ (۳۲) لِنُرْسِلَ

عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ (۳۳) مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ (۳۴)

فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۳۵) فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۳۶) وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ

(۳۷) وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۳۸) فَتَوَلَّى بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۳۹)

فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ (۴۰) وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ (۴۱) مَا تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ

كَالْعَرِيمِ (۴۲) وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّى حِينٍ (۴۳) فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (۴۴)

فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ (۴۵) وَقَوْمِ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۴۶) وَالسَّمَاءِ بَنِينَا بَأْيِدٍ وَإِنَّا لَمُبْسُطُونَ

(۴۷) وَالْأَرْضِ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ (۴۸) وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۴۹)

فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۵۰) وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۵۱) كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۵۲) أَتَوَصَّوُا بِهِ بِلِ هُمْ قَوْمٌ طَآغُونَ (۵۳) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٌ (۵۴)

وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (۵۵) وَمَا خَلَقْتَ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۵۶) مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ

(۵۷) إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (۵۸) فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ (۵۹)

قَوْلِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۶۰)

[ترجمه]

به حق بادهای پاک کننده «۴» پاک کردنی.

به حق برگیرنده بار گران.

و روندگان آسان «۵».

و بخشش کنان کاری.

که آنچه وعده می دهند شما را [هر آینه راست است] «۶».

[و بدرستی که شمار و جزا] «۷» واقع است.

- (۱). گا: پیغمبر.
- (۲). همه نسخه‌ها: صلی الله علیه و آله و سلم.
- (۳). آج صدق رسول الله، قوله تبارک و تعالی و تقدس.
- (۴). آج: خاک پاشنده.
- (۵). اصل: ایشان، با توجه به معنی جمله تصحیح شد.
- (۶-۷). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

صفحه : ۸۴

و به آسمان خداوند راهها.

که شما در گفتار [ید] «۱» مختلف.

بگردانند از او آن که بگردانند.

بکشند دروغ زنان را.

آنان که ایشان در غفلت و سهوند. [۳۷-پ].

می پرسند که کی باشد روز جزا!

روزی که ایشان را بر آتش عذاب کنند.

بچشی عذابتان. اینکه آن است که به آن شتاب کردی.

پرهیزگاران در بهشتها و چشمه‌ها باشند.

فرا گیرنده آنچه دهد ایشان را خدای شان، ایشان بودند پیش از اینکه نکوکاران.

بودند اندک از شب که بخفتندی.

و به سحرها ایشان آمرزش خواستندی.

و در مالهاشان حق بود سائل را و ممنوع را «۲».

و در زمین علاماتی هست دانندگان را.

و در تنهای شما، نمی نگری!

و در آسمان روزی [شما] «۳» و آنچه وعده می دهند شما را.

به خدای آسمان

- (۱-۳). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.
- (۲). آج: مر خواهند و بی روزی نا خواهند را.

صفحه : ۸۵

و زمین که اینکه حق است چنان که می گویی.

آمد به تو حدیث مهمانی ابراهیم [۳۸-ر] گرامی کردگان!

چون در رفتند بر او گفتند: سلام. گفت: سلام بر شما گروهی ناشناس. میل کرد «۱» با اهلش، آورد گوساله‌ای فربه. نزدیک کرد به ایشان، گفت: نمی‌خوری! بیافت «۲» از ایشان.

ترسی، گفتند: مترس. مژده دادند او را به غلامی دانا. روی نهاد زنش در جماعتی «۳»، بزد بر رویش و گفت زنی نازاینده. گفتند چنین، گفت خدای تو او محکم کار و داناست. گفت: چیست کار شما ای فرستادگان! گفتند: ما را فرستادند به گروهی گناهکاران. تا فرو فرستیم برایشان سنگها از گل. نشان کرده به نزدیک خدای تو برای اسراف کنان. برون آوردیم آن را که بودند در آن جا از مؤمنان. نیافتیم در آن جا [۳۸-پ]

(۱). آج: نهان رفت.

(۲). آج: پس نهان کرد در دل خود.

(۳). آج: در آواز کردن بود.

صفحه : ۸۶

جز خانه‌ای از مسلمانان.

و ترک و رها [کردیم] «۱» در آن نشانی آنان را که بترسند از عذاب دردناک. و در موسی چون بفرستادیم او را به فرعون به حجّتی روشن. برگردید به جانبش و گفت جادوی و یا دیوانه است. بگرفتیم او را و لشکرش را، در انداختیم ایشان را در دریا، و او مستحقّ ملامت بود. و در عاد، چون بفرستادیم بر ایشان باد برگ ریز. رها نکرد از چیزی آمدی بر او الاّ کرد [او را] «۲» چون استخوان پوسیده. و در ثمود چون گفتند ایشان را برخوردار شوی تا به وقتی. بگزشتند «۳» از فرمان خدایشان بگرفت ایشان را آتش و ایشان می‌نگریدند. نتوانستند از خواستنی «۴» و نبودند کینه کشنده «۵».

و قوم نوح از پیش که ایشان

(۲-۱). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۳). کذا با «ز» در اساس.

(۴). کذا با «و» در اساس و آج، که در قدیم معمول بوده است. [.....].

(۵). آج: بازداشته از عذاب.

صفحه : ۸۷

بودند قومی بی سامان کاران. [۳۹-پ]

و آسمان که بنا کردیم آن را بقوت و ما فراخ کنندگانیم.

و زمین بگسترده آن را، نیک گسترندگانیم.

و از هر چیزی بیافریدیم دو جفت تا همانا شما اندیشه کنی.

یا گریزی با خدای که من شما را از او ترساننده‌ام بیان کننده.

و مکنی با خدای خدایی دیگر که من شما را از او بیم کننده بیان کننده.

همچنین نیامد به آنان که از پیش ایشان بودند، هیچ پیغمبری الا که گفتند جادویی یا دیوانه است.

اندرز کردند «۱» به آن! بل ایشان گروهی اند از حد گذشته.

برگرد از ایشان که نیستی تو ملامت گذار «۲».

و یاد ده «۳» که یاد دادن سود دارد مؤمنان را.

و نیافریدم [۳۹-پ] پری و آدمی را الا تا مرا پرستند.

نمی‌خواهم از ایشان روزی

(۱). آج: ای وصیت کردند.

(۲). آج: مستحق ملامت.

(۳). آج: پند ده.

صفحه : ۸۸

و نمی‌خواهم که طعام دهند مرا.

خدای روزی دهنده خداوند قوت قوی «۱».

به آنان که بیداد کردند نصیبی است مانند نصیب یاران ایشان، شتاب نکنند بر من.

و ای آنان را که کافر شدند از آن روزشان که می‌ترسانند ایشان را.

قوله تعالی: وَ الدَّارِیَاتِ، بدان که اینکه «واو» که در اول سوره است و او قسم است و مانند [اینکه] «۲» بسیار است. و پانزده سوره را

خدای تعالی ابتدا به «واو قسم» کرد. مفسران خلاف کردند در آن که قسم به چیست: بعضی گفتند: قسم به نام خداست و نام او در

آن جا مضمّر است چنان است که «۳» گفت: وَ ربّ الدَّارِیَاتِ وَ ربّ الطُّورِ وَ ربّ النُّجُومِ. برای آن که سوگند جز به خدای درست

نباشد و قول درست آن است که قسم به اینکه چیزهاست برای آن که کلام به او بر ظاهر است بر طریقه عرب که ایشان به چیزها

ذکر «۴» قسم کنند چنان که به خانه و مسجد، فقالوا بحقّ هذه البیتة یعنیون الکعبة «۵» وَ حَقَّکَ وَ ابیکَ وَ حیاءَ رأسک. اما آن که در

شرع سوگند درست نباشد جز به خدای تعالی [۴۰-پ] اینکه مسأله شرعی است برای آن چنان آمد که مدعی علیه را سوگند بر او

لازم است اگر دروغن باشد او را شکوهی و خوفی باشد از سوگند خوردن به خدای و به نام خدای باشد که اقدام نیارد کردن. و

قسم خدای تعالی که برای توکید کلام

(۱). آج: تمام.

(۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۳). کا: چنان که.

(۴). آد، گآ، کا: دیگر.

(۵). آج: یعنون الکعبه.

صفحه : ۸۹

گوید بخلاف آن است. قوله: وَ الدَّارِیَاتِ جمع ذاریه باشد یقال: ذرت الریح التراب علی وجه الارض تذروه ذروا و اذرت تذری اذراء بمعناه. قال الله تعالی:

تذروه الریح «۱» حق تعالی قسم کرد «۲» به بادهای جهنده که بر آنچه آید آن را در هوا «۳» برد. عثمان الاعرج گفت: ما را چنین روایت کردند که مسکن باد در زیر بال کروبیان است که حاملان کرسی اند از آن جا بیاید بر گردون «۴» آفتاب آید، از آن جا بیاید بر سر کوهها از سر کوهها به بیابانها در آید. اما شمال را گزر «۵» به بهشت عدن باشد «۶» از هوای «۷» بهشت نصیبی گیرد و از ارواح صدیقان، پس در حدّ خود جستن گیرد. و حدّ مهب او از کرسی بنات النعش تا به مغرب آفتاب و حدّ مهب دبور از مغرب آفتاب باشد تا به مطلع سهیل، و حدّ مهب جنوب از مطلع سهیل باشد تا به مطلع آفتاب و حدّ مهب صبا از مطلع آفتاب است تا به کرسی بنات النعش، اینکه در حدّ آن نشود و آن در حدّ اینکه، چنان که حق تعالی تقریر کرده است.

در خبر است که یک روز موسی - علیه السلام - گفت در مناجات با خدای تعالی: الهی ارنی سرا من سرائر حکمتک بار خدایا سری از اسرار حکمت تو با من نمای «۸» [۴۰-پ]، گفت: از آن جا برو «۹» بر گذر «۱۰» تو دیهی است، در آن ده «۱۱» رو، به میان آن ده «۱۲» چهار سرای بینی، در آن سرایها بزن و بگو که شما چه مردمانی «۱۳» و کار و پیشه شما چیست، و از خدای چه می خواهی «۱۴»!

(۱). سوره کهف (۱۸) آیه ۴۵.

(۲). کا: قسم یاد کرد.

(۳). آج: به هوا.

(۴). آد، گآ: از آن جا بر گردون.

(۵). آد، کا، گآ: گذر. [.....]

(۶). آد، گآ: بر در بهشت گذر باشد.

(۷). آد، کا، گآ: بوی.

(۸). آد، گآ خدای تعالی.

(۹). کا: بروی.

(۱۰). کا: گذرگاه.

(۱۱). آد، کا، گآ: دیه.

(۱۲). آد، کا: دیه.

(۱۳). آج، آد، کا، گا: مردمانید.

(۱۴). آج و دیگر نسخه بدلها: می خواهید.

صفحه : ۹۰

موسی آن جا آمد به در سرای «۱» اول و در بزد، گفت: شما چه مردمانید! گفتند «۲»: ما مردمانیم دهقان، کار و پیشه ما کشت برز «۳» است، گفت: از خدای چه می خواهی «۴»! گفتند: باران. اگر امسال باران بسیار بارد همه توانگر «۵» شویم. از آن جا بیامد به در سرای دیگر «۶»، گفت: شما چه مردمانید! گفتند: کار ما فخار گری است «۷»، ما کوزه گرانیم و کوزه بسیار کردیم از آن و نهاده، اگر امسال آفتاب بسیار باشد و باران نبارد «۸» ما توانگر «۹» گردیم «۱۰». از آن جا بیامد به در سرای دیگر رفت «۱۱»، گفت: شما چه مردمانید! گفتند: ما مردمانیم «۱۲» که [ما را غله بسیار بر خرمن است، اگر بادهای پیایی بیاید «۱۳»، ما آن غله ها خورد کنیم و به باد پاک کنیم و کار ما بر آید. به در سرای دیگر آمد «۱۴» گفت: شما چه مردمانید! گفتند: ما مردمانیم «۱۵» [۱۶] که خداوند «۱۷» درختان میوه ایم و امسال درختان ما بار بسیار دارد، اگر هوا ساکن باشد و باد نجهد که میوه ها «۱۸» نا رسیده از درخت بریزد، ما توانگر «۱۹» شویم. موسی برگشت و می گفت: ای خدایی که روزی خلقان به امر تو است، یکی را باران می باید و یکی را آفتاب، و یکی را باد می باید و یکی را هوای ساکن آرمیده، و تو خداوند همه را مراد بدهی و به حسب مصلحت روزی به هر یک

(۱). آد، کا آمد.

(۲). اساس: گفت، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). آج: و بخور آد، گا: و برزی گری است.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: می خواهید. (۱۹-۹-۵). آج و دیگر نسخه بدلها: توانگر. [...]

(۶). آد، گا: دوم.

(۷). آج: فخاری است.

(۸). آج: نباشد آد، کا، گا: نیاید.

(۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: شویم.

(۱۱). آد، گا و احوال پرسید.

(۱۲-۱۵). اساس: مردمانی با توجه به آج، کا تصحیح شد.

(۱۳). آد، کا، گا: باشد.

(۱۴). کا و.

(۱۶). اساس: ندارد، با توجه به آج، کا افزوده شد.

(۱۷). آد، کا، گا: خداوندان.

(۱۸). آج، کا: میوه ما.

صفحه : ۹۱

رسانی چنان که تو دانی.

قوله: وَالذَّارِيَاتِ امير المؤمنين (۱) - عليه السلام (۲) - بر منبر کوفه خطبه می کرد و می گفت:

سلونی قبل ان تفقدونی فان العلم فیض [۱۴-ر] بین جنبی فیضا لو اجد مستفضا،

پسر کوا برخاست و گفت: ما ادعی مثله نبی او وصی و ائی سألتک عن اشیاء، گفت: چنین دعوی هیچ پیغامبر و امام نکرد (۳)، من از تو چند مسأله بخواهم پرسید (۴)، گفت: بیار. گفت: اخبرنی عن الذاریات ذروا! گفت: تلک الزیاح. گفت: مرا خبر ده از «ذاریات». گفت: بادهاست، قال: فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا، چیست! گفت: آن بارهای گران بر گرفته، گفت: تلک السحاب ابر است [که] (۵) از باران بار گران دارد. قال (۶): فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا، چیست! آنان که باسانی می روند.

گفت: کشتی هاست، گفت: فَالْمُقْسَمَاتِ أَمْرًا، کیستند آنان که قسمت کارها می کنند! گفت: آن فرشتگانند فی حدیث طویل.

نصب «ذروا» بر مصدر است، و نصب «وقرا» بر مفعول به است.

فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا، نصب او بر حال است علی لفظ المصدر چنان که مثالهای او رفته است بسیاری (۷) فَالْمُقْسَمَاتِ أَمْرًا، نصب او بر مفعول به است و جواب قسم «ان» است. إِنَّ مَا تُوعِدُونَ، «ما» موصوله است، گفت: بحق آن بادها که می جهد جستن و بحق اینکه ابرهای گرانبار به بارانهای (۸) بسیار و بحق اینکه کشتیهای در آب روان آسان آسان (۹)، و بحق اینکه فرشتگان که قسمت اینکه کارها به دست ایشان داده اند که آنچه شما را وعده داده اند از بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و حشر و نشر و

(۱). آد، کا، گا علی.

(۲). آج گفتند.

(۳). آج: هیچ وحی و پیغمبر نکرد. [.....]

(۴). آد، گا: خواهم پرسیدن.

(۵). اساس، آج: ندارد، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). آد، کا، گا: گفت.

(۷). کا: بسیار جای.

(۸). آج، آد: به باران.

(۹). آد، گا: روا به آسانی.

صفحه : ۹۲

حساب و کتاب و جز آن از احوال و احوال قیامت، لصادق همه راست است.

وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ و جزا [۴۱-پ] و حساب خواهد بودن، و دین هر دو را محتمل است، بگفت: هم حساب حق است هم جزا، اول حساب باشد تا بدانی که کار تو بگزار نیست و با تو گزافکاری نخواهند کردن، آنگه بر وفق آن که حسابت (۱) بر آمده باشد به حساب استحقاق تو از ثواب و عقاب، تو را جزا دهند (۲)، لا محال (۳) که اینکه واقع خواهد بودن و بودنی است، و آن را خلفی نیست.

آنگه قسمی دیگر از سر گرفت و گفت: وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ، بحق آسمان خداوند راهها، عبد الله عباس و قتاده و ربیع گفتند: ذات الخلق الحسن خداوند خلق نیکو. عکرمه گفت: راست و هموار نبینی که مرد بافنده (۴) را که جامه نیکو بافد، گویند: ما احسن جبکه ای نسجه المستوی. سعید جبیر گفت: ذات الزینة خداوند زینت، یعنی آراسته به ستارگان. حسن گفت: ای جبکت بالنجوم به

ستاره درهم آورد»۵». مجاهد گفت: المتقن بالبنیان قوی بناست و محکم. ضحاک گفت: ذات الطرائق خداوند راه‌هاست و لکن برای آن که دور است از ما، ما نمی‌بینیم. و منه حبک الماء و حبک الرمل، طرائق آب و ریگ باشد، و كذلك حبک الدرّع و حبک الشعر الجعد شکنج آب و جوشن و موی جعد، و احدها حباک ککتاب و کتب، و حمار و حمر، قال الزّاجز:

كأثما «۶» جَلَّهَا الْحَوَاكِ طَنْفَسُهُ فِي وَشِيهَا حَبَاكِ

ای طریقه، و منه الحدیث فی صفه الدّجّال: رأسه حبک «۷» یعنی الجعوذة [۴۲- ر]. ابن زید گفت: ذات الشّده و قرأ قول «۸» الله تعالی:

(۱). آد، کا، گا: شمارت.

(۲). آد، کا، گا: دهد.

(۳). آج، کا: لا محاله.

(۴). آد، کا، گا: بافنده.

(۵). آج، گا: آورده کا: آورده‌اند.

(۶). اساس: کانه‌ها، با توجه به کا تصحیح شد.

(۷). اساس حبک، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). آد، کا: قوله. [.....]

صفحه: ۹۳

وَبَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا «۱». عبد الله عمر گفت: مراد آسمان هفتم است «۲».

هو که انکم «۳»، جواب قسم است سوگند با آسمان به اینکه صفت که یاد کرد که شما که اهل مکه‌ای «۴» در قول مختلفی «۵»، یعنی اقوال شما با یکدیگر نمی‌ماند در قرآن و در محمد «۶». یکی می‌گوید از شما که: او ساحر است «۷»، یکی می‌گوید:

شاعر است «۸»، یکی می‌گوید: کاهن است «۹»، یکی می‌گوید: دیوانه است. و در قرآن قول شما هم «۱۰» مختلف است، یکی می‌گوید: کلام بشر است «۱۱»، یکی می‌گوید: فسانه «۱۲» پیشینگان است، یکی می‌گوید فرا بافته «۱۳» اولیان است، یکی می‌گوید: آموخته سلمان است، یکی می‌گوید: القای شیطان است. و گفتند: مراد مقتسمان‌اند که جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضَةً بَيْنَ «۱۴» - و تفسیر اینکه برفته است در سوره الحجر، و گفتند: مراد آن است که بعضی مقرّی «۱۵» و بعضی منکری «۱۶» و بعضی مؤمن و بعضی کافر و بعضی مصدّق و بعضی مکذّب، یعنی اینکه همه اختلاف و اقوال متفاوت است محال «۱۷» است که همه حق باشد، تنبیه است ایشان را بر نظر و تفکر تا اندیشه کنند و حق از اینکه میانه بجویند تا هلاک نشوند.

يُؤْفِكْ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ، آنگه گفت: برگردانند از اینکه قرآن [آن را که برگردانند.

در معنی او چند قول گفتند: یکی آن که عرب اهل مکه و قریش می‌برگردانند از

(۱). سوره نبأ (۷۸) آیه ۱۲.

(۲). آج: مراد آسمان هفتم است آد، گا عبد الله عباس گفت: مراد هفت آسمان است.

(۳). آد، کا، گاهو قال لفي قولٍ مُخْتَلِفٍ.

- (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: مکه‌اید.
- (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: مختلف‌اید.
- (۶). آج هم مختلف است. (۱۱-۹-۸-۷). آج، آد، گا و.
- (۱۰). آد، گا: و در قرآن هم قول شما.
- (۱۲). آد، آج، کا، گا: افسانه.
- (۱۳). آد، کا، گا: فرو بافته.
- (۱۴). سوره حجر (۱۵) آیه ۹۱.
- (۱۵). آد، گا: مقزید.
- (۱۶). آد، کا، گا: منکر.
- (۱۷). آد، گا: متفاوت و متناقض محال. [...]

صفحه : ۹۴

اینکه قرآن [۱] و یا از محمد آن را که می‌توانند که برگردانند به دعوت و اغراء و اغواء.

قول دگر آن که: يُؤفِّكُهُ عَنْهُ مَنْ أُفِّكُ، بر می‌گردانند از اینکه قرآن آنان را که شیطان ایشان را به وسواس برگردانیده باشند [۲]، و گفتند: بر می‌گردانند آن [۳] را که او را خذلان دریافته باشد، یعنی افک و صرف ایشان کار نمی‌کنند الا در مخدولی متروکی از توفیق [بازمانده‌ای] [۴]، و الافک الصرف، قال الله تعالى: أَجِئْنَا لِتَأْفِكِنَا [۵]، اى لتصرفنا، و «الإفك» فعل منه [۴۲-پ] بمعنی مفعول، اى کلام مصروف عن وجهه و هو الکذب، من باب نقض و نقض و نقض و نقض و نکث و نکث.

قُتِلَ-الْحَزْرَاصُونَ، لفظ خیر است و معنی دعا چنان که گفت: قُتِلَ-الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ [۶]، و الخراس الكذاب و هو الحزار [۷]، أيضا، خرص هم حزر کردن [۸] باشد [۹] هم دروغ گفتن، و اصل هر دو یکی است برای آن که حزر [۱۰] کننده متیقن نباشد بر آنچه گوید و آن حزر [۱۱] که کند راست نیاید هم دروغ بود، و دروغزن [۱۲] آنچه گوید بتخمین گوید بیشتر و قیل: قتل معناه لعن لعنت باد بر ایشان و گفتند:

خَرَّاصان [۱۳] شکاگان را خواست. عبد الله عباس گفت: مقتسمان [۱۴] اند که عقبهای مکه ببخشیدند [۱۵] و مردم را منع کردند از الحاق [۱۶] بر [۱۷] رسول - علیه السلام - و

- (۱). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
- (۲). آج، گا: باشد آد: برگردانیده‌اند.
- (۳). اساس: آنان با توجه به آج تصحیح شد.
- (۴). اساس، آج: ندارد، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
- (۵). سوره احقاف (۴۶) آیه ۲۲.
- (۶). سوره عبس (۸۰) آیه ۲۰.
- (۷). آد، کا، گا: الحراز.
- (۸). آد، کا، گا: حزر کردن.
- (۹). آد، کا، گا و.

(۱۱-۱۰). اساس و همه نسخه بدلها: حرز، با توجه به معنی کلمه و عبارات پیشین تصحیح شد.

(۱۲). آج نیز.

(۱۳). آد: خزاصون.

(۱۴). اساس، آج: متقسمان، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۵). اساس: ببخشید آج: ببخشند، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۱۶). آد، کا، گا: از الحاق.

(۱۷). آج و دیگر نسخه بدلها: به.

صفحه : ۹۵

قصه آن برفت. مجاهد گفت: کاهنانند.

الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرِهِ سَاهُونَ آنان که ایشان در غفلت ساهی‌اند، یعنی در سهوند و سهو غفلت باشد.

يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمَ الدِّينِ می‌پرسند که: کی خواهد بود «۱» روز جزا! تو جواب ده که «۲»: يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ آن روز خواهد بود «۳» که ایشان را به آتش امتحان کنند و بر آتش نهند چنان که زر بر آتش نهند تا عیارش بدانند. و «علی» برای آن گفت که: آتش زیر پایشان باشد و ایشان را در آتش اندازند. و کوفیان گفتند:

«علی» به معنی «باء» است.

ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ «۴» بچشی «۵» عذابتان. هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ اینکه آن است که شما به او استعجال و شتابزدگی می‌کردی «۶»، و برای آن «۷»، «هذا» گفت «۸»، «هذه» نگفت با آن که فتنه از پیش [۴۳-ر] رفته است که ردّ با معنی کرد «۹» و آن عذاب است. آنکه در برابر آن ذکر پرهیزگاران کرد و جزا و ثواب ایشان، گفت: انَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ پرهیزگاران در بهشتها باشند و چشمه‌های «۱۰» آب، آخِذِينَ، نصب «۱۱» بر حال است من قوله: فِي جَنَّاتٍ أَيْ يَحْصِلُونَ «۱۲» فی جَنّات، گفت: می‌گیرند آنچه خدای با ایشان می‌دهد از ثواب و انواع کرامات. سعید جبیر گفت: عاملین «۱۳» بما امرهم رَبِّهِمْ، معنی آن است که: مَتَّقِينَ آن کنند که

(۳-۱). آد: بودن.

(۲). کا و بگو.

(۴). آد، کا، گا ای یقال لهم ذوقوا.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها: بچشید.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌کردید.

(۷). آج: اینکه.

(۸). آج، آد و.

(۹). آج: به معنی است.

(۱۰). اساس و همه نسخه بدلها: چشمهای / چشمه‌های.

(۱۱). آج او.

(۱۲). اساس: یخلصون، با توجه به آج، آد تصحیح شد.

(۱۳). آج، گا: عالمین. [.....]

صفحه : ۹۶

خدای فرمود ایشان را، من قولهم انا اخذ بقول فلان، ای عامل به، و اینکه راجع باشد به احوال دنیا، و قول اول بهتر است برای سیاق آیت فلقوله: «۱» إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ ایشان پیش از اینکه محسن و نیکوکار بوده‌اند، و اینکه دلیل آن است که آن اجری باشد که لایق باشد به احوال قیامت تا شاید گفتن که: [پیش از اینکه] «۲» نیکوکار بوده‌اند. سعید جبیر گفت: قبل نزول الفرائض، یعنی پیش از آن که شرع با ایشان آمد و ایشان بر سر احسان و نیکوکاری بوده‌اند «۳».

كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ، در معنی «ما» و حکم آیت خلاف کردند، بعضی گفتند: «ما» ی نفی است و کلام تمام است عند قوله: كَانُوا قَلِيلًا، علی تقدیر كانوا قلیلاً من الناس، یعنی کسهای «۴» چنین از مردمان اندک باشند. آنگه ابتدا کرد و گفت: (ما یهجعون، علی تقدیر هم لا یهجعون) و ایشان شب نخسپند، بل به نماز برخیزند، و بعضی دگر گفتندی «۵»: «ما» مصدری است ای كانوا «۶» هجوعهم من اللیل قلیلاً. و «یهجعون» در جای بدل اشتمال باشد از ضمیر در «كانوا»، و «ما» ی مصدری را مثال بسیار بود، منها قوله: بِمَا رَحِبَتْ «۷»، ای برحبا. و قوله: بِمَا ظَلَمُوا «۸» وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ و در اوقات سحر استغفار کنند، و آمرزش خواهند از خدای تعالی.

وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلْسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ و در مالهای ایشان حقی باشد سایل و خواهنده را و محروم را که تنگ روزی «۲» باشد. اینکه قول عبد الله عباس و سعید مسیب است. بعضی گفتند: محروم آن باشد که در زکات نصیب نباشد [او را] «۳» و از آن هشت صنف نباشد فی قوله: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ «۴» - الایة. قتاده و زهری گفتند:

«سایل» آن باشد که بخواهد، و «محروم» آن که نخواهد. ابراهیم گفت: «محروم» آن باشد که او را از غنیمت سهمی و نصیبی نرسیده باشد، و بیان اینکه آن باشد «۵» که:

روایت کردند از حسن محمد «۶» که رسول «۷» سرتی «۸» بفرستاد، برفتند و غنیمت آوردند.

رسول میان ایشان قسمت کرد. پس از آن قومی دیگر آمدند که ایشان را نصیب نبود در آن، [اینکه] «۹» ایت فرود آمد. عکرمه گفت: «محروم» آن باشد که مالی فزاینده ندارد چون گاو و گوسپند و شتر. زید أسلم گفت: آن باشد [۴۴-ر] که زرعی «۱۰» یا میوه‌اش را یا چهار پایش را آفت رسیده بود. محمد بن کعب گفت: «محروم» آن باشد که او را احتیاج رسیده باشد، آنگه بخواند: إِنَّا لَمُعْرَمُونَ، بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ «۱۱».

عبد الله بن ابی قلابه گفت: مردی بود از اهل یمامه «۱۲»، سیلی بیامد و مالی

(۱). کذا: در اساس دیگر نسخه بدلها: گذرد.

(۲). آد، گا: خواهنده را و آن که محروم روزی.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد.

(۴). سوره توبه (۹) آیه ۶۰.

(۵). آج، آد، کا: اینکه آن است.

(۶). آد، گا: حسن بن محمد. [...]

(۷). آج علیه السلام آد، کا، گا صلی الله علیه و آله.

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها را.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). آد، گآ: زرع.

(۱۱). سوره واقعه (۵۶) آیه ۶۶ و ۶۷.

(۱۲). اساس، آج: یمام با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۹۸

که داشت از مواشی برد. یکی از اصحاب رسول گفت: هذا المحروم «۱» اینکه مرد محروم است. او را توزیعی بکردند «۲». شعبی گفت: هفتاد سال است تا «۳» می پرسم که محروم که باشد و هیچ علمی حاصل نشد مرا «۴». و اصل او در لغت ممنوع باشد بر خلاف مرزوق. و «حرمان» منع باشد.

أنس مالک روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: فردای قیامت درویشان تظلم کنند از توانگران «۵» و گویند: بار خدایا حق ما بندادند «۶» از حقی که تو نهادی ما را در مال ایشان، حق تعالی گوید: به عزت و جلال من که شما را مقرب گردانم و ایشان را عذاب کنم. آنگه رسول - علیه السلام - اینکه آیت برخواند: وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ.

و فی الارض آیات للموقنین و در زمین ایاتی و علاماتی و عبرتی هست آنان را که ایشان را یقین باشد و شکاک نباشند آنگه گفت به لفظ استفهام بر سیل ملامت: وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ در خویشتن نمی نگری «۷» و اندیشه نمی کنی «۸»!

عبد الله زبیر گفت: مراد مخرج بول و غایط است. مسیب بن شریک گفت: مراد آن است که از یک ره «۹» طعام و شراب فرو می رود «۱۰» و از دو ره «۱۱» بیرون می آید. اگر شیر محض خورد «۱۲» آب بیرون آید. ابو بکر وراق گفت: وَ فِي أَنْفُسِكُمْ «۱۳»، در تحویل حالات و تغییر آلات و ضعف و قوت و قهر منت و عجز ارکان و فسخ صریمت و نقض عزیمت. آنگه گفت [۴۴-پ]: تو ایمن باش که روزی تو

(۱). کا: هذا محروم.

(۲). آد، گآ: از برای او توزیعی کنید کا: او را توزیعی کنید، بکردند.

(۳). آج، آد، گآ: که.

(۴). کا: نشد بر آن.

(۵). آج و همه نسخه بدلها: توانگران.

(۶). اساس: بینه دادند/ بندادند.

(۷). آج و همه نسخه بدلها: نمی نگرید.

(۸). آج و همه نسخه بدلها: نمی کنید. [.....]

(۹). آج، کا: راه.

(۱۰). آج: می شود.

(۱۱). کا: راه.

(۱۲). آد، گآ: خورند.

(۱۳). آد و دیگر نسخه بدلها یعنی.

صفحه : ۹۹

جایی «۱» نهادم که «۲» آفت به او ره نبرد «۳» و هیچ دزد «۴» نبرد، لا تأکله السوس و لا یناله اللصوص.
وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ رَوْزِي شَمَا دَرِ آسْمَانِ اسْتِ، یعنی برف و باران که به او نبات از زمین بر آید که سبب روزی شما می‌شود «۵».
بعضی دگر گفتند: مراد به «سما» باران است که عرب آسمان را و ابر «۶» و باران را آسمان خوانند «۷»، یقول العرب: أصابنا سماء،
قال «۸»:

إذا سقط السماء بارض قوم رعیناها و ان کانوا غضابا
إبن کیسان گفت: معنی آن است که و علی ربّ السماء رزقکم روزی شما به تقدیر و فرمان خدای آسمان است. و «فی» به معنی
«علی» است، چنان که گفت:
وَأَصْلُ بَنِّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ «۹»، ای «علی»، آنکه مضاف بیفگند و مضاف الیه به جای او بداشت «۱۰»، نحو قوله: وَ سَلَّ الْقَرِيَةَ «۱۱»،
و اینکه وجه متعصیف [است] «۱۲» از آن جا که مجاز فی «۱۳» مجاز است، و اینکه معنی استخراج توان کرد «۱۴» بی اینکه تقدیر بر
وجهی دگر و آن آن است «۱۵»: وَ فِي السَّمَاءِ، مراد آن است که چون در آسمان باشد جز به تقدیر من نباشد «۱۶»، برای آن که من
در آسمان [کس را] «۱۷» ملک و ملک ندادم چنان که [در زمین] «۱۸». فاذا یختصّ بی و یتعلّق بمشیتی، و اینکه

(۱). کا: چنان.

(۲). آج، کا: نهاده‌ام که.

(۳). آج: راه نبرد کا، گا: راه نیابد.

(۴). آد، گا آن را.

(۵). آج، آد، کا: روزی شماست.

(۶). آج را.

(۷). آد، کا: خوانند.

(۸). کا الشّاعر.

(۹). سوره طه (۲۰) آیه ۷۱. [.....]

(۱۰). آد، کا: بنهاد.

(۱۱). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. (۱۷-۱۸-۱۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۳). آج و دیگر نسخه بدلها: در.

(۱۴). آد، گا: توان کردن.

(۱۵). آد، گا: وجهی دیگر که کا: وجهی دیگر و آن آن است که.

(۱۶). آد، گا: نبود.

صفحه : ۱۰۰

به «۱» از آن است که اینکه «۲» گفتن که «۳» ابن کیسان [گفت] «۴».

سفیان ثوری گفت: واصل الأحذب اینکه آیت بخواند: وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ، گفت: اینکه چه ابلهی است که من می‌کنم، آنچه
خدای گفت «۵» بر آسمان است من در زمین چگونه طلب می‌کنم. برفت و زاویه گرفت و عبادت می‌کرد. یک روز و دو روز چیزی

پدید نیامد، روز سه دیگر «۶» سلّه‌ای «۷» دید که پیش او بنهادند. او را برادری بود [در] «۸» توکل از او درست‌تر «۹»، او از در آمد سلّه خرما [۴۵-] دو شد، یکی اینکه می‌خورد یکی «۱۰» آن. هر دو در آن زاویه خدای را می‌پرستیدند، و آن روزی به ایشان می‌آمد «۱۱» تا با پیش خدای شدند. ابن محیصن خواند: و فی السماء رازقکم، به «الف» روزی دهنده شما در آسمان است یعنی خدای تعالی [نه] «۱۲» به معنی جهت چنان که تأویل کردیم مانند اینکه الفاظ را. و ما تُوعَدُونَ و آنچه وعده می‌دهند شما را از خیر و شر. ضحاک گفت: من الجنة و النار از بهشت و دوزخ. گفتند: قیامت خواست.

فَو رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، آنکه قسم یاد کرد و سوگند به خدای آسمان و زمین که: آنچه من گفتم از معنی روزی، حق است و درست است، مثل ما أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ، کوفیان «مثل» خواندند برفع، علی أنه صفة لقوله «لحق». و باقی قرء «مثل» خواندند منصوب. آنکه در وجه او اختلاف «۱۳» کردند. گفتند بعضی «۱۴»: نصب بر حال است، و التقدير: أنه لحق، مشبها «۱۵»

(۱). کا: بهتر.

(۲). آج: آن.

(۳). آد، گا: آن است که. (۱۲-۸-۴). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). کا که.

(۶). آد، گا: روز سیم.

(۷). آج، آد، کا، گا خرما. [.....]

(۹). کا: درست.

(۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: و یکی ۱۱. آج: می‌رسانیدند آد، کا، گا: می‌رسید.

(۱۳). آج و دیگر نسخه بدلها: خلاف.

(۱۴). آج و دیگر نسخه بدلها: بعضی گفتند.

(۱۵). کذا در اساس آد و گا و کا آج: مثل.

صفحه: ۱۰۱

نطقکم. بعضی دیگر گفتند: منصوب است بر صفت مصدری محذوف کانه قال: حق ذلك حقا مثل کونکم ناطقین، گروهی دگر گفتند: برای آن که مضاف است با مبنی، او را بنا کردند بر فتح لا- بهامه، نحو خمسۀ عشر. و اگر اضافه او با معربی بودی بنا نکردندی «۱» نحو: مثل زید و اینکه قول ما زنی است و قول اول قول جرمی است و أنشد المازنی:

لم يمنع الشرب منها غير ان نطقت حمامة في غصون ذات او قال

گفت: چون «غیر» را «۲» اضافه کرد با ان بنا کرد او را بر فتح. اما معنی آیت، در او چند قول است «۳»: یکی آن که معنی آن است که «۴» من خبر دادم «۵». از باب روزی حق است و درست «۶»، چنان که ناطقی شما، یعنی چنان که در اینکه شک نیست که شما ناطقی «۷» در آن شک مکنید [۴۵-پ] بعضی دگر گفتند نطقی مخصوص خواست بر «۸» معنی «۹»: مثل ما أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ من قول لا اله الا الله، یعنی چنان که اینکه کلمه حق است و درست است اینکه که من وعده دادم حق است و درست بعضی دگر گفتند: چنان که یکی از ما به زبان دیگری سخن نتواند گفتن همچین، روزی غیری غیری نتواند «۱۰» خوردن و اینکه بر قاعده ما درست نیاید، اگر گویند:

چه فرق باشد میان آن که گفتی «مثل ما تنطقون» (۱۱) و میان آن که گفت (۱۲)

(۱). کا: کردندی.

(۲). اساس صفت، که با توجه به آج و دیگر نسخه‌ها، زائد به نظر رسید.

(۳). همه نسخه‌ها: گفتند.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها اینکه که.

(۵). کذا در اساس و آج، دیگر نسخه بدلها: دادم.

(۶). کا است.

(۷). کا: ناطق‌اید.

(۸). آد، کا، گا: و. [.....]

(۹). آد آن که.

(۱۰). آد، کا، گا: روزی غیرى نتواند.

(۱۱). اساس: ينطقون، با توجه به آج و دیگر نسخه‌ها تصحیح شد.

(۱۲). آج: گفتی.

صفحه : ۱۰۲

«مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ»، گوئیم: معنی مختلف شود و آن آن است که «مثل ما تنطقون» تقدیر آن باشد که مثل نطقکم چون نطق شما و نطق ما، در او هم حق باشد و هم باطل: و چون گفت: مثل ما انکم، معنی آن است که: مثل کونکم ناطقین چنان که ناطقی «۱» و در ناطقی شما «۲» شکی نیست همچنین در حقی اینکه «۳» خلافی نیست، فهذا هو الفرق بینهما.

حسن گفت ما را روایت کردند از «۴» رسول - علیه السلام - که او گفت:

«قاتل الله قوما» اقسام لهم ربهم بنفسه فلم يتصدقوه

بکشاد خدای قویم را که خدای تعالی برای ایشان به خود قسم کرد باورش نداشتند.

اصمعی گفت: روزی از «۶» مسجد آدینه بصره می‌آمدم در راه اعرابی جلف جافی «۷» مرا پیش آمد «۸» بر شتری نشسته شمشیری در

بر افکنده «۹» [و کمانی به دست گرفته] «۱۰» بنزدیک من رسید سلام کرد و مرا گفت: مَمَّنَ الرَّجُلُ از کدام قبیله‌ای!

گفتم: من بنی الاصمعی. مرا گفت: اصمعی! گفتم: آری. گفت: از کجا می‌آیی!

گفتم: از جایی که در او «۱۱» کلام خدای می‌خواندند گفت: خدای را کلامی است که آدمیان خوانند! گفتم: آری. گفت: چیزی

بخوان «۱۲» [۴۶- ر] بر من از آن کلام.

من بر گرفتم سوره وَ الذَّارِیَاتِ «۱۳» الی قوله: وَ فِی السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ. مرا گفت: یا اصمعی به خدای بر تو که اینکه کلام

خداست! گفتم: آری به آن خدای که محمد را به خلق «۱۴» فرستاد که اینکه کلام خداست که بر محمد فرو فرستاد. مرا

(۱). آج، آد، کا، گا: شما ناطق‌اید.

(۲). آد، کا، گا: ما.

(۳). آد، گا: در حقیقت اینکه سخن کا: در حق اینکه.

- (۴). آد، گا: که.
- (۵). همه نسخه بدلها: اقواما.
- (۶). گا: در.
- (۷). گا: حافی.
- (۸). آد، گا: از پیش من بر آمد گا: از پیش من باز افتاد.
- (۹). کا: حمایل کرده.
- (۱۰). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. [.....]
- (۱۱). آد: در آن جا.
- (۱۲). کا: برخوان.
- (۱۳). آد، گا: من سوره و الذاریات بنیاد کردم.
- (۱۴). آد، کا، گا: بحق به خلقان.

صفحه : ۱۰۳

گفت: مرا بس «۱». آنکه برخاست و شتر را بکشت و با پوست پاره پاره کرد و مرا گفت: یار من باش تا به درویشان دهیم. من با او باستادم «۲» و آن گوشتها «۳» به درویشان دادیم. آنکه تیغ بشکست و کمان «۴» در زیر خاک کرد و روی در بیابان نهاد و می گفت: وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ من خود را ملامت کردم گفتم ای نفس سالهای بسیار است که تو اینکه آیت می دانی و می خوانی و متعظ نشدی و اعرابی جلف به یک بار متعظ شد. دگر بار ندیدم آن اعرابی را تا آن سال که با رشید به حج بودم طواف می کردم از پس پشتم آوازی بر آمد که کسی مرا بخواند به آوازی ضعیف باز نگریدم «۵» اعرابی را دیدم با تنی ضعیف، پوست بر استخوان «۶» خشک شده و گونه روزی زرد کرده، بر من سلام کرد و مرا از ورای مقام «۷» ابراهیم برد و بنشانند و گفت: هم از آن کلام خدای مرا بشنوان. من سوره وَ الذَّارِيَاتِ بر گرفتم «۸».

چون به اینکه آیت رسیدم وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ، گفت: وَ جَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا، آنکه مرا گفت: دگر چیست «۹»! من بر خواندم: فَو رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ، نعره‌ای بزد و گفت: که «۱۰» خدای را بخشم آورد تا او را سوگند بایست خورد! و برگشت «۱۱» [۴۷-پ] آن که «۱۲» او را باور نداشت تا سوگند خورد؟ یک دو بار اینکه باز گفت و جان بداد. و رسول- علیه السلام- گفت:

الرزق اشد طلبا للعبد من اجله

روزی بنده را به طلب کند از اجلش.

و بو سعید خدری روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت:

لو ان احدكم فز من

(۱). آج: مرا گفت: بس کا: پس گفت: مرا بس.

(۲). آج، آد، گا: بایستادم کا: در ایستادم.

(۳). آد، گا: گوشت.

(۴). کا: تیغ و کمان بشکست و.

(۵). کا: باز نگریم.

(۶). کا خوشیده.

(۷). آد، کا، گا: و مرا به مقام.

(۸). آد، کا، گا: خواندن گرفتن.

(۹). آد، کا، گا: هست.

(۱۰). آد، کا: کیست آن که گا: کیست که. [...]

(۱۱). کذا در اساس و آج، آد، کا، گا: کیست آن که. «برگشت»، همان «برگشت» است و به معنی معاذ الله، یعنی هرگز و مبادا.

(۱۲). کا، گا: آنگه. ۱

صفحه : ۱۰۴

الله رزقه لتبعه «کما يتبعه الموت،

گفت: شما از روزی بگریزی» ۲) روزی از پی شما» ۳) بیاید چنان که مرگ، و شاعر گفت در اینکه معنی «۴):

الرّزق فی القرب و فی البعد اطلب للعبد من العبد

لو قصر الطالب فی سعيه أناه ما «۵» قدر فی قصد

و قال دعبل:

اسعی لا طلب رزقی و هو فی طلبی و الرّزق اکثر لی منی له طلبا

و در اخبار ما آمد که:

الرّزق رزقان، رزق تطلبه و رزق یطلبک

روزی دو است: یکی تو او را طلب می کنی و یکی او تو را طلب می کند، آنچه تو او را طلب می کنی باشد که بیابی و باشد که

نیابی، و آنچه او طلب کند لابد تو را بیابد، و لمحمد بن حازم فی معناه:

لو كان فی صحرة فی البحر راسیة صماء مملومة «۶» ملسا نواحيها

رزق لعبد براه الله لا نصدعت منه اليه فأدّت کلّما «۷» فیها

أو كان تحت طباق السبع مطلبه لسهل الله فی المرقی مراقیها

حتی ینال ألدی فی اللوح خطّ له ان هی أته و الّ فهو یأتیها

و لکن بنای اینکه بر توکل است، تا توکل درست نباشد اینکه حال درست نیاید «۸». و رسول - علیه السلام - گفت:

«۱۰» لو أنکم تتوکلون علی الله حقّ - توکله لرزقکم [کما] «یرزق الطیر تغدو» خماصا و

- (۱). کا: لعنعه.
- (۲). کذا: در اساس آج و دیگر نسخه بدلها: اگر یکی از شما از روزی بگریزد.
- (۳). کذا: در اساس آج و دیگر نسخه بدلها: روزی در پی او.
- (۴). آد، گا: و شاعری در اینکه معنی گفته.
- (۵). کا: آتاهما.
- (۶). آد، گا: مملوئه
- (۷). آد، گا: کلّ ما.
- (۸). آد، کا، گا: بر نیاید.
- (۹). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
- (۱۰). اساس: یعدو، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. «۱»

صفحه : ۱۰۵

الله تروح «بطانا

، گفت: شما توکل کردی «۲» بر خدای حق توکلش [۴۷-ر] چنان که بیاید روزی دادی شما را چنان که مرغان را دهد، بامداد از آشیانها بیرون آیند حوصله‌ها «۳» تهی، و نماز شام به آشیانها روند حوصله‌ها «۴» پر.

اما آنچه تکلیف تو است در اینکه باب سعی است و طلب کردن روزی از مطلب خود از وجهی حلال، آنچه آنچه صلاح تو است به تو رسد، و آنچه نرسد هم صلاح تو است «۵». طلب تو جهاد است و دادن او صلاح یا نادادن، تو را آن «۶» مجاهدت امتناع نباید کردن که:

طلب الحلال جهاد،

و

قال علیه السلام: رجعنا من الجهاد الا صغر الی الجهاد الا کبر.

تکلیف تو یافتن نیست، تکلیف تو جستن است «۷».

«۸» و علی ان سعی و لیس علی ادراک النّجاح.

آن که به تو «۹» است جدّ است، و آن که [به اوست جدّ است] «۱۰». اینکه جدّ جهاد است و آن جهاد جهاد «۱۱»، آن جدّ حظ است و آن حظّ [حظّ «۱۲» است، و آن «۱۳» به قضاست و بر تو به آن قضا رضاست، چه اگر راضی نباشی سخط تو را اثر نیست «۱۴»:

فان تغضبوا من قسمه الله حظکم فله اذ لم یرضکم کان أبصرا

بارع زوزنی گوید در اینکه معنی و معنی لطیف کرد «۱۵»:

يقولون انّ المال عنقاء مغرب لذی الفضل فاقنع تسترح قلت فاقلبوا

- (۱). اساس: یروح، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

- (۲). آج، آد: یعنی اگر شما توکل کردید. [.....]
- (۳-۴). اساس: آد، گا: حوصلها/ حوصله‌ها.
- (۵). آد، گا: در آن است.
- (۶). آج: صلاح با نادان از آد، گا: و دادن و نادادن او صلاح تو را از.
- (۷-۱۴). کا قال الشاعر.
- (۸). اساس: و علیٰ ان سعی ادراک التّجاح، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۹). کا: بر تو.
- (۱۰-۱۳). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
- (۱۱). آد، کا، گا است و.
- (۱۲). آد: خط.
- (۱۵). آج، گا: لطیف است.

صفحه : ۱۰۶

اذا انا لم اقنع فما انا صانع و ما لامرء عما قضی الله مذهب
بر تو قناعت است و تسلیم، چه به سعی تو زیادت نشود آنچه تو را نهاده‌اند، چنان که گفت:

و لیس رزق الفتی من حسن حیلته بل من جدود و ارزاق و اقسام

کالصید یحرمه الزّامی المجید و قد «۱» یرمی و یرزقه من لیس بالزّامی
و قال اخر:

اذا ما رای الناس الغنیّ جارہ فقیر یقولوا عاجز و جلید

و لیس الغنی و الفقر من حیلۃ الفتی و لکن أحاظ «۲» قسّمت و جدود

و قوله: هل اتیک حدیث [۴۷-پ] ضیف ابراهیم المکرّمین، آنکه گفت:

یا محمّد به تو آمد حدیث مهمانان ابراهیم آن مهمانان گرامی! در عدد مهمانان ابراهیم خلاف کردند. عبد الله عباس گفت و
مقاتل: دوازده کس «۳» بودند. محمّد بن کعب گفت: جبریل [بود] «۴» با هفت فریشته، عطا گفت: جبریل بود و میکایل و فریشته‌ای
دیگر با ایشان بود. عبد الله بن عباس گفت: برای آن «مکرم» خواند ایشان را که ناخوانده بودند. مجاهد گفت: برای آن «مکرم»
خواند ایشان را که ابراهیم به نفس خود خدمت کرد ایشان را، و قال الشاعر:

و انّی لعبد الضّیف ما دام نازلا و مالی سواها شیمة تشبه العبد

گفتند: برای آن «مکرم» خواند ایشان را که بنزدیک خدای گرامی بودند، نظیره قوله: بل عبادٌ مُکرمون «۵»، ابو بکر وراق گفت:

برای آن که مهمانان مرد کریم بودند و او مکرم بودی مهمانان را، پس مهمان او مکرم «۶» باشند.

- (۱). آد: المجدد و قد گا: المجدد له.
- (۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها چاپ شعرانی (۳۰۲/۱۰): حظوظ.
- (۳). آد، کا، گا: فرشته.
- (۴). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]
- (۵). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۶.
- (۶). اساس: مکرم با تشدید، که صحیح نمی‌نماید.

صفحه: ۱۰۷

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ چون نزدیک [او] «۱» شدند، فَقَالُوا سَلَامًا، أَي نَسَلَمَ عَلَيْكَ تسليماً، آنکه فعل بیفگند و زواید مصدر. قالَ سَلَامٌ، أَي سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، أو خطابي و تحیتی. «سلام» خبر مبتدایی باشد محذوف. قَوْمٌ مُنْكَرُونَ، أَي انتم قوم منکرون. هم خبر مبتدای محذوف است، گفت: شما مردمان نا شناخته‌ای «۲»، من شما را نمی‌شناسم. و گفتند: برای آن «منکر» خواند ایشان را که بی‌دستوری در شدند، و گفتند: برای آن که خطاب و تحیت سلام عادت نبود، او آن تحیت نشناخت. فَرَاغَ إِلَى أَهْلِهِ، أَي مال و رجوع. ابراهیم - علیه [السلام] «۳» با نزدیک قوم و اهل خود رفت ساره [و گفت] «۴»: مرا مهمانان «۵» رسیدند «۶» بس «۷» گرامی، چیزی نیست «۸» [۴۸- ر] که پیش ایشان بریم! گفت: چیزی ساخته نیست و لکن مرا عجلی است گوساله که او را می‌پرورم به هوس فرزند و او را چون فرزند می «۹» دارم به دوستی، و لکن برای تو ایثار کنم «۱۰». چنان که عادت زنان باشد او را دست و پای در حناء «۱۱» گرفته بود و زنگ در گلو بسته. ابراهیم آن عجل را بکشت و بریان کرد و آن گوساله‌ای بود فربه.

فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ «۱۲»، و قال لهم: كلوا، فَلَمَّا رَأَيْهِمْ لَا يَأْكُلُونَ، قالَ أَلَا تَأْكُلُونَ، پیش بنهاد [و گفت] «۱۳»: چرا نمی‌خوری «۱۴»! گفتند: ابراهیم ندید «۱۵»، برای آن که او

- (۱-۳-۴). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
- (۲). آج: شما مردانید ناشناخته‌اید آد، گا: شما مردمانی ناشناخته‌اید کا: شما مردمانید ناشناخته.
- (۵). آج: مهمانانی.
- (۶). آد، کا، گا: رسیده‌اند.
- (۷). کا: پس.
- (۸). آد، کا: هست.
- (۹). آد: فرزندی.
- (۱۰). آد، گا و.
- (۱۱). اساس: حیناء با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۱۲). آد، گا آنکه پیش ایشان آورد و بنهاد، و قال الا تأكلون، اینکه جا در کلام محذوفی هست، و التقدير: فقربه اليهم.
- (۱۳). اساس: ندارد با توجه به آج، گا افزوده شد.

(۱۴). آج: نمی‌خورید آد: گفت بخورید چون دید که ایشان نمی‌خورند گفت: بخورید. [.....]

(۱۵). آج، آد، کا که ایشان نمی‌خوردند.

صفحه: ۱۰۸

را عادت نبود که در مهمان نگاه کردی به وقت طعام خوردن، چه عادت کریمان چنین باشد تا مهمانان طعام بخورند چنان که خواهند، بخلاف آن که یکی گفت در مهمانی بخیلی «۱»:

امدّ یدی فیہ لأسرق لقمه فیلحظنی شزرا فأعبث بالبقل

ساره از پس پرده بدید، ابراهیم را بخواند و گفت: اینکه میهمانان تو طعام نمی‌خورند. او گفت: الا- تأکلون «۲»، آنکه بترسید از ایشان که نباید که به او «۳» غدیری و خیانتی در دل دارند، يقال: أوجس فی نفسه «۴» اذا وجد و الخیفه الخوف. قالوا لا تخف، ایشان «۵» دیدند که ابراهیم بترسید از ایشان، گفتند: مترس. و او را به پسری دانا بشارت دادند. اهل اشارت گفتند: چون ساره [۴۸- پ] با بی فرزندی «۶» عجل «۷» فدا کرد و ایثار کرد که آن را چون فرزند می‌داشت، ما او را به فرزند چون اسحاق بشارت دادیم «۸». فَأَقْبَلَتْ أَمْرًا تَهْ فِي صِرَّةٍ، أَي فِي صَبِيحَةٍ، یعنی ساره که اهل او بود بانگ برداشت. و مراد به «اقبلت» نه اقبال و ادبار است، انما معنی آن است که گوید:

اقبل فلان یفعل کذا، أی جعله «۹» کذا. و گفتند: فی صِرَّةٍ، أی فی جماعه من النساء.

و اصل الصِّر، الجمع، و منه الصِرَّة و قال «۱۰».

واهرها فی صِرَّةٍ لم تَزِيل.

أی فی جماعه من «۱۱» البقر. فصکّت وجهها، أی لطمت وجهها تپنچه «۱۲» بر

(۱). آد، کا: مهمان بخیل گا: میزبان بخیلی.

(۲). آد، کا، گا فاوجس منهم خیفه.

(۳). کا: که نباشد با او.

(۴). آد، کا و أوجس.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها چون.

(۶). کا: به عوض فرزندی.

(۷). آج و دیگر نسخه بدلها: عجلی.

(۸). گا: دادند.

(۹). اساس: أی جعله با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). آد، کا، گا الشاعر.

(۱۱). آج، کا، گا: ندارد.

(۱۲). آج، گا: طپانچه.

صفحه : ۱۰۹

روی زد» ۱، گفت: عجوز عقیم، و التقدير: أنا عجوز عقیم، و قيل «۲»: أ تلد عجوز عقیم، گفت: من پیر شدم و در اصل خود نازاینده بودم، یا گفت: چگونه ممکن باشد که پیر زنی عقیم بزاید؟ در اخبار هست که ساره «۳» در وقت بشارت نود و نه ساله بود و ابراهیم صد ساله بود و ساره هرگز نزاده «۴» بود.

قالوا کذلک، فرشتگان گفتند: همچنین «۵» گفت ما را خدای تو «۶» و ما اینکه بشارت نه از خود می گوئیم. سؤال کردند که ابراهیم و ساره صدق قول «۷» و بشارت «۸» از کجا دانستند! و ایشان به صورت آدمیان بودند نه به صورت فرشتگان! گوئیم: لا- بد است از آن که علمی معجز مقرون باشد به گفتار و بشارت ایشان که ابراهیم و ساره را علمی «۹» حاصل شود به قول ایشان. و در خبر آمد که دعا کردند «۱۰» تا خدای تعالی آن عجل را زنده کرد تا «۱۱» برخاست و بنزدیک مادر رفت [۴۹-ر] «۱۲». قال فَمَا حَظُّبُكُمْ، ابراهیم- علیه السلام- چون بدانست که ایشان فرشتگانند و از نزدیک خدای می آیند، خواست تا بداند که به او آمده اند یا به کاری دیگر، گفت «۱۳»: فَمَا حَظُّبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ چه کار است شما را «۱۴» ای فرستادگان «۱۵» خدای.

(۱). آد، گا: می زد. [.....]

(۲). کا قالت.

(۳). آج، آد، گا را.

(۴). کا: نزائیده.

(۵). آد، کا، گا: چنین.

(۶). آد، گا که او محکم کار و داناست.

(۷). اساس: صدیق القول، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). آج، آد، گا ایشان.

(۹). کا آن فرشتگان.

(۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: علم.

(۱۱). آد، گا: و.

(۱۲). کا إنه هو الحکیم العلیم، یعنی خدای تعالی حکیم است و محکم کار و داناست.

(۱۳). آج، کا قال.

(۱۴). کا بر من، آد، گا در زمین.

(۱۵). گا: ای فرشتگان. [.....]

صفحه : ۱۱۰

قالوا إنا أرسلنا إلى قوم مجرمین، ایشان گفتند: ما را فرستاده اند به گروهی گناهکاران، یعنی قوم لوط.

لنرسل علیهم حجارة من طین، گفت: تا بفرستیم بر ایشان سنگها «۱» از گل.

کلبی گفت: از سنگ و گل بود، بیانه قوله: من سجیل «۲».

مُسَوَّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ- علامت بر کرده بنزدیک خدای تعالی برای آن مسرفان متعدیان.

فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ- بیرون آوردیم هر کس را که در آن جا بودند از مؤمنان به لوط- علیه السلام «۳»- نیافتیم در آن

جا جز یک خانه از مسلمانان و آن خانه لوط بود- علیه السلام-

وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً رَّاهَا كَرَدِيمٍ ﴿٤﴾ در آن شهر و مدینه آیتی و عبرتی و علامتی آنان را که از عذاب خدای تعالی ترسند ﴿٥﴾.

وَفِي مُوسَى، یعنی فی ارسال موسی ایضا ایة و در فرستادن موسی- علیه السلام- چنین آیتی و دلالتی بود چون بفرستادیم او را ﴿٦﴾ با حجتی و برهانی ظاهر ﴿٧﴾ روشن. و فَرَّاءُ كَفَّتْ: معطوف است علی قوله: وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ ﴿٨﴾ و فی موسی ایضا آیات.

فَتَوَلَّى بِرُكْبَتِهِ پشت بر کرد و برگردید به جانب خود، قیل: برکنه ای بجانبه، پهلو برگردانید ﴿٩﴾، نظیره قوله: أَوْ آوَى إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ ﴿١٠﴾ اراد به المنع و العسیره

(۱). آد، کا، گا: سنگهایی.

(۲). سوره هود (۱۱) آیه ۸۲ سوره حج (۱۵) آیه ۷۴ سوره فیل (۱۰۵) آیه ۴.

(۳). آد، کا فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین.

(۴). آد، کا، گا: و رها کردیم.

(۵). آج: نترسند.

(۶). آد، گا به فرعون.

(۷). کا و.

(۸). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۲۰.

(۹). آد، کا، گا یعنی ابا نمود و قبول نکرد. و قیل: بقوته و اشراف قومه، او برگردید و قوم را برگردانید.

(۱۰). سوره هود (۱۱) آیه ۸۰.

صفحه: ۱۱۱

و قال كَفَّتْ یعنی فرعون: ساجِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ؛ أَى «۱» هذا، اینکه موسی یا جادوست [۴۹-پ] یا دیوانه. ابو عبیده گفت: «أَوْ» به معنی «او» است برای [آن که] «۲» او موسی را به هر دو قذف کرد لقوله: آثِمًا أَوْ كَفُورًا ﴿۳﴾.

فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ مَا بَغَرْتِمِمْ فرعون را و لشکر او را و در دریا انداختیم ایشان را. وَهُوَ مُلِيمٌ و او مستحق ملامت بود.

وَفِي عَادٍ، عطف است بر آنچه رفت من قوله: وَفِي الْأَرْضِ ﴿۴﴾، و فی نوح ﴿۵﴾، و فی عاد آیات ﴿۶﴾ و ادلَّهُ ﴿۷﴾ نیز ﴿۸﴾ در عاد و قصیه ایشان آیتی و علامتی و دلیلهایی هست.

إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ چون بفرستادیم بر ایشان بادی عقیم و آن [بادی] ﴿۹﴾ بود که میغ پراکنده کند و برگ بریزاند از درخت در وقت خزان، و ضَدًّا أَوْ لَاقِحًا ﴿۱۰﴾ بود.

مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْتَهُ كَالرِّمِيمِ، گفت: رها نکرد هیچ چیز را که بر او آمد الا و او را چون استخوان ﴿۱۱﴾ پوسیده و چوب پوسیده کرد چون گیاهی خشک. قتاده گفت: چون درخت پوسیده. ابو العالیه گفت: چون خاک کوفته.

عبد الله عباس گفت: كالشيء الهالك مانند چیزی هلاک شده. یمان ﴿۱۲﴾ گفت:

(۱). کا: اِنَّ.

(۲). اساس: ندارد خواستن، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها: افزوده شد.

(۳). سوره دهر (۷۶) آیه ۲۴.

(۴). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۲۰. [.....]

(۵). آد، گا: موسی.

(۶). کا: ندارد.

(۷). آد، کا: ندارد.

(۸). آد، کا، گا: یعنی.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). اساس: لاقی، کا: لاحق، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: استخوان.

(۱۲). اساس، آج: یمام، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۱۲

«رمیم» آن باشد که چهار پای از گیاه تر یا خشک به دهن خرد کند^۱ و بیندازد و از آن جالب چهار پای را مرّمه گویند و مقّمه، و

اصل او در استخوان پوسیده من قوله تعالی: مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ^۲.

وَ فِي ثَمُودَ^۳ ایضا آیات و در ثمود- که قوم صالح بودند- آیات و عبرتهایی هست، إِذِ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ [چون گفتند

ایشان را]^۴ مَتَّعَ^۵ باشی^۶ تا به روزگاری، یعنی آجال ایشان و وقت مرگشان، یعنی^۷ اگر کفر نیاوردندی [۵۰- ر] ایشان را

عذاب و صاعقه نیامدی بماندندی تا به اجلی که خدای تعالی صلاح^۸ دانستی در آن.

فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ ایشان عتوّ و طغیان و بی فرمانی کردند از فرمان خدای. «۹» فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ صاعقه ایشان را بگرفت- و آن

آتشی بود که از آسمان بیامد و ایشان را بسوخت^{۱۰}- و گفتند: هر عذابی را که از آسمان آید آن را صاعقه گویند^{۱۱} و ایشان

به صحیحه و بانگ جبریل هلاک شدند.

فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ، «من» زیادت است تأکید نفی را، گفت: نتوانستند به هیچ وجه برخاستن^{۱۲}، یعنی از جای نتوانستند^{۱۳}»

جنیدن^{۱۴} و از عذاب بگریختن. وَ مَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ و نیز قوّت انتقام نداشتند تا از ما انتقام کشیدندی.

(۱). کا: خورد کند.

(۲). سوره یس (۳۶) آیه ۷۸.

(۳). کا ای و فی.

(۴). اساس، آج: ندارد، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). آج، آد، گا: ممتّع.

(۶). آد، گا: باشید. [.....]

(۷). آد، گا: که.

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها ایشان.

(۹). آد، گا تعالی.

(۱۰). آد، گا و ایشان می نگریدند.

(۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: خوانند.

(۱۲). کذا در اساس، آج، کا، گا آج: برخاستن.

(۱۳). اساس: نتوانستن، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۴). کا: جنیید.

صفحه: ۱۱۳

وَقَوْمِ نُوحٍ، ابو عمرو و حمزه و کسائی و اعمش خواندند: «و قوم» مجرور عطفاً علی قوله: وَفِي الْأَرْضِ «۱»، وَفِي مُوسَى «۲»، وَفِي عَادٍ «۳»، وَفِي ثَمُودَ «۴» فَأَخَذَتْهُمْ الصَّاعِقَةُ «۶» یعنی و اخذت قوم نوح الصاعقه ایضا، و دوم فعلی مضمراً، نحو: و أهلکنا قوم نوح، و گفتند: و اذکر قوم نوح من قبل «۷»، از پیش آن گروه گذشته «۸» از عاد و ثمود و قوم فرعون.

إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ایشان گروهی فاسقان بودند از فرمان خدای بیرون شده.

وَالسَّمَاءِ و آسمان را بنا کردیم بقوت. وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ، عبد الله عباس گفت: ما قادریم بر آن. روایتی هم از او آن است که ما روزی فراخ کنیم «۹» بر آن کس که خواهیم. ضحاک گفت [۵۰-پ]: ما تو نگریم «۱۰»، بیان: عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ «۱۱» حسین بن الفضل گفت: علم ما واسع است، یعنی همه چیز دانیم.

وَالْأَرْضِ فَرَشْنَاهَا و زمین را بگستریدیم. فَنِعَمَ الْمَاهِدُونَ نِيكَ «۱۲» گستراننده‌ایم «۱۳» ما، و اینکه همه تذکیر نعمت [است] «۱۴» تا خلقان بشنوند و نعمت یاد آرند و شکر کنند.

(۱). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۲۰.

(۲). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۳۸.

(۳). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۴۱.

(۴). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۴۳.

(۵). آج، آد، کا، گا: گفتند.

(۶). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۴۴. [...]

(۷). آد، گا یاد کن قوم نوح را گا یاد کن.

(۸). اساس: گزشته، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). آج: گردانیم.

(۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: توانگریم.

(۱۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۳۶.

(۱۲). کا: و نیک.

(۱۳). آج، کا، گا: گستراننده‌ایم.

(۱۴). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه: ۱۱۴

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ و از هر چیزی که آفریدیم دو جفت آفریدیم.

مراد یک جفت است «۱» دو فرد «۲»، و لکن برای آن دو جفت گفت که هر یکی از «۳» جفت صاحبش باشد و الا دو جفت به زبان ما

چهار فرد بود، و مراد دو نوع و دو صنف‌اند چون: آسمان و زمین، و برّ و بحر، و سهل و جبل، و تابستان و زمستان، و خریف و بهار، و شب و روز، و جن و انس، و نر و ماده. لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ تا همانا شما اندیشه کنید و بدانی «۴» که خالق اینک ازواج و اصناف باید تا یکی بی همتا باشد.

فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ، آنکه مکلفان را وعظ کرد و گفت: با خدای گریزی «۵» [از عذاب او. عبد الله عباس گفت: معنی آن است که از او هم با او گریزید] «۶».

ابو بکر و راق گفت: از طاعت شیطان با خدمت رحمان گریزی «۷». عمرو بن عثمان گفت: پناه با مکه دهی «۸». حسین بن فضل گفت: از هر چه جز اوست بگریزی «۹»، ذو النون گفت: از جهل با علم گریزی «۱۰» و از کفر با شکر. اِنِّی لَکُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ که من شما را ترساننده‌ام از خدای، بیان کننده.

وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ و با خدای خدایی دیگر میپرستی «۱۱» که من شما را پیغامبری‌ام بیان کننده. کَذَلِکَ یعنی همچنان که قوم تو تو را ساحر و جادو و دیوانه خواندند «۱۲».

(۱). آد که.

(۲). آد باشد.

(۳). آد، کا، گا آن.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: بدانید. (۱۰-۹-۷-۵). آج و دیگر نسخه بدلها: گریزید.

(۶). اساس، آج: ندارد، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها: دهید.

(۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: میپرستید آد، کا، گا اِنِّی لَکُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ.

(۱۲). آد، کا، گا ما اتی الذین من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون.

صفحه : ۱۱۵

هیچ پیغامبر از جمله آنان که پیش «۱» تو بودند به قوم خود نیامدند الا و گفتند که:

اینکه جادوست یا دیوانه. اینکه برای تسلی رسول گفت، یعنی اول کس نه تویی که اینکه قوم او را «۵۱-ر» تکذیب کردند.

آنکه بر سیل تعجب فرمود که «۲»: اَتَوَصَّوْا بِهِ وَصِيَّتَ كَرِهَتْ يَدَايُكَ اِنَّكَ لَتَجِدَنَّ اُولٰٓئِكَ يَتَخَفَتُونَ اَوَّلَ مَا نَمَسَ مِنْهُمْ اِلٰٓهًا غَيْرَ الَّذِي نَمَسُوْا مِنْ قَبْلِهِمْ اِنَّ اُولٰٓئِكَ لَفِي ضَلٰٓلٍ مُّبِيْنٍ. کرده‌اند «۴»! بل خود اینان، و ایشان گروهی اند طاعی و متجاوز از حد.

آنکه گفت: فَتَوَلَّوْا عَنْهُمْ از اینان برگرد. فَمَا اَنْتَ بِمَلُوْمٍ که تو مستحق ملامت نه‌ای «۵» و کس تو را بدین ملامت نکند. و در اخبار هست که: چون اینکه آیت آمد، رسول- علیه السلام- دل تنگ شد و صحابه همچنین، گمان بردند که وحی منقطع شد و عذاب

فرود آمد. حق تعالی برای تسلی رسول- علیه السلام- «۶» آیت فرستاد: وَذَكَرْ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِنَّ مَعَكُمْ اِلٰهًا غَيْرَ الَّذِيْ تَدْعُوْنَ اِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّشْرِكِيْنَ. سود دارد.

وَمَا خَلَقْتُمُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَكُمْ «۸»، گفت: من نیافریدم جتیان و انسیان را الا برای آن تا «۹» مرا پرستند یعنی غرض من در آفریدن خلقان عبادت است. از امیر المؤمنین علی- علیه السلام- روایت کردند که گفت معنی آن است که:

«۱۰» الا لامرهم «يعبدون»

الا که «۱۱» فرمایم ایشان را که مرا عبادت کنند، و اینکه اختیار زجاج است. بیانه قوله: وَ مَا اُمِرُوا اِلَّا لِيَعْبُدُوا اللّٰهَ «۱۲»، الایه. مجاهد

گفت: الا ليعرفون، عبد الله عباس گفت: الا ليقروا لی بالعبودية «۱۳»، کلبی گفت: الا

- (۱). کا از.
- (۲). آد: تعجب گفت.
- (۳). آد، کا، گا: دهان.
- (۴). آج بل هم، آد، کا، گا بل هم قوم طاغون.
- (۵). آد، کا: نیستی.
- (۶). آج، آد، گا اینکه.
- (۷). آج و دیگر نسخه بدلها را.
- (۸). همه نسخه بدلها آنکه برای ابلاغ حجت.
- (۹). آد، گا: برای آن که.
- (۱۰). آد، کا، گا آن.
- (۱۱). آد، کا، گا: تا. [.....]
- (۱۲). سوره بینه (۹۸) آیه ۵.
- (۱۳). کا: بالعباده و العبودیه.

صفحه : ۱۱۶

لیوخیدون الّما تا یکی گویند. و آیت دلیل است بر بطلان قول مجبّره برای آن که به اتفاق آیت محکم است و محمول است بر ظاهر خود و مطابق ادله عقل است. و اگر غرض او کفر و معصیت بودی نگفتی ایشان را برای عبادت آفریدیم. ما أريدُ منهم من رزقٍ، گفت از ایشان روزی نمی‌خواهم و نمی‌خواهم تا مرا طعام دهند. إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ [۵۲-پ] خدای تعالی روزی دهنده است و خداوند قدرت و قوت است. و «متین» هم قوی باشد و مرجع هر دو با قادری «۱» است و عامه قرا «متین» خواندند «۲» برفع علی آنه صفة الله تعالی و در شاذّ یحیی بن اعمش به جرّ خواند «۳» علی آنه صفة للقوة. و برای آن «متینه» نگفت که رد کرد با معنی، اراد به الامر المتین. و وجوه بسیار گفته‌ایم فی قوله: إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ، و فی قوله: فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ، ای وعظ.

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا، گفت آن «۴» را که ظلم کردند ایشان را بود نصیب مانند نصیب اصحابش «۵». و اصل ذنوب دلو بزرگ باشد، قال الرّاجز:

لنا ذنوب و لكم ذنوب فان ابتم فلنا القلب
 آنکه در حظّ و نصیب استعمال کنند کقول علقمه بن عبیده:
 و فی کلّ قوم قد خبطت بنعمه فحقّ لشأس من نداک ذنوب.
 و قال اخر:

لعمرک و المنايا طارقات لكلّ بنی اب منهم «۶» ذنوب

- (۱). آد، گا: قدرت.
 (۲). آد، گا: خوانده‌اند.
 (۳). کا: یحیی و اعمش به جر خواندند.
 (۴). همه نسخه بدلها: آنان.
 (۵). آج: اصحابانش آد، گا: نصیبی مثل نصیب اصحاب ایشان کا: نصیبی مانند نصیب اصحابش.
 (۶). کذا: در همه نسخه‌ها شعرانی (۳۰۸ / ۱۰) و قرطبی (۵۷ / ۱۷): منها.

صفحه : ۱۱۷

فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ، بر من «۱» تعجیل مکنند «۲» که آنها را مهلت دادم چنان که ایشان را آنگه گفت: وای بر آنان که «۳» کافر باشند از روزی که ایشان را وعده می‌دهند؟ گفتند: روز بدر است و گفتند: روز قیامت است.

- (۱). آج: بر اینکه.
 (۲). آد، گا به عذاب.
 (۳). کا ایشان.

صفحه : ۱۱۸

سورة الطور

بدان که اینکه سورت مکی است و چهل و نه آیت است و سیصد و دوازده کلمت است و هزار و پانصد حرف است. ابی کعب گفت «۱» که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او سوره و الطور بخواند بر خدای واجب بود «۲» که او را از عذاب خود ایمن کند و او را در بهشت منعم بکند و به نعمت دارد «۳». [۵۲- ر]

[سورة الطور (۵۲): آیات ۱ تا ۴۹]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَالطُّورِ (۱) وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ (۲) فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ (۳) وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ (۴)
 وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ (۵) وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ (۶) إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ (۷) مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ (۸) يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا (۹)
 وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا (۱۰) قَوْلٍ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۱) الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ (۱۲) يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَى نَارٍ جَهَنَّمَ دَعَاً (۱۳) هَذِهِ النَّارُ
 الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (۱۴)
 أَفَسِعَ حَرُّ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ (۱۵) أَصَلَوْهَا فَمَا صَبَرُوا أَوْ لَا - تَصْبِرُوا سِوَاءَ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۶) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي

جَنَاتٍ وَ نَعِيمٍ (۱۷) فَ اِكْهَيْنِ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَ وَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۱۸) كَلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۹)
 مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَ زَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (۲۰) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ
 عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهينَ (۲۱) وَ أَمَدَدْنَاهُمْ بِمَا كِهَهُ وَ لَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ (۲۲) يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَعْوٌ فِيهَا وَ لَا
 تَأْنِيمٌ (۲۳) وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ (۲۴)
 وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۲۵) قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلَ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ (۲۶) فَمَنْ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَ وَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ (۲۷) إِنَّا كُنَّا مِنْ
 قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ (۲۸) فَذَكَرَ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَ لَا مَجْنُونٍ (۲۹)
 أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ (۳۰) قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ (۳۱) أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاعُونَ
 (۳۲) أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۳) فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (۳۴)
 أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ (۳۵) أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِيَلٍ لَّا يُوقِنُونَ (۳۶) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ
 الْمُصِطْرُونَ (۳۷) أَمْ لَهُمْ سُلْمٌ يَسْتَمْعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۳۸) أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَ لَكُمْ الْبَنُونَ (۳۹)
 أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُنْقَلُونَ (۴۰) أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (۴۱) أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ (۴۲) أَمْ
 لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۳) وَ إِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ (۴۴)
 فَذَرَهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ (۴۵) يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۶) وَ إِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ
 ذَلِكَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۴۷) وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ (۴۸) وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ إِيَّابَارِ
 النُّجُومِ (۴۹)

[ترجمه]

به کوه طور.
 و کتاب نوشته.
 در رقی باز گسترانیده.
 و خانه معمور.
 و آسمانه «۴» برداشته.
 و دریای بر باز کرده.
 که عذاب خدای تو باشد.

(۱). آد، کا، گا: روایت کرد.

(۲). کا: شود.

(۳). آد، گا: و در بهشت به نعمت دارد. [...]

(۴). آج: آسمان.

صفحه : ۱۱۹

نیست او را باز دارنده.

آن روز که آید و شود آسمان شدنی.

و برود کوهها [رفتنی] «۱».

وای آن روز دروغ داران را.

آنان که ایشان در فرو شدن بازی کنند.

آن «۲» روزی که باز زند ایشان را از آتش دوزخ باز زدنی «۳».

اینکه آن دوزخ است که دروغ داشتی به آن «۴».

جادوی است اینکه یا شما نمی بینی «۵».

ملازم باشی آن را صبر کنی یا نکنی، یکسان است بر شما پاداشت دهند شما را به آنچه کرده باشی «۶».

پرهیزکاران در بهشتها و نعمت باشند.

دل خوش به آنچه داد ایشان را خدایشان نگاه داشت ایشان را خدایشان از عذاب دوزخ.

بخوری و بیا شامی گوارنده به آنچه کردی.

تکیه زدگان بر تختهای صف زده، و جفت کردیم ایشان را بر زنان سیاه چشم «۷».

(۱). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۲). آج: از.

(۳). کا: آن روز که ایشان را دفع کنند و به آتش دوزخ دهند و در او اندازند.

(۴). اساس دروغ داری، که زاید به نظر رسید، با توجه به آج تصحیح شد.

(۵). آج: نمی بینی.

(۶). آج: کرده اید.

(۷). کا فراخ چشم.

صفحه : ۱۲۰

و آنان که بگرییدند و بر پی ایشان برفتند فرزندان ایشان به ایمان، در رسانیدیم به ایشان فرزندان ایشان را و نقصان نکردیم ایشان را از عمل ایشان از چیزی، هر مردی به آنچه کرد گرو است.

مدد دادیم ایشان را به میوه و گوشت از آنچه آرزو آید ایشان را.

می‌ربایند از یکدیگر در اینکه جا «۱» کاسی، لغو نباشد در او و نه بزهکاری «۲».

[۵۳-ر]

و می‌گردد بر ایشان غلامان، ایشان را پنداری مروارید پوشیده‌اند.

رو فرا کنند بهری بر بهری می‌پرسند یکدیگر را.

گویند ما بودیم پیش از اینکه در اهل خود ترسان.

منت نهاد خدای بر ما و نگاه داشت ما را از عذاب دوزخ.

که بودیم از پیش اینکه می‌خواندیم او را که او نکوکار و بخشاینده [است] «۳».

یاد ده، تو نیستی به نعمت خدایت فال گوی و نه دیوانه.

یا می‌گویند شاعری است، گوش

(۱). آج: آن جا.

(۲). آج: و نه بزهدکار خوانند.

(۳). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

صفحه : ۱۲۱

داریم به او «۱» بلای مرگ را.

بگو گوش داری که من با شما از منتظرانم.

یا فرمود ایشان را حلم ایشان به ایشان «۲»، یا ایشان گروهی اند [از حدّ خود رفته] «۳».

یا می گویند [فرا بافت] «۴» اینکه بل ایمان نمی دارند.

گو بیاری حدیثی مانند اینکه اگر راست می گویی.

یا آفریدند ایشان را از غیر چیزی یا ایشان آفریننده اند.

یا ایشان آفریدند آسمانها و زمین بل ایشان نمی دانند.

یا نزدیک ایشان است خزینه های «۵» خدای تو یا ایشان نگاه بانانند.

یا ایشان را نردبانی است که گوش می دارند در او، گو بیار «۶» شنونده ایشان بحجتی روشن.

یا او راست دختران و شما راست پسران.

یا می خواهی از ایشان مزدی ایشان از تابان «۷» گران باراند.

یا بنزدیک ایشان است غیب ایشان می نویسند.

(۱). آج: با او.

(۲). لا: اینکه که می کنند.

(۳-۴). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. [.....]

(۵). خزینها/ خزینه ها.

(۶). آج: بیا.

(۷). تابان/ تاوان.

صفحه : ۱۲۲

یا می خواهند کیدی آنان که کافراند ایشان کید کرده اند.

یا ایشان را خدایی جز خدای، پاک است خدای از آنچه ایشان انباز می گویند.

اگر ببینند پاره ای از آسمان افتاده گویند ابری است بر هم نشسته.

رها کن ایشان را تا ببینند آن روزشان آن که در او بمیرند.

[۵۴-ر]

آن روز غنی نکند «۱» از ایشان کیدشان [چیزی] «۲» و نه ایشان را یاری کنند.

و آنان را که ظمی کنند عذابی است کم از آن و لکن بیشتر ایشان ندانند.

صبر کن به حکم خدایت که تو به چشمهای مایی و تسبیح کن به حمد خدایت آنکه که بر خیزی.

و از شب تسبیح کن او را و از پس ستارگان.

قوله تعالی: وَالطُّورُ، بعضی «۳» اهل لغت گفتند: عرب همه کوه «۴» را «طور» خواند جز که اتفاق مفسران است که اینکه جا مراد آن کوه است که خدای تعالی بر او «۵» با موسی سخن گفت به «۶» زمین مقدس و آن کوه

(۱). آج: غنا نکند.

(۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۳). آد، گا از.

(۴). کا: همه کوهی.

(۵). آد، گا: آن جا.

(۶). گا: با.

صفحه: ۱۲۳

[را] «۱» زیر خوانند. مقاتل گفت آن دو کوه است: یکی را «طور تینا» خوانند «۲» و یکی را «طور زیتا» گویند برای آن که بر یکی «انجیر» باشد و بر یکی «زیتون». و کتاب مسطور و «۳» کتابی نوشته، فی رَقِّ مَشُورٍ در رقی و افلاخته «۴» و آن صحیفه باشد. در اینکه کتاب خلاف کردند «۵»: کلبی گفت کتابی است که خدای تعالی برای موسی بنوشت از تورات، موسی - علیه السلام - صریر قلم می شنید. و گفتند لوح محفوظ است و گفتند دیوانهای عمل بندگان است که روز قیامت بر بندگان افلاخند «۶» بهری به دست راست گیرند و بهری به دست چپ، نظیره قوله: وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا «۷». و قوله: وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ «۸». و گفته اند که خدای تعالی بر دل بندگان نوشت «۹» از آسمان فی قوله: أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ «۱۰» [۵۴-پ] و گفتند: آن است که خدای تعالی نوشت برای بندگان از سعادت و شقاوت و عاقبت و سابقت و جز آن.

وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ و خانه آبادان، و مراد به اینکه، خانه‌ای است در آسمان هفتم. و گفتند در آسمان چهارم بر ابر کعبه، او را «ضراح» گویند، حرمت او در آسمان همچنان است که حرمت کعبه در زمین هر روز هفتاد هزار فرشته در او شوند و گرد بر گرد «۱۱» او طواف کنند که هرگز با آن جا نشوند و خازن او فرشته‌ای است که او را «زرین» «۱۲» گویند، و آن خانه‌ای است از یاقوت سرخ - علی ما جاء فی الاخبار - که خدای تعالی در عهد آدم به زمین فرستاد. چون در

(۱). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۲). آد، گا، گا: گویند.

(۳). کا: در.

(۴). آد، گا: باز افلاخته کا: باز کرده.

(۵). گا: کرده اند. [.....]

(۶). آج: افلاخند.

(۷). سوره اسراء (۱۷) آیه ۱۳.

(۸). سوره تکویر (۸۱) آیه ۱۰.

(۹). آد، گآ: نوشته‌اند.

(۱۰). سوره مجادله (۵۸) آیه ۲۲.

(۱۱). آد، کا، گآ: گرداگرد.

(۱۲). آد، گآ: رزین کا: در زین.

صفحه : ۱۲۴

زمین کنی «۱» و پوششی نبود آنکه به روزگار «۲» طوفان فرمود تا با آسمان بروند در خیر است که چون رسول- علیه السلام- مکه بگشاد یکی از زنان او خواست تا به شب در کعبه رود، بنو شیبیه رها نکردند و گفتند به شب رها نکنیم اگر خواهی تا به روز خالی کنیم برای تو «۳»، او بیامد و با رسول شکایت کرد، رسول- علیه السلام- گفت: عادت نیست که کسی به شب در آن جا شود که اینکه خانه در برابر بیت المعمور است چنان که اگر سنگی «۴» از آن جا بیوفتد مثل بر بام کعبه آید هر روز هفتاد هزار فرشته در او «۵» شوند که تا قیامت با آن جا نشوند «۶» و لکن برو «۷» تو و صواحبات تو و در حجر «۸» نماز کنی که آن از کعبه است. بیامد و آن جا نماز کرد و می گفت در کعبه رفتهم برغم «۹» آن که مرا منع کرد. امّا قوله «معمور»، آن خواست که آبادان است به کثرت زایران و نماز کنندگان و طواف کنان.

حسن بصری گفت: البیت المعمور خانه کعبه است که او بیت الحرام است و اول خانه که در زمین نهادند برای عبادت و معمور است به مردمان و خدای تعالی آن را هر سال عمارت کند.

وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وَ آسمانه «۱۰» برداشته، یعنی آسمان دنیا که بمنزلت سقف است زمین را، نظیره [۵۵-] ر] قوله: وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا «۱۱».

وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ، مجاهد و ضحاک و شمر بن عطیه «۱۲» و محمد بن کعب و اخفش گفتند: یعنی تافته بمنزلت تنور تافته، و از اینکه جا مسجر گویند تنور اشاب «۱۳»

(۱). آد، گآ: رکنی.

(۲). آد، گآ: در روزگار کا: در وقت.

(۳). آد، گآ: اگر خواهی برای تو روز خالی کنیم.

(۴). کا در افکند.

(۵). آد، گآ، کا: در آن جا.

(۶). آد، گآ: تا قیامت دیگر نوبه به ایشان نرسد.

(۷). آد، گآ: بروید. [.....]

(۸). کا: حجره.

(۹). کا: بر رغم.

(۱۰). همه نسخه بدلها: آسمان.

(۱۱). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۳۲.

(۱۲). آج، کا: سمر بن عطیه.

(۱۳). آج: آسیاب آد، گا: آشیب کا: اشیب. اشاب، تواند بود که به معنی سپید باشد.

صفحه: ۱۲۵

را. و دلیل اینکه تأویل آن است که روایت کردند که رسول- علیه السلام- گفت: نباید که در دریا نشیند الا حاجبی «۱» یا معتمری یا مجاهدی که در زیر دریا آتش است و در زیر آتش دریاست و در زیر آن دریا آتش، و رسول- علیه السلام- گفت: «۲» البحر نار فی نار».

سعید المسیب گفت که امیر المؤمنین علی- علیه السلام- مردی را گفت از جهودان، دوزخ کجاست! گفت: در دریاست. علی گفت: راست می گوید.

و در خبر است که رسول- علیه السلام- گفت روز قیامت دریا «۳» به آتش کنند و با او آتش «۴» دوزخ بیفروزند. و قتاده گفت: المسجور مملو باشد. و منه قول لیبید:

فتوسطا عرض السری فصدعا مسجورة متجاوزا قلامها «۵»

ابو العالیه گفت: آن باشد که تهی شده باشد از آب و خشک شده، بر عکس معنی مملو «۶». و اینکه روایت عطیه است از عبد الله عباس. ذو الزمه اینکه قول روایت کرد از عبد الله عباس که گفت: البحر المسجور الفارغ. و گفتند: پرستاری را بفرستادند در عرب تا آب آرد. باز آمد و گفت: الحوض مسجور ای فارغ. علی ابن طلحه روایت کرد از عبد الله عباس که او گفت: المسجور «۷» المحبوس. ربیع انس گفت: آن باشد که آبش مختلط باشد خوش باشور.

از امیر المؤمنین- علیه السلام- روایت کردند که گفت: مراد دریایی است در زیر عرش، قعر و عمق او چندان است که از هفت آسمان تا به زیر هفت زمین، در او آبی است سطر «۸» او را «بحر الحیوان» گویند، در وقت نفخ اول از او چهل

(۱). آد، گا، گ دریا آتشی است در آتشی.

(۲). کا: حاجی.

(۳). آد، گا: و به آن.

(۴). گا، گ: دریاها.

(۵). آد، گا: متجاوزا اقلامها.

(۶). کا: بر عکس مملو.

(۷). کا ای.

(۸). آد، کا: ستر. [.....]

صفحه: ۱۲۶

شبانه روز باران «۱» آید بر زمین تا مردم از گورها برخیزند «۲». اینکه «اوها» جمله و او قسم است، [۵۶- ر] و ان جواب قسم است. حق تعالی سوگند خورد به اینکه چیزها که عذاب خدای تعالی واقع و نازل و حاصل خواهد شد و آن را دافعی و مانعی نیست «۳»، کس باز نتواند داشت «۴». جیبر بن مطعم گفت: به مدینه آمدم تا با رسول- علیه السلام- سخنی گویم در باب اسیران روز بدر. اتفاقا «۵» وقت صبح به مدینه رسیدم، رسول- علیه السلام- نماز بامداد می کرد «۶»، «و الطور» می خواند چون با آن جا «۷» رسید که

خدای تعالی می‌گوید: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ» ما له من دافع نزدیک آن بود «۸» که دلم شکافته شود از خوف و محبت اسلام در دلم شد و چنان گمان بردم که از جای نخیزم تا عذاب فرود نیاید «۹» ایمان آوردم از ترس «۱۰» خدای تعالی. هشام بن حسان گفت: من و مالک دینار در نزدیک «۱۱» حسن بصری رفتیم.

مردی مقری حاضر بود و اینکه سوره آغاز کرد، چون اینکه جا رسید حسن بگریست و حاضران بگریستند و مالک دینار چندانی بگریست و بر سر و روی زد که بی هوش گشت.

یوم تَمُورُ السَّمَاءِ مَوْرًا، مفسران گفتند: «۱۲» بگردد و چنان که آسیا بگردد، و اهلس را بگرداند چنان که کشتی که بر وی فرا نهند «۱۳». و عبارت مفسران مختلف است: عبد الله عباس گفت: تدور دورانا «۱۴». قتاده گفت: تتحرک، عطاء

(۱). کا: آب.

(۲). آد، گا آن عذاب ربك لواقع.

(۳). آد، کا، گا ماله من دافع.

(۴). آد، کا، گا: داشتن.

(۵). آج، کا: اتفاق.

(۶). آد، کا، گا و سوره.

(۷). آد، کا، گا: به اینکه جا.

(۸). آد، گا: نزدیک بود.

(۹). آد، گا: آید و.

(۱۰). آد، گا: خوف.

(۱۱). آد، گا: نزد.

(۱۲). آج، آ، گا آسمان.

(۱۳). آج، آد، گا: فراز نهند کا: بر روی فراز نهند ۱۴. آد، کا، گا: دورا. [.....]

صفحه : ۱۲۷

خورسانی «۱» گفت: یختلف اجزاءها، قطرب گفت: تضطرب «۲». قال رؤبه «۳»:

مسوذة الاعطاف من وسم العرق مائة الضبعين مصلات العنق

و اصل مور به مجيء «۴» و ذهاب بود، يقال: مار يمور، إذا جاء و ذهب.

گفت حق تعالی آن روز که آسمان «۵» مضطرب شود و متحرک و مختلف الحركات و به گردش در آید مانند کشتی و بر یکدیگر آید بمانند موج دریا، و اینکه وقت نفخ دوم بود «۶» که وقت «۷» فناء عالم بود از اعلام خراب دنیا باشد و اشراف ساعت.

و تَسِيرُ الْجِبَالِ [۵۶- ر] سیراً. و کوهها به رفتن در آید «۸» رفتنی و فایده آن که مصدر در عقب فعل آرند آن باشد که تهویل کنند و ابهام «۹» کنند بر مخاطب برای آن که چون قایل گوید: ضرب «۱۰» ضربا، مراد آن باشد که ضربا شدیداً او و جیعا او بلیغا. آنکه «۱۱»

خواهد تا بلیغتر گوید، علی ابلغ الوجه «۱۲» مطلق بگوید ابهام «۱۳» بر مخاطب، و مراد آن که ضربته ضربا لا- یوصف و لا یمكنی وصفه و اعجز عن کنهه و ما شبه ذلك بر «۱۴» سبیل جمله مصادر که در عقب افعال آید در قرآن و جز قرآن، اینکه باشد.

فَوَيْلٌ لِلْمُكَدِّبِينَ، وای آن روز «۱۵» دروغ دارندگان که خدا و رسولان او را باور ندارند. و «فا» برای آن آورد که کلام متضمن شرط و جز است، و تقدیر آن که: اذا كان هذا، فویل للمکذبین.

(۱). کذا: در اساس آج، آد، گا: خراسانی کا: خورآسانی.

(۲). کا: یضطرب.

(۳). کا ابن العجاج.

(۴). همه نسخه‌ها: مور مجیء.

(۵). کا، گا و زمین.

(۶). کا، گا: دویم.

(۷). آد، گا: محل.

(۸). آد، گا: اندر آید.

(۹-۱۳). کا: ایهام.

(۱۰). آد، کا، گا: ضربت.

(۱۱). کا که.

(۱۲). آد، الوجوه.

(۱۴). آد، گا: و.

(۱۵). آج و دیگر نسخه بدلها بر. [.....]

صفحه : ۱۲۸

اللَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ آنان که ایشان در باطل خوض کنند و در او شوند «۱». يقال: خاض فی الامر یخوض خوضا، اذا دخل فيه. و اصل او خاض فی الماء باشد، چون در آب شود. و تقدیر آن که: فی خوض فی الباطل. «یلعبون». در جای حال است، ای، لاعین ساهین «۲» غافلین.

يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَى نَارٍ جَهَنَّمَ دَعَاً، «۳» یدفعون اليها دفعا و الدّع الدفع. یعنی آن که «۴» ایشان را دفع کنند و به آتش دوزخ دهند «۵». در خیر است که خازنان دوزخ دستهای اهل دوزخ بر گردن بندند و به موسی پیشانی ایشان پایهای ایشان ببندند «۶» و در دوزخ اندازند. هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكذَّبُونَ، اینکه جا قول مضمراست، و يقال لهم:

هذه النار التي، گویند ایشان را: اینکه دوزخ است که شما آن را «۷» تکذیب کردی و به دروغ داشتی ابو رجاء العطاردی خواند: یوم یدعون بتخفيف، من الدعاء آن روز که ایشان را دعوت کنند و با دوزخ خوانند.

أَفَسِحْرٌ هَذَا، «۵۶-پ» خازنان دوزخ گویند اینکه «۸» کافران را: سحر و جادوی است اینکه! به لفظ استفهام بر سیل تقریر، تا ایشان بگویند: نه «۹»، در دنیا هر معجز که به شما نمودند، گفتی «۱۰» سحر است، اکنون اینکه دوزخ که می بینی سحر است یا حقیقت! أم أنتم لا تبصرون. یا شما نمی بینی چنان که در دنیا گفتی چشم ما مسحور بکرده اند و بیسوده «۱۱».

(۱). کا: دور شوند.

(۲). آد لاهین کا، گا: لاهین ساهین.

- (۳). آد، گای.
 (۴). آد، کا، گا: آن روز که.
 (۵). آد، کا، گای در او اندازند.
 (۶). اساس، آج، آد: به بندند.
 (۷). کا: او را.
 (۸). آد، گا: آن.
 (۹). آد، گا: نی.
 (۱۰). آد، گا: می گفتید.
 (۱۱). کذا: در اساس و آج کا: بیفوسده آد و گا: ندارد.

صفحه : ۱۲۹

اصولها به اینکه «۱» دوزخ ملازم شوی. يقال: صلیت النار و بالنار به اینکه آتش باز تفسی «۲». و اصل کلمه از «لزوم» است. فاصبروا
 أو لا- تصبروا صبر کنی یا صبر مکنی «۳» که راست است «۴» صبر کردن و ناکردن در معنی آن که «۵» غنا نخواهد کردن شما را از
 عذاب و سود نخواهد داشتن، اگر صبر کنی و اگر جزع بر شما نخواهد بخشود «۶». إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ شما را پاداشت «۷»
 آن می دهند که کرده اید بر شما ظلمی نمی کنند.

آنکه چون ذکر دوزخیان بکرد ذکر اهل بهشت کرد گفت: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ مُتَّقِينَ و پرهیزکاران در بهشتهای نعمت «۸»
 باشند. فاکهین، ناعم و متعم و خوشدل به آنچه خدا داده باشد ایشان را، يقال: رجل فاکه و فکه، اذا كان طيب القلب «۹» خوشدل
 باشد و آنچه مردم به آن تعلل کند «۱۰» آن را فکاهت «۱۱» گویند «۱۲»، و میوه را از آن جا فاکهه «۱۳» گویند، و يقال: فاکهین «۱۴»،
 ای اولوا فواکه کثیره خداوندان میوه بسیار باشند من باب تامر و لابن، و قول اول بهتر است برای باقی «۱۵». قوله: بما آتاهم ربهم و
 وَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ و خدای نگاه دارد ایشان را از عذاب دوزخ.
 كُلُوا وَ اشْرَبُوا، ای يقال لهم گویند ایشان را- قول مضمراست چنان که

- (۱). آج، آد، گا: با اینکه.
 (۲). آد، گا: با اینکه دوزخ و اتفسید.
 (۳). آد، گا: نکنید. [...]
 (۴). آد، گا: یکسان است.
 (۵). آد، گا بر شما یعنی.
 (۶). آد، گا: نخواهند بخشودن. کا و شما را از دوزخ خلاص نخواهد بود.
 (۷). آج، کا: پاداش.
 (۸). آج، آد، گا: در بهشتهای و نعمتها.
 (۹). آد، گا چون.
 (۱۰). همه نسخه‌ها: کنند.
 (۱۱). اساس: فکاهه، با توجه به آج تصحیح شد.

(۱۲). آج: خوانند.

(۱۳). اساس: فکاهه با توجه به آد تصحیح شد.

(۱۴). آد اذا کانوا.

(۱۵). آج و دیگر نسخه بدلها آیت.

صفحه : ۱۳۰

در حق اهل دوزخ گفتیم - بخوری «۱» از اینکه طعامها و بازخوری از اینکه شرابها.

هَنِيئًا، أَي طَعَامًا هَنِيئًا، أَوْ اِكْلًا «۲» هَنِيئًا، صَفْتٌ مَوْصُوفِي [۵۷-ر] مَحْذُوفٌ اسْتِ، أَي طَعَامًا هَنِيئًا، أَوْ اِكْلًا «۳» هَنِيئًا، صَفْتٌ مَوْصُوفِي [۵۷-ر] مَحْذُوفٌ اسْتِ، طَعَامِي گُوارانده یا خوردنی نوش. بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ با آنچه کردی «۴» یعنی به جزا و پاداشت و عوض آن، و اینکه «با» مجازات است.

مُتَّكِنِينَ تَكِيه زِدگان «۵»، و نَصَبٌ او بر حال است «۶». بر سریرهای به صف - باز نهاده و در برابر یکدیگر «۷» نهاده. در همه صدر سریر باشد در برابر یکدیگر نهاده «۸» بر هر سریری حوری نشسته. وَ زَوْجَانَهُمْ و به ایشان دهیم جفتان ایشان «۹» بِحُورٍ عِينٍ زنان سیاه چشم فراخ چشم را.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ رُوا باشد که اینکه جمله عطف بود علی قوله: إِنَّ الْمُتَّقِينَ «۱۰»، و رُوا بود که جمله بود مستأنف و محل او رفع. قَرَأَ در اینکه آیت خلاف کردند چند جای. ابو عمرو خواند: «أَتَبَعْنَاهُمْ ذُرِّيَّاتِهِمْ بِإِيمَانٍ الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ مَا التَّانَاهُمْ»، علی نسق واحد تا کلام متجانس باشد علی اخبار الله تعالی عن نفسه علی وجه التعظيم بلفظ الجمع من الاتباع. وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ، در هر دو جای به لفظ جمع و کسر «تا» فی موضع النصب، برای آن که با جمع مؤنث است. گفت: ما فرزندان ایشان از پی ایشان بردیم به ایمان، یعنی حکم اینان «۱۱» حکم ایشان کردیم، فردای قیامت فرزندان ایشان را به ایشان در رسانیم و به بر ایشان بریم و از اعمال پدران و فرزندان هیچ نقصان نکنیم. و باقی قَرَأَ خواندند: وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ و فرزندان ایشان متابعت کردند ایشان را به

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: بخورید.

(۲-۳). آج، کا: بازخورید، آد، گا: بنوشید. [.....]

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: به آنچه کردید.

(۵). کا: تکیه زده.

(۶). کا علی سرر مصفوفه.

(۷). آج: در برابر بر یکدیگر آد: در بر یکدیگر.

(۸). آج: یک در بر دیگر نهاده آد: در بر یکدیگر نهاده کا: یک بر دیگر نهاده.

(۹). آد، کا: دهیم و جفت ایشان گردانیم.

(۱۰). سوره طور (۵۲) آیه ۱۷.

(۱۱). آج: آنان.

صفحه : ۱۳۱

ایمان، یعنی همچو «۱» پدران ایمان آوردند علی الفعل و الفاعل و ذریت به لفظ واحد. آنگه در «ذریت» خلاف کردند: مدنیان اول بی «الف» خواندند بنای مرفوع علی الفاعلیه، و دوم به «الف و کسر «تا» علی الجمع فی محل نصب، و شامیان هر دو به «الف» خواندند [اول مرفوع، دوم مکسور، و اینکه اختیار یعقوب است، و دیگران بی «الف» خواندند] «۲» هر دو علی لفظ الواحد [۵۷-پ] اول مرفوع التاء و دوم منصوب التاء، و اینکه اختیار ابو عبیده «۳» است.

آنگه مفسران در معنی آیت خلاف کردند. بهری گفتند معنی آن است که مؤمنان و آنان که تابع ایشانند از فرزندانشان «۴» به ایمان ما فردای قیامت «۵» فرزندان را به پدران در رسانیم و اینان را از ایشان باز نداریم، و اگر چه درجه فرزندان در ایمان و اعمال صالحه به درجه پدران نباشد «۶»، از اینکه جهت هیچ نقصان نکنیم، آنچه حاصل باشد ایشان را به استحقاق بدهیم، و آنچه مستحق نباشد به فضل بدهیم تا به دیدار یکدیگر «۷» شادمانه «۸» باشند که از جمله مسرت و مبزت و کرامت تمام و سرور «۹» و حبور آن است که پدران و فرزندان به یک جای باشند.

قولی دیگر آن است «۱۰»: وَالَّذِينَ آمَنُوا، مؤمنان و فرزندان بالغ ایشان که مؤمن باشند ما فرزندان هر یک را از ایشان از پدران و فرزندان که اطفال باشند و استحقاق «۱۱» ندارند به یاران خود در رسانیم و الحاق کنیم بتفضل. و ما ألتناهم و از پدران هیچ باز نگیریم برای آن که ما بر فرزندان فضلی کرده باشیم. قول اول روایت سعید جبیر است از عبد الله عباس، و قول دوم «۱۲» روایت ضحاک است از

(۱). آج، آد، گا: همچون.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). کا، گا: ابو عبید.

(۴). آد، کا، گا: ایشان.

(۵). آد، گا آن.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها و. [...]

(۷). آد، گا: ایشان.

(۸). آد، کا، گا: شادمان.

(۹). آج، آد، گا: و تمامی سرور.

(۱۰). آد، گا که.

(۱۱). آج، کا، گا: استحقاقی.

(۱۲). گا: دویم.

صفحه : ۱۳۲

عبد الله عباس.

قوله: وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ، ابن کثیر خواند به کسر «لام» من الت یألت، و باقی قراء به فتح «لام» من الت یألت، يقال: الت یألت و الات «۱» یلیت «۲» اذا نقص، و اینکه فعل متعدی است به دو مفعول چنان که نقص، يقال: نقصه حقه و مفعول اول «هم» داشت «۳»، و دوم قوله: من شیء، المعنی شیئا من عملهم و «من» اول تبیین راست، و دوم زیادت لتأکید النفی، و قال الشاعر فی الألت.

ابلیغ بنی ثعل عنی مغلغله [۸۵- ر] جهد الرّسالة لا ألتا و لا کذبا

و قوله: وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ، ضمیرها راجع است الی قوله: وَ الَّذِينَ آمَنُوا. سعید جبیر روایت کرد از عبد الله عتّاس که رسول- علیه السلام- گفت:

خدای تعالی فرزندان مؤمنان را به درجه پدران «۴» برساند، و اگر چه دون ایشان باشند در اعمال تا چشم ایشان به یکدیگر روشن باشد. آنگه اینکه آیت بخواند:

وَ الَّذِينَ آمَنُوا الْاِیة، آنگه گفت: آنچه به فرزندان دهیم از پدران وضع نکنیم. هم عبد الله عتّاس روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: چون مؤمن «۵» به درجه خود رسید، گوید «۶»: بار خدایا؟ مادر و پدرم «۷» و «۸» فرزندان من کجاند و حال ایشان چیست! گویند: ایشان را اعمال آن نیست «۹» که اینکه جا رسند، گوید «۱۰»:

بار خدایا؟ اگر ایشان را به من نرسانی، مرا به ایشان رسان «۱۱»، خدای تعالی فرماید تا ایشان را نزدیک او آرند «۱۲»، آنگه اینکه آیت بخواند:

(۱). آد، کا، گا: ولأت.

(۲). آد، کا ألتا و الات یلیت.

(۳). آد، کا، گا: است.

(۴). آج: پدرشان.

(۵). کا: چون اهل بهشت.

(۶). کا: رسند، گویند.

(۷). کا: مادران و پدران.

(۸). آد، گا اهل. [.....]

(۹). آد، کا، گا: ایشان آن عمل ندارند.

(۱۰). آد، گا: آنگه گوید کا: گویند.

(۱۱). آج: اگر ایشان را با من نرسانی کا: ایشان را به ما رسان.

(۱۲). آد، کا، گا: برند.

صفحه : ۱۳۳

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) «۱».

و روایت کردند از امیر المؤمنین علی- علیه السلام- که او گفت: یک روز خدیجه از رسول- علیه السلام- پرسید که حال آن فرزندان من که در جاهلیت بمردند چه باشد! گفت: به دوزخ شوند. خدیجه دل‌تنگ شد. رسول گفت: اگر تو مکان ایشان بینی، دشمن گیری ایشان را. خدیجه گفت: یا رسول الله؟ فرزندان من که از تو اند! گفت: ایشان به بهشت‌اند. آنگه «۲» فرزندان مؤمنان با ایشان باشند در بهشت و فرزندان کافران با ایشان باشند در دوزخ. آنگه اینکه آیت بخواند:

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ- الاية. اگر اینکه خبر درست است، مراد فرزندان بالغ باشند دون «۳» نا بالغان برای [آن که] «۴» خدای تعالی به گناه مادر و پدر فرزند «۵» را نگیرد و ثواب پدران به فرزندان ندهد، جز آن که اطفال «۶» مؤمنان را بفضل به بهشت برد [۵۸- پ]. و اگر کسی را شبهه باشد در آن که لفظ «ذُرِّيَّت» بیشتر بر فرزندان طفل افتد، برای آن که مشتق است از «ذَرَه» «۷»، اینکه

گمان خطاست برای آن که اشتقاق او از «ذره» (۸) است (۹) من ذره الله الخلق، ای خلقهم، دلیل بر اینکه قوله تعالی: وَ مَنْ صَالِحٍ مِنْ آبَائِهِمْ وَ [أَزْوَاجِهِمْ] (۱۰) كُلُّ امْرِيٍّ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ هر مردی گرو نهاده آن است که (۱۲) کرده باشد.

(۱). کذا: در اساس و آج دیگر نسخه بدلها: ندارد، ضبط قرآن مجید: ذریتهم.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها گفت.

(۳). کا: جز.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: فرزندان.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). آج: از ذر آد، کا، گا: من الذر.

(۷). آد، گا: فرزندان.

(۸). آد، کا، گا یقال.

(۹). آد، گا: من الذر.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید افزوده شد. [...]

(۱۱). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۳.

(۱۲). کا: نهاده است به آنچه.

صفحه : ۱۳۴

اگر نه چنان باشد که ما گفتیم، اینکه آیت خلاف باشد اگر (۱) خدای تعالی به شرک مادر و پدر اطفال را بگیرد (۲)، كُلُّ امْرِيٍّ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ نباشد. اینکه ایت مصرح است به عدل خدای تعالی. و آن که هر کسی (۳) آنچه کرده باشند (۴) جزای او بدهند بر وفق کرده او از ثواب کم نکنند (۵) و از عذاب (۶) اسقاط بکنند (۷)، برای آن که اینکه فضل باشد و آن ظلم - تعالی (۸) عن ذلك علواً کبیرا. و «رهین» فعیل است بمعنی مفعول، ای مرهون، یعنی او را به گناه خود گیرند به گناه دیگری نگیرند، و ثواب عمل او به او دهند، ثواب دیگران (۹) به او ندهند.

وَ أَمَدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ و ما ایشان را مدد فرستیم به میوه (۱۰)، در خبر است که: هر که یک میوه (۱۱) از درخت باز کند (۱۲) به جای آن (۱۳) دیگری پدید آید و لحم و گوشتی از آنچه او را آرزو باشد از انواع گوشتها.

يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا از یکدیگر می گیرند (۱۴) و اصل منازعت مخاصمت باشد یعنی به سرعت چنان که (۱۵) پنداری می ربایند.

کأسا (۱۶) انایی که در او خمر باشد، و تا در او خمر نباشد آن را كأس نخوانند، چنان که خان (۱۷) را تا بر او (۱۸) طعام نبود آن را مائده نخوانند. لا - لَعُوْ فِيهَا، قتاده گفت: در او باطل نباشد، مقاتل حیان گفت: در او فضول نباشد [۵۹-]. سعید مسیب گفت: در

او (۱۹)

(۱). کا چه.

(۲). کا: نگیرد.

(۳). آد، کا، گا را.

(۴). آد، کا، گا: باشد.

- (۵). آد، گا نکند.
- (۶). آد، کا، گا: عقاب.
- (۷). آد، گا: کند.
- (۸). آج الله.
- (۹). آد، گا: دیگری.
- (۱۰). کا و گوشت.
- (۱۱). آد، گا: که هرگاه کا: که هر یک.
- (۱۲). آد، گا: کنند. [.....]
- (۱۳). آد، گا: او.
- (۱۴). آد، گا در آن جا کاسی.
- (۱۵). کا، گا: چنان می گیرند که.
- (۱۶). کا، گا یعنی.
- (۱۷). کذا: در اساس و آج و دیگر نسخه بدلها: خوان.
- (۱۸). آد: را که بر او گا: را که در او.
- (۱۹). اساس: در، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه: ۱۳۵

فحش نباشد، ابن زید گفت: در او «۱» دشنام نباشد. قتیبی گفت: در او «۲» عقل نبرد تا به بی عقلی «۳» لغو گوید «۴». ابن عطا گفت: چه لغو باشد در مجلسی که مجلس بهشت عدن بود و ساقی فرشتگان «۵» و شرب «۶» ایشان بر ذکر خدای بود، و ریحانشان تحیه من عند الله مبارکه طیبه باشد. و قوم مهمانان خدای باشند.

و لا تأثم یعنی در او فعلی نباشد که ایشان را بزه «۷» آرد «۸»، هو تفعیل من الإثم، یعنی ایشان را در خوردن آن بزه نباشد. [عبد الله عباس گفت: و لا کذب، هم عبد الله عباس گفت «۹»: در او تکذیب نباشد] «۱۰» که بعضی بعضی را دروغ دارند. ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: لا- لغو فیها و لا تأثم، به فتح هر دو کلمه، باقی قراء به رفع «۱۱». زجاج گفت آن که به رفع خواند در او دو وجه باشد: یکی مبتدا و «فیها» خبر بود، دگر «لا» به معنی «لیس» تامه باشد به معنی «۱۲» لم تقع و لا تقع، چنان که شاعر گفت:

من صد عن نیرانها فأننا بن قیس لا براح

و آن که به فتح خواند بنا کرد با «لا» «۱۳».

و یطوف علیهم می گردند بر ایشان غلامانی به خدمت که پنداری که «۱۴»

(۱). اساس: دو، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها: «در او» را ندارد.

(۳). کا: بی عقل آد، گا: ندارد.

(۴). آد، گا: بنبرد تا لغو گویند.

- (۱۰-۵). آج و دیگر نسخه بدلها باشند.
- (۶). آج: تشرّب.
- (۷). آد: به بزه کا، گا: به بزّه. [.....]
- (۸). آد، کا، گا و.
- (۹). آد، گا: و لا کذب و هم او گفت.
- (۱۱). آد، گا خواندند کا هر دو.
- (۱۲). آد، کا، گا: باشد یعنی.
- (۱۳). کا: بالا آد و دیگر نسخه بدلها بر فتح برای نفی جنس.
- (۱۴). آج، آد، گا: ندارد.

صفحه : ۱۳۶

مروارید [نهانی‌اند] «۱» یعنی مصون «۲» محروس که پوشیده داشته باشند تا هوا و باد و آفتاب آن را بنگرداند و به استعمال متبدّل «۳» نشود. سعید جبیر گفت: مرواریدی که از صدف بیرون آرند در حال، یعنی به صفا و لطافت و بیاض «۴».

عایشه روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: کمتر کس «۵» از اهل بهشت «۶» خدمتکاری را آواز دهد، هزار خدمتکار «۷» جوابش [۵۹-پ] دهند به لیبک - لیبک.

عبد الله بن عمر «۸» گفت: هیچ کس نباشد از اهل بهشت و الا «۹» او را هزار غلام باشد [بر هزار] «۱۰» کار که هیچ یک عمل آن دیگر نکند.

حسن بصری گفت: در اینکه آیت یک روز رسول - علیه السلام - را یکی پرسید، گفت «۱۱»: یا رسول الله! خادم چون لؤلؤ مکنون چون «۱۲» باشد «۱۳» مخدوم گفت: چنان که ماه شب چهارده «۱۴» در جنب ستاره «۱۵».

وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ، گفت: بهری روی در بهری آرند و یکدیگر را می پرسند. عبد الله عباس گفت: اینکه آن وقت باشد که از گورها برخیزند، و دگر مفسران گفتند: در بهشت باشد «۱۶»، و اینکه بهتر است لقوله «۱۷»:

(۱). اساس: ندارد آد: پنهانی‌اند، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). آد، کا، گا و.

(۳). کا: متداول.

(۴). آج، آد، گا: و بیاض و لطافت.

(۵). آد، کا، گا: کسی.

(۶). آد، گا چون.

(۷). آج و دیگر نسخه بدلها: خادم.

(۸). آج: عبد الله عمر، آد: عبد الله عباس. [.....]

(۹). آج، کا که.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). آد، کا، گا: که.

(۱۲). آج، کا: ندارد آد، گا: چون خادم همچو لؤلؤ مکنون.

(۱۳). آد و دیگر نسخه بدلها مخدوم چگونه باشد.

(۱۴). آد، کا، گا: چهاردهم.

(۱۵). آج: ستاره.

(۱۶). آج: باشند.

(۱۷). کا، گا قالوا.

صفحه : ۱۳۷

إِنَّا كُنَّا قَبْلَ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ «۱» ما پیش از اینکه در اهل و قوم ترسناک بودیم.

فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ خدای بر ما ممت نهاد و ما را نگاه داشت از عذاب دوزخ. حسن گفت: سموم نامی است از نامهای دوزخ، و اینکه آنگاه باشد که دوزخ باز گذاشته باشند. و سموم باد گرم باشد در لغت «۲»، دوزخ را برای آن سموم خواند که «۳» آن را و زیدنهای گرم «۴» باشد سوزنده.

إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلَ نَدْعُوهُ ما پیش از اینکه او را می خواندیم و عبادت او را می کردیم خالص و با او انبازی نمی گفتیم «۵»، إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ که او خداوند نکو کار و بخشاینده است.

ابو جعفر و نافع و کسائی و حسن بصری خواندندی: «۶» «أَنَّهُ» علی تأویل لَأَنَّهُ به فتح «الف»، و باقی قَرَاء «إِنَّهُ» بر استیناف و ابتدا. عبد الله عباس گفت: البرُّ، اللطيف. ضحاک گفت: الصَّادِقُ فیما وعد «۷».

فَذَكَرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ، گفت: یاد ده اینکه غافلان را که تو به نعمت خدای [۶۰-۶۱] و عصمت خدای «۸» کاهن و فال گوی «۹» و دیوانه نه ای «۱۰». آیت در متفَسِّمان «۱۱» آمد که بر عقبهای مکه مردم را منع می کردند از لحوق «۱۲» به رسول- علیه السلام- یکی می گفت: شاعر است و یکی می گفت:

ساحر است، یکی می گفت: کاهن است، یکی می گفت: دیوانه است، و ذلک قوله: أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ أَيْ هُوَ شَاعِرٌ، یا می گویند شاعری است. نتربص به ریب

(۱). آد، گا گویند.

(۲). آد، کا، گا و.

(۳). کا: خوانند که.

(۴). آد، کا، گا: دمشای گرم.

(۵). کا: نمی گرفتیم. [.....]

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: خواندندی.

(۷). آد، گا آنگاه گفت.

(۸). آد، کا، گا: او.

(۹). آد، گا: فال گونه ای.

(۱۰). آد، گا: نیستی.

(۱۱). آد، کا، گا: مقتسمان.

(۱۲). کا: لحاق.

صفحه : ۱۳۸

المنون ما انتظار کنیم «۱» تا حادثه مرگ به او «۲» رسد. گفتند: کاهن آن باشد که گوید مرا «تابعه» هست «۳» از جن که مرا خبر دهد از احوال غیوب بی وحی، و گاه گاه سخنهای غیب گوید و دعوی وحی نکند، بل گوید: مرا «۴» اینکه علم حاصل است از اختصاصی که مرا هست. و بعضی از طالع و نجوم گویند «۵»، و گویند: کسهای چنین را «۶» سهم الغیب در طالع است «۷». بعضی دگر گفتند: اینکه محمد شاعری «۸» است و کار شاعری «۹» و رونق شعر او چندان باشد «۱۰» تا او زنده باشد «۱۱»، ما صبر کنیم تا او نیز بمیرد چنان که شاعران دیگر «۱۲» از طرفه و زهیر و نابغه و جز ایشان.

دگر آن که او را پدرش در جوانی ببرد «۱۳» باشد که کار او هم چنین بود. و «منون» هم مرگ باشد و هم روزگار، و بگفتیم که: اشتقاق اینکه لفظ از «من» است، و من قطع باشد، یعنی مردم را از دنیا ببرند «۱۴»، و منه قوله «۱۵»: اجر غیر ممنون «۱۶»، و منت از آن جاست که «۱۷» رونق و بهاء نعمت ببرد. اخفش گفت: برای آن که قوت آدمی و منت او ببرد، و آنشد ابن عباس:

تربص بها «۱۸» ريب المنون لعلها تطلق يو ما أو يموت حليلها

«به»، ای بالرجل و پیروی: تربص بها، ای حوادث الدهر من طلاق او موت الحلیل و هو زوجها.

(۱). آد، گا: ما منتظر باشیم کا: ما انتظار می کشیم.

(۲). گا: بدو.

(۳). آد، گا: تابعی است.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها از.

(۵). کا، گا: گوید.

(۶). آد، گا: اینکه چنین کسان را.

(۷). آد، کا، گا: باشد. [.....]

(۸). آج: شاعر.

(۹). آج، آد، کا، گا: شاعر.

(۱۰-۱۱). آد، گا: بود.

(۱۲). آج: دیگران.

(۱۳). آد، گا: مرده کا: بمرده.

(۱۴). آد: ببرد.

(۱۵). آج، کا: تعالی.

(۱۶). سوره تین (۹۵) آیه ۶.

(۱۷). آد، کا، گا: گویند.

(۱۸). اساس: به با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۳۹

قُلْ تَزْبُصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ بگو ایشان را «۱» [۶۰- پ] انتظار کنی «۲» به صبر که من نیز در حق شما هم اینکه می‌کنم تا آنچه در حق من می‌اندازی «۳» به شما بینم «۴» که فرمان خدای در شما رسد از مرگ یا عذاب.
 اَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا يَا عِزُّوا عَقْلُ اِيشَانِ مِي فَرْمَايد اِيشَانِ رَا اَيْنَكِه كِه مِي كِنْدِنْد.
 و اینکه برای آن گفت که ایشان دعوی عقل و زیادت او کردند بر دیگران و از احلام و عقول خود لاف زدند و گفتند: اِنْ مُحَمَّدَا قَدْ سَفَّهَ أَحْلَامَنَا، یعنی می‌گوید عقل شما سفیه است و سبک است، یعنی اندک است. گفت: اینکه ثمره عقل ایشان است. اَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ بِلِ خُودِ اِيشَانِ گروهي اند طاغیان و از حد و اندازه برون رفتگان «۵».
 اَمْ يَقُولُونَ تَقَوْلَهُ يَا مِي گويند اينكه قرآن محمّد فرا بافته است از خویشان، يَلِ لَا يُؤْمِنُونَ گفت نه چنین است که ایشان گفتند بل ایشان را برگ نیست که ایمان آرند به اینکه قرآن از عتو و طغیان و استکبارشان. آنچه دلیل انگیخت ایشان را بر آن که این قرآن گفته و ساخته «۶» بشر نیست، گفت: فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ بگو تا قرآنی چنین بیارند «۷» اگر دعوی می‌کنند که این قرآن، تو گفته‌ای و تو آورده‌ای، اگر راست می‌گویی «۸» در اینکه دعوی که کردی «۹» که زبان زبان شماست و محمّد هم از شهر «۱۰» و نسب شماست و در بشریت و فصاحت و لغت و ولایت شهر یکی ای «۱۱». چون نمی‌توانی آوردن، دلیل است بر آن که محمّد هم نتواند «۱۲»، و اینکه گفته او نیست چه اگر چنین بودی «۱۳» شما بیاوردی و بگفتی مانند اینکه.

(۱). آد، کا، گا که.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها: کنید.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌اندازید.

(۴). آد، کا، گا: بینم. [...]

(۵). آج: بیرون رفتگانند.

(۶). آد، گا: اینکه قرآن قول.

(۷). آد، گا: گو بیارند حدیثی مثل اینکه.

(۸). آج: می‌گویند آد، گا: می‌گویند.

(۹). آد، گا: کردند.

(۱۰). آد، گا شما.

(۱۱). همه نسخه‌ها: یکی اید.

(۱۲). آد کردن گا آوردن.

(۱۳). آج: اگر گفته او بودی.

صفحه : ۱۴۰

اَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ يَا اِيشَانِ رَا از هيچ چيز آفريده‌اند.

عبد الله عباس گفت: بی پدر، و گفتند: بی پدر و مادر، یا ایشان چون جماداند که خدای را [۶۱- ر] بر ایشان حجتی نیست نه ایشان را از نطفه و علقه و مضغه آفریده‌اند! اینکه قول عطاست. این کیسان گفت: یعنی ایشان را بازی آفریده‌اند نه برای کاری. بر ایشان امر و نهی نیست و اینکه چنان باشد که یکی از ما گوید: فعلت کذا و کذا من غیر شیء. اَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ یا ایشان خود را آفریده‌اند،

[أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ - یا ایشان آفریده‌اند آسمانها و زمین را] «۱» آنچه گفت: بل لا- یوقنون ایشان را هیچ علمی و یقینی نیست هم «۲» شکاک و متحیراند.

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ - یا خزینهای «۳» خدای بنزدیک ایشان است. عبد الله عباس گفت: یعنی باران و ارزاق خلقان. عکرمه گفت: یعنی پیغامبری. و گفتند:

علم آنچه «۴» خواهد بودن، أَمْ هُمُ الْمُصَيِّرُونَ یا ایشان سلطان و جباران‌اند، اینکه قول بیشتر مفسران است.

عطا گفت: «ارباب قاهرون» خداوندان قاهرند. ابو عبیده گفت: «مسیطر» ملزم باشد، آن که کسی چیزی را الزام کند، یعنی الزام ایشان راست و برایشان الزام نیست و «مسیطر» رقیب باشد یعنی ایشان رقیبان‌اند بر مردم و برایشان رقیب نیست. و عرب گوید: سیطر علی، ای اتخذتنی خولا مرا خادم گرفته‌ای «۵» و وزن او مفعیل باشد از اسم فاعل من سیطر، نحو بیقر و بیطر. و اصل او از «سطر» است و «یا» زیادت برای مبالغه کرد «۶» یعنی آنانی «۷» که چیزی بر مردمان نویسی «۸» و

(۱). اساس، آج و کا: ندارد، از آد افزوده شد.

(۲). آد، گا، کا: همه.

(۳). آج، کا: خزانها/ خزینها/ خزینه‌ها.

(۴). آج: علم به آنچه.

(۵). اساس: گرفته، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۶). کا: زیادت است برای مبالغت.

(۷). آد، آناند کا: از آنانی.

(۸). آج، آد: س نویسد.

صفحه : ۱۴۱

ایشان را الزام کنی «۱». و اینکه صورت اسم مصغّر دارد و نه چنین است بل اسم فاعل است از بناء خود. و قتاده خواند: المسیطرون «۲»، بفتح «طا»، ای مسلط. يقال سیطرته علی کذا، ای سلطته. و «صاد» و «سین» «۳» لغت است از او، کالضیراط و السیراط. و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و کسائی به «سین» خواندند [۶۱-پ] و باقی قراء به «صاد» مگر حمزه، که اشمام کرد چنان که در اخوات اینکه لفظ گفته شد.

أَمْ لَهُمْ سِلْمٌ یا ایشان را نردبانی هست که از آن جا بر آسمان «۴» می‌شوند و وحی می‌شنوند و دعوی می‌کنند که ما از آن جا شنیدیم، اگر چنین است فلیأت مستمعهم بسلطان مبین آن که از ایشان اینکه «۵» شنیده است گو حجتی روشن بیار «۶».

و لفظ «سلم» استعمال کنند در سبب، يقال: جعلت فلانا سلماً لحاجتی برای آن که به او توسل کنند به صعود. و قال ابن مقبل:

لا یحرز المرء احجاء البلاد و لا یبنی له فی السَّموات السلالیم «۷»

أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَ لَكُمْ الْبُنُونَ یا خدای را دخترانند و شما را پسران، بر حسب آن که ایشان دعوی کردند «۸» که: الملائکة بنات الله، یعنی شما رفیع قدرتری «۹» و شما را علو کلمت است و علامت غلبه، چنان که پدر پسران «۱۰» عالی قدرتر باشند «۱۱» - فیما بینکم - و پدر دختران پزمرده و سر افکنده - علی زعمکم و فی اعتقادکم الفاسد. و گفتند: معنی آن است که اگر روا بودی که فرزند بودی، او را او

- (۱). آج: دهند، آد: کنند.
- (۲). آد، گا: المسیطرون.
- (۳). آد، گا هر دو.
- (۴). آد، گا: به آسمان.
- (۵). آد: وحی.
- (۶). گا: بیاور.
- (۷). اساس و آج: السیاللم با توجه به دیگر نسخه بدلها و ضبط شعر در لسان العرب (ماده سلم)، طبری (۲۶ / ۲۰)، قرطبی (۱۷ / ۷۶) تصحیح شد.
- (۸). آد: می کنند.
- (۹). آج، آد، گا: رفیع قدرترید کا: رفیع قدرتراید.
- (۱۰). آج: پدر از پسران.
- (۱۱). آد، گا: عالتر باشند آج، کا: عالی قدرتر باشد. [.....]

صفحه : ۱۴۲

اختیار پسر کردی نه اختیار دختر، برای آن که حکیم عالم اختیار بهتر کند اختیار بتر «۱» نکند.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا يَا تُو كِه مَحْمَدِي بِر اَدَاي اِيْنِكِه رَسَالَت جَعَلِي وَ مَزْدِي مِي خَوَاهِي كِه اِيْشَان اَز اَن غَرَامَت گَرَان بَارِنْد. وَ غَرْم وَ غَرَامَت وَ مَغْرَم هِر سِه يَكِي بَاشَد وَ اَن الزَامِي بَاشَد بِر طَرِيْق الحَاح مَالِي رَا كِه اَن رَا عَوْض نَخَوَاهِنْد دَاَدِن، وَ مَنَه الغَرِيْم.

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ يَا بِنزْدِيك اِيْشَان عِلْم غَيْب اِسْت «۲» اِيْشَان اَز اَن جَا مِي نُوِيْسِنْد يَا دَعْوِي مِي كِنْنْد كِه مَا مِي دَانِيْم كِه اِيْنِكِه مَحْمَد - عَلَيْهِ السَّلَام - مِي گُوِيْد اَز حَدِيْث بَعْث وَ نَشُوْر [۶۲- ر] وَ ثَوَاب وَ عِقَاب، اَن رَا اَصْلِي نِيْسْت.

بَعْضِي مَفْسِرَان گَفْتِنْد اِيْنِكِه جَوَاب اَن اِسْت كِه اِيْشَان گَفْتِنْد: اِگَر اَخْرَت اَصْلِي دَاَرْد هِم مَا رَا بَهْتَر بَاشَد اَن جَا، چنان كِه گَفْت: وَ لَئِنْ رُجِعْتَ اِلَى رَبِّي اِنَّ لِي عِنْدَه لَلْحُسْنٰى «۳»، وَ قَوْلُه: وَ لَئِنْ رُدِدْتُ اِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا «۴»، يَعْنِي اِيْنِكِه غَيْب اِسْت اَز كَجَا اِيْنِكِه وَحِي بِه شَمَا اَمْدَه اِسْت يَا اَز كَجَا نُوِشْتَه اِسْت «۵» اِيْنِكِه حَدِيْث؟ وَ اِيْنِكِه قَوْل حَسَن بَصْرِي اِسْت.

أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا يَا مِي خَوَاهِنْد تَا بَا تُو كِيدِي «۶» كِنْنْد مَكْر اِيْشَان بَا اِيْشَان گَرْدَد وَ اِيْشَان مَكِيد وَ مَمْكُور بَاشِنْد خُدَاي تَعَالٰى كِيد اِيْشَان بَا نَحْر «۷» اِيْشَان گَرْدَانْد. يَقَال: كَاد، يَكِيدَه «۸» كِيدَا فَهوَ كَايِد. وَ الْمَفْعُول، مَكِيد كَالْمَبِيْع، مَن بَاعَه وَ الْمَكِيل مَن كَالَه. وَ كِيد خُدَاي تَعَالٰى تَدْبِيْرِي بَاشَد كِه بَسَازْد بَرَاي اَوْلِيَاء خُود بَر اَعْدَاء خُود تَا قَهْر وَ غَلْبَه كِنْد اِيْشَان رَا وَ كَلْمَه «اَوْلِيَاء» بِه اَن عَالِي شُود بِه قَتْل وَ اِسْر اَعْدَاء. زَجَاج گَفْت: مَعْنِي اَن اِسْت كِه اِيْشَان بِه اِيْنِكِه

- (۱). کا، گا: بدتر.
- (۲). آد، گا: که.
- (۳). سوره فضلت (۴۱) آیه ۵۰.
- (۴). سوره كهف (۱۸) آیه ۳۶.
- (۵). آج: نوشته‌ای آد، کا، گا: نوشته‌اید.

(۶). آد، کا، گا: که با تو مگری.

(۷). کذا: در اساس، آج، کا آد، گا: خود.

(۸). آد، گا: یکید.

صفحه : ۱۴۳

کفر [و] «۱» جحود می‌خواهند، تا با خدای و رسول کیدی کنند، خدای تعالی کید به سر ایشان آرد به عذاب دنیا و آخرت. **أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ**، یا ایشان را خدایی «۲» است جز خدای تعالی که او مستحق عبادت است به نعمتی که کرد با ایشان اینکه دعوی نتواند «۳» کردن. **أَنگه تنزیه کرد خود را گفت: سبحان الله عما يشركون** منزّه است خدای تعالی از آن که با او انباز گیرند. **وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا** - الایه، اینکه جواب آن است که گفتند:

أَوْ تُسْقِطُ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتِ عَلَيْنَا كِسْفًا «۴»، و «کسف» «۵» پاره ابر باشد. گفت ایشان **بتهکم و تعنت تو را** [۶۲-پ] گفتند پاره‌های آسمان بر ما فرود افکن «۶» اگر چنان باشد که ما آسمان «۷» پاره کنیم و پاره‌ای از آن برایشان فرود افکنیم «۸»، ایشان به جحود گویند: اینکه نه پاره آسمان است اینکه ابر است بر هم نشسته «۹». گفتند: «کسف» واحد است برای اینکه گفت ساقطا، و گفتند: جمع است کسدره «۱۰» و سدر. و «ساقطا» گفت ساقطه نگفت، برای آن که حمل بر لفظ کرد و لفظ مذکر است.

اینکه آیات که خدای تعالی گفت و اینکه سخنها که در عقب «ام» آمد در اینکه آیات، بهری بر حقیقت و بهری به تهکم، همه بلاغ «۱۱» حجت است و الزام بینت بر بت پرستان و منکران قرآن از انواع کافران و مشرکان.

آنکه گفت: **فَذَرُهُمْ**، رها کنی «۱۲» ای محمد اینان را. صورت امر است و معنی تهدید. **حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ** تا برسند به روزشان آن روزشان

(۱). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۲). آد، گا: معبود.

(۳). آد، کا، گا: نتوانند.

(۴). سوره اسراء (۱۷) آیه ۹۲.

(۵). آد، کا، گا: کسفه.

(۶). آج، آد، کا، گا: فرو افکن. [.....]

(۷). آد، کا، گا: را.

(۸). آج، آد: فرو افکنیم.

(۹). آد، گا: است.

(۱۰). آد، گا: همچو سدره.

(۱۱). آد، کا، گا: ابلاغ.

(۱۲). آج، کا: رها کن آد، گا: رها کن ایشان را.

صفحه : ۱۴۴

که «۱» در او مرگ بینند و بمیرند. و عاصم و ابن عامر خواندند: **يُصْعَقُونَ**، بضم «یا»، **على الفعل المجهول**، ای یهلکون تا آن روز

که ایشان را هلاک کنند. يقال: صعق الرجل، اذا مات. و صعق، إذا اصیب بالصّاعقه. آنکه عام شد در همه انواع هلاک تا «صعق» گفتند اذا هلك و اگر چه به صاعقه نباشد. فراء گفت اینکه دو لغت است و معنی یکی، لقولهم: سعد و سعد.

یوم لا یغنی عَنْهُمْ کیدُهُمْ شیئاً، آن روز که «۲» غنا نکند و سود ندارد از ایشان کیدشان هیچ چیز. و معنی قولهم «۳» هذا الامر لا یغنی [۶۳-ر] عنک، ای لا ینفعک یعنی ایشان را مستغنی نکند «۴» و از حاجت نبرد «۵»، و لا هُم یُنصِرُونَ و نه نیز ایشان را نصرت و یاری کنند، یعنی کس نباشد که ایشان را یار بود.

وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا، آنکه گفت ظالمان را یعنی کافران را و مشرکان عرب را. عذابی خواهد بودن دون ذلک، ای قبل ذلک پیش از عذاب دوزخ. گفتند:

عذاب گور است- اینکه قول براء بن عازب است. و گفتند: قتل و أسر روز بدر است- و اینکه قول عبد الله عباس است- و گفتند: قحط و جوع هفت ساله است «۶»- و اینکه قول قتاده است- ابن زید گفت: مصایب و احزان و آفات و اوجاع است که به ایشان رسد در دنیا و «۷» هلاک مال و فرزندان. و لکن أَكْثَرُهُمْ لَا یَعْلَمُونَ و لکن بیشتر ایشان ندانند که عذاب به ایشان فرود خواهد آمد «۸».

وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ صبر کن برای حکم خدای تعالی یعنی تا اینکه انواع عذاب برسد به ایشان که اینکه عذاب محکوم است «۹» از جهت «۱۰» خدای تعالی. فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا که تو به چشمهای مایی، یعنی به چشم حفظ و نگاهداشت «۱۱» مایی و به آن جا که

(۲-۱). آد، کا، گا: آن روز که.

(۳). آد، کا، گا: کقولهم.

(۴). کا، گا: بنکند.

(۵). کا، گا: بنبرد.

(۶). کا: جوع است هفت ساله.

(۷). آد، کا، گا مرگ.

(۸). آج، کا: فرو خواهد آمد، آد: نازل خواهد شد.

(۹). آد، گا: آن محکوم به است. [.....]

(۱۰). آد، گا: از نزد.

(۱۱). کا: نگاهداشت.

صفحه : ۱۴۵

ما تو را می بینیم. وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ و تسبیح کن به شکر «۱» خدای آنکه [که] «۲» برخیزی.

ابو الاحوص گفت و عطا و سعید جبیر: آنکه که از مقام و مجلس برخیزی بگو سبحانک اللهم و بحمدک. اگر مجلس خیر بود [۶۴-پ] خیرت بیفزاید و اگر مجلس خیر نبود کفاره گناه بود. دلیل اینکه تأویل آن است که ابو هریره روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: هر که در مجلسی بنشیند «۳» که در آن مجلس لفظ و گفتا گوی باشد چون بر خواهد خاست «۴» بگوید:

سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک،

هر چه در آن مجلس گفته باشد و کرده «۵»، پیامرزد او را. ابن زید گفت که معنی آن است که: و صلِّ بامر ربِّک حین تقوم من منامک نماز کن به فرمان خدای چون از خواب برخیزی.

ضحاک و ربیع گفتند چون به نماز برخیزی بگو: سبحانک اللهم و بحمدک تبارک اسمک و تعالی جدک و لا اله غیرک. و

روایتی دیگر از ضحاک «۶» آن است که چون به نماز برخواهی خاستن بگو: الله اکبر کبیرا و الحمد لله کثیرا و سبحان الله بکره و اصیلا. کلبی گفت: معنی آن است که چون از خواب برخیزی ذکر خدای می کنی «۷» به زبان و به سمع «۸». و تهلیل می کنی «۹» تا به نماز مشغول شدن «۱۰» و گفتند:

نماز بامداد خواست. و گفتند: نماز پیشین خواست، چون از قیلوله برخیزد.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبَّحْهُ و از شب. «من» تبعیض است. تسبیح کن خدای را گفتند: نماز خفتن خواست «۱۱» و گفتند «۱۲»: نماز شام و خفتن خواست «۱۳». و گفتند:

(۱). آج: بر شکر.

(۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۳). آد، گآ: هر که از مجلسی بر خیزد.

(۴). کا: خاستن.

(۵). آد، گآ: گفته و کرده باشد.

(۶). اساس: اصحاب، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷-۹). همه نسخه‌ها: می کن.

(۸). آج تسبیح دیگر نسخه‌ها: به تسبیح.

(۱۰). آد: شوی.

(۱۱). همه نسخه‌ها: است.

(۱۲). اساس: گفتن، با توجه به آج و دیگر نسخه‌ها تصحیح شد.

(۱۳). آد، کا، گآ: است. [.....]

صفحه : ۱۴۶

نماز شب است. و اِدْبَارَ النُّجُومِ، امیر المؤمنین علی - علیه السلام - گفت و عبد الله عباس و جابر عبد الله انصاری و انس مالک «۱» که دو رکعت فجر است سنت نماز بامداد. و از رسول - علیه السلام - روایت کردند که آن دو رکعت است و ثواب آن از همه دنیا بهتر است. و در خبری دیگر:

خیر ممّا طلعت علیه الشمس

بهتر است از هر چه آفتاب بر او آید «۲». [۶۴-پ].

و ضحاک و ابن زید گفتند: فریضه نماز بامداد است و مراد به «۳» نجوم ستارگان است یعنی عقیب غروبها و غیبتها، عقیب آن که ناپیدا خواهد شدن به روشنایی روز.

و زید روایت کرد از یعقوب بر اینکه «۴» و سالم بن ابی الجعد خواند: و ادبار النجوم بفتح الف، علی جمع الدبر، و باقی قراء بکسر الف، علی المصدر.

(۱). آد، کا، گآ گفتند.

(۲). آد، گآ: تابد.

(۳). آد، گا ادبار.

(۴). آد، کا، گا: «بر اینک» ندارد.

صفحه : ۱۴۷

سوره «النجم»

بدان که اینک سورت مکی است و شصت و دو آیت است در عدد کوفیان و شصت در عدد بصریان و مدنیان و سیصد و شصت کلمت است و هزار و چهار صد و پنج حرف است.

و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که گفت رسول - علیه السلام - گفت: هر که او سورت و النجم بخواند «۲» خدای تعالی او را ده حسنت بنویسد به عدد هر کس که به رسول ایمان آورد و هر کس که رسول را - صلی الله علیه و آله - جحود کرد «۳».

[سوره النجم (۵۳): آیات ۱ تا ۶۲]**[اشاره]**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و النجم إذا هوى (۱) ما ضل صاحبكم و ما غوى (۲) و ما ينطق عن الهوى (۳) إن هو إلا وحي يوحى (۴)
 علمه شديد القوى (۵) ذو مرة فاستوى (۶) و هو بالأفق الأعلى (۷) ثم دنا فتدلى (۸) فكان قاب قوسين أو أدنى (۹)
 فأوحى إلى عبده ما أوحى (۱۰) ما كذب الفؤاد ما رأى (۱۱) أفتمارونه على ما يرى (۱۲) و لقد رآه نزلته أخرى (۱۳) عند سدره
 المنتهى (۱۴)

عندها جنه المأوى (۱۵) إذ يعشى السدره ما يعشى (۱۶) ما زاغ البصير و ما طغى (۱۷) لقد رأى من آيات ربه الكبرى (۱۸) أفرأيتم
 اللات و العزى (۱۹)

و مناة الثالثة الأخرى (۲۰) ألكم الذکر و له الأُنثى (۲۱) تلك إذا قسمة ضيزى (۲۲) إن هي إلا أسماء سميتموها أنتم و آبؤكم ما
 أنزل الله بها من سلطان إن يتبعون إلا الظن و ما تهوى الأنفس و لقد جاءهم من ربهم الهدى (۲۳) أم للإنسان ما تمنى (۲۴)
 فليله الآخرة و الأولى (۲۵) و كم من ملك في السماوات لا تغنى شفاعتهم شيئاً إلا من بعد أن يأذن الله لمن يشاء و يرضى (۲۶) إن
 الذين لا يؤمنون بالآخرة ليسمون الملائكة تسمية الأُنثى (۲۷) و ما لهم به من علم إن يتبعون إلا الظن و إن الظن لا يغنى من الحق شيئاً
 (۲۸) فأعرض عن من تولى عن ذكرنا و لم يرد إلا الحياة الدنيا (۲۹)

ذلك مبلغهم من العلم إن ربك هو أعلم بمن ضل عن سبيله و هو أعلم بمن اهتدى (۳۰) و لله ما في السماوات و ما في الأرض
 ليجزى الذين أسأوا بما عملوا و يجزى الذين أحسنوا بالحسنى (۳۱) الذين يجتنبون كبائر الإثم و الفواحش إلا اللثم إن ربك واسع
 المغفرة هو أعلم بكم إذ أنشأكم من الأرض و إذ أنتم أجنه في بطون أمهاتكم فلا تزكوا أنفسكم هو أعلم بمن اتقى (۳۲) أفرأيت
 الذى تولى (۳۳) و أعطى قليلاً و أكدى (۳۴)

أعنده علم الغيب فهو يرى (۳۵) أم لم ينبأ بما فى صحف موسى (۳۶) و إبراهيم الذى وفى (۳۷) ألا تزر وازرة وزر أخرى (۳۸) و أن
 ليس للإنسان إلا ما سعى (۳۹)

وَ أَنْ سَيَعِيهِ سَوْفَ يُرَى (۴۰) ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى (۴۱) وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى (۴۲) وَ أَنْهُ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكَى (۴۳) وَ أَنْهُ هُوَ أَمَاتَ وَ أَحْيَا (۴۴)
 وَ أَنْهُ خَلَقَ الزَّوْجِينَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى (۴۵) مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُنْمَى (۴۶) وَ أَنْ عَلَيْهِ النَّشْأَةُ الْأُخْرَى (۴۷) وَ أَنْهُ هُوَ أَغْنَى وَ أَقْنَى (۴۸) وَ أَنْهُ هُوَ رَبُّ الشُّعْرَى (۴۹)
 وَ أَنْهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى (۵۰) وَ ثَمُودَ فَمَا أَبْقَى (۵۱) وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ إِيَّاهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْغَى (۵۲) وَ الْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى (۵۳) فَغَشَّاهَا مَا غَشَّى (۵۴)
 فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى (۵۵) هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى (۵۶) أَزِفَتِ الْأَرْفَةُ (۵۷) لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ (۵۸) أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ (۵۹)
 وَ تَضْحَكُونَ وَ لَا تَبْكُونَ (۶۰) وَ أَنْتُمْ سَامِدُونَ (۶۱) فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَ اعْبُدُوا (۶۲)

[ترجمه]

به حق ستاره چون فرود آید.
 گمراه نشد صاحب شما و غاوی نشد.
 و سخن نگوید از هوای نفس.
 اینکه نیست الا وحی که بر او فرستند.
 پیاموخت او را سخت قوت.

(۱). گا و.

(۲). کا: برخواند.

(۳). آد، گا: جحود و انکار کرده باشد. نعوذ بالله منه.

صفحه : ۱۴۸

خداوند قوی که راست شد.
 و او به کناره آسمان بالاتر.
 پس نزدیک شد خویشتن فرو گزاشت «۱». [۶۴-پ]
 بود مقدار دو کمان یا نزدیک تر.
 وحی کرد به بنده خود آنچه وحی کرد.
 دروغ نگفت دل آنچه دید.
 جدل می کنی «۲» بر آنچه دید!
 و دید او را یک بار دیگر.
 به نزدیک سدره المنتهی.
 نزدیک آنست بهشت مأوی.
 چو ببوشید آن درخت آنچه ببوشید.

میل نکرد چشم و طغیان نکرد.

بدید از آیات خدای مهتر.

دیدی آن دو بت را!

و بت سیم دیگر را!

شما را باشد نرینه و او را مادینه!

آن «۳» قسمتی باشد نه بعدل.

[۶۵-ر]

نیستند آن «۴» الا نامهایی که بر نهادی «۵» شما و پدران شما که نفرستاد خدای به آن حجّتی

(۱). آج: فرو گذاشت.

(۲). آج: می کنید.

(۳). آج: پس.

(۴). آج: نه آن.

(۵). آج: که نهادید شما.

صفحه : ۱۴۹

پسروی «۱» نمی کنند الا گمان را و آنچه خواهد نفسها و آمد به ایشان از خدای ایشان بیان. [۶۵-پ]

یا آدمی راست آنچه تمنا کند.

خدای راست آن جهان و اینکه جهان.

بس فرشته در آسمانها غنا نکند شفاعت ایشان چیزی مگر از پس آن که دستوری دهد خدای آن را که خواهد و خشنود شود.

آنان که ایمان نیارند به قیامت نام می کنند فرشتگان را به نام زنان.

و نیست ایشان را به آن علمی پسروی «۲» نمی کنند الا گمان را غنا نکند از حق چیزی.

برگرد از آن که برگردد از ذکر ما و نخواهد مگر زندگی «۳» دنیا.

آن غایت ایشان است از علم، خدای تو و او داناتر است به آن که گمراه شد از راه او و او داناتر است به آن که راه یافت.

[۶۵-پ]

و خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است تا پاداشت «۴» دهد آنان را که بدی کردند به آنچه کردند و پاداشت دهد

آنان را که نیکی کردند نیکوتر.

(۱-۲). آج: پیروی.

(۳). آج: زندگانی. [...]

(۴). آج: پاداش.

صفحه : ۱۵۰

آنان که پرهیزند از گناه‌های «۱» بزرگ و زشتیها الا صغایر، خدای تو فراخ آمرزش است. او داناتر است به شما چون بیافرید شما را از زمین و چون شما بودی «۲» در شکمهای مادران‌تان. مستای خود را او داناتر است به آن که پرهیزگار «۳» است. دیدی آن را که برگردید. و بداد اندک و دشخوار داد «۴».

و نزدیک اوست علم غیب او می‌بیند! یا خبر ندادند او را به آنچه در صحیفهای موسی است! و ابراهیم آن که وفا کرد! برنگیرد «۵» بر گیرنده‌ای بار دیگری. و نیست آدمی را مگر آنچه کرد. و کردار او ببیند. پس جزا کنند او را تمامتر. به خداست غایت «۶».

و او بخنداند و بگریاند.

[۶۶-ر]

و او بمیراند و زنده کند. و او بیافرید دو جفت را نر و ماده.

-
- (۱). آج: گناهان.
 (۲). آج: خرد بودید.
 (۳). اساس و دیگر نسخه بدلها: پرهیز گارتر، با توجه به فحوای کلام و مآخذ معتبر تصحیح شد.
 (۴). آج: دشخوار داری.
 (۵). آج: برنگیرند.
 (۶). آج او.

صفحه : ۱۵۱

از آب چون بیرون آید. و بر اوست آفریدن دیگر. و اوست تو نگر «۱» و سرمایه دار. و اوست خدای ستاره. و او هلاک [کرد] «۲» عاد اول را. و ثمود را رها نکرد. و قوم نوح از پیش که ایشان بودند ظالمتر «۳».

و اینکه زمین را فرو برد.

در پوشانید آنچه در پوشانید» (۴).
 به کدام نعمت خدای تو خصومت می کنی.
 اینکه ترساننده است از ترسانندگان اول.
 نزدیک آمد قیامت.
 نیست آن را بجز خدای گشاینده.
 از اینکه حدیث عجب می داری!
 و می خندی و نمی گریی!
 و شما بازی می کنی.
 سجده کنید خدای را و پرستی.
 قوله تعالی: وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى، اینکه «واو» قسم است و او حرفی باشد» (۵) از

(۱). آج: توانگر.

(۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۳). آج: و طاعی تر.

(۴). آج: آنچه پوشانید.

(۵). کا: و حرفی است.

صفحه: ۱۵۲

حروف [۶۶-پ] جزّ. مفسّران خلاف کردند در آن که مراد به اینکه «نجم» چیست. عبد الله عباس گفت: مراد به نجم ثریاست و اینکه اسمی است علم ثریا را با آن که «۱» لام تعریف در او است و لفظ واحد است. و ثریا نام هفت ستاره است، شش روشن تر و یکی تاریک تر «۲» چنان که مردمان روشنایی چشم بدان امتحان کنند، و از آن جاست قول عرب: إذا طلع النجم عشاء ابتغی الزّاعی «۳» کساء، چون ثریا نماز شام بر آید شبانا «۴» طلب گلیم کنند، یعنی زمستان باشد. و منه قول الشّاعر:

إذا شالت «۵» الجوزاء و النجم طالع فکل «۶» مخاضات الفرات معابر

یعنی تابستان باشد و آب فرات کم باشد هر کجا خواهند عبور توان کرد «۷».

إذا هوی، ای «۸» سقط و غاب چون فرود [شود] «۹» مجاهد گفت: مراد نجوم آسمان است آنگه که فرود «۱۰» شود، لفظ «۱۱» جنس و معنی جمع، چنان که شاعر گفت:

و بات یعدّ «۱۲» النجم فی مستحیره سریع بایدی الّا کلین جمودها

و قال آخر:

فبات «۱۳» یریه عرسه و بناته و بت-اراعی «۱۴» النجم اینکه مخافقه

- (۱). آج: بانگ.
- (۲). همه نسخه‌ها: روشن و تاریک. [.....]
- (۳). آج، آد، گآ، کا: الرعاء.
- (۴). شبانا/ شبانان.
- (۵). آج، کا: سالت.
- (۶). آج: و کل.
- (۷). آد، گآ: توانند کرد کا: توان کردن.
- (۸). کا اذا.
- (۹). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.
- (۱۰). همه نسخه‌ها: فرو.
- (۱۱). همه نسخه‌ها است.
- (۱۲). اساس: و باتت یعد، با توجه به ضبط بیت در طبری (۲۷/۲۵) و لسان (ماده نجم) تصحیح شد.
- (۱۳). آد، کا، گآ: فبات.
- (۱۴). آد، کا، گآ: اریح.

صفحه : ۱۵۳

حق تعالی به نجوم آسمان قسم کرد برای آن که ایشان دلیلان راهروند، فی قوله: وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»۱. و زینت آسمان‌اند، فی قوله: إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ»۲. حق تعالی آسمان را به دوازده ستاره بیاراست و زمین را به دوازده»۳ معصوم. راهرو در بیابان به آن ستارگان راه برند، و گمراه»۴ در دین بدین ستارگان راه برند و اینکه بیتهای صادق- علیه السلام- نسبت کردند.

فی الاصل کُنَّا نَجُومًا یَسْتَضَاءُ بِنَا وَفِی الْبَرِیَّةِ نَحْنُ الْیَوْمَ بَرَهَانَ

نحن البحور التي فيها لغائصها درّ ثمین و یاقوت و مرجان [۷۶- ر]

منازل القدس و الفردوس نملکها فنحن للقدس و الفردوس خزّان

من شدّ عَنَّا فبرهوت مساکنه و من اناب فجَنّات و ولدان

عجب افتاد کار ایشان، هم ایشان دریا»۵ و هم ایشان ستاره تا بیگانه را در میانه ره نباشد.

عکرمه گفت از عبد الله عباس که: مراد»۶ «نجوم» رجوم است آن ستارگان که به آن شیاطین را رجم کنند، چون قصد استراق سمع کنند، هر نجمی از آن رجمی است شیطانی را که قصد کاری کند که او را نباشد»۷ تا بهری را به نور حجت قهر کند و بهری را به نار سطوت بسوزاند. و اشتقاق «نجم» از نجم باشد اذا طلع، يقال: نجم السن- و نجم القرن و نجم الثبت، إذا طلع، الا آن است که از طلاق او نجم آسمان دانند.

ضحاک گفت: مراد به نجم، نجوم قرآن است که خدای تعالی نجم

(۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۶.

(۲). سوره صافات (۳۷) آیه ۶. [.....]

(۳). آد، گا امام.

(۴). اساس شوند و، که با توجه به نسخه بدلها زاید به نظر رسید.

(۵). آد، کا، کا هم ایشان کشتی.

(۶). آد، کا، گا از.

(۷). آد، کا، گا وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ

صفحه : ۱۵۴

از پس نجم و آیت از پس آیت و سورت از پس سورت بفرستاد، بیانه: فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ «۱»، یعنی نجوم القرآن «۲»، برای آن نجوم خواند آن را که منجم و مجزی فرود آمد به رسول- علیه السلام- و منه: نجوم الدین و «۳» دین منجم.

أخفش گفت: مراد به «نجم» نبات زمین است، قال الله تعالی: وَ النُّجُومُ وَ الشَّجَرُ یَسْجُدَانِ «۴»، عرب هر درختی که آن را ساق نباشد آن را نجم خوانند من نجم، اذا طلع. إذا هوی، إذا مال و سقط، و تفسیر سجده او بر اینکه دادند که باد براید و بر اینکه درختان بی ساق و با ساق آید و ایشان را بجنابند تا سر به زمین آرند.

حق تعالی گفت: یَسْجُدَانِ «۵»، آن را بر توسع و تشبیه سجده خواند. حق تعالی به آن قسم کرد برای کثرت منافع که در او هست عاجلا- و آجلا. ابو حمزه الثمالی گفت [۶۷-پ]: مراد آن است که ارکان که «۶» عند قیام ساعت منتشر شوند و مطموس فی قوله: فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ «۷»، و قوله: وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انْتَثَرَتْ «۸»، إذا هوی، إذا سقط. بعضی دگر گفتند به نجم آن ستارگان خواست که وقت سحر نزدیک شوند إذا هوی إذا دنی للمغیب، برای آن قسم کرد به آن که آن ستارگان علامات نماز شب کنندگان اند «۹» که به آن وقت بشناسند و برخیزند و عبادت کنند.

در خبر است که: سید عابدان علی بن الحسین «۱۰» همه شب نماز کردی،

(۱). سوره واقعه (۵۶) آیه ۷۵.

(۲). آد، کا، گا و.

(۳). آد، کا، گا: یقال.

(۴-۵). سوره رحمن (۵۵) آیه ۶.

(۶). آد، کا، گا: مراد آن ستارگانند که.

(۷). سوره مرسلات (۷۷) آیه ۸.

(۸). سوره انفطار (۸۲) آیه ۲.

(۹). آد: کنندگان است.

(۱۰). آج علیه السلام، آد: امام معصوم علی بن الحسین صلوات الله علیه و علی آبائه و اولاده الطاهرین کا علیهم- السلام. [.....]

صفحه : ۱۵۵

چون وقت سحر بودی به میان سرای آمدی و بر نگریدی» (۱) گفتی:

«الهی غارت نجوم سماءک و نامت عیون انامک و هدأت اصوات عبادک»

بار خدایا ستارگان آسمانت نزدیک رسیدند به فرو شدن و چشمهای خلقان بخفت و آواز بندگانت ساکن شد و تو خداوندی که تو را خواب نبرد. صادق- علیه السلام- گفت: مراد به «نجم» رسول است- علیه السلام- إذا انصرف لیلة المعراج.

در خبر است که [آن شب که پیغمبر را به معراج بردند] (۳)، ابو طالب را گفتند که: محمد از نماز خفتن پدید نیست، همه شبش (۴) در مکه طلب می کرد و علی (۵) در کعبه طلب می کردش (۶) و امّ هانی در حجره طلب می کردش (۷).

چون وقت به سحرگاه رسید و پیدا نشد، ابو طالب بیامد و سلاح بر گرفت و بنی هاشم را جمع کرد و بر در کعبه باستاندند (۸)، و ابو طالب سوگند می خورد که: اگر صبح بر آید و محمد پدیدار نباشد (۹)، هر کس را که به دشمنی (۱۰) متهم است به اینکه تیغ بیارم (۱۱). چون صبح نزدیک شد، ستاره‌ای از قطب آسمان جدا شد بغایت روشنی (۱۲) هر چند ساعت بود (۱۳) به زمین نزدیکتر می شد تا به در خانه کعبه فرود آمد رسول- علیه السلام (۱۴)، فذلک قوله: وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى [۶۸- ر].

(۱). آد، گا: و بر آسمان نظر کردی و.

(۲). آد و دیگر نسخه بدلها و انعامک و انت الذی لا تأخذک سنه و لا نوم.

(۳). آد و دیگر نسخه بدلها آن شب که پیغمبر را به معراج بردند.

(۴). آد، کا، گا: شب او را.

(۵). آد، گا: و امیر المؤمنین علی- علیه السلام-.

(۶). آد، گا: در کعبه اش طلب می کرد.

(۷). آد: در حجره اش می طلبید.

(۸). آج، آد: بایستادند.

(۹). آج، آد: پدید نشود کا: پدید نیامده باشد.

(۱۰). آج، کا او آد محمد.

(۱۱). آد، گا: گردن زخم.

(۱۲). آج، کا: روشن آد، گا: در عنایت روشنی.

(۱۳). آج: که بود آد، کا، گا: چند بر می آمد.

(۱۴). آج بیرون آمد آد، گا: فرود آمد، چون نگاه کردند رسول صلی الله علیه و آله بود. [...]

صفحه : ۱۵۶

بعضی دگر گفتند: مراد به «نجم» دل رسول است. إذا هوی، اذا انصرف عما سوی الله چون از هر چه دون اوست بر گردید، بیانش: ما زاغ البصر و ما طغی (۱)، بعضی دگر گفتند: مراد آن ستاره است که حق تعالی آن را علامت امامت امیر المؤمنین کرد (۲) و سبب آن بود که سلمان و جماعتی صحابه از رسول- علیه السلام- پرسیدند که: یا رسول الله، مقام تو از پس تو که را خواهد بود! گفت: آن را که امشب ستاره از قطب آسمان جدا شود و به خانه او فرود شود (۳). آن شب اهل مدینه (۴) همه بر بامها رفتند امید آن را که باشد که ستاره به خانه ایشان رود، مگر علی و فاطمه و رد خود رها نکردند، گفتند: اگر به خانه ما آید ما را شکر زیادت باید

کردن، و اگر به خانه ما نیاید، باد و تکبر نباشد. ایشان هر یکی در محراب خود مشغول «۵»، ستاره‌ای روشن از قطب آسمان «۶» جدا شد و گفتند: زهره بود، و به حجره زهرا در افتاد، فذلک قوله: وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ. گروهی منافقان طعنه زدند گفتند «۷»: الا انَّ مُحَمَّدًا قد ضلَّ فی علیِّ مُحَمَّد در حقِّ علی گمراه شد. خدای تعالی قسم یاد کرد با آن ستاره‌ای که به خانه او فرستاد در حق آن که ستاره به خانه او فرستاد، گفت: و النجم اذا هوی «۸»، ما ضلَّ صاحبکم و ما غوی به حق آن ستاره، إِذَا هَوَىٰ، إِذَا سَقَطَ فی بَیْتِهِ، ما ضلَّ صَاحِبُکُمْ که صاحب شما که مُحَمَّد است ضال و گمراه نیست «۹».

(۱). سوره نجم (۵۳) آیه ۱۷.

(۲). کا علیه السلام.

(۳). آج، کا: فرو شود آد، گا: فرو آید.

(۴). کا: جمله صحابه.

(۵). آد، گا: و اگر نخواهد آمد ما را دو زحمت نباشد. تشویش نزول ستاره و تقصیر فرایض و اوراد. هر یک در محراب خود به ورد خود مشغول بودند کا: و اگر به خانه ما نخواهد آمدن تا دو نکبت نباشد. هر دو در محراب ایستادند و به ورد خود مشغول شدند.

(۶). آد، گا: فلک.

(۷). آد، کا، گا: و گفتند.

(۸). آد، کا، گا إِذَا سَقَطَ فی بَیْتِهِ.

(۹). آج: که صاحب شما گمراه نیست که مُحَمَّد است ضال و گمراه نیست.

صفحه: ۱۵۷

بعضی دگر گفتند: سبب نزول «۱» سورت آن بود که در بدایت اسلام و آغاز هجرت، چون رسول - علیه السلام - به مدینه آمد و مسجد بنا کرد، آن جماعت مهاجران که با رسول - علیه السلام - هجرت کرده بودند «۲» [۶۸-پ] در مدینه سرای و مسکن نداشت بیامدند «۳» پیرامن مسجد رسول - علیه السلام - هر یک حجره‌ای ساختند و در در مسجد گرفتند «۴» تا چون بانگ نماز آمدی یا «۵» قامت شنیدندی از حجره در مسجد شدند، حق تعالی به اول رخصت داد. چون رسول - علیه السلام «۶» - قوی شد و مسلمانان بسیار شدند، جبرئیل آمد و گفت:

خدای تعالی می‌گوید: بفرمای تا اینکه درها بر آرند که در مسجد گشاده‌اند و درها بیرون گیرند «۷». رسول - علیه السلام - به منبر بر آمد و خطبه کرد و گفت: خدای تعالی می‌فرماید که درها که در مسجد داری بر آری «۸». گروهی ساز کردند «۹» که در بر آرند، و گروهی چون عباس و حمزه به علت خویشی، و جماعتی صحابه به حرمت خدمت «۱۰» اندیشه کردند که همانا اینکه خطاب با ما نباشد. اول کسی که آلت در بر آوردن پیش گرفت «۱۱» امیر المومنین بود - علیه السلام - و فاطمه، رسول - علیه السلام - در حجره می‌رفت ایشان ساز آن کار می‌کردند، فاطمه را گفت:

مادرم و پدرم فدای تو باد، اینکه خطاب با تو نیست، تو از منی در تو بر آرند در من بر آورده باشند. خدای تو را نمی‌فرماید تو و علی از منی «۱۲»، و بگذشت و در حجره شد.

(۱). آد، گا آیه و.

- (۲). آد، گا و.
- (۳). آد، کا، گا و.
- (۴). آد، گا: و در مسجد گشادند.
- (۵). کا: و. [.....]
- (۶). آد، گا: چون کار اسلام.
- (۷). آد: و درها با بیرون سجد کنند.
- (۸). آج، آد، کا، گا: در مسجد دارید بر آرید.
- (۹). آد، گا: قصد کردند.
- (۱۰). آد، گا رسول.
- (۱۱). آد، گا: در بر آوردن بر دوش گرفت کا: کس که ساز آن کرد که در بر آورد.
- (۱۲). آج، کا: من اید.

صفحه : ۱۵۸

عبّاس و حمزه پیش رسول- علیه السلام- رفتند که ما را چه فرمایی! گفت: خدای می فرماید که در «۱» بر آری «۲»، چندان که گفتند فایده نبود، تا گفتند: چندانای رها کن که «۳» سوراخی باشد که بنگریم «۴» و روی تو ببینیم، گفت: رخصت نیست.

گفتند: چندان که «۵» آواز تو بشنویم، گفت: دستوری نیست. برخاستند و درها بر آوردند و صحابه نیز طمع ببردند و در بر آوردند، و در [۶۹-] ر [امیر المؤمنین گشاده رها کرد «۶». منافقان چون چنان دیدند گفتند: الا إنّ محمداً قد ضلّ فی علی، خدای تعالی آیت فرستاد «۷». وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى، مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى بِحَقِّ سِتَارِ كَانِ كَمَا فَرُودَ «۸» می شوند که رسول ما «۹» ضال و غاوی نیست آنکه رسول- علیه السلام- به منبر بر آمد و جواب «۱۰» آنان گفت که گفتند: چرا علی را تخصیص کردی و در او رها کردی و در ما بر آوردی، و خطبه کرد و در آخر خطبه گفت:

و الله ما سدّدت ابوابکم و لا فتحت باب علی بل الله سدّ ابوابکم و فتح باب علی
به خدای که من در بر شما بر نیاوردم و در علی نگشادم، بل علی را در خدای گشاد. إِذَا هَوَى، إِذَا سَقَطَ وَ نَزَلَ. و الهوی النزول و السقوط، یقال: هوی یهوی هویاً، كما یقال:

مضی یمضی مضیاً، قال زهیر:

یشح بها الا ما عز و هی تهوی هوی «۱۱» الدلو اسلمها الرشاء

و هوی یهوی هوی بالقصر اذا أحب، و الهواء بالمد الجوّ. عروء بن زبیر روایت کرد از جماعتی که: عتبۀ بن ابی لهب چون اینکه سورت فرود آمد، بیامد و

(۱). آد، گا: همه درها.

(۲). آد، کا، گا: بر آرید.

(۳). کا: رها کنیم.

- (۴). آج: تا بنگریم.
- (۵). آد، گا: چندانی که کا: فرجه‌ای که.
- (۶). آد، گا: و در حجره امیر المؤمنین - علیه السلام - رها کردند کا: الا در حجره علی - علیه السلام - که بر نیاوردند.
- (۷). کا: اینکه آیت فرستاد که. [.....]
- (۸). آج و همه نسخه بدلها: فرود.
- (۹). آد، کا، گا: شما.
- (۱۰). آد، کا، گا: بجواب.
- (۱۱). اساس: هو، با توجه به آج تصحیح شد.

صفحه : ۱۵۹

گفت: و الله لأوذین محمداً به خدای که محمد را برنجانم. آنکه بیامد و گفت:

هو یکفر بالنجم اذا هوی، و بالذی دنی فتدلی. رسول - علیه السلام - دلتنگ شد، بر او دعا کرد «۱» گفت:

اللهم سلط علیه کلبا من کلابک یا کله

بار خدایا سگی را از سگانت بر او مسلط گردان تا او را بخورد. از آن پس عن قریب اتفاق سفر شام افتاد ایشان را، او با پدر و جماعتی کافران قریش به بازرگانی رفتند. چون به بعضی راه رسیدند به منزلی فرود آمدند، دیری بود و راهبی بر او «۲»، آواز داد [۶۹-پ] که: اینکه زمین مسبه است، خود را نگاه داری «۳». ابو لهب گفت: یا معشر قریش أعینونی اللیلۃ فأتی أخاف علی ابنی دعوة محمد مرا یاری دهی «۴» امشب که من می ترسم از دعای محمد بر پسر من. ایشان جمله رحلها جمع کردند و بر بالای همه، جای عتبه ساختند، و ایشان پیراهن او بختند که از شب پاره‌ای بگذشت، شیری بیامد و از آن جمله ایشان کس را گزند نکرد و بجست بر بالای آن رحلها حمله برد و عتبه را سر از تن بگسست، او آواز داد که: قتلنی رب محمد، اینکه بگفت و در حال بمرد و شیر او را بدرید و بخورد و برگردید و تعرض کس نکرد، حسان ثابت در اینکه معنی گفت «۵».

سائل بنی الاشرع ان جئتهم ما کان انباء ابی واسع

لا وسع الله له قبره بل ضیق الله علی القاطع

رمی رسول الله من بینهم «۶» دون قریش رمیه القارع

فاستوجب الدعوة منهم «۷» بما بین للناظر و السامع

ان سلط الله به کلبه یمشی الهوینا مشیه الخادع

(۱). آد، گا: دعای بد کرد.

(۲). کا: در او، راهب.

- (۳). آج، اد، گا: نگاه دارید.
 (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: دهید.
 (۵). آ، کا، گا: گوید.
 (۶). آد، گا: سهمم کا: سهمه.
 (۷). اساس. منه، با توجه به آج تصحیح شد.

صفحه : ۱۶۰

حَتَّى اتاه وسط اصحابه قد غلبتهم سنهُ الهاجع

و التقم الرأس بيافوخه و التحر منه فغره الجايح

ثم علا بعد بأبيابه منعفرا وسط ناقع

قد كان هذا لكم عبرة للسيد المتبوع و التابع

من يرجع العام الى اهله فما اكيل السبع بالراجع

قوله: ما ضَلَّ صاحبُكُمْ و ما غَوَى، «ما» که حرف نفی است جواب قسم است و سوگند بر او واقع است، گفت: به حق ستاره چون هوی کرد «۱» که صاحب شما که محمّد است ضال نشد «۲» و غاوی نشد. و «غاوی» دو معنی دارد: یکی ضدّ راشد که «غی» ضدّ رشد باشد «۳» و یکی خیبت یعنی خایب نیست و نوید از وعده‌های ما و انجام آن عاجلا [۷۸-ر] و آجلا. و ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، «واو» عطف است بر آیت مقدم، گفت «۴»: سخن نگوید از سر هوای نفس «۵» به مراد «۶» و میل و محبت نگوید «۷»، و گفتند: «عن» به معنی «با» است، اى بالهوى به هوا نگوید. اِنْ هُوَ، «ان» به معنی «ما» ی نفی است، اى ما هو، اى ما ذلك النطق. اِلَّا وَحِيٌّ يُوحى اَنْ نطق و اَنْ سخن نیست اِلَّا وحى که بر او می گذارند و با او می آرند و القاء می کنند بر او از خدای تعالی. عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى او را کسی می آموزد سخت قوّت، یعنی جبرئیل - علیه السلام - و قوّت او چندان است که به یک دم زدن از آسمان هفتم به زمین آید، و آنکه که وحی آوردی به یک ساعت «۸» برفتی و باز آمدی.

(۱). کا: چون فرو آمد.

(۲). کا: ندارد.

(۳). آد، گا: بود. [...]

(۴). آد، گا محمّد.

(۵). آد، گا یعنی.

(۶). گا دل.

(۷). کا. ندارد.

(۸). آد، گا: یک دم.

صفحه : ۱۶۱

ذُو مِرَّةٍ، أَى ذُو قُوَّةٍ، و اصل او از «۱» أَمْرُ الْحَبْلِ إِذَا أَحْكَمَ فَتَلَهُ أَمْرَارًا، و منه

قول النَّبِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: لَا تَحْلُ الصَّدَقَةَ لَغْنَى وَ لَا لِذَى مِرَّةٍ سَوَى

گفت: صدقه حلال نباشد هیچ توانگر «۲» را و نه هیچ قوی تندرست را، تو رجل مرید أَى قَوَى، قال الشَّاعر:

ترى الرجل النحيف فتزدریه و فى أثوابه جلد مریر

کلبی گفت: از شدت جبرئیل - علیه السلام - آن بود که «۳» هفت شهرستان قوم لوط از قعر زمین بر کند و در هوا چندان ببرد که آواز

مرغان ایشان اهل آسمان دنیا شنیدند، آنکه سرنگون کرد و بینداخت. و در خبر است که: یک روز «۴» ابلیس را دید که با عیسی

مریم «۵» بر بعضی عقبهای زمین مقدس سخن می گفت «۶»، یک پر بزد او را به «۷» اقصای کوهی انداخت از زمین هند، و از شدت او

آن بود که یک بانگ بر ثمود زد همه «۸» بمردند. قطرب گفت: عرب مرد قوی رای را «۹» ذُو مِرَّةٍ خواند «۱۰» چنان که شاعر گفت:

قد كنت قبل لقائكم ذا مِرَّةٍ عندى لكلِّ مخاصم ميزانه

و امّیا جزالت رای و حصافت او [۷۰-پ] آن بود که خدای تعالی او را امین وحی کرد تا پیغام هر پیغامبر «۱۱» او گزارد و سفیر او

بود میان خدای [و] «۱۲»

(۱). آد، گا، من.

(۲). آج و همه نسخه بدلها: توانگر.

(۳). آد، گا چون خدای تعالی اشارت کرد به او که شهرستان لوط خراب کند، و آن.

(۴). آد، گا جبرئیل - علیه السلام.

(۵). آد، گا، عیسی بن مریم.

(۶). آد، گا: مقدس مناظره می کرد.

(۷). آد، گا: یک پر بر او زد و او را به کا: یک پر بر او بزد و او را بر.

(۸). آج: بانگ بر ثمود زد آو، گا: که بانگ بر قوم ثمود زد و همه کا: بانگ بر قوم ثمود زد همه.

(۹). آد، گا: عرب همه مردان قوت ناک را. [.....]

(۱۰). آد، گا: خوانند.

(۱۱). اساس که، با توجه به آج و سیاق عبارت زاید می نماید.

(۱۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۶۲

پیغامبران. عبد الله عباس گفت: «ذُو مِرَّةٍ» أَى ذُو مَنْظَرٍ حَسَنٍ، قتاده گفت: ذُو خَلْقٍ طَوِيلٍ خَدَاوَنَدٌ بِالْأَلَا دِرَازٌ بُوَد. فَاسْتَوَى، یعنی تمام

خلق بود و نکو صورت و تمام بالا.

وَهُوَ، یعنی محمّد - صلی الله علیه و آله و سلّم «۱». بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى به افق اعلی بود. بر اینکه وجه «واو» حال باشد، و گفتند: «واو» عطف است و معنی آن که فاستوی جبرئیل و محمّد بالافق الاعلی، ایشان در اینکه جایگاه راست بودند، یعنی با یکدیگر در یک مقام و یک مرتبه بودند، الا آن است که عرب چون خواهد که عطف کند در مثل اینکه جایگاه ضمیر باز آرند «۲»، لا یکادون یقولون فلان استوی و فلان، حَتَّى یقولوا استوی هو و فلان، قال الله تعالی: إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ «۳»، و در اینکه آیت ضمیر نیست، و مثله قوله: أ إِذَا كُنَّا تُرَابًا وَ آبَاؤُنَا «۴»، عطف کرد و «نحن» نیاورد، و مثله قول الشاعر:

الم [تر] «۵» أَنْ النَّبِيعُ يَصْلُبُ «۶» عوده و لا «۷» یستوی و الخروج «۸» المتقصف

و نگفت: و لا یستوی «۹» هو، و اینکه حدیث شب معراج است. مفسّران گفتند: اینکه «افق اعلی»، اقصای دنیاست بنزدیک مطلع آفتاب در آسمان. قتاده گفت: افق اعلی آن جاست که روز از او پدید آید، و گفتند: فاستوی، معنی آن است که راست شد جبرئیل بر آن صورت که خدای تعالی او را آفریده بود برای آن که جبرئیل - علیه السلام - چون بر «۱۰» رسول آمدی بر صورت مردی آمدی.

(۱). اساس و انا، با توجه به فحوای کلام زائد می‌نماید.

(۲). آد، کا، گا: ضمیر با او آوردند.

(۳). سوره اعراف (۷) آیه ۲۷.

(۴). سوره نمل (۲۷) آیه ۶۷.

(۵). اساس، آج: ندارد با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). اساس: و صلب، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). آج: فلا.

(۸). اساس: لا تستوی، با توجه ب کا تصحیح شد.

(۹). اساس: و الجزع، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: به.

صفحه: ۱۶۳

خلاف کردند که «وَهُوَ» ضمیر کیست. بعضی گفتند: ضمیر جبرئیل است [۷۱-۷۰]، و بر اینکه قول «واو» حال «۱» باشد، ای استوی جبرئیل فی حال کونه بالافق «۲» الاعلی، و بعضی دگر گفتند «۳»: ضمیر محمّد است - علیه السلام - «واو» «۴» عطف است - چنان که بیان کردیم.

آنکه خلاف کردند که «۵» اینکه مساوات محمّد را با جبرئیل در چه چیز بود.

استویا فی القوّة علی الصعود در قوت به آسمان شدن راست شدند با یکدیگر «۶» بعضی دگر گفتند: استوی جبرئیل علا «۷» الی السماء بعد ان علم محمّدا جبرئیل به آسمان شد پس از آن که محمّد را بیاموخت آنچه بایست آموخت «۸»، و اینکه قول سعید بن المسیب است.

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى علما در معنی آیت خلاف کردند. عبد الله عباس و حسن و قتاده و ربیع گفتند: ثُمَّ دَنَا نزدیک شد - یعنی جبرئیل - پس

از آن که به افق اعلیٰ مستوی شد. دنا من الارض در زمین نزدیک [شد] «۹». فَتَدَلَّى فدل «۱۰» بالوحی الی محمد - علیه السلام - و وحی به رسول - علیه السلام - فرود آورد تا [به] «۱۱» محمد نزدیک شد که مقدار کمانی باشد. بعضی دگر گفتند: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و معنی آن که: ثم تدلّی فدنا، برای آن که تدلّی سبب دنوّ باشد، اول تدلّی بود آنگه دنوّ و نزدیکی. و اصل «تدلّی» نزول باشد به چیزی تا به او نزدیک شوند. و اصل کلمه من «ادلاء الدلو» باشد، يقال: ادلّیت الدلو اذا ارسلتها و دلّيتها

(۱). آد، کا، گا را. [...].

(۲). آد، کا، گا هو.

(۳). آد، کا، گا هو.

(۴). آد، کا: و «واو» واو گا: و «واو».

(۵). آد، کا: در آن که.

(۶). آد، گا گفتند در علم وحی راست شدند، کا بعضی دگر گفتند: راست شدند در علم به وحی.

(۷). اساس: علی با توجه به کا تصحیح شد.

(۸). آد، کا، گا: آموختن.

(۹-۱۱). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). آج: و دل آد و دیگر نسخه بدلها: فنزل.

صفحه : ۱۶۴

للمبالغة فتدلّت هی، یعنی فرو هشته شد، قال لیبید:

فتدلّیت علیه قافلا و علی الارض غیابات الطفل بعضی دگر گفتند: ثم دنی الرّب من محمّد فتدلّی و قرب منه. و اینکه روایت انس است و از «۱» سیاق حدیث معراج که گفت: ثم دنی الجبّار من محمّد فتدلّی حتّی کان منه «۲» قوسین او ادنی [۷۱- پ] یعنی قدیم «۳» تعالی به رسولش نزدیک شد «۴» به معنی رحمت و تمکّن «۵» محمّد و مکانت او و علوّ «۶» مرتبت او نه قرب مسافت بر حقیقت، چنان که گفت: وَ إِذَا سَأَلْتُكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ «۷»، و معلوم است که قرب مسافت نخواست چه قرب مسافت از صفات اجسام است. مجاهد گفت: ثم دنی جبرئیل - علیه السلام - من الله، هم به اینکه معنی که گفتیم از تمکّن «۸» و رفعت و منزلت و قربت «۹» درجه. بعضی دگر گفتند:

دنا محمّد من ساق العرش فتدلّی فاهوی للّیّ وجود «۱۰» رسول - علیه السلام - به ساق عرش نزدیک شد بشکر آن که آن جا رسید سجده شکر کرد. آنگه در عرش «۱۱» چنان نزدیک شد که مقدار دو کمان.

حسین بن الفضل گفت: ثم دنا محمّد من العرش فتدلّی، در آویخته شد یعنی دست در حجب و سرادقات عرش زد و قدمش را جای قرار نبود معلق ایستاده بود به فرمان خدای تعالی.

اما معنی قوله: فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ، يقول العرب: بینی و بینه قاب قوسین «۱۲».

(۱). همه نسخه بدلها: در.

(۲). آد، کا، گا قاب.

- (۳). کا: خدای.
- (۴). گا: نزدیک شد به محمد.
- (۵). آد، کا، گا: تمکین آج: ممکن. [.....]
- (۶). اساس، آج: علوم، با توجه به آد و دیگر نسخه‌ها تصحیح شد.
- (۷). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۶.
- (۸). آد، کا، گا: تمکین.
- (۹). آد: قرب.
- (۱۰). اساس: السجود با توجه به کا تصحیح شد.
- (۱۱). آد، کا، گا: به عر.
- (۱۲). آد، کا، گا: قونین.

صفحه : ۱۶۵

وقیب قوس و قاد رمح. و قید رمح ای قدر قوس و مقدار «۱» رمح. و مثال او از لغت قولهم: مخ زیر و رار «۲» ای ذایب و منه قول النبی - علیه السلام: «۳» لقاب قوس «احدکم من الجنة خیر من الدنيا و ما فیها، ای مقدار قوس احدکم. گفت مقدار یک کمان از بهشت بهتر باشد که همه دنیا «۴» و هر چه در اوست «۵». گفتند: مراد کمان عربی است [۷۲-پ] یعنی چندان که پیمودن دو کمان باشد یعنی «۶» قوس مرتین، مجاهد گفت: قاب القوس آن جا باشد از کمان که زه در او افکنند بر اینکه قول معنی آن بود که از گوشه کمان تا به دیگر گوشه. سعید بن المسیب گفت: قاب صدر کمان باشد آن جا که دوال در بندند و هر کمان «۷» را یک قاب باشد معنی آن است که قرب محید از جبرئیل مقدار اینکه بود که قاب دو کمان بر اینکه تفسیر که رفت و بعضی اهل معانی گفتند اینکه عبارت است به تأکید «۸» محبت و غایت رفعت منزلت و علو رتبت. و اصل اینکه آن است که دو معاهد و هم سوگند در جاهلیت چون خواستندی «۹» که عقد صفا و عهد و وفا «۱۰» مؤکد کنند کمانها بیاوردندی و به یکدیگر باز نهادندی یعنی متظاهریم و متعاونیم هر یک از ما حمایت صاحبش «۱۱» خواهد کردن. بعضی دگر گفتند: اینکه عبارت است [در کلام عرب از قرب چیزی به چیزی و اینکه مستعمل است] «۱۲» در کلام و اشعار ایشان.

- (۱). گا: قدر.
- (۲). کا، گا: رپرورار ریر ضعیف، آد زیر ضعیف.
- (۳). آج: قوسین.
- (۴). آج، آد، گا: از دنیا کا: از همه دنیا.
- (۵). آج: در دنیا است.
- (۶). آد، کا، گا مقدار.
- (۷). آد، کا، گا: هر کمانی. [.....]
- (۸). آد: از تأیید.
- (۹). آج: خاستندی.

(۱۰). آد، کا، گا: عهد وفا.

(۱۱). آد، گا: صاحب خود.

(۱۲). اساس، آج: ندارد، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه: ۱۶۶

شقیق بن سلمه و سعید جبر «۱» و عطاء و ابو اسحاق الهمدانی گفتند: قاب قوسین، ای قدر ذراعین. و القوس الذراع، لأنه «۲» یقاس بها کل شیء و یدرع، و ذراع را قوس خوانند برای آن که چیزها به او «۳» پیمایند و قیاس کنند و اینکه لغت بعضی اهل حجاز است. أو أدنی، قیل: بل ادنی بل نزدیکتر. و قیل: و ادنی و نزدیکتر.

و بعضی محققان گفتند برای آن «او» گفت که آن جا حدی محصور «۴» نبود. ابو العباس عطار را گفتند: چه معنی دارد اینکه آیت! گفت: چگونه [۷۲-پ] وصف کنم مقامی را که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل از [آن] «۵» دور بودند «۶» و جز محمد- علیه السلام- نبود و خدای تعالی. کسای گفت: یک کمان خواست، چنان که شاعر گفت:

و مهمین قذفین «۷» مرتین ظهراهما مثل ظهور التر سین

بتهما بالنت لا بالنعین

«۸» بعضی دیگر گفتند: قَدَلَى، ای فِدَلَل من الدلال «۹» ناز کرد کقولهم تَطَنَّت «۱۰» و تَقَضَّى البازی و امل-الشیء و املی و خرجنا نتلعی، ای نتلّع، ای نأخذ «۱۱» اللعاع «۱۲».

(۱). آج: سعد بن عمیر.

(۲). آج لا.

(۳). آج: به آن.

(۴). آد، کا، گا محقق.

(۵). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۶). آد، گا و در ننگجیدند.

(۷). کا: مدوین.

(۸). اینکه شعر در نسخه‌ها و منابع دیگر مغشوش است از لسان العرب (ماده مهمین) نقل شد. تنها مصرع اول در همه نسخه‌ها به همین گونه است. مصرع دوم در هیچ نسخه‌ای وجود ندارد. مصرع دوم در اساس و آج هست: قطیعه بالام لا بالهنین آد، گا: قطعه بالام لا بالیمینین کا: قطعه بالام لا بالامنین. در لسان العرب شعر به مجاشعی منسوب است.

(۹). اساس: الادلال، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۱۰). اساس و آج: نقطه ندارد به آد، گا: تطیت.

(۱۱). کا: يأخذ.

(۱۲). اساس و آج: اللعاج خوانده می‌شود، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه: ۱۶۷

قوله: فَأَوْحِيَ إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى، حسن بصری گفت و ربیع و ابن زید: معنی آن است که فآوحی «۱» جبریل الی رسول الله ما اوحی [الیه] «۲» ربه جبریل وحی کرد به محمد آنچه خدای با او «۳» وحی کرده بود و در او هیچ خیانت و زیادت و نقصان نکرده بود. سعید جبیر گفت وحی اینکه بود که گفت: أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى «۴»، تا آخر سوره «۵»، و روی الی قوله: وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ «۶». گفت «۷» وحی آن بود که او را گفت بهشت حرام است بر پیغامبران تا تو در شوی و «۸» بر اوصیا تا وصی تو در شود «۹». بیشتر محققان گفتند: اینکه برای ابهام بر مخاطب گفت تفخیماً لذلك و تعظیماً له، یعنی بیش از آن است که آن را شرح توان گفتن. و مثله قوله: فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ «۱۰»، ابو الحسین «۱۱» نوری را پرسیدند از اینکه آیت، گفت: آن که داند!

بین المحبتین سرّ لیس یحکيه خطّ و لا قلم عنه فیفشیه «۱۲»

سرّ یمازجه انس یقابله «۱۳» نور تحیر فی بحر من التّیه

و گفتند اینکه مجمل «۱۴» و بیان او در جایهای «۱۵» دیگر بگفت، و در تفسیر [۷۳-ر] اهل البیت بگفت که حق تعالی شب معراج تقریر امامت امیر المؤمنین علی کرد با رسول. و معنی آن است که فآوحی الی عبده [فی علی] «۱۶» ما اوحی،

(۱). آج، آد: آن است که اوحی.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: به او.

(۴). سوره ضحی (۹۳) آیه ۶.

(۵). آد: الی آخر السوره.

(۶). سوره انشراح (۹۴) آیه ۴.

(۷). آج، کا، گا: گفتند آد: بعضی دگر گفتند.

(۸). آد، گا حرام است.

(۹). آد، گا یعنی امیر المؤمنین علی - علیه السلام - و بر امتان دیگر حرام است تا امت تو در او شوند.

(۱۰). سوره طه (۲۰) آیه ۷۸.

(۱۱). اساس: ابو الحسین، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [...]

(۱۲). آج، کا: فیفشه آد: ان لیس یفشیه: گا: ان لیس یغشیه شعرانی (۱۰/۳۳۸): للخلق یغشیه.

(۱۳). آج: تقابله.

(۱۴). همه نسخه بدلها است.

(۱۵). آج: جای آد، کا، گا: جایگاه.

(۱۶). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

صفحه: ۱۶۸

آنکه چون وقت در آمد گفت بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ «۱»، اینکه «ما» همان «ما» است یعنی ما انزل الیک من ربّک [فی علی] «۲»

لیله المعراج.

قوله: ما كَذَّبَ الْفُؤَادُ ما رأى، ابو جعفر خواند و حسن بصری و جحدری و قتاده: كَذَّبَ بتشديد «۳»، یعنی آنچه به چشم دید به دل تکذیب نکرد بل تصدیق کرد و راست داشت و ایمان آورد به او. و باقی قراء به تخفیف خواندند.

ما كَذَّبَ الْفُؤَادُ، یعنی دل او با او دروغ نگفت در آنچه دید و تقدیر آن که:

ما كذب فؤاد محمّد في الذی راه. «ما» مفعول دوم «۴» است و مفعول اول محذوف است. يقال: كذبتة الحديث. بعضی دگر گفتند، تقدیر «۵» آن است: ما كذب الفؤاد [فی] «۶» ما رای، آنکه «فی» بیفگند. چنان که شاعر گفت:

لو كنت صادقة الذی حدثنی

«۷» بعضی دیگر گفتند تقدیر آن «۸» که: ما كذب الفؤاد [فؤاد] «۹» وعاء دل است یعنی فؤاد که غشاء است شك نکرد در آنچه در دل دید که اصل است، خلاف کردند در آن که چه دید. قومی گفتند: جبریل را دید بر آن شكل «۱۰» که در آسمان باشد و اخباری که در اینکه آوردند «۱۱» در آن که رسول خدای را دید «۱۲» شك نیست که ظاهر آیت اینکه است که: ما كذب الفؤاد ما رای هو «۱۳» دل محمّد در آنچه دید دروغ نگفت با او. و اضافت رؤیت با دل است، و رؤیت دل علم باشد اگر چه

(۱). سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

(۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۳). اساس خواندند، با توجه به آج و معنی جمله زائد تشخیص داده شد.

(۴). گا: دویم.

(۵). آد، گا: معنی.

(۶). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۷). اساس، و آج: حدیثین با توجه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد، آد، گا، گای، فی التی حدثنی.

(۸). آج است.

(۹). آج، کا هیچ. [...]

(۱۰). آد، گا: صورت.

(۱۱). آج، آد، گا: در اینکه می آوردند.

(۱۲). آج، کا هیچ.

(۱۳). آج: ما كذب الفؤاد هو.

صفحه : ۱۶۹

[۷۳- ر] لفظ قرآن وجه «۱» رؤیت است چون به دل معلق «۲» است جز علم نباشد، که ادراک به دل نکنند به چشم کنند «۳». و چند راوی از اصحاب رسول روایت کردند که رسول را- علیه السلام- پرسیدند «۴» که شب معراج خدای را دیدی! گفت:

«۵» رأیته بفؤادی و لم اره بعینی.»

عبد الله بن شقیق گفت: من أبو ذر را گفتم اگر من رسول را دریافتمی از او چیزها پرسید می گفت: چه پرسیدی! گفتم «۶»: «اول پرسیدمی که «۷» خدای را دید یا ندید! گفت: من پرسیدم گفت به دل دیدم به چشم ندیدم، به چشم نوری دیدم. و قوله ما رأى

حمل کردن» (۸) بر عموم اولیتر باشد که هر چه دید از آلاء و نعماء و عجایب و عبر» (۹) از خلق آسمان و زمین و انواع فرشتگان و انواع نعمت و بهشت و دوزخ و هر چه آن شب دید تا شامل باشد آن همه را. شعبی گفت که مسروق گفت عایشه را گفتم: «(۱۰) رسول- علیه السلام- خدای را دید هرگز! گفت: متغیر شد. گفت: سخنی گفتمی که موی بر اندام من برخاست» (۱۱). من گفتم: پس چیست اینکه که در قرآن می گوید! گفت: کجا گفت» (۱۲)! گفتم: در سوره و النجم گفت: بخوان. من بخواندم تا با آن جا» (۱۳) رسیدم. گفت: رویدا ساکن باش، اینکه یذهب» (۱۴) بک! تو را به کدام راه برده‌اند و تو چه گمان برده‌ای؟ ائما رای جبرئیل فی صورته او جبرئیل را دید در صورت خود. آنگه گفت: هر که تو را گوید محمد خدای را دید دروغ گوید چه خدای تعالی ----- (۱). آد: لفظ قرآن و خبر بر لفظ کا: لفظ قرآن و خبر بر گا: لفظ قرآن و خبر به. (۲).

آج، آد، گا: متعلق. (۳). آد، به دل کنند و به چشم نکنند. (۴). کا: که از او. (۵). گا: بعینه آد، گا، کا به دل دیدم به چشم ندیدم. (۶). آج: گفت. (۷). آد، کا، گا در شب معراج. (۸). آد، گا: و حمل کردن قوله ما رای. (۹). آج: غرایب. (۱۰). آد: دیدم. [.....] (۱۱). آد، کا، گا: برخواست. (۱۲). آد، گا کجاست. (۱۳). آد، گا: بدین آیه. (۱۴). آد، گا: تذهب.

صفحه : ۱۷۰ می گوید: لا تُدرِکُه الأبصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُه الأبصارُ» (۱). و هر که تو را گوید من از آن پنجگانه یکی دانم [۷۴-پ] دروغ گوید و الله تعالی يقول» (۲): إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ» (۳)- الایة. قوله: أفتَمَارُونَهُ عَلٰی مَا یَرٰی، ای رای» (۴). عبد الله مسعود و عایشه و مسروق و نخعی و حمزه و کسائی و خلف و یعقوب خواندند: أفتَمَرُونَهُ، به فتح تا «بی الف» علی معنی أفتجحدونه، و اینکه اختیار ابو عبیده» (۵) است برای آن که ایشان مجادله نکردند با رسول- علیه السلام- بل جحد کردند با او. يقول العرب: مریت الرجل» (۶) حقه، اذا جحدته، قال الشاعر: لئن» (۷) هجوت اخا صدق و مکرمة لقد مریت اخا ما کان یمریکا» (۸) ای، جحدته. و باقی قراء أفتمارونه خواندند بضم «تا» و به «الف»، یعنی جدل می کنی» (۹) با او بر آنچه دیده است. و فی الحدیث: «(۱۰) لا تماروا فی القرآن فان المرء [فیه] کفر، گفت: جدل مکنی» (۱۱) در قرآن که جدل کردن در او کفر است. و لَقَدْ رَأَهُ نَزَلَهُ أُخْرٰی بَدِیدٌ او را یک بار دیگر یعنی رسول- علیه السلام- جبریل را بدید یک بار دیگر. نزل اخری، ای، مره اخری. یعنی بر آن صورت که بر» (۱۲) آسمان باشد، چه رسول- علیه السلام- او را بر آن» (۱۳) صورت دو بار دید، یک بار به اول نوبت که وحی آمد، و» (۱۴) رسول- علیه السلام- بر کوه حری بود، ----- (۱). سوره انعام (۶) آیه ۱۰۳. (۲). آد، گا: قوله تعالی. (۳). سوره

لقمان (۳۱) آیه ۳۴. (۴). آد، گا عبد الله عباس. (۵). آد، کا، گا: ابو عبید. (۶). آد، گا: لرجل. (۷). آد، گا: اذا. (۸). آج، گا: تمریکا. (۹). آج: می کنید آد، کا، گا: می کنند. (۱۰). اساس و آج: ندارد، با توجه به آد تصحیح شد. [.....] (۱۱). همه نسخه‌ها: مکنید. (۱۲). همه نسخه‌ها: در. (۱۳). آد: بر اینکه کا: بدین. (۱۴). آد، کا، گا: آورد و دویم شب معراج، اول که وحی آورد.

صفحه : ۱۷۱ نگه کرد» (۱) شخصی را دید همه روی آسمان پوشیده» (۲)، چنان که از آسمان هیچ پدید نبود، و بر رسول سلام می کرد» (۳). رسول- علیه السلام از او بترسید و از هوش برفت باز با هوش آمد» (۴) جبرئیل- علیه السلام- فاتحه بر او خواند. و ذلك قوله: وَ لَقَدْ رَأَهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِینِ» (۵)، یعنی جبرئیل به افق مبین بود. و باری دیگر» (۶) بنزدیک سدره منتهی دید او را بر آن شکل و هیأت که در مقام خود باشد. و سدره درخت [۷۵-ر] نبق باشد و برای [آن]» (۷) «منتهی» خواند آن را که علم خلاق تا آن جا باشد» (۸). هلال بن یسار» (۹) گفت: عبد الله عباس کعب الاحبار را پرسید از شجره منتهی- و من حاضر بودم- گفت: درختی است در اصل عرش و شاخ و برگ او بر سر حاملان [عرش]» (۱۰) است، علم خلاق تا آن جا برسد. و آنچه و رای آن است غیب است، جز خدای نداند، عبد الله مسعود گفت: به آن» (۱۱) «منتهی خوانند» (۱۲) آن را که هر چه از بالای آن آید با آن جا» (۱۳) رسد و هر چه از زیر آن بود با آن جا» (۱۴) رسد، پس هیچ چیز نباشد از فرمانهای خدای تعالی و الا به او رسد، دعا که از زمین بر شود و قضا که از بالا» (۱۵) فرود آید. بعضی دگر گفتند: برای آن که ارواح مؤمنان آن جا رسد، و گفتند: برای آن که هر کس که بر سنت رسول» (۱۶) بمیرد با آن جا رسد. ابو هریره گفت رسول- علیه السلام- گفت: شب معراج که مرا به آسمان -----

----- (۱). آد، گا: نگاه کرد. (۲). آج، گا: پوشیده آد، گا: پوشیده بود. (۳). همه نسخه‌ها: سلام کرد. (۴). آد، کا: چون با هوش آمد گا: چون بهوش باز آمد. (۵). سوره تکویر (۸۱) آیه ۲۳. (۶). آد، کا، گا: بار دیگر. (۷-۱۰). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۸). آد، کا، گا آن نهایت علم خلق است. (۹). آد، کا، گا: یساف. (۱۱). آد، گا: برای آن. [.....] (۱۲). همه نسخه‌ها: خوانند. (۱۴-۱۳). به آن جا. (۱۵). گا: آسمان. (۱۶). آد، گا و ولایت علی - علیهما السلام.

صفحه : ۱۷۲ بردند به سدره منتهی «۱» رسیدم، مرا گفتند: اینکه سدره است که هر کس که از امت تو بمیرد با آن جا رسد چون بر سنت تو باشد. گفت: نگاه کردم چهار جوی «۲» دیدم که از زیر آن بیرون می‌آمد، و ذلک قوله: أَنهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَیْرِ آسِنٍ - الی قوله: مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّی «۳»، یکی از آب و یکی از شیر و یکی از می و یکی از انگبین، درختی بود که سوار «۴» نیک رو در سایه او هفتاد سال می‌رفت، و در خبری دیگر آمد از اسماء بنت ابی بکر که او گفت: یک روز رسول - علیه السلام - وصف سدره می‌کرد، گفت: سوار در سایه او صد سال می‌رود «۵» و چندان «۶» سایه بود آن را که دوست هزار سوار در او بتوانند خفتن. در زیر آن بستری فگنده «۷» از زر صامت، میوه او به شکل سبوهاست «۸». مقاتل گفت: یک برگ او [۷۵-] همه دنیا را سایه کند، میوه‌های او انواع حلّی و حلل است و همه لون از لوان میوه بر او باشد، و اگر سواری «۹» نیک رو بر اسپ نشیند و خواهد تا گرد «۱۰» ساق او بگردد پیر شود و عمرش برسد «۱۱» و آن بنرسد «۱۲». و در مسائل عبد الله سلام هست که او رسول - علیه السلام - را پرسید از وصف شجره منتهی «۱۳». گفت: درختی است در آسمان هفتم بر او اند هزار هزار «۱۴» شاخ است، بر هر شاخی اند هزار هزار از گ «۱۵» است، بر ----- (۱). آج، آد: سدره المنتهی. (۲). آد، گا را. (۳). سوره محمّد (۴۷) آیه ۱۵. (۴). کا: سوار. (۵). آد، گا: سال تواند رفت که باز نایستد. (۶). آد: و یک برگ آن را چندان کا: و یک برگ او را چندان. (۷). آد، گا: افگنده. (۸). آد، گا: کوزها. (۹). کا: سواری. (۱۰). آد، کا: که گرد. [.....] (۱۱). آد، گا: به سر آید. (۱۲). آد، گا: و هنوز گرد آن نگردیده باشد گا: و به گرد آن نرسد. (۱۳). آج: شجره سدره المنتهی. (۱۴). آج: اندر هزار هزار. (۱۵). آد، کا، گا: از گ.

صفحه : ۱۷۳ هرازگی «۱» اند هزار هزار برگ است، در زیر هر برگی اند هزار هزار کردوس فرشته است، هر کردوسی اند هزار هزار، و در بعضی اخبار چنان است که: شجره منتهی و شجره طوبی یکی است، و ذکر آن در حدیث معراج رفته است. إِذِ یَغْشَى السَّدْرَةَ مَا یَغْشَى، گفت: باز پوشید آن را که باز پوشید، یعنی سایه افگند بر آنچه سایه افگند. عبد الله مسعود گفت: مراد به «ما یغشی» بستری است از زر خالص، و اینکه روایت ضحاک است از عبد الله عباس. حسن گفت: نوری است از خدای تعالی که او را «۲» باز پوشید تا از آن نور روشن شد، و گفتند: مراد فرشتگان اند که به منزلت مرغان بر او نشینند چندان که عددشان جز خدای نداند، و رسول - علیه السلام - گفت: بر هر برگی از برگهای او فرشته‌ای را دیدم ایستاده تسبیح و تهلیل می‌کردند خدای را. و ابو هریره روایت کرد در حدیث معراج در اینکه آیت که: آنچه به او رسد و او را باز پوشد نوری باشد از انوار ملک - جل - جلاله - و فرشتگانی «۳» به مانند کلاغ که بر او نشینند «۴»، گفت: چون آن جا رسیدم با من سخن گفت و مرا گفت: حاجت بخواه، و در خبری دیگر آمد که «۵» رسول - علیه السلام - گفت: شب معراج به درخت سدره منتهی رسیدم و شناختم که «۶» آن درخت سدره است [۷۶-] ر به برگ، و نیز «۷» نبش دیدم به مانند سبوه‌های بزرگ و برگش مانند گوشه‌های پیلان، آنگه به او رسید آنچه «۸» رسید از نور خدای تعالی بر او یاقوت و زمرد شد تا به حدی رسید به حسن و جمال که واصفان از وصف «۹» عاجز شدند «۱۰».

----- (۱). آد، کا، گا: از گ. (۲). آج: آن را. (۳). گا: و آن فرشتگان. (۴). گا: کلاغان بودند که بر درختان نشینند. (۵). آج: دیگر است که. (۶). گا: و دانستم که. (۷). گا: و به بر. (۸). آج به او. (۹). آج، گا او. [.....] (۱۰). گا: باشند. صفحه : ۱۷۴ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى، گفت: جَنَّتْ مأوی نزدیک آن درخت است. عبد الله عباس گفت: بر دست راست عرش است و آن جای شهیدان است، نظیره قوله: فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى «۱». عبد الله زبیر گفت: یعنی جَنَّتْ المیبیت یعنی شبگاه «۲» ایشان باشد نه

مهمان رهگذری (۳) باشند، چنان بودند که (۴) اگر در بهشت شب بودی هم آن جا بودندی. محمّد بن الکعب القرظی در شاذ خواند: «عندها جنّه المأوی»، به «ها» علی الفعل، یعنی ستره، ای ستر النبی - علیه السلام. و بعضی قراء در شاذ خواندند: أجنّه، و المعنی واحد، گفتند: اینکه قراءت علی و انس است. أخفش گفت: معناه أدر که (۵). ما زاع البصیر و ما طعی، گفت: چشم او بنگرید (۶) و میل نکرد و از آنچه خدای او را فرموده بود تعدی نکرد. و الزیغ الميل و الطغیان مجاوزة الحد. لقد رأى من آیات ربّه الکبری، گفتند معنی آن است که: لقد رأى الایة الکبری من آیات ربّه، چنان که «کبری» صفت محذوفی باشد، و اگر صفت آیات بودی - که جمع است - کبر (۷) بایستی. بعضی دیگر گفتند: «کبری» برای (۸) موافقت سرهای آیت گفت. در آیت خلاف کردند. عبد الله مسعود گفت: ررفی بود سیز از بهشت فروهشته (۹) [۱۰] چنان که آفاق ببوشید (۱۱). ضحاک گفت: سدره منتهی بود، عبد الرحمن زید و مقاتل گفتند: جبرئیل بود - علیه السلام - بر آن صورت که در ----- (۱) .

سوره سجده (۳۲) آیه ۱۹. (۲). آد: شبانگاه کا، گا: شبنگاه. (۳). آج، آد، گا: راهگذری. (۴). آج، آد، کا، گا: بود که. (۵). آد، کا إذ یغشی السدره ما یغشی (۶). کا: به او نگرید آج: او بنگرید. (۷). اساس: کبری، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). آج آن. (۹). آج: فرو بهشت. (۱۰). اساس، گا: ندارد، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). آد، گا: ببوشد.

صفحه : ۱۷۵ آسمان باشد (۱)، گفتند (۲): معراج است که به آن بر آسمان رفت (۳)، گفتند: مراد آن عجایب (۴) است که آن شب دید، بیانیه قوله: لئریک من آیاتنا الکبری (۵). أفرأیتم اللات و العزی، گفت: [دیدی] (۶) لات و عزّی (۷)، و اینکه نام دو بت است از بتان ایشان [۷۶-ر]. عاقمه فزّاء به تخفیف «تا» خواندند، آنگه در معنی او خلاف کردند. بعضی گفتند: «اللات» تأنیث «الله» است چنان که گویند: عمرو و عمره (۸) و عبّاس و عبّاسه. آنگه چون مشرکان اعتقاد کردند (۹) که آن بتان مؤنث اند، «تا» در او آوردند (۱۰)، از «الله» «اللات» گفتند، و از «عزیز»، عزّی. قتاده گفت: «لات» بتی بود به طایف. ابن زید گفت: «لات» خانه‌ای بود به نخله که عرب پرستیدندی. عبد الله عبّاس و مجاهد و ابو صالح خواندند: «اللات» بتشدید «تا»، و گفتند: مردی بود که بست برای حاجیان تر کردی و ایشان را دادی، چون بمرد قومی بر سر گور او مقام کردند و او را می پرستیدند. سدّی گفت: مردی بود که برای اصنام پست تر کردی، چون بمرد (۱۱) او را پرستیدند. مجاهد گفت: مردی بود بر سر کوهی و گوسپندی چند داشت، از روغن آن گوسپندان سویق (۱۲) تر کردی و گاه گاه از او حیس ساختی و به حاجیان دادی و جای او به بطن نخله بود، چون بمرد مردم او را پرستیدند. کلبی گفت: مردی بود از ثقیف (۱۳) او را گلّه گوسپندی بود، روغن آن -----

----- (۱). آج: بود او، گا و. (۲). آج، آد، کا مراد. [...] (۳). آد، کا، گا و. (۴). آج، آد، کا: عجایبی. (۵). سوره طه (۲۰) آیه ۲۳. ضبط قرآن مجید: لنریک. (۶). اساس: ندارد آد، کا، گا: دیدید، با توجه به آج افزوده شد. (۷). آد، گا را. (۸). کا: عمره و عمره. (۹). کا: کردند. (۱۰). آد: در آوردند. (۱۱). آج مردم. (۱۲). کا: پست. (۱۳). آد، گا و.

صفحه : ۱۷۶ گوسپندان بیاوردی و سنگی بود بزرگ بر آن سنگ نهادی تا عرب که گذشتندی پست (۱) آن چرب کردند، چون او بمرد ثقیف آن سنگ با قبيله خود بردند و می پرستیدند. اما «عزّی» در او خلاف کردند. مجاهد گفت: درختی بود غطفان را که پرستیدندی، و از آن که (۲) رسول - علیه السلام - خالد ولید (۳) را بفرستاد تا ببرید، تبر بر او می زد و می گفت: یا عزّ کفرانک لا سبحانک انّی رأیت الله قد اهانک شیطانى از آن درخت بیرون آمد، مویها (۴) بر افلاخته (۵) و وای و ویل خوانان دستها بر سر نهاده، خالد باز آمد و رسول را خبر داد. رسول - علیه السلام - گفت: چرا نکشتی او را! گفت: یا رسول الله [۷۶-پ] ندیدم (۶) او را، در حال نا پدید شد. گفت: درخت از بیخ بر کنیدی! گفت: نه. گفت: از اینکه نوبت که آن جا روی درخت از بیخ بر کن و اصل او ببر تا باز بر نیاید، و اگر آن زن را ببینی بکش. خالد باز رفت (۷) درخت از بیخ بر کند (۸) و عروق او از بیخ ببرید، زنی از او بر آمد عریان، او را بکشت و باز آمد و رسول را خبر داد، گفت: آن عزّی بود و دگر او (۹) را نپرستند (۱۰). ضحاک گفت: «عزّی» صنمی بود غطفان را (۱۱). سعید بن ظالم (۱۲) نهاد برای ایشان، و سبب آن بود که او به مکه آمد قریش را دید که سعی صفا و مروه -----

----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها به. (۲). آج: آن بود که آد، گا: و آن آن بود که کا: و او آن بود که. (۳). آج، آد، گا: خالد بن ولید. [.....] (۴). اساس: میوه‌ها/ میوها/ میوها آج: میوها آد، کا، گا: میوها. (۵). آد، کا، گا: باز کرده. (۶). آد، گا: چون بدیدم. (۷). آد، گا و. (۸). آد، گا: بر آورد. (۹). کا: آن درخت. (۱۰). آد، کا، گا: نپرستیدند. (۱۱). آد، گا که. (۱۲). آد، کا، گا: سعد بن ظالم.

صفحه : ۱۷۷ می کردند تا بطن «۱» نخله آمد و قوم خود را گفت: اهل مکه را دو کوه است که آن جا طواف می کنند، و خدایی است ایشان را که او را می پرستند «۲» و شما را نیست. گفتند: پس چه فرمایی! گفت: من تدبیری سازم. برفت و سنگی از کوه صفا بکند و یکی از مروه و بیاورد و بنهاد در برابر یکدیگر، گفت: اینکه صفا و مروه شماس است و سه سنگ بگرفت و برهم نهاد در بن درخت «۳» خرما و گفت: اینکه معبود شماس است اینک را می پرستی «۴» و آن جا طواف می کنی «۵». همچنین می کردند تا رسول - علیه السلام - مکه بگشاد «۶»، بفرمود تا آن سنگها برداشت و آن درخت ببریدند، و تولای «۷» درخت بریدن خالد ولید «۸» را فرمود. ابن زید گفت: خانه‌ای بود به طایف در که ثقیف «۹» پرستیدندی. و مَنَاةُ الثَّالِثَةُ الْأُخْرَى، ابن کثیر «مناة» خواند به مد، و ابو بکر و عاصم «۱۰» همچنین روایت کردند «۱۱». و أنشد: الأهل أتی تیمم «۱۲» بن عبد مناة علی الشنء فیما بیننا ابن تمیم و باقی قراء مقصور «۱۳» خواندند. قتاده گفت: اینکه بتی بود که خزاعه «۱۴» پرستیدندی و در اصل قدید را بود. ابن زید گفت: نام خانه‌ای است در مثل «۱۵»، بنو کعب [۷۷-ر] آن را پرستیدندی [ضحاک گفت: صنمی بود از آن هذیل و -----

----- (۱). کا: بیطن. (۲). آج: ایشان را کش می پرستند. (۳). آج، آد، گا: درختی، کا: درختی از آن. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: می پرستید. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: می کنید. [.....] (۶). آد و. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها آن کار، یعنی. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: خالد بن ولید. (۹). آد، کا، گا: بنی ثقیف. (۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: ابو بکر عن عاصم. (۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: کرد. (۱۲). اساس، آج، کا: ائب تیمم، با توجه به چاپ شعرانی و مآخذ دیگر تصحیح شد. (۱۳). اساس: منصوب، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۴). آد، کا، گا بنی خزاعه. (۱۵). اساس، آج: ملل، با توجه به آد، کا تصحیح شد. صفحه : ۱۷۸ خزاعه، اهل مکه آن را پرستیدندی [۱] و گفتند: لات و عزى و مناة سنگها بود «۲» در کعبه «۳» نهاده بودند و اینکه «۴» را عبادت کردند، و گفتند: اشتقاق «مناة» من ناء النجم نیوء نودا. و قراء خلاف کردند در وقف بر «لاة» و «مناة». بعضی بر او وقف کردند به «هاو»، و بعضی به «تا»، و هر «تا» که اصلی باشد چون صوت و موت و فوت، بر او وقف به «تا» کنند، و هر «تا» که زیادت باشد و تأنیث را باشد بر او وقف به «ها» کنند، نحو: رحمة و نعمة «۵» و ما شبه ذلك. و آنچه مضاف بود بر او وقف نشاید کردن لتعدر الفصل بین المضاف و المضاف إليه. و مَنَاةُ الثَّالِثَةُ الْأُخْرَى، در او «۶» وقف ممکن باشد، جز که نشاید کردن لقب الفصل بین الصفة و الموصوف. و معنی آیت آن است که: چنان میدانی که «۷» اینکه اصنام دختران خدای اند، و التقدير: أفرأیتم هذه الاصنام بنات الله، مفعول دوم بیفکنند برای دلالت کلام بر او. و گفتند: معنی آن است که اینکه اصنام را که دعوی کردی «۸» که خدای اند از اینکه آیات که خدای راست چیزی هست ایشان را! و التقدير: أفرأیتم «۹» اللات و العزى و مناة الثالثة الاخرى يفعلون ما فعل الله أو بعض ما فعل الله، ثم حذف لدلالة الكلام عليه. آنچه گفت: ألكم الذکر و له الأنثى شما را فرزندان نرینه می باشد «۱۰» و خدای را مادینه، اینکه بهتر برای خود اختیار کردی «۱۱» و فروتر و کمتر برای خدای. تلک إذا قسمه ضیزی اینکه قسمتی است نه به عدل و نه به انصاف. ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). کا: سنگهایی بود که. (۳). آد، گا: مکه. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: آن. [.....] (۵). آد، گا و شجره کا سحره. (۶). آج: بر او. (۷). آج، آد: می دانید کا، گا: می دانند. (۸). کا: دعوی کردند. (۹). آج: أفرأیت. (۱۰). کا، گا: می رسد. (۱۱). آج، آد، کا: کردید.

صفحه : ۱۷۹ عبد الله عباس و قتاده گفتند: قسمة جائرة قسمتی است بظلم. مجاهد و مقاتل گفتند: قسمة عوجاء «۱» قسمتی است کثر.

حسن گفت: غیر معتدله (۲) [۷۷- پ] جز (۳) عدل. ابن سیرین گفت: غیر مستویه ناراست. ضحاک گفت: ناقصه، سفیان گفت: منقوصه، و معنی (۴) متقارب است. قوَّاس [و] (۵) بزی روایت کرد [ند] (۶) از ابن کثیر «ضیری» بالهمز، و باقی قراء نا مهموز (۷). کسائی گفت: ضاز یضیز ضییزا، و ضاز یضوز، ضوزا، و ضأز (۸) یضأز ضأزا (۹) اذا ظلم (۱۰) و نقص، قال (۱۱): ضازت بنو اسد بحکمهم اذ يجعلون الرأس كالذنب و قال الاخر ائشده الاخفش: فان تنأ عنا (۱۲) تنتقصک و ان تغب فسهمک مضوز و انفک راغم و وزن «ضیزی» فعلی است به ضم «فا» الّا آن است که مکسور است (۱۳) برای آن که در کلام عرب فعلی بکسر در صفات نیامده فعلی آمده، نحو: حبلی و ائثی و بشری و عسری (۱۴) و نیز فعلی آمده، چون: غضبی و سکری و عطشی، و فعلی به کسر «فاء» در اسماء آمده، نحو: فری و ذکریمی (۱۵)، مؤرّج گفت: نحو است که «ضاد» را مضموم کنند، چه اگر چنین کردند با «واو» شدی و کلمه من ذوات الیاء است، «ضاد» را مکسور بگردند چنان که گفتند: بیض، و الاصل: -----

--- (۱). کا: عوج. (۲). آج: معتدل کا، گا: معدله. (۳). آد، کا، گا به. (۴). آد، کا، گا: و معانی. (۵-۶). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). آد، گا: بی همز کا: به غر همزه. (۸). کا: ضاءز. [.....] (۹). کا: یضاء ضیئرا. (۱۰). اساس، آج: اظلم کا: ائ اظلم، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). آد، کا، گا الشاعری. (۱۲). آد: تنازعنا. (۱۳). آد، گا: کردند کا: نکردند. (۱۴). آد، گا: پسری و ائثی عسری کا: پسری و عسری. (۱۵). آد، گا: ذکری و ذفری.

صفحه : ۱۸۰ بوض (۱)، نحو: حمر و صفر و سود و آن کس که او گفت ضاز یضوز گفت اسم او ضوزی باشد، علی فعلی کشوری. *إِنَّ هِيَ*، گفتندی (۲) نیستند الّا نامهایی که بر او نهاده‌اید (۳) شما و پدران شما، ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ خدای تعالی به آن حجّتی فرو نفرستاد. *إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ* متابعت نمی کنند الّا گمان را و از پی گمان می شوند (۴). و (ان)، در هر دو جای به معنی «ما» ی نفی است. و *مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ* و آنچه هوای دل ایشان است یعنی از خدای و استحقاق عبادت بر اینکه بتان (۵) جز نام نیست و آن نام شما نهاده (۶) و پدران شما. آنگه بعضی به گمان و بعضی به هوای نفس بی حجّتی و بیئتی و بصیرتی [۷۸- ر] ایشان را می پرستی، و لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى و به ایشان آمد از خدای تعالی هدی و بیان و ادله بر آن که ایشان خدای نیستند و (۷) عبادت نشاید کرد (۸) جز خدای را. *أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى*، یعنی گمان می برند اینکه بت پرستان که آنچه ایشان تمنا کرده‌اند ایشان را خواهد بود و اینکه بتان شفیعانه (۹) ایشان خواهند بود. و اینکه استفهام را معنی جحد است یعنی نخواهد بود (۱۰) ایشان را که اینکه تمنا کردند (۱۱). *فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى* خدای راست دنیا و آخرت و آنچه خواهد [بدهد] (۱۲) و آنچه خواهد منع کند نه به هوی (۱۳) و مراد کافران (۱۴) که ایشان تمنایی ----- (۱). آج: بیض و بوض. (۲). آج: گفت. (۳). آد، کا، گا: بر نهاده‌اید. (۴). آد: می روند گا: می روید. (۵). همه نسخه بدلها: اصنام. (۶). همه نسخه بدلها: نهاده‌اید. (۷). آد، گا: ایشان را. [.....] (۸). کا: کردن. (۹). آد، گا: شفیع. (۱۰). کا: بودن. (۱۱). آد، گا: چنان که آرزو می کنند. (۱۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۱۳). اساس و آج، اندکی مخدوش است و «نه به یهود» خوانده می شود، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۴). آج و دیگر نسخه بدلها است.

صفحه : ۱۸۱ کردند (۱). و آن محقق شد چه عجب است از آن که دنیا و آخرت خدای راست به آن کس دهد که او خواهد و منع کند از آن که او خواهد. و *كَأَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ* آنگه گفت بس فرشته که در آسمان است که اینکه کافران ایشان را می پرستند و اعتقاد کرده‌اند که ایشان دختران خدای اند و ایشان شفاعت خواهند کرد در حق ایشان که شفاعت ایشان - اگر کنند - در حق اینان هیچ غنایی نکند و سودی ندارد و نه نیز شفاعت هیچ شفیع. *إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى* الّا پس از آن که خدای دستوری دهد آن را که خواهد و رضا دهد. و قوله: و شَفَاعَتُهُمْ، راجع است اینکه ضمیر جمع با معنی «کم» و اخفش گفت: ملک را لفظ (۲) موخّرد است و معنی جمع. و مثله قوله: *فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ* (۳). *إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ*، آنگه گفت اینکه کافران که به قیامت ایمان ندارند فرشتگان را به نام زنان می خوانند از آن جا که گفتند دختران خدای اند، قیل: کتسمیه الاثنی

وقیل: بتسمیة الائنی. آنکه گفت: وَ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ [۷۸-پ] ایشان را به آن هیچ علمی نیست متابعت نمی کنند الا گمان را و گمان از حق هیچ غنا نکنند یعنی هیچ سود ندارد «۴» و به جای او بنایستد «۵». آنکه رسول را امر کرد و گفت: فَأَعْرِضْ عَنِ مَنْ تَوَلَّى، برگرد از آن کس که او از ذکر «۶» معرض است و پشت بر کلام «۷» و نام ما کرده، گفتند مراد به ذکر قرآن -----
 (۱). آج، کا: کنند آد، گا: تمنا بود. (۲). آد، کا، گا واحد. (۳). سوره حاقه (۶۹) آیه ۴۷، آد، کا، گا الا
 من بعد ان يأذن الله لمن يشاء و یرضی، الا پس از آن که خدای تعالی دستوری دهد آن را که خواهد و رضا دهد. (۴). آد، گا:
 نکند. (۵). اساس، آج، کا: بنه ایستد، آد، گا: نایستد. (۶-۷). آج ما.

صفحه : ۱۸۲ است و گفتند «۱» توحید است، و گفتند: «۲» ایمان است، و گفتند: رسول است- علیه السلام. وَ لَمْ يُرِدِ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا و
 الا حیات دنیا و زندگانی سرای نزدیک تر نخواهد. گفت: ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ مبلغ ایشان از علم اینکه است و بیش «۳» نمی دانند و
 علمی نیست ایشان را به ثواب آخرت و احوال قیامت. فزاد گفت: مراد به ضعف «۴» رأی ایشان است و ازراء «۵» عیب بر ایشان گفت:
 قدر عقلشان و نهایت علمشان است که دنیا بر آخرت اختیار کردند «۶». آنکه گفت خدای تو عالمتر است به آن که «۷» گمراه است
 از راه و آن کس که راه برده است و ره یافته یعنی همه را داند و شناسد «۸» و هیچ بر او پوشیده نیست. وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي
 الْأَرْضِ، گفت خدای راست آنچه در آسمان و در زمین است به ملک و ملک، هر کس که از آن چیزی دارد [به عاریت دارد] «۹» و
 چون همه او را باشد جزای «۱۰» باشد. لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسْأَلُوا بِمَا عَمِلُوا تا پاداشت «۱۱» دهد آنان را که اساءت و بدی کرده باشند «۱۲»
 آنچه کرده اند. و پاداشت «۱۳» دهد نیکوکاران را به احسان. يقال: جزیته کذا و بكذا و جزاه الله الجنة و بالجنة «۱۴». و قوله: بِالْحُسْنَى
 ای بالجنة. [۷۹-ر] و هی احسن ممیما عملوا، و مثله قوله: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى «۱۵». الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشِ، گفت
 آنان که اجتناب کنند از گناه کبایر و از فواحش «۱۶» و منکرات. إِلَّا اللَّمَمَ، بعضی گفتند اینکه استثناء صحیح -----
 (۲-۱). آد، کا، گا مراد. [.....]. (۳). آد، کا، گا از اینکه. (۴). آج، آد، گا: تضعیف. (۵). آج: و او را
 آد و گا: ندارد کا: و آن رأی. (۶). همه نسخه ها: کرده اند. (۷). همه نسخه ها: به آن کس که. (۸). آد، گا: می داند و می شناسد.
 (۹). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۱۰). آج: جزا باو آد، کا، گا: جزا با او. (۱۱-۱۳). آد، کا، گا: پاداش. (۱۲). آد، کا، گا به.
 (۱۴). آد، کا، گا و مراد به حسنی بهشت است نظیره. (۱۵). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۶. (۱۶). آد، گا: و فواحش.

صفحه : ۱۸۳ است و معنی آن است الا ان یلم بالفاحشة و یهم بها و لا یفعلها «۱» ثم یتوب عنها. گفت الا آن که همت کند «۲» به گناه
 و آن گناه نکند آنکه «۳» توبه کند از آن و اینکه قول ابو هریره «۴» و مجاهد و حسن و ابو صالح و روایت عطاست از عبد الله عباس.
 و ابو هریره گفت که رسول- علیه السلام- گفت: ان تغفر اللهم تغفر جیمیا و ای عبد لك لا الما اینکه بیتی شعر «۵» است اگر اینکه
 خیر درست باشد رسول- علیه السلام- بر وجهی گفته باشد که موزون نباشد از تقدیم و تأخیر و «لا» «۶» الم گفته باشد بی الف
 قافیه، چه «۷» رسول- علیه السلام- از اینکه «۸» اجتناب کردی و خدای تعالی او را از اینکه تنزیه کرد، گفت: ما علمناه الشعر و ما
 یبغی له «۹» و ما هو بقول شاعر «۱۰» تا ایهام نیفکند «۱۱» عرب را که اینکه قرآن نظم و گفته و انداخته اوست. بعضی دگر گفتند
 اینکه استثناء منقطع [است] «۱۲» التقدير: لكن اللمم، بر اینکه قول لمم از جمله کبایر و فواحش نباشد. آنکه خلاف کردند در معنی
 او بعضی گفتند: مراد آن گناه است «۱۳» که در جاهلیت کردند که خدای تعالی ایشان را به آن نخواهد گرفتن «۱۴». و گفتند «۱۵»
 سبب نزول آیت آن بود که مشرکان مسلمانان را گفتند که: شما تا بدی با ما «۱۶» اینکه -----

----- (۱). آد، گا: و ان فعلها. [.....]. (۲). آد، گا: همت بر گمارد. (۳). آد، گا: و اگر کند. (۴). آد، گا است. (۵). آد، گا: منظوم.
 (۶). آج: الا. (۷). کا: و چون. (۸). آد، کا، گا: از شعر. (۹). سوره یس (۳۶) آیه ۶۹. (۱۰). سوره حاقه (۶۹) آیه ۴۱. (۱۱). آد، گا:
 تا گمان نیفتد. (۱۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۱۳). آد، کا، گا: آن گناه است آج: گاهان است. (۱۴). آد، کا، گا: گرفت.
 (۱۵). اساس: گفتن، با توجه به آج و ضبط دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]. (۱۶). آج: یا بدی با ما آد: با ما بودید گا: تا با ما

بودید.

صفحه ۱۸۴: معاصی و فواحش می‌کردی (۱) اکنون بیامده (۲) بر ما عیب می‌کنی [و ما را وعید می‌کنید] (۳) بر اینکه خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. اینکه قول زید بن [۸۰-] ثابت است و زید بن اسلم و روایت و البی از عبد الله عباس. بعضی دگر گفتند: گناه صغیره خواست مانند نظری (۴) و غمزهای و مانند اینکه. و اشتقاق او از الم بالشئیء اذا نزل به باشد و لم يتعمق (۵) فیه و لم یلزمه، مانند آغاز کاری و ابتدایی و اندکی از او، چنان که در او خوض نکند، و اینکه قول عبد الله مسعود است و مسروق و شعبی و ابو سعید خدری و حذیفه بن الیمان. و طاووس از عبد الله عباس روایت کرد که او گفت: [بہتر چیزی که به «میم» می‌ماند و به تفسیر او می‌شاید کرد] (۶)، آن است که ابو هریره روایت کرد از رسول علیه السلام - که او گفت [۷] چون خدای تعالی نام کسی در جمله زناء بنویسد آن لا- محاله راست باشد اگر به چشم نگردد زناء چشم (۸) باشد و اگر به زبان گوید زناء زبان باشد و اگر به لمس کند (۹) زناء دست (۱۰) باشد و اگر (۱۱) سعی کند زناء پای باد و اگر به فرج کند آن زناست و فاحشه و الا آن دگر ان (۱۲) لم باشد، یعنی بالاضافه الی زناء الفرج. عبد الله زبیر گفت و عکرمة و قتاده و ضحاک: آن باشد که در او حد لازم نباشد در دنیا و در قیامت عذاب نبود خداوندش را (۱۳). کلبی گفت: «لم» بر دو وجه بود، یکی آن که در او حد و عذاب نباشد در دنیا و در قیامت عذاب نبود خداوندش را، و یکی آن که گناهی بود کبیره، چون ----- (۱). همه نسخه بدلها: می‌کردید. (۲). آج، کا: بیامده‌اید. (۳). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۴). آد: نظره‌ای کا: نظرتی کا: نظره. (۵). کذا ذر اساس و آج آد، کا: يتعمق کا: تعمق. (۶). گا: و تفسیر آن شاید کرد. (۷). اساس و افتادگی دارد، از آج افزوده شد. (۸). آد به چشم. (۹). آد، گا: اگر به دست کاری کند کا: اگر به دست بود. (۱۰). کا: لمس. (۱۱). آد، گا به پا. (۱۲). آد، گا: آن دیگرها. (۱۳). آد، گا: فاعلش را، [.....]

صفحه ۱۸۵: کرده شود از آن توبه کنند. عطاء گفت: «لم» عادت نفس باشد، گناهی که مرد به عادت کرده باشد، و آن آن است که رسول - علیه السلام - گفت: (۱) ما من مؤمن الا و له ذنب يصيبه الفينة بعد الفينة، لا يفارقه حتى يفارق الدنيا، یعنی الساعه بعد الساعه. سعید مسیب گفت (۲): از جمله، حدیث النفس باشد و خطوط (۳) بالبال. محمّد بن الحنفیه گفت: «لم» هر چیزی باشد که مردم به او همّت [۸۰-] ر [کند] (۴) از خیر و شر، و دلیل اینکه تأویل آن خبر است که روایت کردند [۵]: ان للشيطان لمة و للملك لمة، و لمة الشيطان الوسوسة و لمة الملك الالهام، گفت: دیو را لمة باشد و فرشته را لمة، لمة دیو وسوسه بود و لمة فرشته الالهام بود. حسین بن الفضل گفت: نظری باشد بی قصد و آن مغفور بود از آن جا که خبر آمد: النظره الاولى لكم و الثانية عليكم نظر اول لم باشد و دوم گناه، فزاء گفت: صغیره باشد - و بیان کردیم که [اصل] (۶) او من الم به اذا نزل به، و منه إلمام الخيال، برای آن که مقیم نباشد عاریتی و رهگزی (۷) [بود] (۸)، قال الاعشى: الم خيال من قتلته بعد ما و هی حبلها من جبلنا فتصمرًا و قال اخر: أئی الم بک الخيال يطوف و مطافه بک فکرة و شعوف و معنی آیت آن است که خدای تعالی گفت: من محسان را جزای نیکوتر از آن کنم که ایشان کرده باشند، و وصف کرد ایشان را گفت: ایشان آنان باشند که از کبایر و فواحش اجتناب کنند الا لم (۹)، و خلاصه معنی و الما گناهی که از آن توبه ----- (۱). کا یالفینة. (۲). آج لم هر چیزی باشد که. (۳). آج: حظوظ. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: کنند. (۵). آج که. (۶-۸). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). کذا در اساس، آج و دیگر نسخه بدلها: ره گذری. (۹). کا: إلا اللهم.

صفحه ۱۸۶: کنند، یا صغیره، که اگر چه توبه نکنند یا گناهی کرده (۱) شود ایشان را - نه بر وجه قصد به آزار خدای - که آن مغفور باشد ایشان را (۲)، که خدای تعالی واسع مغفرت است فراخ آمرزش است واسع الرحمة (۳) است، نظیره قوله: وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ (۴)، گفت: خدای تو فراخ آمرزش است لم را و بزرگ نیاید آمرزیدن گناهان و اگر چه بزرگ باشد، و گناه بنده اگر چه عظیم بود رحمت خدای از او بزرگتر است. از آن (۵) یکی از بزرگان (۶) گفت: الهی اگر همه عالم را بیمارزی مثنی خاک

آمرزیده باشی، گفت: اگر (۷) عالم را بسوزی مثنی خاک (۸) سوخته باشی، بر تو دشخوار (۹) نیست آمرزیدن [۸۰-پ] گناه. و در خیر است که حسن بن هانی (۱۰) ابو نواس را در خواب دیدند، گفتند (۱۱): ما فعل الله بک خدای با تو چه کرد! گفت: غفر لی بیستین قلتها، گفت: مرا بیمارزید به دو بیت که گفته بودم. گفتند: آن بیتها چه بود! گفت: من انا عند الله حتی اذا ذنبت لا یغفر لی ذنبی العفو یرجی من بنی آدم فکیف لا- أرجوه من ربی هو أعلم بکم إذ أنشأکم من الأرض او عالمتر است از شما (۱۲) چون شما را از زمین بیافرید، یعنی پدر شما آدم را که اصل شما اوست، و گفتند: شما را از زمین آفرید از برای آن که نطفه مرد از غذایی (۱۳) است که آدمی خورد و آن همه از ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: که کرده. (۲). آد، کا، گا، إن ربک واسع المغفرة (۳). آج، گا: واسع الرحمة فراخ آمرزش آد: واسع المغفرة فراخ آمرزش. (۴). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: «از آن؟ را ندارد. (۶). آد، گا: یکی از صالحان کا: یکی از جمله صالحان. [.....]. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: باشی و اگر همه. (۸). آج، کا را. (۹). آد، گا: دشوار. (۱۰). آج گفت کا: حسن بن هانی را که معروف است به. (۱۱). کا: به او گفتند. (۱۲). آد، گا: به شما. (۱۳). آج و دیگر نسخه بدلها: اغذیه.

صفحه ۱۸۷ زمین است، پس آدمی از نطفه است و نطفه از غذا و غذا از زمین. و إذ أنتم أجنه فی بطون أمهاتکم و چون شما جنین بودی (۱) در شکم مادر (۲). و جمع «جنین» أجنه باشد، و جنین کودک باشد در شکم مادر برای آن که پوشیده باشد، من الجن و هو الستر. فلا تزکوا أنفسکم خود را تزکیه مکنید و مدح مکنی (۳) و تنزیه ساحت خود به زبان خود مکنید (۴) اینکه قول عبد الله عباس است و مجاهد. کلبی گفت و مقاتل (۵): جماعتی را عادت بود که طاعت خود (۶) باز گفتندی و به آن تبجح کردند (۷) که (۸) نماز و روزه و حج ما، خدای تعالی (۹) اینکه آیت فرستاد و گفت: خود را مستای (۱۰)، و رسول - علیه السلام - گفت: إذا رأیت المداحین فاحثوا فی وجوههم التراب چون کسانی را بینی که (۱۱) خود را بستایند، خاک در روی ایشان پاشی. (۱۲) هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اتَّقَى او عالمتر است به متقیان که کیست که از معاصی بپرهیزد و به طاعت عمل کند (۱۳)، و آن عمل برای خدای کند، و اینکه قول از [۸۱-ر] امیر المؤمنین علی روایت کردند. أفرأیت الذی تولى، عبد الله عیاس گفت و سدی و کلبی و مسیب بن شریک که: اینکه آیت (۱۴) در حق (۱۵) عثمان بن عفان آمد که او عادت داشت که صدقه و نفقه نیکو کردی، برادری بود او را از جهت رضاع، نام او عبد الله بن سعد - ----- (۱). آج، کا، گا: بودید. (۲). آد: مادران. (۳). آج، کا: مکنید آد، گا: مدح خود مگویید. (۴). آد، کا، گا: مگویید. (۵). آد، کا، گا: کلبی و مقاتل گفتند. (۶). آد، گا را. (۷). آد، گا: افتخار کردند. [.....]. (۸). کا گفتندی. (۹). آد، گا خدای تعالی دانست که ایشان لاف می‌زنند و نظر تحقیق ندارند. (۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: مستایید. (۱۱). آج، کا، گا: بینید که. (۱۲). آج و دیگر نسخه بدلها پاشید. (۱۳). آد، گا: به طاعت در آویزد. (۱۴). آج و دیگر نسخه بدلها: آیه. (۱۵). آج: آیه برای آد: آیه در شأن.

صفحه ۱۸۸ بن ابی سرح، و او منافق بود، او را ملامت کرد بر آن دادن (۱)، گفت: چنین که تو می‌کنی زود باشد که دروش (۲) شوی و محتاج گردی (۳). عثمان گفت: من گناهان بسیار دارم (۴)، اینکه برای آن می‌کنم تا کفارت گناهان من شود. او گفت: اینکه شتر که داری با رحل و آلت به من ده تا من جمله گناهان تو بر گیرم، شتر بدو داد و گواه برگرفت (۵) و دست از آن صدقه دادن بداشت، خدای تعالی اینکه فرستاد (۶)، گفت: أفرأیت الذی (۷) دیدی ای محمد آن مرد که بگریخت و پشت به هزیمت داد روز احد! و أعطی قلیلاً و چیزی اندک داد به صاحبش (۸) عبد الله بن سعد (۹) یعنی آن شتر که بدو داد. و آکدی، ای قطع خیره و عطا، و آن خیر که می‌کرد باز گرفت، چون (۱۰) آیت آمد بر آن متأسف شد و با سر خیر کردن رفت و اینکه خبر ابو اسحاق الثعلبی (۱۱) امام اصحاب الحدیث در تفسیر خود آورد. مجاهد گفت: و ابن زید: آیت در ولید مغیره (۱۲) آمد، و او رسول را متابعت نمودی در بعضی کارها، مشرکان او را منع کردند (۱۳)، او گفت: من از عذاب خدای می‌ترسم، اینکه (۱۴) کس گفت: چندینی (۱۵) از مالت به من ده تا من گناهان تو بر گیرم. او با سر شرک شد و از آنچه گفته بود اندکی بداد و خیری که کردی پیش

از آن [۸۱-پ] باز گرفت، اینکه آیت در او «۱۶» فرود آمد. ----- (۱). آد، گا: بر صدقه دادن. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: درویش. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها به خواستن. (۴). آد، گا و مظالم متراکم. (۵). آج، کا: بر او گرفت آد، گا: بر خود گرفت. (۶). آج، آد، گا و. [.....]. (۷). آج، آد، گا تولی. (۸). آد، گا یعنی. (۹). آد، گا: عبد الله بن سعد بن ابی سرح. (۱۰). آد، کا، گا اینکه. (۱۱). آد، کا، گا المفسر. (۱۲). آد، گا: ولید بن مغیره. (۱۳). آد، کا، گا: عیب کردند. (۱۴). آج، آد، گا: آن. (۱۵). کذا: در اساس، شاید «چند بیتی» کا: چندین گا: چیزی. (۱۶). آد، گا: در حق او.

صفحه : ۱۸۹ عطاء بن یسار گفت: آیت در مردی آمد که او برگی ساخته بود تا پیش رسول- علیه السلام- آید «۱»، یکی گفت «۲»: چه خواهی کردن! گفت: همانا از خیر او نصیبی یابم. گفت: اینکه که ساخته‌ای مراده و من جمله گناهان تو برگیرم، اینکه آیت فرود آمد در او. سدی گفت: اینکه آیت در عاص بن وائل السهمی آمد که او در بعضی کارها رسول را- علیه السلام- موافقت نمودی. محمد بن کعب گفت: آیت در ابو جهل آمد که او گفت: «و الله ما نافرنا محمداً الا بمکارم الاخلاق اینکه آیت در او آمد. وَأَعْطَى قَلِيلًا مِنَ الْعَطَاءِ وَ اَكْدَى، بخل بالباقي، یعنی عطا اندک داد و به باقی بخل کرد و منع، و اصل «اکدی» من کدیة الحافر باشد، که «۳» مرد چاه کن چاهی می کند سنگی عظیم پیش آید او را که نتواند بشکستن «۴» به آن فرو ماند آن سنگ را کدیة خوانند، و فعل از او اکدی باشد اذا بلغ الكدیة فقطع الحفر و أیس من الماء. مؤرّج گفت: اکدی إذا منع الخیر، قال الحطیئة: فاعطى قلیلاً ثم اکدی بماله و من یبذل المعروف فی الناس یحمد أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ یَرَى، آیت انکار است بر آن کس که او تحمّل گناه غیري خواست کرد «۵»، گفت: بنزدیک او علم غیب است که با او چه خواهند کرد «۶»، و او می بیند یعنی می داند که آنچه گفت «۷» از تحمّل گناه دیگری چنان است که او گفت. أم لم یُتَبَّأْ بِمَا فِی صُحُفِ مُوسَى یا او را خبر نداده‌اند از آنچه در صحیفه‌ها و اسفار و اجزای توریت موسی است و نیز «۸» صحف ابراهیم ----- (۱). آد، گا: آورد. (۲). آد، کا، گا: یکی او را گفت. (۳). آد، گا گاه باشد که. (۴). آج، گا: شکست آد، گا: نتوان شکست. [.....]. (۶). آد، گا: کردن. (۷-۵). آج و دیگر نسخه بدلها: او گفت. (۸). آد، کا، گا در.

صفحه : ۱۹۰ - علیه السلام- که او وفا [۸۲-ر] کرد به عهدهای خدای تعالی «۱»، وفی و أوفی و وفی ثلاث لغات بمعنی واحد. أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى، ابراهیم- علیه السلام- را وصف کرد به وفی. سعید جبیر و حسن و قتاده گفتند: وفی، ای عمل بما امر به با آنچه او را فرمودند قیام کرد و رسالت خدای به خلق گزارد و از عهده «۹» تکالیف نبوت برون «۱۰» آمد و به همه وفا کرد. ربیع گفت: به خواب که دید وفا کرد و پسر را قربان کرد. ابو العالیه گفت: ارکان اسلام بتمامی به جای آورد، و ذلك قوله تعالی: وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ «۱۱» گفت: پیش از او کس نبود که او را امتحان کردند به دین [و] «۱۲» او سهام «۱۳» و شرایط آن بتمامی به جای آورد أَلَّا ابراهیم- علیه السلام-. و توفیه و توفی تمام بدادن باشد، قال الله تعالی: -----

----- (۱). آد، کا یقال. (۲). کذا در اساس، آج، آد، گا ضبط قرآن مجید: أَلَّا تَزِرُ. (۳). آد، گا: و التّقدیر. (۴). آج دیگری آد، کا، گا: به گناه دیگری. (۵). آد، گا دیگر. (۶). کا: ظالمان. (۷). آد، گا چنان. (۸). آد، گا: و بدو فرود آورد کا: و بر او انزله کرد. (۹). اساس و آج: عهد، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها و معنی جمله تصحیح شد. (۱۰). آد، کا، گا: بیرون. (۱۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۲۴. [.....]. (۱۲). آج، آد و کا که. (۱۳). آد: تمامی گا: تمام.

صفحه : ۱۹۱ لِيُؤْفِيَهُمْ أَجُورَهُمْ «۱». سفیان عینه گفت: وفی، یعنی «۲» ادای امانت کرد. ضحاک گفت: مناسک حج بتمامی بگزارد. عطاء بن الیاس «۳» گفت: ابراهیم- علیه السلام- با خدای عهد کرد که هیچ چیز نخواهد از هیچ کس جز از خدای تعالی. چون او را به آتش انداختند، جبریل آمد به او گفت: هیچ حاجت داری! گفت: حاجت دارم «۴»، أمّا الیک فلا اّمّا به تو ندارم خدای تعالی [۸۲-پ] به اینکه «۵» خصلت «۶» بر او ثنا گفت. حسین بن الفضل گفت: به قیام نمودن به خدمت میهمان «۷» وفا کرد تا او را ابو الأضیاف خواندند. ابو بکر و راق گفت: به شرط دعوی قیام نمود، خدای «۸» او را گفت: أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمَتْ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ «۹»، خدای

تعالی او را به صحت دعوی مطالبت کرد، و امتحان کرد او را در نفس و فرزند و مال، او تن به نیران داد و فرزند به قربان، و مال به مهمان خدای تعالی او را وفادار خواند. و در تفسیر اینکه آیت از رسول - علیه السلام - دو قول روایت کردند: یکی آن که سهل بن عبد الله روایت کرد از پدرش از رسول - علیه السلام - گفت: خبر دهم شما را که خدای تعالی ابراهیم را وفادار چرا خواند! گفتند: بگو یا رسول الله گفت: هر بامداد و شبانگاه بگفتی: فسبحان الله حين تمسون و حين تصبحون، و له الحمد في السموات و الارض و عشيا و حين تظهرون «۱۰»، و قولی دیگر آن است که ابو امامه روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: دانی «۱۱» تا خدای تعالی چرا ابراهیم را وفادار خواند! گفتند: خدای و پیغامبر عالمتر «۱۲» گفت: برای آن که -----

--- (۱). سوره فاطر (۳۵) آیه ۳۰. (۲). آج: آی. (۳). آج، آد، کا: عطاء بن السائب. (۴). آد، کا، گا: گفت. (۵). آد، کا: بدین. (۶). آد، کا: صدق. (۷). آج: مهمان کا، گا: مهمانان. (۸). آج تعالی. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۱۳۱. (۱۰). سوره روم (۳۰) آیه ۱۷ و ۱۸. (۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: دانید. (۱۲). آد، کا، گا: است. [.....]

صفحه : ۱۹۲ او بامداد چهار رکعت نماز کردی. و در خبری دیگر هست که رسول - علیه السلام - گفت: خدای تعالی گفت یا بن آدم ای فرزند آدم؟ عاجز باش از آن که بامداد چهار رکعت نماز کنی تا من تو را «۱» شر آن روز تا با اخر کفایت کنم. سعید جیر خواند: «و فی» به تخفیف. امیا جامع میان اینکه آیت که: أَلَا تَرَىٰ وَازِرَةً وِزْرًا أُخْرَىٰ، و میان آیتی «۲» که: وَ لِيَحْمِلْنَ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ «۳» آن است که اینکه آیت محکم است و محمول [بر] «۴» ظاهر خود، و آن آیت متأول «۵» است [۸۳-] ر، و آن آن است که آن آیت در ائمه و دعاء ضلالت «۶» آمد و گفت: [ایشان بار گناه خود برگیرند. و «أثقالا» یعنی بار گناه آنان که به دعای ایشان ضال شده باشند، یعنی مثل] «۷» آن نه عین آن، چنان که گفت - علیه السلام - : «۸/۹» من سن سنة سيئة فله وزرها و وزر من عمل [بها] «الی يوم القيمة من غير ان ينقص من وزره» شیء، و معنی آن است که: و مثل وزر من عمل بها. ابو ريثه «۱۰» گفت: کودک بودم با پدرم نزدیک رسول - علیه السلام - رفتم «۱۱». چون رسول - علیه السلام - را بدیدم «۱۲» - و پیش از آن ندیده بودم او را - پدرم «۱۳» گفت: دانی تا «۱۴» اینکه کیست! گفتم: نه. گفت: اینکه رسول خداست، من بلرزیدم «۱۵» از آن گفتار و من پیش از آن گمان برده بودم که پیغامبر - علیه السلام - نه از جنس آدمیان باشد، چون مردی را دیدم از آدمیان «۱۶»، مویهای -----

----- (۱). کا از. (۲). آج، کا: آن آیت. (۳). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۱۳. (۴-۷-۸). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). آج، کا: متناول. (۶). آد، کا، گا: با ضلال. (۹). آد: أجره. (۱۰). آد، کا، گا: ابو رشه. (۱۱). آج: رفتم. (۱۲). آج، کا: بدیدم. (۱۳). آد، کا، گا: مرا. (۱۴). آد، کا، گا: که. (۱۵). آد، گا: بترسیدم. (۱۶). آج و دیگر نسخه بدلها: دیدم آدمی. [.....]

صفحه : ۱۹۳ تمام «۱» داشت و اثر حنأ بر او مانده بود، و دو جامه سبز پوشیده داشت. پدرم سلام کرد و بنشست و ساعتی حدیث می کردند. آنگه رسول - علیه السلام - پدرم را گفت: اینکه پسر تو است! گفت: آری «۲»، و رب الكعبة حقا «۳» اشهد به «۴». رسول الله عجب بماند از سوگند او و از شدت شبه من به او. آنگه گفت: اما انه لا- یعنی علیک و لا تجنی علیه جنایت او بر تو نهد و جنایت تو بر او نهند، آنگه اینکه آیت بر خواند: أَلَا تَرَىٰ وَازِرَةً وِزْرًا أُخْرَىٰ. گفت: آنگاه نگاه کردم «۵» از میان کتف او مانند سلعه «۶» ای بود، پدرم گفت: یا رسول الله؟ من طب دانم، اگر فرمایی تا معالجه‌ای کنم اینکه را! گفت: نه، طیب او آن است که آفرید «۷». و أن لیس للإنسان إلما ما سعی، و آن که نیست آدمی را الا آنچه کرده است، یعنی جزا و ثواب و پاداشت «۸» آنچه کرده باشد. و مراد به «سعی» عمل است، و مثله قوله: إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَىٰ «۹». و اخباری که روایت کرده‌اند از آن که خدای تعالی فرزندان را به صلاح پدران به بهشت برد [۸۳- پ]. و گفتند: اینکه آیت منسوخ است بقوله: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ «۱۰» درست نیست، برای آن که از میان اینکه دو آیت تنافی نیست و جمع میانشان درست است. و اخبار با آن که آحاد است محتمل است تأویلی را که مطابق اینکه آیت باشد، و آیت محکم است و اخبار بر جای خود. و اصحاب حدیث در اینکه

آیات «۱۱» اقوالی گفته‌اند نا معتمد، و قول معتمد آن است که رفت که ----- (۱). آد بر اندام. (۲). آد، گا: آی. (۳). اساس: حَقَّها، با توجَّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). آد، گا آری به خدای کعبه و به حقیقت می دانم و سوگند می خورم. (۵). آد، کا، گا: کردیم. (۶). اساس، آج، کا: شعله، با توجه به آد، گا: تصحیح شد. (۷). آد، کا، گا شفا به دست اوست. (۸). کا: پاداش. (۹). سوره لیل (۹۲) آیه ۴. (۱۰). سوره طور (۵۲) آیه ۲۱. (۱۱). آج: آیه.

صفحه : ۱۹۴ هر دو آیت محکم است و محمول بر ظاهر خود «۱». و ثعلبی «۲» در تفسیرش «۳» بیاورد از ابو القاسم بن حبيب عن ابراهيم بن مضارب عن ابيه که او گفت: عبد الله بن طاهر والی خراسان «۴» حسین بن الفضل را بخواند و گفت: را سه آیت مشکل است در قرآن. گفت: و آن کدام است! گفت: «۵» قوله تعالى في قصية ابن آدم فأصبح من التبادمين «۶»، و رسول - عليه السلام - می گوید: الندم توبة چرا توبه او مقبول نیامد. دیگر قوله: و أن ليس للإنسان إلا ما سعى، پس اضعافا مضاعفة «۷» چیست! دیگر قوله تعالى: كل يوم هو في شأن «۸» و او هر روز در شأنی و کاری است، و قول رسول - عليه السلام - که گفت: جف القلم بما أنت لاق، مناقض اینکه است که چون گفت: از همه کارها برداخت، هر روز چه کند اینکه مؤدی باشد بابدا. حسین فضل «۹» جواب داد و گفت: اما حدیث پسر آدم، بدان که اینکه ائمت را خصایصی است که دگر امم را نبود «۱۰»، و جوابی دیگر گفته‌اند دگر «۱۱» مشایخ که: پشیمانی او بر قتل نبود، بر حمل بود و ندم بر حمل «۱۲» توبه نباشد از قتل، و جواب از آیت دوم که: و أن ليس للإنسان إلا ما سعى، اینکه عدل باشد، و اگر یکی را هزار جزا دهد فضل باشد [۸۴-]. و جواب از آیت سیم «۱۳» که گفت «۱۴»: هر روز در شأنی است به اول ابداء کرد و به دیگر احوال اعادت کند، گفت: عبد الله ----- (۱). آج است. (۲). آد، کا، گا: و ابو اسحاق ثعلبی. (۳). کا: تفسیر خود. [.....]. (۴). آج بود. (۵). کا، گا یکی. (۶). سوره مائده (۵) آیه ۳۱. (۷). سوره آل عمران (۴) آیه ۱۳۰. (۸). سوره رحمن (۵۵) آیه ۲۹. (۹). آج و دیگر نسخه بدلها: حسین بن الفضل. (۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: دیگر ائمت را نبود. (۱۱). آد، گا: بعضی. (۱۲). کا، گا: بر آن حمل که او کرد. (۱۳). آج: سوم آد: سیوم. (۱۴). کا او.

صفحه : ۱۹۵ طاهر «۱» برخاست و بوسه بر سر او داد و خراج او مسبوع «۲» کرد. و اینکه جوابها هیچ معتمد نیست و بوسه به زیان آورد «۳»، و نیز مستحق آن «۴» تا خراجی دیگر بر اخراجش «۵» بیفزایند «۶». اما جواب مسأله اول آن است که: ندم مجزّد توبه نباشد تا قصد با او نبود، چون قصد با او بود «۷» و عزم با او مقارن باشد که لا يعود الی مثله فی المستقبل لقبحه باشد، اینکه ندم را نیز عزم «۸» توبه آنکه باشد «۹»، چون بر اینکه وجه نبود توبه نباشد. و امّا جواب مسأله دوم هم خطاست، برای آن که گفت: جزا دهد او را به فضل، و فضل واجب نبود و جزای او «۱۰» واجب بود و مستحق، و جواب صحیح از او آن است که: جز خدای نداند که بر «۱۱» فعلی که مکلفی بکند بر وجه مأمور «۱۲» چه مقدار ثواب باشد او را، و مقادیر ثواب و عقاب جز خدای تعالی نداند، و نه از آن است که «۱۳» به ادله و مقایس استخراج توان کرد، از آن جاست که روا بود که زید طاعتی بکند بر وجهی او را یک ثواب بود بر آن، و عمر «۱۴» همان طاعت بکند صد جزا و «۱۵» ثواب را مستحق بود، لاختلاف الوجه الذی یقعان علیه «۱۶». اما جواب سیم «۱۷» هم خطاست برای آن که جف القلم بما انت لاق مراد ----- (۱). آج: عبد الله بن طاهر. (۲). آد، کا، گا: مسوَّغ. (۳). کا: و بوسه عبد الله بدین سبب نه بر جای خود بود. [.....]. (۴). کا بود. (۵). آج، آد، کا: خراجش. (۶). آد، کافر بیفزاید. (۷). آد، گا: قصد او توبه. (۸). آد: را با اینکه عزم. (۹). آج و دیگر نسخه بدلها و. (۱۰). کا، گا: و جزا. (۱۱). آد، کا، گا: بر هر. (۱۲). آد، کا، گا به. (۱۳). کا: نه از آن جمله است که گا: نه از آن قسم است. (۱۴). آج و همه نسخه بدلها: عمرو. (۱۵). آد، کا، گا: و صد چندان. (۱۶). کا: يتعلّق علیه. (۱۷). آج، کا: سوم. [.....].

صفحه : ۱۹۶ ایجاد نیست، مراد آن است که در ازل حکم کرد و بنوشت که در اوقات مستقبل به حسب مصلحت هر روز و هر ساعت چه خواهد کرد، آنکه به اوقات خود می کرد، و نه آن است که به ازل ایجاد کرد همه به یک بار چه خلاف اینکه معلوم

است، و اگر تسلیم کنیم «۱» که ایجاد کرد «۲» در وقت دوم اعادت موجود چگونه شاید کرد «۳» مگر [۸۴-پ] گوید «۴»: اول ایجاد کرد پس اعلام کرد و فانی کرد آنگه اعادت کرد، و اینکه باطل است عقلا و شرعا و اینکه خود در کلام او نیست. ابو بکر و راق گفت: *إِلَّا مَا سَعَى*، یعنی *إِلَّا مَا نَوَى* آ آنچه نیت کرده باشد، بیانیه قوله - علیه السلام - : *يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَى نِيَّتِهِمْ*. و آن سعه سوف یری سعی او «۵» و عمل او و کردار او ببینند یعنی جزای عمل و سعی او پوشیده نماند. *ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى* آنگه او را جزا کنند و پاداشت «۶» دهند جزای تامتر. *يَقَالُ جَزَيْتَهُ كَذَا وَ بَكَذَا*. قال «۷» *الْإخْفَشُ وَ انْشَدَ فِي الْجَمْعِ بَيْنَهُمَا: انْ اجْزِ عِلْقَمَةَ بِنِ سَعِيدِ سَعِيهِ لَمْ اجْزِهِ بِيَلَاءِ يَوْمٍ وَاحِدٍ وَ أَنْهَ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى* و باز گشت و نهایت کارها به خداست تعالی. تا هر یک را «۸» به قدر استحقاق جزا دهد. و گفتند ابتداء منت از اوست و نهایت آمال بدوست «۹» بعضی دگر گفتند نهایت فکرت با «۱۰» اوست چون بدو رسد برسد. بیانش «۱۱» قوله - علیه السلام - : *لَا فِكْرَةَ فِي الرَّبِّ*. و قوله - علیه السلام - *إِذَا* ----- (۱).
 آد، کا، گا: کنند. (۲). آد، گا در اول. (۳). کا: کردن. (۴). آد، گا: گویند. (۵). آج: «سعی او» را ندارد. (۶). آج، کا: پاداش. (۷). اساس، آد، کا، گا: قاله، با توجه به آج تصحیح شد. (۸). کا: هر یکی را. (۹). آج: بر اوست. (۱۰). آد، گا: تا. (۱۱). آد، گا: بیانیه. صفحه : ۱۹۷ *اللَّهُ ذَكَرُوا اللَّهَ فَانْتَهَوْا*. { و شهر بن حوشب روایت کرد از ابو هریره که او گفت یک روز رسول - علیه السلام - در مسجد آمد و اصحاب را گفت: *فِيمَ أَنْتُمْ شَمَا دَرِ چَه کارید!* گفتند: *نَتَفَكَّرُ فِي اللَّهِ* در خدای اندیشه می کنیم گفت: «۱» *تَفَكَّرُوا فِي الْخَلْقِ وَ لَا تَتَفَكَّرُوا فِي الْخَالِقِ فَانِ التَّفَكُّرُ لَا يَحِيطُ بِهِ*، گفت تفکر در خلق کنی در خدای تفکر مکنی که فکرت به او نرسد. خدای تعالی هفت آسمان بیافرید ثخانت «۳» هر آسمانی پانصد ساله راه و از آسمانی تا آسمانی پانصد ساله راه، و هفت زمین همچنین. و در آسمان هفتم او را دریایی است عمقش چندان که از زیر هفت «۴» زمین [۸۴-پ] تا به بالای هفت «۵» آسمان «۶»، خدای را در آن دریا فرشته است «۷» که آن آب تا به کعبش «۸» بیش نیست. *وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكُ وَ ابْكِي* و او آن خداست که بخنداند و بگریاند، بعضی گفتند خنده و گریه حقیقی خواست. گفت آن را که خواهد از خلقان بخنداند آن را که خواهد بگریاند «۹»، به آن که اسبابش بکند و پدید آرد و فعل سبب و فاعل مسبب باشد و سبب او سرور و حزن باشد چنان که گویند: *اضْحَكِي* «۱۰» فلان و ابکانی چو چو سببش بکند یا سببی که عند آن ضحک و بکاء حاصل آید. و اینکه مذهب حسین بصری است که «۱۱» خنده و گریه فعل خداست، و عطاء بن مسلم هم اینکه گفت که *اضْحَكُ وَ ابْكِي* ای، افرح و احزن. آنگه گفت: فرح -----
 ----- (۱). اساس، آج: *تَتَفَكَّرُوا*، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آد، کا، گا: *فانِ الفِکْرَ*. (۳). آج: *ضِخَامَتِ* آد، کا: منبری. [.....] (۴-۵). آد، کا، گا: هفتم. (۶). آد، کا گا و. (۷). همه نسخه‌ها: فرشته‌ای است. (۸). آد، کا، گا: آتش تا به کعب. (۹). آد، کا، گا یعنی. (۱۰). اساس: *اضْحَكُ*، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). کا گفت. صفحه : ۱۹۸ *جَلْبُ* «۱» خنده کند و حزب *جَلْبُ* «۲» گریه «۳» و اینکه [یر] «۴» *اطْلَاقُ* چنین نیست، آنچه از آن بتکلف بود و بتذکر سبب از جهت ما، فعل ما باشد. و آن آن است که از آن نهی کرد و به آن امر کرد، فی قوله: *فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَ لْيَبْكُوا كَثِيرًا* «۵»، و اگر هیچ وجه «۶» مقدور ما نبودی امر و نهی به او تعلق نداشتی. حواله «۷» اینکه فعل به او کرد فی قوله: *أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ وَ تَضْحَكُونَ وَ لَا تَبْكُونَ* «۸»، و فی قوله: *فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ* «۹»، و حقیقت خنده تفتیحی «۱۰» و گشادگی باشد در طرایق «۱۱» روی، عند «۱۲» عجبی که پدید آید یا سروری که در دل آید. و گریه جریان آب چشم بود بر روی از غمی که در دل پدید آید، و گفته [اند] «۱۳»: *بِشَاءِ اللَّهِ* باشد که از فرط سرور گریه آید چنان که گفت «۱۴»: *مِنْ السَّرُورِ بَكَاءٌ* اما نوعی باشد از او که آدمی به آن ملجأ باشد و از خویشتن دفع نتواند [۸۵-پ] کردن «۱۵». و آن چنان بود که کاری عجیب بیند یا کلمه غریب از اینکه معنی بشنود خنده بر او غالب شود «۱۶» چنان که دفع نتواند کرد از خود و همچنین گریه چون سببی پدید آید و حزنی و مصیبتی به حزن «۱۷» مرد مالک نباشد که گریه دفع کند، گفتند آن را «۱۸» *بِهِ خَدَايَ حَوَالَتِ* شاید کردن «۱۹»، و بعضی دگر گفتند اینکه -----
 ----- (۱-۲). آد، گا: جذب. (۳). کا: *«فرح»* خنده آرد و *«حزن»* گریه. (۴). اساس: ندارد،

از آج آورده شد. (۵). سوره توبه (۹) آیه ۸۲. (۶). آد، کا، گا: به هیچ وجه. (۷). آد، کا، گا: و نیز حواله. (۸). سوره نجم (۵۳) آیات ۶۰-۵۹. [.....]. (۹). سوره مطففین (۸۳) آیه ۳۴. (۱۰). آد، گا: تفتح. (۱۱). کذا در اساس، کا آج: ظرایف آد، گا: ظرایف. (۱۲). آد، کا، گا: نزد. (۱۳). اساس: ندارد آج: گفتند، از آد، افزوده شد. (۱۴). کا: چنان که شاعر گوید. (۱۵). آد، کا، گا: کرد. (۱۶). آد، گا: او را خنده آید. (۱۷). آج، کا: محزن. (۱۸). آد: او را. (۱۹). کا: شاید کردند گا: شاید کردن.

صفحه : ۱۹۹ اضافه با خدای تعالی مجاز است و مراد سبب است چنان که گفتیم. و شاعر گفت: ابکانی الدهر و یا ربما اضحکنی الدهر بما یرضی «۱» عایشه گفت سبب نزول آیت آن بود که رسول- علیه السلام- به قومی از صحابه بگزشت «۲» که ایشان می‌خندیدند. گفت: لو تعلمون ما اعلم لبکیتم کثیرا و لضحکتکم قلیلا- اگر شما دانستی آنچه من دانم کم خندیدی و بسیار گریستی «۳». جبرئیل «۴» آمد و اینکه آیت آورد: وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكُ وَ أَبْکَى، رسول باز پس آمد و «۵» آیت برایشان خواند و گفت: چهل گام نرفته بودم تا جبرئیل آمد و اینکه آیت آورد «۶». طاهر مقدس را پرسیدند که [فرشتگان را خنده باشد! گفت: هر چه زیر عرشند تا خدای دوزخ بیافرید نخندیدند. عمر را پرسیدند که «۷» اصحاب رسول خندیدی «۸»! گفت: ای «۹» و الله، و لکن ایمان در دل ایشان استوارتر بود از کوههای رواسی. مجاهد گفت: معنی آیت آن است که اهل بهشت را در بهشت بخندانند و اهل دوزخ را در دوزخ بگریانند. ضحاک گفت: بگریاند ابر را به باران و بخندانند باغ را به بهاران. و اینکه قول از امیر المؤمنین روایت کردند که جهودی او را پرسید از اینکه آیت و گفت: خندانیدن و گریانیدن نه فعل «۱۰» حکیمان باشد فعل سفیهان باشد «۱۱». او جواب چنین داد. شاعر گفت در اینکه معنی: کلّ یوم عن اقحوان جدید تضحک الارض [من] «۱۲» بکاء السماء [۶۸-ر] -----

----- (۱). آد، گا: بما یرزیا. (۲). کا صدّدیقه. (۳). همه نسخه بدلها: بگذشت. [.....]. (۴). آج، آد: سام بن عبد الله کا: بسام بن عبد الله. (۵). آد، کا، گا اینکه. (۶). آد، گا، قرطبی (۱۱۷/۱۷): ما به. (۷). اساس: افتادتگی دارد، از آج افزوده شد. (۸). آد: گرداند. (۹). آج: آری. (۱۰). آج، آد: گرداند. (۱۱). آد، گا: شود. (۱۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

صفحه : ۲۰۰ و هم اینکه معنی به عبارتی دیگر گفتند که: ابکی السحاب بالامطار و اضحک الاشجار بالانوار. و ذو التون مصری گفت: دلهای عارفان بخندانید به آفتاب معرفت و دلهای کافران بگریانید به کفر و نکرت. سهل گفت: مطیع را به رحمت بخندانید «۱» و عاصی را به سخط بگریانید «۲». محمد بن علی ترمذی «۳» گفت: مؤمن را در آخرت بخندانند و در دنیا بگریانند. بسام عبد الله «۴» گفت: دندانشان بخندانید و دلهاشان بگریانید، و انشد: السنّ یضحک و الاحشاء تحترق و انما ضحکها زور و مخترق «۵» یا ربّ باک بعین لا دموع لها و ربّ ضاحک سنّ ماله «۶» رمق «۷» وَ أَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَ أَحْیَا وَ او آن خداست که بمیراند و زنده کند «۸»، بمیراند در دنیا و زنده کند در آخرت «۹» و گفتند معنی آن است که: پدران را بمیراند و پسران را زنده کند «۱۰» و اینکه بیت را بر اینکه تفسیر دادند: قد ارانی الشباب الروح فی بدنی «۱۱» ای، ولدی و گفتند: امات النطفه و احیا النسمه نطفه بمیرانید «۱۲» و خلق را از او زنده آفرید «۱۳» و گفتند: کافران را به نکرت بمیرانید و مؤمن را به معرفت زنده کرد «۱۴» [قال الله تعالی: أُوْ مِنْ كَان مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ «۱۵»]، بعضی دگر گفتند: امات عن ----- (۱). آد، کا، گا: بخندانند. (۲). آد،

کا: بگریاند آد، عاصی را به سخط و شقاوت بگریانند. (۳). همه نسخه‌ها: ترمذی. (۴). آج، آد: سام بن عبد الله کا: بسام بن عبد الله. گا: هشام بن عبد الله. (۵). آد، گا: مخلوق، ایضا قرطبی (۱۱۷/۱۷): مخلوق. [.....]. (۶). آد، گا و تفسیر قرطبی (۱۱۷/۱۷): ما به. (۷). چاپ شعرانی (۳۵۷/۱۰): رهق. (۸). کا: گرداند. (۹). آد، گا: عقبی کا: قیامت. (۱۰). آج، آد: گرداند. (۱۱). آد، کا، گا و قدرانی المشیب الروح فی بدلی، به عنوان مصرع دوم بیت. (۱۲). آد، گا: بمیراند. (۱۳). آد، گا: زنده کند. (۱۴). آد، گا: برحمت زنده کند. (۱۵). سوره انعام (۶) آیه ۱۲۲.

صفحه : ۲۰۱ ذکره و احیی بذکره گروهی را از یاد کرد خود بمیراند به خذلان و گروهی را به یاد کرد خود زنده گرداند «۱» به توفیق ابن عطا گفت: امات بعدله و احیی بفضلله، به عدل بمیرانید و به فضل زنده کرد. و قیل: امات بالمنع و الحرمان و احیی بالوجود

والاحسان. وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى وَ أَنَّهُ آفَرِيدُ آفَرِيدٍ مِنْ حَيَوَانَاتٍ دُو دُو آفَرِيدٍ جَفْتِ جَفْتٍ نَرٍ وَ مَادِهِ، بَرَايَ تَنَاسُلٍ تَا(۲) مُنْقَطِعٍ نَشُوْدٍ وَ جِهَانِ آبَادَانِ مِی بَاشَد چندان که او می خواهد مِنْ نُطْفَةٍ از اینکه آب پشت إِذَا تُمْنِی، ای تَصَبُّهٍ فِی الرَّحْمِ چون در رحم ماده ریخته شود. یقال منی الرَّجُلِ [۸۶-پ] و امنی و اینکه قول ضحاک است و عطا و دیگران(۳) گفتند: تمنی، ای تقدر. یقال: منیت الشیء اذا قدرته. و قال: حَتَّى تَبَيَّنَ مَا يَمْنَى لَكَ الْمَانَى(۴)، ای یقدر لك القادر. و مرگ را از اینکه جهت مئیت خوانند که بر آدمی مقدر است. وَ أَنَّهُ عَلَيْهِ النَّشَاءُ الْأُخْرَى، و بر اوست باز آفریدن دیگر، یعنی اعدت و بعث و نشور و آن که خلق را زنده کند پس از مرگ. وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَ أَقْنَى، و ابو صالح گفت: خلقان را توانگر(۵) کرد(۶) به مال. وَ أَقْنَى قَنِیةً بَدَادَ إِیْشَانِ رَا وَ آن سرمایه است(۷)، ضحاک گفت: توانگر(۸) بکرد به زر و سیم و قنیه داد به چهار پای از گاو و گوسپند(۹) و شتر(۱۰). مجاهد و حسن و قتاده گفتند: اقنی معنی آن است که تو را خدمتکاران پدید کرد. ----- (۱). اساس، و آج: افتادگی دارد، از آد، افزوده شد. (۲). آد، گا نسل. (۳). آد، گا مفسران. (۴). در تفسیر قرطبی (۱۱۸/۱۷) به صورت مصرعی آورده است از ابو قلابه هذلی تا با اینکه بیان که قال الشاعر: حَتَّى تَلْقَى مَا يَمْنَى لَكَ الْمَانَى. [.....] (۸-۵). گا: همه نسخه بدلها: توانگر. (۶). کا: گرداند. (۷). آد، گا: باشد. (۹). همه نسخه بدلها: گوسفند. (۱۰). کا: اشتر.

صفحه ۲۰۲: عبد الله عیاس گفت: اقنی، ای ارضی بما اعطی تو را به آنچه داد راضی کرد. حضرمی گفت: اغنی نفسه و اقنی الخلاق الیه، گفت خود را بی نیاز داشت از خلقان و خلقان را به خود محتاج کرد. ابن زید گفت: اغنی مال بسیار داد و اقنی، مال اندک داد. اخفش گفت: اقنی، افقر(۱). ابن کیسان گفت: اقنی، و اولد فرزند داد تو را. وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشُّعْرَى، گفتند: «شعری» کوبی است به دنبال «ثریا» آن را «مرزم» خوانند. و گفتند: مرزم دگر است و شعری دگر. شعری دو(۲) است: یکی را عبور خوانند برای آن که «مجره» را عبور کند(۳) و یکی «غمیصا» و آن تصغیر غمصاء بود من الغمص و هو الزمص، چنان روشن نیست پنداری از ده(۵) در چشم دارد. و عرب گفتند: در خرافاتی که هست ایشان را- که سهیل و شعری به یک جای مجتمع بودند سهیل به نجد آمد [۸۷-پ] یمانی(۶) شعری العبور از قفا(۷) بیامد مجره را عبر کرد و غمیصا با استاد و بر فراق می گریست(۸) تا چشمش ژفگن شد. یکی را برای اینکه عبور خوانند و یکی را غمیصا. و مراد اینکه جا شعری العبور است که خزاعه آن را پرستیدند. و اول کس که اینکه کرد یکی بود از اشراف ایشان او را ابو کبشه عبد الشعری العبور گفتند(۹). او گفت اینکه را برای آن می پرستم که همه ستارگان فلک به عرض برند(۱۰) و او به طول(۱۱) چون رسول- علیه السلام- بیامد عرب او را «ابو کثیر» خواندند اعنی رسول- علیه السلام- برای مخالفت ایشان را چنان که ابو کبشه مخالفت کرد ایشان را در عبادت شعری. -----

----- (۱). آج: اقصر. (۲). آد، گا کوب. (۳). آد: عبور کا: بگذشته است. (۴). همه نسخه بدلها را. (۵). کذا در اساس و آج آد، کا، گا: کژه. (۶). کذا: در اساس و آج آد، گا، گا شد. (۷). آد، کا، گا او. (۸). آد، کا، گا سهیل. (۹). آد، کا، گا: گفتندی. [.....] (۱۰). اساس: براند، با توجه به آج تصحیح شد. (۱۱). آد، گا: بر طول.

صفحه ۲۰۳: وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى وَ او عاد اول را هلاک کرد که قوم هود بودند. و مدنیان ابو عمرو و یعقوب خواندند: عاد لولی(۱) مدرج مدغم، و نافع «واو» به همزه خواند به روایت سوسی(۲) و قالون عن طریق الحلوانی و لفظ چنین بود که عاد لولی، چنان که گویند: قم لان(۳) یعنی، قم الآن و ضم لثنین یعنیون ضم الاثنین. وَ تَمَوَّدَ فَمَا أَبْقَى وَ ثمود را، که قوم صالح بودند، نیز رها نکرد. وَ قَوْمٌ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ، یعنی اهلک ایضا قوم نوح من قبل و قوم نوح را هلاک کرد پیش از آن(۴) که ایشان ظالمتر و طاغی تر بودند. وَ الْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى، و زمین منقلبه را فرود برد به زمین یعنی شارستانهای(۵) قوم لوط را و آن چهار شهرستان بود: صوانیم(۶) و داد و ما(۷) و عامورا و سدوم(۸) و گفتند جبریل بر زمین انداخت پس از آن که به آسمان برد(۹). فَعَشَّاهَا مَا عَشَّى بِهِ او رسانید آنچه رسانید از سنگ باران که بر او کرد. فَبَأَى آلَ رَبِّكَ تَمَارًا به کدام نعمتهای خدایت شک می کنی و جدل می کنی [۸-پ]! هذا نَذِيرٌ، اشارت است به رسول- علیه السلام- گفت اینکه پیغامبری است از پیغامبران(۱۰) پیشین یعنی چون پیغامبران پیشین او را به

شما فرستاده‌اند چنان که ایشان را به آنان فرستادند. چنان که گویند: فلان واحد من الناس و واحد من بنی آدم. ابو مالک گفت معنی آن است که: اینکه قرآن وعظ و اندازی است از آنچه ----- (۱). اساس: عاد الاولی، با توجه به آد تصحیح شد. (۲). اساس: مسیتی، با توجه به ضبط مأخذ معتبر تصحیح شد کا: میثقی. (۳). آج: الان. (۴). آد، کا، گا إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْعَى (۵). همه نسخه بدلها: شهرستانها. (۶). کا، گا: صوایم. (۷). آد، گا: دادنا کا: دار ما. (۸). آد، کا، گا: سدر. (۹). آد، گا: پس از آن که جبرئیل به آسمان برد به زمین انداخت. (۱۰). همه نسخه‌ها: پیغمبری است از پیغمبران.

صفحه : ۲۰۴ در صحف ابراهیم و موسی «۱». أَرَفَتِ الْأَرْضُ، یعنی قیامت نزدیک رسید و آن را جز خدای تعالی کاشف نیست و مظهر و آشکارا کننده و «ها» برای مبالغت است کقولهم رجل راویة للشعر و نسابه و علامه. قتاده گفت: معنی آن است که جز خدای رد آن «۲» نتواند کردن. و قیل کاشفه، ای کشف یعنی کشف آن به خدای است «۳» و اینکه اسم فاعل است به معنی مصدر و «ها» در او چنان است که در مصادر آید کالعافیه و الباقیه و الداهیه. آنکه مشرکان عرب را گفت: أَمِنَ هَذَا الْحَدِيثِ تَعَجُّبُونَ از اینکه حدیث عجب می داری «۴»! یعنی از اینکه قرآن و از او می خندی «۵» و بر او افسوس می کنی «۶» و نمی گریی «۷» عند «۸» قراءت و سماع آن. وَ أَنْتُمْ سَامِدُونَ، ای غافلون ساهون و شما از آن غافل «۹» و ساهمی. یقال دعنا من سمودك، ای لهوك. و اینکه «۱۰» روایت عوفی و والبی است از عبد الله عباس، عکره گفت: سامدون، ای مغنون، عند «۱۱» سماع قرآن غنا گفتندی به اشعار تا مردم را منع کنند «۱۲» از سماع آن «۱۳». گفت: اینکه لغت اهل یمن است یقال: اسمد له. ای تغن. کلبی گفت: سامد حزین باشد به زبان اهل طی، و اهل یمن گفتند: لاهی باشد. ضحاک گفت: سامد اشر و بطر باشد. عبد الله عباس گفت: شامخین [۸۸-] بانوفهم، به رسول- علیه السلام- بگزشتندی «۱۴» تکبرکنان، مجاهد گفت: غضابا «۱۵» خشم زده و اعراض کنند. -----

----- (۱). آج علیهم السلام است. (۲). آد، گا: آن را دارد. [.....] (۳). همه نسخه‌ها: به خدای تعلق دارد. (۴). آج همه نسخه بدلها: می دارید. (۵). همه نسخه بدلها: می خندید. (۶). آج، آد، گا: می کنید کا: می دارید. (۷). همه نسخه بدلها: نمی گریید. (۸). آد، کا: نزد. (۹). آج: غافلانید دیگر نسخه بدلها: غافلید. (۱۰). آد، گا: قراءت. و. (۱۱). آد، گا: نزد. (۱۲). کا: منع کردند. (۱۳). آد، گا: قرآن و. (۱۴). همه نسخه بدلها: بگزشتندی. (۱۵). اساس: غضبانا، با توجه کا، گا تصحیح شد.

صفحه : ۲۰۵ ابو سلمه گفت: از ابو هریره که: چون «۱» آیت فرود آمد اهل صفه بگریستند «۲». رسول- علیه السلام- گفت: به دوزخ نشود «۳» آن که «۴» از ترس خدای بگریید و به بهشت نشود «۵» آن که بر معصیت مصرّ باشد و اگر شما گناه نکنی خدای قومی را بیارد «۶» که گناه کنند تا ایشان را بیمارزد و به بهشت برد. مردی صحابی روایت کند، نام او حازم «۷»، گفت: جبرئیل- علیه السلام- بنزد «۸» رسول- علیه السلام- آمد، و مردی بنزدیک «۹» رسول- علیه السلام- می گریست، جبرئیل گفت: اینکه کیست که می گرید! گفت: فلان است. جبرئیل- علیه السلام- گفت: هر چیزی «۱۰» از اعمال بنی آدم بسنجند «۱۱» الا گریه که خدای تعالی به یک اشک دریاها پر آتش بنشانند. عبد الله بن سایب گفت: سعد بن ابی وقاص به شهر ما آمد پس از آن که نابینا شده بود. من به سلام او شدم پرسید مرا گفت: تو کیستی! من نسب خود بگفتم «۱۲». گفت: یابن اخ من شنیده‌ام که آواز تو به قرآن خوش است «۱۳» و من از رسول- علیه السلام- شنیدم «۱۴» که اینکه قرآن محزن «۱۵» فرود آمد چون قرآن خوانی بگریی یا «۱۶» بطبع اظهار گریه کنی بتکلف «۱۷». ----- (۱). همه نسخه بدلها اینکه. [.....] (۲). آد، گا: تا آوازشان بلند شد.

رسول- صلی الله علیه و آله هم بگریست. آنگاه صحابه همه بگریستند کا تا آواز ایشان به گریه بلند شد رسول نیز بگریست و صحابه نیز بگریست. (۳-۵). آد، گا: نرود. (۴). آد: هر که. (۶). کا: تا. (۷). آد، گا: مردی از صحابه، نام او حازم. (۸). آد، گا: بنزدیک. (۱۰). آد، گا: در خدمت. (۹). کا را. (۱۱). آج، آد، گا: بر سنجند. (۱۲). آد، گا: گفتم فلانم پسر فلان. (۱۳). آد، گا: که تو قرآن را به آواز خوش خوانی. (۱۴). گا: شنیده‌ام. (۱۵). آد، گا: محزون. (۱۶). کا: و اگر نگریید. [.....] (۱۷). آد، گا: و اگر در اندرون سوزی ندارید به ظاهر اظهار گریه کنید بتکلف.

صفحه : ۲۰۶ ابو الخلیل (۱) گفت: تا اینکه آیت آمد رسول را- علیه السلام- خندان ندید [ند] (۲). فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا، سجده کنی خدای را و پرستی او را. مذهب اهل بیت آن است که اینکه سجده فریضه است برای آن که امر کرد خدای به او باطلاق و ظاهر امر خدای تعالی (۳) اقتضای وجوب کند و نیز اجماع اهل بیت است. عکرمه گفت از عبد الله عباس که رسول- علیه السلام- اینکه سوره در مسجد بخواند (۴) و سجده کرد و اخبار در اینکه معنی بسیار آمد و اینکه سوره از عزائم اربع است که جنب را [۸۸-پ] و حائض را حرام باشد خواندن برای سجده (۵). ----- (۱). اساس: نقطه ندارد، آج: ابو الجلیل. (۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۳). آد، گا: و امر او تعالی. (۴). آد، گا، گا مسلمانان و مشرکان سجده کردند و جن و انس نیز سجده کردند به سجده رسول- صلی الله علیه و آله- و عمر خطاب هین سوره بخواند. (۵). آد، گا: که جنب و حائض را حرام است خواندن آن جهت آن که جنب و پلید را سجده جایز نیست.

صفحه : ۲۰۷

سورة القمر

بدان که اینکه سورت مکی است و پنجاه و پنج آیت است و سیصد و چهل و دو کلمت است و هزار و چهار صد و بیست حرف است (۱). روایت است از (۲) زرّ حیش از ابی کعب که (۳) رسول- علیه السلام- گفت: هر که او سورة القمر بخواند (۴) به هر غبی یعنی یک روز خواند و یک روز نخواند (۵)، روز قیامت برخیزد روی او چون ماه (۶) باشد، و هر که هر شب بخواند روز قیامت می آید و روی او تابنده بود بر روی همه خلقان (۷).

[سورة القمر (۵۴): آیات ۱ تا ۵۵]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اقْتَرَبَتِ السَّاعِيَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ (۱) وَان يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ (۲) وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ (۳) وَاقْدِرْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُرْدَجَرٌ (۴) حِكْمَةٌ بِالْعَمَىٰ فَمَا تَغْنِ النَّذْرُ (۵) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكْرٍ (۶) خُشْعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ (۷) مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمَ عَسَىٰ (۸) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدَجَرَ (۹) فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرَ (۱۰) فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ (۱۱) وَفَجَرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ (۱۲) وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسِيرٍ (۱۳) تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِّمَن كَانَ كُفِرَ (۱۴) وَاقْدِرْ تَرَكَانَهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ (۱۵) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنَذْرٍ (۱۶) وَاقْدِرْ يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ (۱۷) كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنَذْرٍ (۱۸) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصِرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ (۱۹) تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ (۲۰) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنَذْرٍ (۲۱) وَاقْدِرْ يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ (۲۲) كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذْرِ (۲۳) فَقَالُوا أَمْشِرًا مِنَّا وَاحِدًا تَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ (۲۴) أَلْقَى الذِّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشْتَرٌ (۲۵) سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِنَ الْكَذَّابِ الْأَشْتَرِ (۲۶) إِنَّا مَرْسَلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ (۲۷) وَاقْدِرْ أَن الْمَاءِ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلٌّ شَرْبٍ مُّحْتَضِرٌ (۲۸) فَنَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ (۲۹) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنَذْرٍ (۳۰) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ (۳۱) وَاقْدِرْ يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ (۳۲) كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذْرِ (۳۳) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَيْحٍ (۳۴) نِعْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ (۳۵) وَاقْدِرْ

أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذْرِ (۳۶) وَ لَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نَذْرِي (۳۷) وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ (۳۸) فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نَذْرِي (۳۹) وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۴۰) وَ لَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذْرُ (۴۱) كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخَذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ (۴۲) أَ كُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلِيكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ (۴۳) أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ (۴۴) سَيَهْرَمُ الْجَمْعُ وَ يُؤَلُّونَ الذُّبُرُ (۴۵) بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَ السَّاعَةُ أَدْحَى وَ أَمْرٌ (۴۶) إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ (۴۷) يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ (۴۸) إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ (۴۹) وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصِيرِ (۵۰) وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۵۱) وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ (۵۲) وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ (۵۳) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ (۵۴) فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ (۵۵)

[ترجمه]

نزدیک رسید قیامت و شکافته شود ماه. و اگر ببینند علامتی برگردند و گویند جادوی چه توان (۸)۔

----- (۱). آج، آد، گا و. (۲). کا: روایت کرد. (۳). آد، گا: از. (۴). کا: برخواند. (۵). کا: روز بخواند و یک روز نه.

(۶). آد، گا شب چهارده. (۷). کا: تابنده بود از میان خلقان. (۸). کذا: در اساس آج: بر آن. [.....]

صفحه : ۲۰۸ و دروغ دارند و دنبال هوای خود شوند و هر کاری گرفته. آمد به ایشان از خبرها آنچه در او زجری باشد. حکمتی است رسیده چه سود دارد ترسانندگان. برگرد از ایشان آن روز که خواند خواننده به هر چیزی منکر. دلیل ترسان چشمهای ایشان برون می آیند از گورها پنداری که ایشان ملخاند پراکنده. شتابند به خواننده «۱» گویند کافران اینکه روزی است دشوار. دروغ داشتند «۲» پیش او گروه نوح و به دروغ داشتند بنده ما را و گفتند دیوانه است و باز زدند او را. بخواند خدای را که من غلبه کرده شده ام کینه «۳» بکش. باز گشادیم درهای آسمان به آبی ریزنده. و بگشادیم زمین را چشمه ها «۴» به هم رسید آب بر کاری انداخته.

----- (۱). اساس گوینده، که زائد می نمود. (۲). اساس: داشتن با توجه به آج تصحیح

شد. (۳). آج: کینه ام. (۴). اساس، آج: چشمها/ چشمه ها.

صفحه : ۲۰۹ و نهادیم «۱» او را بر خداوندان لوحها و میخها. [۸۹-پ] می رود به چشم ما پاداشت آن کس که بدو کافر شدند. و دست بداشتم علامتی، هست یاد کننده! چگونه بود عذاب من و ترسانیدن. آسان کردیم قرآن برای یاد کردنی، هست یاد کننده! دروغ داشتند قوم هود، چگونه بود عذاب من و بیم کن من «۲». ما بفرستادیم بر ایشان بادی سرد در روزی نحس رونده. بر می کند مردمان را، گویا که ایشان کونهای درخت کنده اند. چگونه بود عذاب من و بیم کن «۳» من. آسان کردیم «۴» قرآن برای یاد کردی «۵»، هست یاد کننده «۶»! دروغ داشتند «۷» ثمود پیغامبر را «۸». ----- (۱). آج:

برنهادیم. (۲-۳). آج: و ترسانیدن. (۴). اساس: آسان کردند، با توجه به ترجمه در همین صفحه تصحیح شد آج: آسان کردن. (۵).

آج: یاد کردنی. (۶). آج: هست که کنند. (۷). آج قوم. (۸). آج: پیغمبر آنرا.

صفحه : ۲۱۰ گفتند آدمی از ما یکی پسروی «۱» کنیم او را ما پس در گمراهی باشیم و دوزخ. بر فکندند وحی بر او از میان ما! بل او دروغزنی است [بطر گرفته] «۲». بدانند «۳» فردا «۴» کیست دروغزن [بطر کننده] «۵»! ما فرستنده شتریم «۶» به آزمایش ایشان را، نگاه دار ایشان را و شکیبایی کن. و خبر ده ایشان را که آب بخشیده است میان ایشان هر نصیبی به حاضر کرده. آواز دادند صاحبشان را تعاطی کرد، پی بکرد. [چگونه بود عذاب من و ترسانیدن من] «۷». ما بفرستادیم برایشان آوازی [تنها] «۸» بودند چون گیاه پوسیده «۹». و آسان بکردیم قرآن را برای یاد کردنی هست یاد کننده! دروغ داشتند گروه لوط پیغامبران را. ما بفرستادیم برایشان بادی سخت آلا لوط را که برهانیدیم به شبگیر. ----- (۱). آج: پیروی. (۲-۷).

اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد. (۳-۵). اساس: بدانند آلا با توجه به آج تصحیح شد. [.....] (۴). آج که. (۶). آج:

فرستاده‌ایم شتر. (۹-۸). آج حظیره گوسپند.

صفحه : ۲۱۱ نعمتی از نزدیک ما، همچنین پاداشت دهیم آن را که شکر کرد. ترسانید ایشان را گرفتن ما، شک کردند پیغامبران را. [۹۰-پ] و کید کردند با او از مهمانش، اثر بردیم چشمهای ایشان، بچشی «۱» عذاب من و ترسانیدن من. آمد به ایشان بامداد عذابی قرار گرفته. بچشی «۲» عذاب من و ترسانیدن من. و آسان بکردیم قرآن را برای یاد کردنی «۳»، هست یاد کننده! و آمدند با آل فرعون پیغامبران. به دروغ داشتند آیات ما همه، بگرفتیم ایشان را گرفتنی عزیزی قادر. کافراتان «۴» بهتر «۵» از [ایشان] «۶»، یا شما را بیزاری هست در کتابها. یا می‌گویند ما همه کینه کشیم. هزیمت کنند «۷» جمله را و برگردانند پشتها. بل قیامت وعده گاه ایشان است و قیامت داهیتر و سختتر «۸» است. ----- (۱-۲). آج: بچشید. (۳). آج: یاد کردن. (۴). آج: کافران تان. (۵). آج: بهترند. (۶). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد. (۷). آج: کننده. (۸). آج: تلختر.

صفحه : ۲۱۲ [۹۱-ر] گناه کاران در گمراهی اند «۱» و دوزخ اند. آن روز که می‌کشند در آتش رویه‌اشان، بچشی «۲» رسیدن دوزخ. ما همه چیزی بیافریدیم به اندازه. و نیست کار [ما] «۳» الا یکی از یکی بگردیدن به چشم. و ما هلاک کردیم پسروانتان، هست از یاد کننده! و همه چیز بکردند در کتابها. و هر خرد و بزرگ نوشته است. پرهیزگاران در بهشتهایی و جویهایی باشند. در نشستگاهی «۴» راست بنزدیک خداوند توانا. قوله تعالی: اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ، معنی آن است که: قیامت نزدیک رسید. و «ساعت» نامی است از نامهای قیامت. وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ و ماه شکافته شد. و حذیفه خواند: و قد انشق القمر و چنان است که انشقاق قمر «۵» به علامت قیام ساعت کرد [۹۱-پ] و گفت: از اعلام قرب قیام ساعت یکی انشقاق قمر است، چون قمر شکافته شد وقت آمد ----- (۱). آج: در گمراهی. (۲). آج: بچشید. (۳). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد. (۴). آج: نشستگاه. [.....] (۵). آد، گا را.

صفحه : ۲۱۳ که قیامت برخیزد، و عطا گفت معنی آن است که: و سینشق القمر، و ماه شکافته خواهد شد، یعنی هنوز «۱» نیست. و اینکه قول خلاف اجماع علماست، و اخبار درست ناطق است به آن که اینکه آیت گذشت. و انشقاق «۲» معجزی بود رسول را- علیه السلام- با هر. راویان اخبار روایت کردند که: کفار قریش گفتند محمّد جادوی است و هر چه می‌خواهیم و اقتراح می‌کنیم از کارها که در زمین است «۳» می‌کند «۴» و به سحر پیش می‌برد، اکنون چیزی که به آسمان تعلق دارد از او التماس کنیم تا تواند که بنماید. بیامدند و گفتند: یا محمّد آنچه التماس کردیم «۵» به جای آوردی یک التماس دیگر هست ما را. گفت: آن چیست! گفتند: ما را می‌باید تا اینکه ماه «۶» که از کوه بر آید «۷» بمانند سپر زرّین و شب چهاردهم تمام شده «۸» برای ما به دو نیم کنی اگر توانی، و دعوی می‌کنی که خدای من خداوند آسمانها و زمینهاست. رسول- علیه السلام- دستوری خواست. چون دستوری یافت، دست برداشت و دعا کرد. خدای تعالی ماه به دو نیمه کرد چنان که نیمه از اینکه جانب کوه بود و یک نیمه از آن دگر جانب، و رسول- علیه السلام- می‌گفت: اللهم اشهد بار خدایا گواه باش، و حاضران را می‌گفت: گواه باشید، اینکه روایت عبد الله مسعود است. عبد الله عباس روایت کرد که: ماه در عهد رسول- علیه السلام- دو نیمه شد، یک نیمه بر سر کوه سویداء «۹» باستاد «۱۰» و یک نیمه بر سر کوه خندمه. ----- (۱). آج وقت. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها قمر. (۳). آد، گا او. (۴). آد، گا می‌داند. (۵). آد، گا در زمین همه. (۶). آد، گا، گا را. (۷). آج: بر آمد آد، گا: بر می‌آید. (۸). آج: چهاردهم بود آد، گا: و آن شب چهاردهم ماه بود. (۹). آج: شویداء. (۱۰). آج، آد، گا: بایستاد.

صفحه : ۲۱۴ أنس مالک روایت کرد که: ماه دو نیمه شد [۹۲-ر] و یک نیمه بدین جانب کوه حری و یک نیمه به دگر جانب. و «۱» أنس روایت کرد که: ماه دو بار در عهد رسول بشکافت، أبو عبد الرحمن السلمی گفت: ما به مداین فرود آمدیم آدینه در آمد، ما به نماز آدینه رفتیم. حذیفه خطبه کرد، در خطبه گفت: الا- انّ الله يقول اقتربت الساعة و انشق القمر، الا- و انّ الساعة قد اقتربت، الا و انّ القمر قد انشق، الا و انّ الدنیا قد اذنت بفراق، الا و انّ اليوم المضمار و غدا السباق، گفت: قیامت بنزدیک رسید و

ماه شکافته شد و دنیا خبر داد به فراق و جدایی، الا و میدان امروز است و سباق و مسابقه فردا. گفت: من پدرم را گفتم: مردمان فردا مسابقه خواهند کرد! (۲) گفت: تو جاهلی نمی‌دانی که چه می‌گویدی او، اینکه مسابقه به عمل می‌خواهد، چون ذکر (۳) آدینه بود (۴)، خطبه کرد و در خطبه اینکه فصل بگفت (۵) و در آخر فصل گفت: ألا و إِنَّ الْعَايَةَ النَّارَ وَالسَّابِقَ مِنْ سَبْقِ إِلَى الْجَنَّةِ أَلَا وَغَايَةُ دُوزَخِ اسْتِ وَ سَابِقِ آن است که سبق برد به بهشت. مسروق روایت کرد از عبد الله (۶) مسعود که: کافران از رسول درخواستند تا برای ایشان ماه بشکافد (۷). چون ماه بشکافت و دو نیمه شد، گفتند: سحر کم ابن ابی کبشه، سحر کرد با شما محمد و بگفتیم (۸) در سوره و النجم که او را برای چه اینکه (۹) لقب نهادند، آنکه گفتند: اینکه به چشم شما چنین نمود (۱۰) به سحر محمد، از مسافران پرسید (۱۱) چون در آیند. پرسیدند، گفتند: ما دیدیم ماه را که دو نیمه شد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. -----

----- (۱). آد، گا: و هم. (۲). آد: خواهند کردن. (۳). آج روز. [.....]. (۴). آد، گا: چون آدینه دیگر شد. (۵). کا: باز گفت. (۶). آد، گا عباس و عبد الله. (۷). آج: بشکافت آد، گا: تا ماه دو نیمه کند. (۸). کا: بگفته‌ایم. (۹). آد، گا: برای چه ابو کبشه. (۱۰). آد، گا: نموده است. (۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: پرسید آد، گا تا همه جای چنین بوده است.

صفحه : ۲۱۵ و إِنَّ يَرَوُا آيَةً، گفت: و اگر آیتی و دلالتی و معجزه‌ای ببینند اعراض کنند و [۹۲-پ] برگردند و گویند: سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ (۱)، اینکه جادوی است رونده و مطرد، یعنی کار محمد اینکه است و اینکه از او بدیع نیست. مجاهد گفت: مستمر، ای ذاهب (۲) باطل سحری است که بشود و باطل گردد و نماند (۳)، يقال: مر الشيء و استمر إذا ذهب و بطل، و مثله: قر و استقر بمعنى. ابو العالیه گفت و ضحاک: مستمر، ای محکم قوی. قتاده گفت: صلب غالب، سخت است من قولهم: مر الحبل و أمرته إذا أحکمت فتله. و کذبوا و اتبعوا أهواءهم و تکذیب کردند و تابع هوای (۴) خود شدند، و کُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ، و هر چیزی و هر کاری قرار گرفته است به جای خود از خیر و شر. قرار گاه خیر بهشت است، و قرار گاه شر دوزخ، یعنی خیر اهلش را به [قرار] (۵) بهشت برد، و شر اهلش را به قرار دوزخ، و بر اینکه تقدیر «باهله» محذوف است، ای مستقر بأهله. مقاتل گفت معنی آن است که: هر حدیثی را نهایی هست و هر کاری را حقیقتی، و گفتند معنی آن است که: هر چه قضا کرده است [خدای تعالی بیاشد و واقع شود، و هر کاری که من تقدیر کرده‌ام در خلق به قرار خود رسیده است] (۶) زایل نشود و آن از (۷) قرار خود بنگردد. و لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُرْدَجَةٌ، گفت: آمد به ایشان یعنی به کافران آنچه در آن زجری هست و وعظی از جمله اخبار، و قوله: مُرْدَجَةٌ، مفتعل من الزجر. و اصل او مزتجر بوده است «تا» را «دال» کردند برای آن که «تا» از حروف مهموسه است و «زا» از حروف مجهوره (۸). و میان مخرج اینکه دو حرف تفاوت است و در نطق دشوار (۹) بود مزتجر گفتن، از اینکه سبب «تا» را «دال» کردند. -----

----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها ای هدا سحر مستمر. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها و. (۳). آد، گا: که برود و زود باطل شود و بنماند. (۴). آد، گا، گا نفس. (۵-۶). اساس: ندارد با توجه به آج، کا افزوده شد. (۷). آج: و از آن کا: و از. [.....]. (۸). گا: مهجوره. (۹). آد، گا: دشوار.

صفحه : ۲۱۶ حِكْمَةٌ بِالْعَةِ حِكْمَتِي اسْتِي (۱) تمام رسیده که در او نقصانی نیست. گفتند مراد قرآن است. فَمَا تُغْنِ التُّدْرُ، چه غنا کند (۲) [۹۴-پ] پیغامبران و ترسانندگان (۳) چون (۴) ایشان نشوند (۵) و کار نبندند (۶) و تکذیب کنند ایشان را و مخالفت نمایند؟ فتَوَلَّ عَنْهُمْ، از ایشان برگرد و پشت بر کار ایشان کن. گفتند: اینکه و امثال اینکه منسوخ است به آیت قتال اگر حمل کنند بر حقیقت و اگر گویند بر سبیل و عظم (۷) و تهدید گفت، جمع توان کردن (۸) میان او و آیت قتال و بیانش آن است که (۹): الی یوم یدع الداع، یعنی رها کن اینکه کافران را تا به روز قیامت، و آن روز (۱۰) باشد که داعی دعوت کند به کاری منکر، فطیع، عظیم (۱۱)، و آن دوزخ است. بعضی دگر گفتند: در کلام محذوفی هست و آن آن است: فتول عنهم فانهم یرون ما ینزل بهم من العذاب یوم یدع الداع الی امر منکر (۱۲) برگرد از ایشان و رها کن ایشان را که ایشان عذاب خود و جزای خود ببینند آن روز که داعی دعوت کند ایشان را به کاری منکر. و علی کل حال، عامل در یوم یدع الداع محذوف است برای آن که محال است که

«فتول» به عامل او «۱۳» کنند. و «نکر» کاری باشد منکر که طبع از او نافر باشد از جهت کراهت و تعدّر «۱۴» و اینکه صفت [است] «۱۵» و مثله: رجل ----- (۱). آج، آد، گا: است. (۲). آد: کنند. (۳). آد، گا: ترسندگان. (۴). آد، گا، گا ائتان. (۵). آج، کا: بشنوند. (۶). اساس: بندند، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). آد است. (۸). آد، گا، گا: کرد. (۹). آج حسن گفت معنی آیت آن است که آد، گا، گا حسن گفت معنی آیت آن است که در آخر می گوید. (۱۰). آد، گا، گا: روزی. (۱۱). آد، گا، گا: و نکر، کاری فظیع و عظیم و منکر بود. (۱۲). آد، گا، گا گفت. [.....] (۱۳). آد، گا، گا: وی. (۱۴). آد: تقزز کا: قدورات گا: قذارت. (۱۵). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد.

صفحه : ۲۱۷ جنب و ارض جرز «۱». و در معنی او خلاف کردند، بعضی گفتند: مراد قیامت است و گفتند مراد دوزخ است. و این کثیر «کاف» را تسکین کرد «نکر» خواند و باقی قراء به ضم «کاف» و مجاهد «نکر» به ضم «نون» و کسر «کاف»، علی الفعل المجهول. «خُشَعًا» (۲) خُشَعًا خواندند علی الجمع. و عبد الله مسعود خواند: (خاشعاً ابصارهم) (۹۳-پ] فزاء و ابو عبيده «۳» گفتند: چون اسم متأخر باشد از فعل، توحید و جمع و تذکیر و تأنیث روا باشد. يقول مررت برجال حسن وجوههم و حسنه وجوههم و حسان وجوههم، قال الشاعر: و شباب حسن اوجههم من إیاد بن نزار بن معدّ و قال آخر: یرمی الفجاج بها الرکبان معترضاً اعناق بزلها مرخی لها «۴» الجدل فزاء گفت: اگر «معترضه» گفتی یا «معترضات» روا بودی و كذلك «مرخاء» و «مرخیات» هر سه جایز بودی، هم آن «۵» لفظ واحد که در «۶» بیت هست و هم اینکه دو لفظ که گفتیم از جمع و تأنیث. گفت در آن حال که چشمهای ایشان ذلیل باشد و در پیش فگنده، یخرجون من الأجدات از گورها برون آیند پنداری که ملخ پراکنده‌اند و منتشر، لفظ واحد است برای آن که صفت جراد است علی اللفظ، و نظیره قوله: کالفراس المبتوث «۷». ----- (۱). کا: جرد. (۲). اساس، آد، گا، گا: خاشعا، با توجه به آج و قرآن مجید تصحیح شد. (۳). آد: ابو عبید. (۴). آج: بها. (۵). کا: همان. (۶). آد، گا اینکه. (۷). سوره قارعه (۱۰۱) آیه ۴.

صفحه : ۲۱۸ مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ مَسْرِعَ بَاشِنْدَ بَهِ خَوَانِدَه عِنِی بَهِ اِجَابَتِ اَوْ شَتَابِ مِی کِنِنْد. يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمَ عَسَىٰ تَكْفُرُونَ كَافِرَانِ گويند: اینکه روزی دشخوار «۱» است. كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ [گفت: به دروغ داشتند پیش ایشان، یعنی پیش از اهل مکه قوم نوح] «۲» نوح را. فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا تَكْذِيبَ كَرَدَنْدَ بِنْدَه مَ ا ر ا یعنی نوح را. وَقَالُوا مَجْنُونٌ اِی هُو مَجْنُونِ كَگفتند: او دیوانه است. وَازْدَجَرَ وَ زَجَرَ كَرَدَنْدَ اَوْ ر ا وَ بَاز زَدَنْد، یعنی او را از دعوت منع کردند. اِبْن زَیْد كَگفت: او را تهدید کردند، و گفتند: لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ «۳». فَدَعَا رَبَّهُ نوح «۴» - عليه السلام - خدای را بخواند و گفت: اَنِّی مَغْلُوبٌ مَرَا غَلْبَه كَرَدَنْدَ اِیْنَان. فَاَنْتَصِرُ كَیْنَه بَكْشِ اِز اِیْنَان بَرَای مَن مِجَاهِد كَگفت: نوح - عليه السلام - بیامدی و دعوت کردی [۹۴-ر] و او را بگرفتندی و گلوی او بیفشاردندی تا بی هوش شدی، چون با هوش آمدی گفتی: بار خدایا مگیر اینان را که نمی دانند. فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ، حَق تَعَالَى كَگفت چون نوح را اجابت نکردند «۵»، و نوح برایشان دعا کرد، و ما اجابت کردیم و عذاب فرستادیم درهای آسمان بر گشادیم به آبی رونده که چهل شبانه روز ناستاد «۶»، قال امرؤ القیس یصف غیثا: راح تمریه الصبا ثم انتحی فیه شؤبوب جنوب منهرم ای سائل، و قال سلامه بن جندل یصف فرسا «۷»: ----- (۱). آد، گا: دشوار. (۲). اساس، آج: ندارد آد دروغ داشتند پیش از ایشان یعنی اهل مکه قوم نوح، با توجه به کا افزوده شد. (۳). سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۱۶ و ۱۶۷. (۴). کا: پس نوح. [.....] (۵). اساس: کردند، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). آد، گا، گا: نایستاد. (۷). آد، گا: فرسها.

صفحه : ۲۱۹ فَاَلْمَاءُ مِنْهُمْ وَ الشَّدَّ «۱» مَنحَدَرٌ وَ الْقَصْبُ مَضْطَمَرٌ وَ اللَّوْنُ غَرِيبٌ وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا، كَگفت: بَشَكَفْتِمْ زَمِینَ رَا بَهِ چشمة‌های «۲» آب تا همه زمین چشمه‌های «۳» آب شد. در خبری آمد که چهل شبانه روز آب از آسمان می آمد [و معلق در هوا می استاد] «۴» و چهل شبانه روز آب از زمین همی آمد، آنکه آب آسمان بر آب زمین آمد، و ذلك قوله: فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدِ قَدِرَ

آنها بر هم آمدند بر کاری تقدیر کرده، گفتند: مقدار انداخته «۵» چنان که آب آسمان بر آب زمین یک قطره کما بیش نبود، و گفتند: بر کاری که تقدیر کردند در «۶» لوح محفوظ. محمّد بن کعب گفت: اقواتی «۷» پیش از اجسام تقدیر کردند و بلا پیش از مبتلا. و اینکه آیت بخواند قوله: وَحَمَلْنَا عَلَى ذَاتِ الْوَالِحِ وَدُسِيرٍ وَ مَا نُوحِیَ رَا بَرِ کَشْتِی نِهَادِیْمِ خَدَاوْنِد لُوْحَهَا وَ مِیْخَهَا. ذَاتِ الْوَالِحِ، صفت موصوفی محذوف است، اُی علی سفینه ذات الواح، جمع لوح و دسر مسامیر، واحدها دسار و دسیر، و اینکه قول قتاده و قرظی است و ابن زید و روایت و البی از عبد الله عباس. حسن بصری گفت و شهر بن حوشب: دسر سینه کشتی باشد، برای [آن] «۸» دسر خوانند [که تدر الماء بجوئجه اُی تدفعه، و الدسر الدفع، و میخ را هم برای اینکه دسار خوانند] «۹»، فعال بمعنی مفعول ککتاب بمعنی مکتوب و حساب بمعنی محسوب [۹۴-پ]. مجاهد گفت: عوارض کشتی باشد، ضحاک گفت: اصل کشتی باشد و الواح جوانبش. ابن ابی نجیح گفت از مجاهد که: اضلاع کشتی باشد. تجری بأعیننا می رود به چشمهای ما یعنی چنان که ما می بینیم و می دانیم، مقاتل حیّان گفت: یعنی به حفظ ما، و منه قول الناس للمودع: عین الله

(۱). اساس: و السیل، با توجه به کا تصحیح شد. (۳-۲). اساس: چشمهای / چشمه‌های. (۴). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد. (۵). آد، گا: تقدیر کرده و انداخته شده. (۶). آج: بر. (۷). آد، کا، گا: اقوات. (۸-۹). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۲۲۰ علیک. مقاتل سلیمان گفت. بوحینا به وحی ما. مقاتل گفت به «۱» فرمان ما. جزاء لمن کان کفر، نصب او بر مفعول له است، اُی فعلنا ذلک من الطوفان و ارسال الماء علیهم جزاء و ثوابا لنوح- علیه السلام- و هو الّذی کان کفر و جحد حقّه، و نوح است که کفر آوردند به او و جحد کردند حق او را، و بعضی دگر گفتند «من» اینکه جا به معنی «ما» ی مصدری است، یعنی جزاء لما کان کفر من نعم الله، اُی لکفرهم، اینکه قول ابن زید است. بعضی دگر گفتند که: معنی آن است که عاقبتانهم لله «۲»، و قوله: لمن کان کفر [خداست، برای آن که ایشان کافراند و خدای تعالی مکفور به، مجاهد خواند: جزاء لمن کان کفر] «۳»، به فتح «کاف» و «فا»، یعنی کان الغرق و «۴» الهلاک جزاء للکفار «۵». خدای تعالی همه را هلاک بر آورد و کس از آن عذاب نرسد «۶» مگر عوج بن عنق «۷» که آب زیر کمر بست او بود، و گفتند که: سبب نجات او آن بود که نوح- علیه السلام- محتاج بود به چوب ساج برای کشتی و نقل آن به دست عوج «۸» راست می آمد. نوح- علیه السلام- او را بفرمود، او فرمان برد و آن چوب «۹» از شام بر گردن گرفت و بیاورد و خدای تعالی تأخیر عذاب او کرد و او را از غرق برهانید. و لقد ترکناها آتیّه، گفت: ما رها کردیم آن کشتی را آیتی، یعنی ما آن را آیتی کردیم و دلالتی و عبرتی. قتاده گفت: خدای تعالی پس از سکون طوفان آن کشتی را رها کرد [۹۵-ر] به باقردی رها کرد از زمین جزیره «۱۰» تا به عهد رسول ما- علیه السلام- بماند، و مردم می رفتند و می دیدند و «۱۱» عبرت می گرفتند، و بسیار ----- (۱). آد، کا، گا: به وحی ما و به. (۲). آد، کا، گا: و الله. (۳). اساس، آج: ندارد، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). گا و الطوفان. [...] «۵». آج، کا، گا: للکفار آد: لکفار. (۶). آد، گا: نجست. (۷). آد، گا: عوج بن العنق. (۸). آج: عوج بن عنق. (۹). آد، گا: چوبها. (۱۰). آد، گا: مدینه. (۱۱). آد، گا بدو.

صفحه : ۲۲۱ کشتی گران «۱» پس از آن کردند به بسیار مدت و هیچ یک را اثر نماند. فهل من مدکر، کس هست که یاد کند و «۲» متعظ شود و عبرت گیرد و بترسد از مثل آن! آنکه گفت: فكيف كان عذابي ونذري، گفت بر سبیل تعجب و تقریب «۳»: عذاب انذار من چون بود، فزاء گفت: «نذر» و انذار یکی باشد، يقول العرب: انذرته انذارا و نذرا، کما يقول: انفقت انفاقا و نفقه و، و أيقنت ايقاتا و يقينا. آنکه گفت: و لقد يسرنا القرآن للذکر ما قرآن را آسان بکردیم «۴» برای ذکر، یعنی چنان ساختیم که به او متذکر توان شدن و اعتبار گرفتن. سعید جبیر گفت: للذکر، اُی للحفاظ چنان ساختیم که «۵» آسان باشد یاد گرفتن «۶»، و گفت: از کتابهای خدای تعالی هیچ کتاب نیست که آن «۷» از بر خوانند الا قرآن. فهل من مُدِّکِر، اُی متذکر متعظ کس هست که در اینکه اندیشه کند و پند برگیرد! مطر الوراق گفت در تفسیر اینکه آیت: هل من طالب [علم] «۸» فیعان علیه هیچ طالب علم هست که او را

معاونت کنند بر آن! كَذَّبَتْ عَادٌ [فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنَذْرِي، آنکه چون طرفی قصه نوح برفت، قصه عاد طرفی آغاز کرد که ایشان قوم هود بودند، گفت: كَذَّبَتْ عَادٌ] «۹» عاد دروغ داشتند پیغامبر را هود را «۱۰». آنکه گفت: عذاب من و انذار من برایشان «۱۱» چون بود، آنکه طرفی بیان کرد آن را گفت: إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ، ما بفرستادیم ----- (۱). آج، آد، گا: کشتیهای. (۲). آج، کا اندیشه کند آد، گا اندیشه نماید. (۳). آد، گا که. (۴). کا: خوار بگردیم. (۵). آد، گا خوار و. (۶). آد، گا آن. (۷). آد، کا، گا را. [.....] (۸-۹). اساس: ندارد با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). آج: پیغمبر مرا هود را آد، گا: پیغمبر مرا یعنی هود کا: پیغمبر من هود را. (۱۱). آد، گا: من ایشان را.

صفحه : ۲۲۲ برایشان بادی «۱» سخت در روزی شوم بد که نحوست او مستمر و پیوسته بود، و آن روز چهارشنبه آخرین ماه بود که در آن ماه دگر چهارشنبه نبود [۹۵-پ]، هیچ کس را رها نکرد از خرد «۲» و بزرگ الّا همه را هلاک کرد. هارون أهور خواند: «نحس» بکسر الحاء: تَنَزَّعَ النَّاسُ مردم را از جای می کند «۳» و می انداخت ایشان را و گردن می شکست. محمد بن اسحاق گفت: چون باد آغاز کرد هفت مرد از عاد از جمله اقویا و أشداء ایشان که از ایشان قویتر و جسیمتر نبودند، شش را نام در اینکه خبر هست، منهم: عمرو بن الحلیّ و الحارث بن شداد و الهلقام و خلجان «۴» بن سعد، و دو پسر از آن تقن «۵» و مردی دیگر، اینان بیامدند و عیال خود را در شعبی بردند و خود بر در آن شعب صف زدند و بایستادند تا باد را دفع کنند از آنان که در شعب بودند، باد در می آمد و یک یک مرد را از جای می کند و بر کوه می زد و پاره پاره می کرد تا همه را هلاک کرد، زنی از جمله آن زنان که در شعب بودند اینکه بپتها بگفت: ذهب الدهر بعمر و بن حلیّ و الهیتات ثم بالحارث و الهل قام طلاع الثّیّات و ألدی سدّ مهب الزّی ح أزیام البلیّات ابو حمزه الثمالیّ گفت باسنادش از رسول - علیه السلام - که باد مردگان ایشان را از گورها بر آورد. کَانَهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ پنداشتی «۶» که ایشان تنه درختان خرمانند از بیخ برکنده. و الاعجاز جمع عجز كأعضاء و عضد، و برای آن تشبیه کرد ایشان را به تنه درخت و کو «۷» درخت که «۸» آن را شاخها زده باشند که چون ----- (۱). آد، گا سرد. (۲). آد، کا: خورد. (۳). آد، کا، گا: بر می کند. (۴). کا: خلنان، گا: خلخان. (۵). آد، گا: تقن. (۶). آج: بنداختی. (۷). کذا: در اساس (!) آج، کا: کونه. (۸). آد، کا: تنه درخت خرما که.

صفحه : ۲۲۳ باد می درآمد «۱» سرهای ایشان از تن می گسست و دستهای ایشان جدا می کرد، تنهای ایشان افتاده بود بی سر بمانند درخت سر بزده «۲». ابو بکر انباری «۳» گفت: مبرّد را «۴» به حضرت اسماعیل بن اسحاق القاضی [۹۶-ر] از هزار مسأله پرسیدند از جمله آن مسائل اینکه بود که چرا خدای تعالی گفت: جاءها ریح عاصف «۵»، و دگر جای: و لسليمان الرّيح عاصف «۶»، یک جای بی «تا» و دگر جای با «تا» ی تأنیث، و كذلك قوله: أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ، و: أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ! گفت: هر چه از اینکه باب آید تذکیر او بر لفظ محمول بود و تأنیث بر معنی. فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنَذْرِي «۷» [عذاب من و وعید من برایشان چون بود!] «۸». وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ، [و تفسیر اینکه آیت برفت] «۹». كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ، آنکه گفت: ثمود، که قوم صالح بودند، تکذیب کردند و دروغ داشتند انذار صالح را - علیه السلام - و روا باشد [که] «۱۰» «نذر» جمع نذیر باشد اینکه جا. فَقَالُوا كَفَتُوا: أُبَشْرًا مِنَّا وَاِحْدًا نَتَّبِعُهُ ما آدمی را هم از ما «۱۱» چون ما متابعت کنیم «۱۲»! إِنَّا إِذَا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ [ما آنگاه در ضلال و گمراهی باشیم از دین ----- (۱). کا: باد بر می آمد. (۲). آج، آد، گا: سر زده. (۳). اساس، آج: انباری، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۴). اساس گفتیم، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۵). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۲. (۶). سوره انبیا (۲۱) آیه ۸. (۷). کا آنکه گفت. (۸-۹). اساس، آج، ترجمه ندارد، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). آج یکی. (۱۲). آد، گا او را.

صفحه : ۲۲۴ پدران «۱». عبد الله عباس گفت: أی فی عذاب. قتاده گفت: عنا و رنج باشد، سفیان عیینه «۲» گفت: جمع «سعیر» باشد آتش افروخته. فزّاء گفت: جنون ما در دیوانگی باشیم اگر چنین کنیم «۳»، من قولهم: ناقة مسعورة «۴» اذا كانت خفيفة الرأس هائمة

علی وجهها، قال الشاعر. تخال بها سعرا اذ العيس هزها ذميل و ايضاع من السير متعب وهب گفت: أى فى بعد من الحق. ابو السمال العدوى خواند: «أبشر منّا» به رفع، و در عربیت هر دو رواست. آنکه گفت بر سبیل انکار: أ ألقى الذكُرَ عَلَيْهِ مِن بَيْنَا مِن مَّيَانِ مَا هَمَّه، راست «۵» القای وحی بر او کردند، بل او دروغزنی است بطر و متکبر، می خواهد تا بر ما ترفع کند به دعوی پیغامبری. ابن ابی حماد گفت: «أشر» لا ابالی «۶» باشد. مجاهد خواند «أشر» بضم «۹۶- پ» [«شین» و هما لغتان مثل حذر و حذر، و یقظ و یقظ. سَيَعْلَمُونَ غَدًا گفت: بدانند فردا قیامت که کذاب أشر کیست. حمزه خواند: «ستعلمون» به «تا» ی خطاب، باقی به «یا» خواندند، خبرا عن الغائب. حمزه گفت: از قول صالح است یا قوم «۷»، و قرآء گفتند «۸»: از قول خداست به ایشان، و قیامت را فردا خواندن مبالغت است در تقریب بر عادت مردمان که گویند: انّ مع الیوم غدا، و مراد نه فردا باشد، ایام مستقبل خواهند. گفتند: مراد روز عذاب است، و گفتند: مراد روز قیامت «۹». ----- (۱). اساس، آج: ندارد، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آد، کا: سفیان بن عیینه. (۳). آد، کا، گا تفسیر سعر بن جنون کرد. (۴). کذا در اساس و همه نسخه بدلها چاپ شعرانی (۳۷۱ / ۱۰) آی مجنونۀ. (۵). کا: ندارد. (۶). آد، کا، گا: لا یبالی. [.....]. (۷). آد، کا، گا ستعلمون. (۸). آد، کا، گا: فزأ گفت. (۹). آد، کا، گا است.

صفحه : ۲۲۵ إنا مرسلوا الناقه فتنه لهم، گفت: ما بودیم که ناقه را بیرون آوردیم از کناره آن کوه که ایشان خواستند برای فتنه و امتحان باشد «۱». فَأَرْتَبَهُمْ مَرَقِبْت كُنْ إِيشَان رَا و نگاه دار و گوش دار، و اصْطَبِرْ و صبر کن به رنج و گفتار ایشان و تعجیل مکن تا فرمان من بدیشان رسد. و «اصطبر» افتعل باشد من الصبر، و [اصل] «۲» اصتبر بوده است، «تا» را «طا» کردند تا حرف از «۳» حروف اطباق باشد مناسب بود، چه «صاد» با «تا» نسبت ندارد، دشخوار است گفتن «تا» عقیب «صاد». وَ تَبْتُهُمْ أَنْ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ، گفت: خبر ده ایشان را که آب از میان ایشان به قسمت است با ناقه. یک روز آب ایشان را بود و یک روز ناقه را. آن روز که ایشان را «۴» نباشد، ناقه «۵» ایشان را به بدل آب شیر بدهد «۶». پس ناقه یک روز بیامدی و جمله آب باز خوردی، و بر دگر «۷» روز آب ایشان را بودی، و ناقه امروز که «۸» آب بخوردی عوض «۹» شیر بدادی، برای اینکه بینههم گفت با «۱۰» آن که ناقه با ایشان است، لتغلب العقلاء. كُلُّ شَيْءٍ شَرِبَ مُحْتَضِرٌ، آی [۹۷- ر] كل نصيب، و «شرب» نصيب باشد و «محتضر» مفتعل باشد از حضور، یعنی روز نوبت، ایشان «۱۱»، به آب حاضر آمدندی و روز نوبت ناقه، ناقه حاضر آمدی. ----- (۱). آد، کا، گا: ایشان. (۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). کا: تا حروف آن. (۴). آج و همه نسخه بدلها آب. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: او. (۶). آج: او به بدل آب چنان که آب خورده باشد، شیر به ایشان دهد کا: به بدل آب چندان که آب خورده باشد شیر به ایشان دهد. (۷). کا: با دیگر. (۸). آج، کا: اینکه روز آد: آن روز. (۹). آد، کا: به عوض آن. (۱۰). آج: از. (۱۱). آد، کا، گا ایشان. [.....]

صفحه : ۲۲۶ فَنادوا صاحبهم بخواندند «۱» صاحب خود را که عاقر ناقه بود و نام او قدار بن سالف [بود و او مردی بود سرخ روی، سرخ موی. او را «احمر ثمود» گفتندی. فَتَعاطى فَعَقَرَ، یعنی تولای عقر ناقه کرد، و گفتند: تناولها بسیفه. فَعَقَرَ، أى فَعَقَرها به تیغ او را پی کرد، و عرب از اینکه جا هر عاقر ناقه و جز آن را قدار گویند، تشبیها به قدار بن سالف] «۲» قال الشاعر: أَنَا لَنْضَرْبِ بِالسِّيُوفِ رَعُوسِهِمْ ضَرْبِ الْقَدَارِ نَقِيعَةُ الْقَدَامِ فَكَيْفَ كَانِ عَذَابِي وَ نَذْرُ عَذَابِ وَ انذار من چون بود! آنکه بیان کرد: إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا يَكُ بَانِكٌ بَرِيشَان فرستادیم. فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ، حسن و قتاده «محتظر» خواندند به فتح «ظا» یعنی حظیره، و عامه قرآء «محتظر» خواندند، یعنی صاحب الحظیره. مفسر ان در معنی او خلاف کردند. عبد الله عباس گفت: آن باشد که مرد برای گوسپند «۳» حظیره کند از دار «۴» و چوب و گیاه و شوک، آنکه بعضی از او بیفتد و گوسپندان در پای گیرند و بشکنند، «هشیم» آن باشد. قتاده گفت: «هشیم» استخوان پوسیده باشد و سوخته، و روایتی دیگر از عبد الله عباس آن است که گیاهی باشد که گوسپند بخورده باشد. سعید جبیر گفت: خاک باشد که از دیوار بریزد. ابن زید گفت: درخت پوسیده باشد، و عرب هر چه تر باشد و

خشک شود آن را «هشیم» خوانند، و هشیم کسریر «۵» باشد و هشیم فعیل است بمعنی مفعول. وَلَقَدْ يَسْرَنَا الْقُرْآنَ لَلَّذِكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ، [تفسیر اینکه یاد کرده شد] «۶». ----- (۱). آد، کا، گا ثمود. (۲). اساس، آج: افتادگی دارد، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج: گوسپندان. (۴). آد، کا، گا: چوب. (۵). کلمه در اساس و آج به صورت «کسر سر» هم خوانده می‌شود آد، گا: هشیم کسر. (۶). اساس، آج: ندارد، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه : ۲۲۷ كَذَّبَتْ قَوْمٌ لُوطٍ بِالَّذِي [۹۷-پ]، آنکه گفت: قوم لوط تکذیب کردند به انذار و دروغ داشتند وحی پیغامبران را. اِنَّا اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا مَا بفرستادیم بر ایشان بادی سخت که سنگ ریزه بر ایشان می‌ریخت و سنگهای بزرگ می‌آورد. بعضی دگر گفتند: حاصب خود سنگ باشد. ضحاک گفت: حاصب صغار الحصى «۱» باشد، بعضی دگر گفتند: حاصب و حصب و حصباء سنگی باشد «۲» که همه دستی به او پر نشود و محصّب آن جایگاه را خوانند که در او سنگ اندازند از منی، و منه قول الشافعی: یا راكبا قف بالمحصّب من منی و اهتف بقاعد خيفها فالنّاهض و منه قول عمر لاهل المدينة: حصّبو المسجد، أي صبوا فيه الحصباء «۳» و هو الحصى. آنکه استثناء کرد گفت: اِلَّا آلَ لُوطٍ، یعنی آنان که به او ایمان داشتند و اهل دین او بودند از امت او. نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحْرِ كَمَا اِيشَان را برهانیدیم در وقت سحر. أخفش گفت: برای آن صرف کرد سحر را که نکره است، أراد سحرا من الأسحار، و اگر سحر آن شب خواستی صرف نکردی، گفتی: «بسحر»، چنان که گفت اهبطوا مصرًا «۴»، أي من الامصار و لو أراد مصرًا معینا لقال مصر. نِعْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا، نصب او بر مفعول له است برای نعمت من برایشان. كَذَلِكَ نَجِزِي مَنْ شَكَرَ چنين جزا کنیم آن را که شاکر باشد و شکر نعمت ما کند و ایمان آرد و طاعت به جای آرد، و نعمت آن بود که دشمنان ایشان را هلاک کرد و ایشان را برهانید. وَلَقَدْ اَنْذَرْنَاهُمْ بَطْشَتَنَا، یعنی لوط- علیه السلام- بترسانید [۹۸-ر] ایشان را، یعنی قوم خود را از عذاب و هلاک «۵» ما و گرفتن سخت «۶»، و «بطش» گرفتن ----- (۱). کا: حاصب سنگ ریزه. (۲). آد، گا بزرگ. (۳). آد، کا، گا: الحصباء. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۶۱. (۵). گا: اهلاک. (۶). آد، کا، گا ما.

صفحه : ۲۲۸ بقوت باشد. فَمَارُوا بِالَّذِي شَكَّ اوردند ایشان به رسولان ما یا به وحی- چنان که گفتیم «۱»- علی اختلاف قولین، و «تماری» تفاعل باشد از مرية. وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ اَنْ قَوْمٌ لُوطٍ را «۲»- علیه السلام- مراده کردند او را، یعنی مطالبه کردند او را و خواست تا رها کنند «۳» ایشان را [تا] «۴» دست درازی کنند بر آن مهمانان. و مراده مطالبه باشد بر سبیل ملاینه و ملاطفه، يقال: راده «۵» یروده و ارتاده ارتیادا، و راوده و یراوده مراده، و قال الله تعالی: وَرَاوَدْتَهُ الَّتِي هِيَ فِي بَيْتِهَا عَيْنَ نَفْسِهِ «۶». و مهمانان او فرشتگان بودند و او ندانست- چنان که آن قصه رفته است. فَطَمَسْنَا اَعْيُنَهُمْ ما چشمهای ایشان مطموس کردیم و بی اثر و نشان، و آن چنان بود که لوط- علیه السلام- در ایشان تذلل می کرد و ایشان تعزز «۷» و تشدد می کردند، جبرئیل- علیه السلام- از دور نظاره می کرد، چون کار از حد بگذشت «۸»، لوط را گفت: خل بیننا و بینهم رها کن میان ما و ایشان و دست بدار ما را با یکدیگر. لوط با کناره ایستاد، ایشان از در سرای در آمدند، لوط عاجز و ضعیف و بی یار مانده «۹»، جبرئیل- علیه السلام- مسابقه کرد، پری بر روی ایشان باز زد، همه کور شدند و چنان شدند که چشمهایشان با روی راست شد. از آن جا بیرون آمدند مدهوش «۱۰» متحیر، هیچ نمی دیدند و راه نمی دانستند، می فتانند «۱۱» و می خاستند «۱۲» و فریاد می کردند که لوط قومی ----- (۱). آد، کا، گا: بگفتیم. (۲). کذا: در اساس، آج، کا آد، گا: ندارد. [.....]. (۳). کا، گا: کند. (۴). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). کا: راوده. (۶). سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۳. (۷). آج، کا: تعزز. (۸). کا جبرئیل. (۹). گا: بماند. (۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها و. (۱۱). آد، کا، گا: افتادند. (۱۲). اساس: می خواستند/ می خاستند آد، کا: بر می خاستند.

صفحه : ۲۲۹ جادو «۱» را در سرای برده است که ما را به جادوی [۹۸-پ] کور کردند. اینکه قول عامه مفسران است. ضحاک گفت: چون ایشان بر لوط غلبه کردند و در سرای شدند، لوط دلتنگ شد از آن که ندانست که ایشان فرشتگانند، خدای تعالی

چشمهای ایشان کور کرد تا هیچ «۲» ندیدند، گفتند: ما دیدیم که در سرای آمدند، اکنون کس را نمی بینیم باز گشتند. فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذُرِي، و التقدير و قلنا لهم: ذوقوا بچشی «۳» عذاب من و انذار و وعید من. وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً بِأَمْدَادٍ به ایشان آمد عذابی دایم مقیم. و «بکره» نصب بر ظرف است، و برای آن عذاب را «مستقر» خواند که با عذاب آخرت پیوسته بود. فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذُرِي، [و اینکه آیت را تفسیر برفت] «۴». وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ، و اینکه آیت را تفسیر برفت. وَ لَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ، به آل فرعون آمد انذار و تخویف «۵»، و گفتند: نذیران را خواست «۶»، یعنی موسی و هارون - علیهما السلام. - كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا به آیات ما تکذیب کردند و دروغ داشتند معجزاتی که ایشان نمودند از آن آیات نه گانه فی قوله: وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ «۷». فَأَخَذْنَا مِنْهُمُ أَخَذًا عَزِيزًا مُّقْتَدِرًا ما بگرفتیم ایشان را گرفتن عزیزی قادر توانا. ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: جادوان. (۲). آد، گا کس. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: بچشید. (۴). اساس: ندارد کا: بچشید عذاب و انذار من، با توجه به آج افزوده شد. [.....]. (۵). آد، کا، گا و تهدید. (۶). آد، گا: و گفتند به نذر نذیر خواست کا: و گفتند: مراد به نذیر. (۷). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۰۱.

صفحه : ۲۳۰ آنگه اهل مکه را تهدید کرد و گفت: أَ كُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلِيكُمْ، گفت: کافران شما بهترند از ایشان که «۱» ایشان هلاک شدند و اینان هلاک نخواهند شد! و امت سلف را عذاب کردند از قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط و قوم فرعون. و أَوْلِيكُمْ اشارت است به ایشان اینکه قوم به از ایشان اند که از عذاب ایمن شده اند! [۹۹-۹۹]. ر]. لفظ استفهام است و مراد جحد، یعنی بهتر نیستند. أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ یا شما را براءتی هست در کتابها، یعنی براءت امانی «۲» از عذاب. أَمْ يَقُولُونَ یا کافران مکه می گویند: نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ ما جماعتی ایم با عزت و منعت و انتصار و انتقام، کس ما را طلب نیارد کردن و در راه ما ایستادن، و قوله: مُنْتَصِرُونَ، حمل بر لفظ کرد لرأس الایه، و اگر حمل بر معنی کردی «منتصرون» بودی. سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ، آنگه گفت: اینکه جماعت عزیز منبع «۳» را مجتمع شده و به قوت خود مغرور شده به هزیمت کنند و بشکنند. قراءت عامه قراء بر فعل مجهول است و رفع «جمع»، و یعقوب خواند: «سنهزم» به «نون» مفتوح و کسر «زا» به نصب «جمع» علی وجه التفضیح «۴» ما هزیمت کنیم آن جمع را «۵» و ایشان پشت بر کنند و از روی اطراد کلام، «و یولون الادبار» بایستی به جمع و لکن لرأس الایه و حملا- علی أنه أراد کل واحد منهم، كما یقال: ضربت منهم الرأس و ان شئت قلت: الرووس، خدای تعالی آن وعده راست کرد و ایشان را روز بدر منهزم کرد. مقاتل گفت: روز بدر ابو جهل اسب بیرون زد «۶» و در میان مصاف «۷» آمد و گفت: ما امروز انتصار و انتقام بکشیم از محمّد و اصحابش. سعید مسیب گفت از عمر خطاب که چون «۸» آیت آمد: سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ یُولُونَ الدُّبُرَ، ما ندانستیم که ----- (۱). گا: بهترند از اینکه کافران. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: امان. (۳). آد، گا: منبع. (۴). آد: التّعظیم. (۵). کا و یولون الدبر. (۶). آد، گا: بیرون راند. (۷). آد، گا: میدان. (۸). آد، گا: اینکه.

صفحه : ۲۳۱ آنک آید «۱»، تا روز بدر رسول - علیه السلام - درع می پوشید و می خواند: سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ یُولُونَ الدُّبُرَ، ما بدانستیم که آیت در اینکه روز آمد و دست [۹۹-۹۹ پ] ما را خواهد بودن برایشان. بَلِ السَّاعِيَةُ مَوْعِدُهُمْ، آنگه «۲» گفت بل قیامت موعده ایشان است به عذاب. وَ السَّاعِيَةُ أَدهی و أَمْرٌ و قیامت داهی تر و فطیع تر و سخت تر است از روز بدر. ابو هریره روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: بشتابی به عمل صالح هفت چیز را چه گوش می داری «۳» یکی از اینکه هفت چیز را «۴»: یا درویشی که از یاد مردم بر خداوندش را یا توانگری طاغی بکند «۵» یا بیماری مقید «۶» یا پیری مقید یا مرگ مجهز یا دجال - و آن شری است منتظر - یا ساعت. وَ السَّاعِيَةُ «۷» یَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ، نصب «یوم» بر ظرف است و عامل در او، قوله: «و سعرا»، ای یجعلون «۱۱» فی عذاب السعیر یوم یسحبون فی النار آن روز که ایشان را می کشند بر روی در دوزخ، ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ای و یقال لهم: ذوقوا و گویند ----- (۱). کذا: در اساس و آج آد، گا: که از کدام جمع است کا: که آن کدام جمع است چاپ شعرانی (۳۷۶/۱۰): که آن کس آید. (۲). آد، گا: آنگاه. (۳). همه نسخه ها: می دارید الّا. [.....]. (۴). همه نسخه بدلها: از اینکه

هفتگانه را آد، کا، گنا غنی مطغیا و فقرا منسیا او مرضا مفسدا او هرما مفنّدا او مؤتا مجهزا او الدجال شرّ منتظر. (۵). آد، گا: یا توانگری طاغی کننده. (۶). آد، گا: مفسد. (۷). آج و الصّاعق. (۸). آج: بخشیده. (۹). آد، گا و در گمراهی‌اند در دنیا و در عذابند در آخرت. (۱۰). همه نسخه بدلها اینکه. (۱۱). آد: یحصلون.

صفحه : ۲۳۲ ایشان را بچشی عذاب و مسیس و الم دوزخ. *إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ*، عامّه قراء «کل شیء» خواندند به نصب و ابو الشّمّال «۱» العدوی «کل» به رفع خواند. حق تعالی گفت ما همه چیز «۲» به اندازه آفریدیم به حسب حاجت بر وفق مصلحت چندان که «۳» بایست بی زیادتی که عبث [۱۰۰-ر] باشد یا نقصانی که حاجت آرد. ربیع گفت: معنی «قدر» اجل است، ای خلقنا کل شیء الی اجل که از آن اجل و وقت متقدّم و متأخّر نشود، مثله قوله: *قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا* «۴»، ای اجلا. عبد الله عباس گفت: جعلنا لكل شیء شکلا هر جنسی را بیافریدیم [شکلی] «۵» زنان را برای مردان و مادیان را برای اسپان و اتان را برای خران و مردان را شکلی و زبی که زنان بخلاف آن باشند. و ما أمرنا إلاّ واحده کار ما نیست جز یکی یعنی کار ما «۶» یکی باشد در او تغییر و تبدیل نباشد «۷» و بزودی از طریق مثل چنان باشد که چشم زخم «۸»، و قوله: *إِلَّا واحده*، ای مرّة واحده. و گفتند با معنی راجع است و مراد به امر، ساعت است و «ساعت» مؤنث است پس رجوع با معنی است، لقوله «۹»: ما هذه الصّوت و اراد به الصّیحه، بیانه قوله تعالی: و ما أمر السّاعه إلاّ کلمح البصیر أو هو أقرب «۱۰»، بعضی مفسران گفتند: امر ما یکی باشد یعنی «کن» بباش که خود بباشد. بیانه قوله: *إِنَّمَا قولنا لشيء إذا أردناه أن نقول له كن فيكون* «۱۱»، و «قدر» و «قدر» دو لغت است بالتحریک و التّسکین. قال الشّاعر فی التّسکین: ----- (۱). آج: ابو السّمّال (بدون نقطه) آد، کا، گا: ابو السّمّاک. (۲). آد، گا: چیزی.

(۳). آج: چنان که. (۴). سوره طلاق (۶۵) آیه ۳. (۵). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۶). آد، گا: یعنی فرمان ما. [.....]. (۷). آد، کا، گا: نبود. (۸). آد، گا: یک چشم زدن. (۹). آد: کقولهم. (۱۰). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۷. (۱۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۴۴.

صفحه : ۲۳۳ کل شیء حتّی اخیک متاع و بقدر تفرّق و اجتماع و قال اخر فی التّحریک: نال الخلافه او کانت له قدرا کما اتی ربّه موسی علی قدر و در اینکه آیت مجبّره را «۱» تمسک نیست برای آن که خلاف نیست که افعال خدای تعالی به قدر او باشد و به قضاء او «۲» خلاف در افعال ماست که افعال ما آنچه نه به فرمان اوست نه به قدر اوست «۳». ایشان گفتند: خیر و شرّ و کفر و ایمان به قدر اوست پس قائل به قدر ایشان‌اند [۱۰۰-پ] چون قائل به قدر ایشان باشند «قدری» ایشان باشند که نسبت با نفی نباشد با اثبات باشد. صرفی آن را خوانند که صرفی کند «۴» نه آن را که نکند همچنین شروطی و فرایی و حّامی و خلقانی، و اینکه قیاسی مطّرد است. و لقد اهلکنا اشیاعکم حق تعالی گفت ما اشیاع شما یعنی اشباه و امثال شما بسیاری هلاک کردیم که همچون شما کافر و جاحد بودند مرا و نعمت مرا از امتان سلف. *فهل من مدکر کس* «۵» هست تا اینکه یاد کند! و *کل شیء فعلوه فی الزّبر* و هر چه آن اشیاع کردند از خیر و از شرّ در صحایف اعمال ایشان مثبت است، و گفتند در لوح محفوظ. و *کل صغیر و کبیر مستطرّ* هر فعلی که کردند از خرد «۶» و بزرگ نوشته است. و *مستطرّ* مکتب باشد مفتعل من السطر، یقال: سطر الشیء و اسطره و کتبه و اکتبه. *إنّ المّتّین فی جنّاتٍ و نهّر*، گفت: متّیان، و پرهیزکاران در بهشتها و جویها باشند. و «انهار» برای رؤوس آیات نگفت و روا بود که به «نهر» جنس ----- (۱). آد، گا جای. (۲). آد، گا: به قضا و قدر او باشد. (۳). آد، گا:

که افعال ما بیشتر نه به فرمان و قدر اوست. (۴). آج: صرف کنند. (۵). کا: کسی. (۶). آد، گا: کوچک.

صفحه : ۲۳۴ خواست «۱». ضحاک گفت: فی ضیاء و سعه در روشنایی و فراخی باشند و منه النهار لسعه ضیاء فیه، و استنهر الفتق اذا اتسع «۲» و انهرتها و سعتها، قال الشّاعر: ملک بها کفی فانهرت فتقها یری قائم من دونها ما ورائها اعرج و طلحه خواندند: «و نهر» به دو ضمّه علی أنّها جمع نهار، یعنی ایشان را هیچ شب نباشد همه روز بود. فراء گفت از بعضی عرب شنیدم اینکه بیت: ان تک لیلیا فانی نهر متی اری «۳» الصبح فلا أنتظر قال آخر: لولا ثریدان هلکنا بالضم «۴» ثرید لیل و ثرید بالنهر [۱۰۱-پ] فی مقعد صدق عندّ ملیک مقترّدر در جای حق که در او لغو نباشد و تأییم نباشد و آن بهشت است بنزدیک خداوند قادر توانا و اشارت بقوله «عند» به

قرب «۵» منزلت است و علو مرتبت و نه به قرب «۶» مسافت. صادق - علیه السلام - گفت: جای «۷» که خدای تعالی به صدق وصف کرد جای صادقان «۸» باشد. عبد الله بن بریده گفت: در اینکه آیت «۹» اهل بهشت هر روز به سلامگاه روند و بر کرسی به مجلسی بنشینند بر قدر اندازه عمل او بر منبرهای درّ و یاقوت و زمرد و زر و سیم «۱۰» در بهشت به هیچ چیز شادمانه‌تر نباشند از آن که به آن مجلس «۱۱» و در آن مجالس «۱۲» سماع قرآن کنند و هیچ چیز ----- (۱). آد، گا: خواهد. (۲). آد، گا: اتسق. (۳). لسان (ماده نهر): تری. [.....] (۴). اساس، آج: ندارد، از آد افزوده شد. (۵). آد، گا: عند قرب. (۶). آد، گا: کا: و نه قرب. (۷). آد، گا: را. (۸). آد، گا: و صدیقان. (۹). آد، گا: که. (۱۰). آد، گا: و شادی و خرمی کنند به آواز سلام بر یکدیگر و مومنان را خوشتر از آن نیاید در آن جا از آن که سلام بر یکدیگر کنند. (۱۱). آد، گا: مجالس. (۱۲). کا: مجلس.

صفحه : ۲۳۵ خوشتر نباشد از آن که آن شنیدن. آنگه با منازل خود روند «۱» ناعم قریر العین چشم روشن. در خبر است که یک روز موسی - علیه السلام - به مناجات می‌رفت به خرابه‌ای «۲» بگزشت «۳» از آن جا ناله‌ای «۴» می‌آمد. در آن جا رفت مردی را دید برهنه بر سر خاک خفته خستی زیر سر گرفته بر او عورت پوشی بود «۵» می‌نالید و در آن ناله چیزی می‌گفت. موسی بنزدیک او شد می‌گفت: «۶» الهی تری غربتی و وحدتی و تعرف فقری و فاقتی. «موسی برفت و مناجات بکرد» «۷» بگفت و بشنید چون خواست تا برگردد «۸» حق تعالی گفت: یا موسی پیغام آن درویش بگزاردی «۹» گفت: بار خدایا تو عالمتری حکایت وحدت و وحشت می‌کرد و شکایت فقر و فاقه می‌گفت. گفت برو او را از من سلام کن «۱۰» و بگو خدایت سلام می‌کند و می‌گوید: تو تنها نیستی که من انیس تویم «۱۱» و تو غریب نئی که من جلیس تویم «۱۲» و تو درویش نئی که من و کیل تویم «۱۳» موسی بیامد و بر بالین [۱۰۱-پ] آن درویش بنشست و آن پیغام بگزارد. درویش گفت: یا کلیم الله «۱۴»؟ مرا اینکه مایه «۱۵» است که خدای تعالی حدیث من بشنود و آن را جواب دهد. آنگه نعره‌ای «۱۶» بزد و جان بداد. موسی - علیه السلام - با میان بنی اسرائیل آمد و ایشان ----- (۱). آد، گا: آنگه هر یک به مقام خود باز روند. (۲). آج، کا: خربه. (۳). همه نسخه بدلها: بگذشت. (۴). آد، گا: و انینی. (۵). آد، گا: بجز عورت پوشی نداشت کا: بر او بیش از عورت پوشی نبود. [.....] (۶). کا: بار خدایا غربت و تنهایی من می‌بینی فقر و فاقه من می‌دانی. (۷). آد، گا: بگذشت و به مناجات رفت. (۸). آد، گا: باز گردد. (۹). آد، گا: خطاب آمد که یا موسی چرا حال فقر و غریبی و درویشی و تنهایی آن درویش ما در اینکه حضرت عرض نکردی موسی. (۱۰). آد، گا: برسان. (۱۱-۱۲-۱۳). همه نسخه بدلها: توام. (۱۴). آد، گا: ای رسول خدا. (۱۵). آد، گا: منزلت کا: پایه. (۱۶). کا: نغمه‌ای.

صفحه : ۲۳۶ را خبر داد، بشتافتند. موسی - علیه السلام - با اشراف بنی اسرائیل بیامد تا به دفن او مشغول شوند. چون در آمد آن خرقه «۱» عورت پوش دید و آن خشت و درویش را ندید. گفت: بار خدایا؟ اینکه درویش کجا رفت زمینش فرو برد یا گرگش بخورد «۲»؟ جبرئیل - علیه السلام - آمد و گفت خدای تعالی می‌گوید اینکه چه گمانهاست که به دوستان ما می‌بری اینکه درویشی بود که شیطانش در دنیا طلب کرد و نیافت «۳» و منکر و نکیرش در گور طلب کردند و نیافتند و رضوانش در بهشت طلب کردند و نیافتند و مالکش در دوزخ طلب کرد و نیافت. گفت: بار خدایا؟ پس کجاست! گفت: دوست کجا باشد مگر بنزدیک دوست؟ فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ «۴» گفت: ذو النون مصری، اصحاب را تحریض کردی بر طاعت چون از ایشان فتوری دیدی گفتی: جدوا یا اولیاء الله جدوا فان للاولیاء عرفا فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر جهد کنید ای دوستان خدای که دوستان «۵» او را غرفه‌هایی هست در مقعد صدق بنزدیک قادر توانا. عاصم بن حمزه «۶» روایت کرد از جابر عبد الله انصاری که گفت یک روز رسول - علیه السلام - در مسجد مدینه نشسته بود. بعضی صحابه از او حدیث بهشت [۱۰۲-ر] پرسیدند. رسول - علیه السلام - گفت: ان لله لواء من نور و عمودا من زبرجد خلقها قبل ان یخلق السموات بالفی سنه مکتوب علی رداء ذلك اللواء -----

----- (۱). آد، گا: کهنه. (۲). اساس: بخود، با توجه به نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). آد، گا و ملک الموت در وقت مرگش نیافت کا و ملک الموت درد و مرگش طلب کرد و نیافت. (۴). اساس در حاشیه با خطی جدیدتر از متن ابیاتی دارد به شرح زیر: بار خدایا زره داوری عاقبت بنده به خیر آوری یا رسول الله رسول خالق یکتا تویی برگزین ذو الجلال پاک بی همتا تویی یا علی دست ماست دامن تو خوشه چینم به گرد خرمن تو العبد الفقیر شاه محمّد (۵). آد، کا: اولیا. [.....] (۶). آد، گا: عاصم بن ضمیره. ۱»

صفحه : ۲۳۷ الله لا اله الا الله محمد - صلى الله عليه و آله - رسول الله آل محمد خير البرية صاحب اللواء امام القوم، فقال علي - عليه السلام -: الحمد لله الذي هدانا و كرمنا و شرفنا بك، فقال النبي - صلى الله عليه و آله - يا علي - اما علمت ان من احبنا و انتحل محبتنا اسكنه الله معنا و تلا هذه الاية: في مَقْعِدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ (۲) گفت خدای را تعالی لوایی است از نور و عمودی از زبرجد، بیافرید آن را پیش از آن که آسمان و زمین آفرید به دو هزار سال بر رداء آن لوا نوشته: لا اله الا الله، محمّد رسول الله ال محمد خير البرية صاحب اللواء امام القوم بجز خدای خدایی نیست و محمّد رسول اوست و آل محمّد بهترین خلقانند صاحب اینکه لوا امام خلق (۳) است. امیر المؤمنین علی گفت: سپاس خدای را که ما را به تو مشرف و مکرم بکرد. رسول - علیه السلام - گفت: یا علی تو ندانی که هر که ما را دوست دارد و دعوی دوستی ما کند با ما باشد (۴) در درجه ما باشد، في مَقْعِدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ، و اینکه حدیث ثعلبی در تفسیر اینکه آورد (۵) - و الله الموفق. ----- (۱). آد، گا و صدق فی محبتنا. (۲). آد، کا، گا: و اینکه حدیث ثعلبی در تفسیر خویش یاد کرده است. (۳). آج: قوم. (۴). آج و. (۵). آد، گا: در تفسیر خویش یاد کرده است.

صفحه : ۲۳۸

سورة الرَّحْمَنِ

«۱» اینکه سورت مکی است «۲» و عدد آیات او هفتاد و هشت آیت است و سیصد و پنجاه و یک کلمت است و [هزار و] «۳» ششصد و سی و شش حرف است. و روایت است از علی بن حمزة الکسائی از موسی بن جعفر - علیه السلام - از پدرانش از امیر المؤمنین علی از رسول - علیهم السلام - که او گفت: [۱۰۳ - پ] هر چیزی [را] «۴» عروسی است و عروس قرآن سورت الرحمن است. و ابو امامه روایت کرد از ابی کعب که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او سورت الرحمن بخواند، خدای تعالی بر ضعیفی او رحمت کند و او از جمله آنان باشد که شکر نعمتهای خدای گزارده «۵» باشد. هشام بن عروه گوید از پدرش که اول کس که قرآن به جهر برخواند به مکه «۶» از پس رسول - علیه السلام - عبد الله مسعود بود. و آن آن بود که «۷» اصحاب رسول مجتمع شدند و گفتند قریش قرآن نشنیده اند کیست از میان ما که قرآن به جهر برخواند تا قریش بشنوند! عبد الله مسعود گفت: من بخوانم. گفتند: ما ترسیم بر تو از ایشان. گفت: رها کنید که خدای نگاه دارد «۸» مرا. آنکه بیامد و ----- (۱). آج بدان که. (۲). گا: مدنی است بعضی گفتند مکی است. (۳). اساس و آج: ندارد، از آد افزوده شد. (۴). اساس: ندارد. از آج افزوده شد. (۵). آد، کا، گا: گذارده. (۶). آد، گا: در مکه. (۷). کا: و سبب آن بود که، آد، گا: و آن چنان بود که. (۸). آد، گا: نگاهدار باشد. [.....]

صفحه : ۲۳۹

بنزدیک مقام ابراهیم باستاد «۱» و سورت الرحمن آغاز کرد و قریش در مجلسهای خود «۲» نشسته بودند. گفتند: چه می گوید ابن «۳» امّ عبد! برخاستند و او را زدن گرفتند «۴» تا اثر ضرب و خدش «۵» بر روی او پدید آمد و او همچنان می خواند تا چند آیت «۶»

بخواند. آنگه برگردید و با نزدیک صحابه آمد. گفتند: ما از اینکه می‌ترسیدیم گفتیم تا کسی باشد که او را عزتی باشد از عشیره (۷)».

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱ تا ۷۸]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرَّحْمَنُ (۱) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (۲) خَلَقَ الْإِنْسَانَ (۳) عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (۴) الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (۵) وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (۶) وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (۷) أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (۸) وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (۹) وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ (۱۰) فِيهَا فَالِكِهْيُوهُ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (۱۱) وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ (۱۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۳) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ (۱۴) وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ (۱۵) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۶) رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ (۱۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۸) مَرْجَ الْبَحْرَيْنِ لِيَلْتَقِيَانِ (۱۹) بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ (۲۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۱) يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ (۲۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۳) وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (۲۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۵) كُلٌّ مِنْ عِنْدِهَا فَنَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ مَوَاطِنَ فِيهَا (۲۶) وَيَقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۲۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۸) يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (۲۹) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۰) سَنَفِخُ لَكُمْ فِي الْغَيْثِ أَنْهًا ثِقَلًا (۳۱) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۲) يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتِطَعْتُمْ أَنْ تَتَفَدُّوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفَدُوا لَا تَنْفَعُوكُمْ أَلِفٌ مِمَّا كُتِبَ عَلَيْكُمُ النَّارُ وَلَا نَحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرُونَ (۳۳) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۴) يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ شَوَاطِئَ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٍ فَلَا تَنْتَصِرُونَ (۳۵) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۶) فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ (۳۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۸) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ (۳۹) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۰) يُعْرِضُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيَخُذُ أَلْفًا مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ بِالْوَأْسِ وَالْأَقْدَامِ (۴۱) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۲) هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ (۴۳) يَطُوفُونَ فِيهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ (۴۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۵) وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ (۴۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۷) ذَوَاتَا أَفْنَانٍ (۴۸) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۹) فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ (۵۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۱) فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَالِكِهْيُوهٍ زَوْجَانِ (۵۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۳) مُتَّكِنِينَ عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ (۵۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۵) فِيهِنَّ قَاصِرَاتٌ كَالسَّيِّدَاتِ لَمْ يُطْمِئِنَّهُنَّ أَنْ يَكُنَّ عِنْتَهُنَّ حَافِيَاتٌ (۵۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۷) كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ (۵۸) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۹) هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (۶۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۱) وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٌ (۶۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۳) مُدْهَمَمَاتٍ (۶۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۵) فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّخَتَا (۶۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۷) فِيهِمَا فَالِكِهْيُوهٌ وَنَخْلٌ وَرُمانٌ (۶۸) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۹) فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حَسَنَاتٌ (۷۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۱) حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ (۷۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۳) لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنْ يَكُنَّ عِنْتَهُنَّ حَافِيَاتٌ (۷۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۵) مُتَّكِنِينَ عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضِرٍ وَعَبَقَرِيٍّ حَسَنٍ (۷۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۷) تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۷۸)

[ترجمه]

خدا. در آموخت قرآن را. بیافرید آدمی را. در آموخت او را بیان. آفتاب را و ماه بشمار است. [۱۰۳-را]. و گیاه و درخت سجده می‌کنند. و آسمان را برداشت و بنهاد ترازو. طغیان مکنید «۸» در ترازو. و راست داری سختن «۹» برستی -----
----- (۱). همه نسخه‌ها: بایستاد. (۲). کا: مجالس خود. (۳). آج: اینکه. (۴). آد، کا، گا: برخاستند و او را در

زدن گرفتند. (۵). اساس: حدث، با توجه به نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). آج، کا: آیات. (۷). آد، گا: لیکن می‌گفتیم که ایشان بیشتر خویشان تواند ترا عزتی دارند. عبد الله مسعود گفت: **فَاللّٰهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ** (۸). آج: نمی‌کنید. (۹). آج: راست دارید سنجیدن.

صفحه: ۲۴۰ و کم مداری «۱» ترازو. و زمین را بنهاد برای خلقان. در آن جا میوه است و درخت خرما خداوند غلافها. و دانه خداوند برگ و ریحان. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۲»! بیافرید آدمی را از گل [چون گل کوزه] «۳». و بیافرید پری را از درفشی از آتش. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۴». و خدای [دو] «۵» مشرق و خدای [دو] مغرب. [۱۰۳-پ] و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری «۶»! بر آمیخته دو دریا برهم. میان ایشان حایلی هست که بغی نکنند. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۷». برون آید از هر دو مروارید بزرگ و خرد. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۸». و او راست کشتیهای ساخته در دریا چون کوهها. ----- (۱). آج: مدارید. (۸-۷-۶-۴-۲). آج: می‌دارید. (۵-۳). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

صفحه: ۲۴۱ [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۱» «۲». هر که در زمین است فانی است. و بماند ذات خدای تو خداوند بزرگواری و گرامی کردن. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۳» «۴». خواهند از او هر که در آسمانها و زمین است هر روز او در کاری است. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۵» «۶». بپردازیم [به شما] «۷» ای پری و آدمی. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۸» «۹». [۱۰۴-ر] ای گروه پری و آدمی اگر توانی «۱۰» که بگذری «۱۱» از کنارهای آسمانها و زمین بگذری «۱۲»، نگذری «۱۳»، مگر به حجتی. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۱۴» «۱۵». بفرستند بر شما شعله‌ای از آتش و مس و رو «۱۶» کینه نتوانی کشیدن «۱۷». [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۱۸» «۱۹». چون شکافته شود آسمان باشد ----- (۱۸-۱۴-۸-۵-۳-۱). آج: می‌دارید. (۱۹-۱۵-۹-۶-۴-۲). اساس: ندارد، با توجه به همین مورد در آیات مقدّم و با توجه به آج افزوده شد. [.....] (۷). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد. (۱۰). آج: توانید. (۱۱-۱۲). آج: بگذرید. (۱۳). آج: نگذارید. (۱۶). کذا: در اساس آج: ور. (۱۷). آج: نتوانید کشید.

صفحه: ۲۴۲ گلی چو «۱» روغنها. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۲» «۳». آن روز نپرسند از گناهشان آدمی و نه جنی. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۴» «۵». بشناسند مجرمان به نشانشان فرا گیرند به موی پیشانی و پایها «۶». [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۷» «۸». [۱۰۴-پ] آن دوزخ است آن که دروغ داشتند «۹» گناهکاران. می‌گردند میان آن و میان آبی گرم. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۱۰» «۱۱». و آن را که بترسد از استادن «۱۲» پیش خدایش دو بهشت باشد. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۱۳» «۱۴». خداوند انواع میوه. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۱۵» «۱۶». در آن جا باشد دو چشمه می‌رود. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۱۷» «۱۸». ----- (۱). آج: چون. (۱۷-۱۵-۱۳-۱۰-۷-۴-۲). آج: می‌دارید. (۱۸-۱۶-۱۴-۱۱-۸-۵-۳). اساس: ندارد، با توجه به موارد مشابه در نسخه اساس و با استفاده از آج افزوده شد. (۶). آج: قدمها. (۹). آج: داشتید آن را. (۱۲). آج: ایستادن.

صفحه: ۲۴۳ [در آن جا باشد] «۱» [از هر میوه دو جفت. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۲» «۳». تکیه زدگان باشند بر سریرها آستر آن از دیبای ستبر و میوه هر دو بستان نزدیک. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۴» «۵». در آن جا چشم-کشیدگان بنسوده باشد ایشان را آدمی پیش «۶» آن و نه پری. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۷» «۸». [۱۰۵-ر] گویی ایشان یاقوت‌اند و مروارید. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۹» «۱۰». هست «۱۱» پاداشت نیکویی مگر نیکویی! [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۱۲» «۱۳». از فرود آن هر دو بستان «۱۴». [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۱۵» «۱۶». بغایت سبز شده «۱۷». [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۱۸» «۱۹». در آن جا دو چشمه‌اند بر دمیده. [و

به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری» [۲۰] «۲۱». در آن جا میوه باشد و درخت خرما و نار. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] [۲۲] «۲۳». ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد. (۲۲-۲۰-۱۸-۱۵-۱۲-۹-۷-۴-۲). آج: می‌دارید. [.....] [۲۳-۲۱-۱۹-۱۶-۱۳-۱۰-۸-۵-۳]. اساس: ندارد، با توجه به موارد مشابه در فوق و ملاحظه آج افزوده شد. (۶). آج از. (۱۱). آج: نیست. (۱۴). آج: می‌دارید. (۱۷). آج است.

صفحه: ۲۴۴ در آن جا زنانی باشند نیکو. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۱» [۲]. سیاه چشمان باز داشته در خیمه‌ها. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۳» [۴]. بنسوده باشد ایشان را «۵» آدمی پیش از آن «۶» و نه پری. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۷» [۸]. تکیه زده باشند بر رفر «۹» سبز و بساطهای نیکو [۱۰۵-پ]. [و به کدام نعمتهای خدایتان دروغ می‌داری] «۱۰» [۱۱]. بزرگوار است نام خدای تو خداوند بزرگواری و گرامی کردن. قوله تعالی: الرَّحْمَنُ، عَلَّمَ الْقُرْآنَ، قوله: الرَّحْمَنُ، جواب آن است که کافران گفتند: و ما الرحمن رحمان چه باشد! حق تعالی گفت: رحمان آن است که قرآن آموخت، و قوله: عَلَّمَ الْقُرْآنَ جواب آن است که گفتند از کافران که: اِنَّمَا يَعْلَمُهُ بَشَرٌ او را آدمی می‌آموزد. خدای تعالی گفت: او را خدای می‌آموزد خدای رحمت کننده «۱۲» بخشاینده «۱۳». و بیان کردیم که: «رحمان» مبالغه باشد در رحمت، آن که رحمت او عام باشد بر مؤمن و کافر و بر و فاجر، و تعلیم خدای تعالی قرآن را به ----- (۱۰-۷-۳-۱). آج: می‌دارید. (۱۱-۸-۴-۲). اساس: ندارد، با توجه به موارد مشابه در فوق و نسخه آج افزوده شد. (۵). آج هیچ. (۶). آج: پیش ایشان. (۹). اساس: ندارد، با توجه به ترجمه کلمه در متن تفسیر آورده شد. (۱۲). آج و. (۱۳). آج است.

صفحه: ۲۴۵ معنی تمکین باشد از تعلّم و یا خلق علم باشد به او عند الممارسه و الدّرس، و نیز آن جا که نصب دلیل کند اینکه لفظ استعمال کنند کقوله تعالی: وَ عَلَّمَكُمَا مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُونَ، و به معنی اعلام باشد کقوله: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا «۲»، و به معنی خلق «۳» علم ضروری باشد چنان که گفت: وَ عَلَّمَنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ «۴». خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عبد الله عباس گفت: آدم را خواست که او را اسماء چیزها بیاموخت بر بیان، و گفتند: جمله لغات بیاموخت او را. در خبر است که آدم- علیه السلام- به هفتصد هزار لغت سخن گفتی عربیّت از همه فاضلتر بود، و بعضی دگر گفتند: مراد جمله آدمیان اند و «لام» در او تعریف جنس است «۵». آنگه در «بیان» خلاف کردند، بعضی گفتند: مراد به بیان حلال و حرام است و تمیز میان خیر و شر، و آن که چه باید کرد و چه نباید کرد تا حجت انگیزد به آن بر او. ابو العالیه گفت و مرّة الهمدانی و ابن زید: مراد نطق «۶» است و سخن گفتن که خدای تعالی آدمی را نطق داد که دگر حیوانات را نباشد. کعب [گفت] «۷»: یعنی علم آنچه گوید و شنود. سدی [۱۰۶-ر] گفت: یعنی هر قومی را لغتی بیاموخت که به آن سخن گویند. یمان گفت: علم خط و کتابت خواست، نظیره «۸»: عَلَّمَ بِالْقَلَمِ «۹». ابن کیسان گفت: خَلَقَ الْإِنْسَانَ یعنی بیافرید محمّد را. عَلَّمَهُ الْبَيَانَ، یعنی بیاموخت او را بیان، یعنی بیان آنچه بود و خواهد بود تا او بیان کردی «۱۰» علم اوّلین و آخرین را «۱۱». ----- (۱). سوره نساء (۴) آیه ۱۱۳. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۳۱. [.....] (۳). اساس، آج: خاف، با توجه به کا تصحیح شد. (۴). سوره انبیا (۲۱) آیه ۸۰. (۵). کا، گا عَلَّمَهُ الْبَيَانَ. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: نطقی. (۷). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). آد، کا، گا قوله. (۹). سوره علق (۹۶) آیه ۴. (۱۰). آد، کا، گا: تا او را بیان کرد. (۱۱). آد، کا، گا: ندارد.

صفحه: ۲۴۶ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ آفتاب و ماه به حساب می‌روند در منازل دوازده. اینکه قول عبد الله عباس است و «۱» قتاده و ابو مالک، و ابن زید و ابن کیسان گفتند «۲»: یعنی به آن حساب کنند و اعمال و آجال و اوقات دیون و اوقات [عبادات به آن شناسند، و شب و روز بر سیر «۳» آن نهاده است، چه اگر آفتاب و ماه نبودی شب از روز پیدا نبودی و روز از شب و روزگار همه شب بودی و راه نبودی به حساب، همچنین اگر همه اوقات] «۴» روز «۵» بودی، ضحاک گفت معنی آن است که: یجریان بقدر مقدر اینکه ماه و آفتاب به قدری مقدور «۶» می‌روند تا پنداری حسابی «۷» کرده است. مجاهد گفت: همچون حساب آسیا «۸» گرد قطب

می‌گردد. سدی گفت: بحسبان، ای بأجل کآجال الناس بر أجلي می‌روند چون أجل «۹» مردمان، چون اجلشان به سر آید هلاک شوند، نظیره: كُلٌّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ «۱۰» عَلَّمَهُ الْبَيِّنَاتُ، أن «۲» الشمس و القمر بحسبان، یعنی او را «۳» بیا موخت [۱۰۶-پ] که آفتاب و ماه به حسابی «۴» می‌روند، و گفتند: فراخنای آفتاب شش هزار و چهار صد فرسنگ است [در مثل اینکه، و فراخنای ماه هزار فرسنگ در هزار فرسنگ] «۵». و بر روی آفتاب نوشته است: لا اله الا الله محمد رسول الله، خلق الله الشمس بقدرته و اجراها «۶» بأمره، و در بطن «۷» او نوشته است: لا اله الا الله رضا كلام و غضبه كلام و رحمته كلام و عذابه كلام «۸»، یعنی اینکه چیزهای مخالف از رضا و غضب و رحمت و عذاب در کلام ما بسته است به کلام خدای «۹»، راضی شود و رحمت کند و به کلامی خشم گیرد و عذاب کند. و بر روی ماه نوشته است: لا اله الا الله و محمد رسول الله، خلق الله القمر و خلق الله الظلمات و النور، و در بطن او نوشته است: خلق الله الخير و الشر بقدرته يبتلى بهما من يشاء من خلقه فطوبى لمن أجرى الله الخير على يديه و الويل لمن أجرى الله الشر على يديه، و مراد بر اجرای خیر و شر بر دست او اقدار است و تمکین و آلائت که یکی از ما بی آن فعل «۱۰» نتواند کردن. وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ «نجم» هر درختی باشد که ساق ندارد چون ----- (۱). اساس: باب، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). اساس: بان، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). آج بیان او آد، کا، گا بیان آن. (۴). آد، کا، گا: به حساب چاپ شعرانی (۱۰/۳۸۶): به حسابی. (۵). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). آد، کا: أجریها. [.....]. (۷). کا: در اندرون. (۸). اساس: و غضبه عدله کلام آج: و عدله کلام، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). آد، گا: حق تعالی به کلامی. (۱۰). آد، گا: فعلی.

صفحه : ۲۴۸ درخت گندم «۱» و ارزن و مانند آن، و اینکه شجر درختی «۲» که آن را ساق بود و شاخهای سایه گستر «۳» باشد آن را. سدی گفت: همه گیاه «۴» را نجم خوانند لنجومه من الارض، ای طلوعه. مجاهد و قتاده گفتند: مراد به «نجم» ستاره است و سجود او «۵» طلوعش باشد، و آن که گفت: نبات و درخت است، گفت: سجود ایشان است «۶» و تمایل ایشان از باد. وَالسَّمَاءُ رَفَعَهَا و آسمان «۷» برداشت. وَوَضَعَ الْمِيزَانَ و ترازو بنهاد. مجاهد گفت: مراد عدل است. حسن و قتاده [۱۰۷-ر] و ضحاک گفتند: مراد ترازوی حقیقی است «۸»، برای آن بنهاد تا مردم به او توسل کنند به انصاف و انتصاف. حسین بن فضل «۹» گفت: قرآن است، برای آن که در او «۱۰» راستی ترازوست «۱۱». أَلَمْ تَطْعَمُوا فِي الْمِيزَانِ، أَمْ لَأَنْتُمْ تَطْعَمُونَ «۱۲» تا طغیان نکنی «۱۳» و تجاوز از حد «۱۴» عدل و تعدی. وَ أَقِيمُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ و چیزها سختن اقامت کنی «۱۵» به عدل، یعنی به انصاف سنجی «۱۶». ابن عیینه گفت: وزن به دست باشد و قسط به دل. ----- (۱). آد، گا و جو. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها باشد. (۳). آد، گا: سایه دار. (۴). آد، گا: گیاهی. (۵). اساس و با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۶). آد، گا: سجود او جنیدن و حرکت باشد کا: سجود ایشان جنیدن ایشان است. (۷). آد، کا، گا را. (۸). آج و. (۹). آج و دیگر نسخه بدلها: حسین بن الفضل. (۱۰). آد، گا: در روشنی و. [.....]. (۱۱). آد، کا، گا عدل. (۱۲). آد، گا فی المیزان. (۱۳). آد، گا: نکنید کا: نکنند. (۱۴). آد، گا و. (۱۵). آج: کنید. (۱۶). آج، کا: سنجید.

صفحه : ۲۴۹ وَ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ، و ترازو کم مداری «۱» و چیزها که سنجی «۲» کم نسنجی «۳». قتاده گفت در اینکه «۴» آیت که: در کتب اوایل هست: «یا بن آدم اعدل کما تحب ان يعدل علیک» عدل کن با مردم چنان که «۵» خواهی که با تو کنند، و وفا کن با مردمان چنان که تو را باید که با تو کنند. و بلال ابن ابی برده خواند: وَ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ، به فتح «تا» و «سین» من الخسران، قال: و هو النقصان، و باقی قراء به کسر «سین» و ضم «تا» من الإخسار. وَ الْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ و زمین بنهاد برای خلق «۶». حسن گفت: للجن و الانس. عبد الله عباس گفت و شعبی: لكل ذی روح. فیها فاکهة در او انواع میوه‌هاست، یعنی در زمین. و «فاکهة» «۷» ابهام را موحید گفت و منکر. ابن کیسان گفت: مراد هر «۸» چیز است که مردم به آن تفکّه و تعلل کنند از جمله نعمتهای خدای تعالی. وَ النَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ [و «نخل» درخت خرما باشد، و مراد خرماست. ذَاتُ الْأَكْمَامِ] «۹»، ای ذات الاوعیة، واحدها «کم» مراد غلاف

خرماست که آن را کفّری گویند و هر چه چیزی را باز پوشد «۱۰» آن را «کم» گویند، و منه کم القمیص، آستین پیرهن را از آن جا «کم» گویند که دست را بپوشد «۱۱» و کلاه را کمه گویند، قال الشاعر: ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: مدارید. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: سنجید. (۳). آج، کا: کم نسنجید گا: راست سنجید. (۴). آد، گا: گفت دلیل. (۵). آد، کا، گا تو. (۶). آد: خلقان. (۷). آد، کا، گا: و برای. (۸). اساس: هفت، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۹). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). اساس: پوشند، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). آد، گا: باز پوشید.

صفحه : ۲۵۰ و قلت «۱» لکم کیلوا بکمۃ بعضکم [۱۰۷-پ] دراهمکم انی کذالک «۲» اکیل ضحاک گفت: «اکمام» غلافهای او باشد، ابن زید گفت: طلع «۳» باشد پیش از آن که شکافته شود، و اینکه اقوال متقارب است. وَالْحَبُّ دانه «۴». و «لام» «۵» جنس راست، و مراد همه دانه‌هاست «۶». ذُو الْعَصْفِ خداوند برگ، و «عصف» برگ کشت باشد، و کذلک العصیفه و الجل، بکسر الجیم، قال علقمه بن عبده «۷»: تسقی مذائب قد مالت عصيفتها حدورها من أتى الماء مطموم «۸» ابن کيسان گفت: «عصف» برگ هر چیزی باشد که آن را دانه «۹» اول گیاه پدید آید آنکه برگ شود، آنکه ساق شود، آنکه دانه در او پدید آید، آنکه خدای تعالی آن را اکمام در او پدید آرد، آنکه در اکمام دانه پدید آرد. و البیّ گفت: از عبد الله عباس که: «عصف» گاه باشد، و ضحاک هم اینکه گفت. عطیه گفت: برگ زرع باشد چون سبز بدروند، آنکه خشک شود. نظیره قوله: كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ «۱۰». و الريحان، عکرمه گفت از عبد الله عباس و مجاهد «۱۱» گفت: روزی است، و هر «ریحان» که در قرآن هست مراد روزی است، مقاتل حیان گفت: رزق باشد به لغت حمیر، قال الشاعر: سلام الاله و ریحانه و رحمته و سماء درر ----- (۱).

آد، گا: فقلت. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: کذلک. (۳). آج: طلوع. (۴). آد، گا: و دانه. (۵). کا: و الف لام. (۶). اساس و همه نسخه بدلها: دانه‌هاست / دانه‌هاست. (۷). اساس، آج: عیده، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها و مآخذ خبری تصحیح شد. (۸). اساس و همه نسخه بدلها: منظوم، با توجه به چاپ شعرانی و مآخذ شعری تصحیح شد. (۹). آد، کا، گا بود. (۱۰). سوره فیل (۱۰۵) آیه ۵. (۱۱). کا که. [.....]

صفحه : ۲۵۱ سعید جبیر گفت از عبد الله عباس که: «ریحان» ریع باشد و زیادتی که کشت را بود، چنان که گفت کَمَثَلِ حَبِّهِ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ «۱» - الآیة. ضحاک گفت «۲»: طعام باشد و «عصف» گاه، تا اینکه طعام ما باشد و آن طعام «۳» چهارپای. حسن و ابن زید گفتند: ریحان است بعینه که در میان ما باشد از جمله مشمومات. و البیّ گفت از عبد الله عباس که حضرت و سبزی کشت باشد. سعید جبیر گفت: ریحان هر کشتی باشد که بر ساق بایستد. جمله قراء خواندند: وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ [۱۰۸-ر] وَالرَّيْحَانُ مَرْفُوعٌ [ردأ] «۴» علی قوله فِيهَا فَالْكِهْيَةُ، و ابن عامر منصوب خواند ردأ علی قوله خلق الانسان «۵»، آی و خلق هذه الأشياء، و کوفیان خواندند: «و الريحان» بجز عطا علی «۶» العصف، مگر عاصم. و باقی «۷» مرفوع خواندند ردأ علی قوله وَالْحَبُّ فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ اینکه خطاب است با جن و انس، گفت: به کدام نعمتهای خدایتان تکذیب می کنید، یعنی تکذیب به یکی و دو توان کرد، اینکه همه نعمتها را که در اینکه سوره ذکر کرد و بر شمرد، به یک بار چگونه جحود توان کرد «۸». و بیان اینکه آن است که در عقب اینکه آیات بگفت: سَتَنْفِرُ لَكُمْ أَيُّهُ الثَّقَلَانِ «۹»، و نیز حدیث محمد بن المکنذ «۱۰»، عن جابر بن عبد الله الانصاری- که او گفت: رسول- علیه السلام- اینکه سوره بر صحابه خواند و ایشان خاموش می بودند، ----- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۱. (۲). آد، کا، گا ریحان. (۳). آد، گا: علف. (۴). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). سوره رحمن (۵۵) آیه ۳. (۶). آد، کا، گا قوله. (۷). گا قراء. (۸). آد: کردن. (۹). اساس و همه نسخه بدلها: ایها الثقلان. (۱۰). اساس: محمد بن المکنذر، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۵۲ گفت: [ما] «۱» لی أریکم سکوتا چرا «۲» شما را خاموش می بینم! جنیان جواب نیکوتر از شما گفتند. چون اینکه سوره

برایشان خواندم، گفتند: یا رسول الله؟ چه جواب دادند! گفت: یک بار که من گفتم «۳» فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، ایشان آواز بر آوردند «۴» و لا بشيء من نعمك ربنا نكذب بار خدایا «۵» هیچ نعمت از نعمتهای تو تکذیب نمی‌کنیم. و گفتند خطاب با انس است تنها و لکن به لفظ تشبیه گفت علی عاده العرب. اما کلام در تکرار اینکه آیت در آخر اینکه سوره بیاید ان شاء الله تعالی. قوله: خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ، آنکه گفت: خدای تعالی آدم را از گلی آفرید مانند گل کوزه گران و «صلصال» گلی باشد خشک که آن را صلصله باشد و آوازی از خشکی. و «فخار» گفتند. گلی پخته «۶» باشد و به کوزه کرده و گفتند: ناپخته باشد. وَ خَلَقَ الْجَانَّ و بیافرید جنیان را، مِنْ مَرَجٍ مِنْ نَارٍ «۷»، [گفتند «جان» ابو الجن است چنان که آدم ابو البشر است. ضحاک گفت: مراد به «جان» ابلیس است. ابو عبیده گفت «جان» واحد جن است. من مارج] «۸» گفتند: «مارج» لهب صافی باشد [۱۰۸-پ] درفش و بخشیدن «۹» آتش که به آن دودی نباشد عبد الله عباس گفت: زبانه آتش باشد، عکرمه گفت: نیکوتر آتشی باشد. مجاهد گفت: آن باشد که مختلط «۱۰» شود بعضی به بعضی از لهب او سرخ و زرد و سبز، آنکه ----- (۱). اساس و آج: ندارد، از آد، افزوده شد. (۲). اساس تا چرا، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). آد، کا، گا: هر بار که من گفتمی. (۴). گا: می‌دادند و فریاد می‌کردند و می‌گفتند. [.....] (۵). آد، کا، گا به. (۶). آج: پیخته. (۷). آد، گا از زبانه آتش. (۸). اساس: افتادگی دارد، از آج افزوده شد. (۹). کذا در اساس آج: لخشیدن که تحریفی از بخشیدن است آد، گا: درفشیدن و افروختگی آتش کا: بخشیدن/بخشیدن. (۱۰). آد، گا: مختلف.

صفحه : ۲۵۳ در حال چون «۱» آتش باز گیرند «۲» چند لون مختلف از او بنماید، و اصله من قولهم: مرج القوم اذا اختلطوا و مرجت «۳» اماناتهم و عهدهم، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ رَبِّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبِّ الْمَغْرِبَيْنِ، گفت: خداوند دو مشرق است و دو مغرب، یکی مشرق تابستان و دیگر مشرق زمستان، و همچنان مغرب تابستان و مغرب زمستان، و رفع «۴» بر خبر ابتدای محذوف است، ای هو ربّ المشرقین، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ. مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ در آمیخت آن دو دریا را، گفت «۵»: یکی دریای شور است و یکی دریای عذب «۶»، و رها کرد تا آمیخته شدند «۷»، گفتند: دریای پارس «۸» و روم است «۹». بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ میان ایشان برزخی و حایلی «۱۰» هست، لا- یبغیان که بر یکدیگر بغی نکنند و با یکدیگر آمیخته نشوند چنان که عذوبت عذب به ملوحت ملح تباه شود «۱۱»، و گفتند: معنی آن است تا بغی نکنند بر مردمان به غرق. حسن گفت: دریای روم و هند است و ولایتهای ما حایل است میان ایشان، مجاهد گفت: دریای زمین و آسمان است هر «۱۲» سال یک بار ملتقی شوند «۱۳»، و در تفسیر اهل البیت هست که: مراد به اینکه دو دریا علی و فاطمه است «۱۴»، یکی ----- (۱). کا از. (۲). اساس: گردند، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). اساس: حرجت، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). آد، کا، گا او. (۵). آد، کا، گا: گفتند. (۶). کا: خوش. (۷). گا: شد و. (۸). آد، گا: فارس. [.....] (۹). آج و دیگر نسخه بدلها: خواست. (۱۰). آد و مانعی کا، گا و حاجزی. (۱۱). آد، گا: نگردد کا: نشود. (۱۲). آج: همه. (۱۳). کا فَبِأَيِّ الاء ربکما تکذبان. (۱۴). آج علیهما صلوات الله.

صفحه : ۲۵۴ دریای علم و حلم و شجاعت، و یکی دریای طهارت و حیا و وفا. بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ میان ایشان برزخی هست و آن رسول است - علیه السلام - . يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ از آن دو دریا لؤلؤ و مرجان برون آید «۱»، یعنی حسن و حسین - علیهما السلام - [۱۰۹-]. اهل مدینه و ابو عمرو و یعقوب خواندند: «یخرج» بضم «یا» و فتح «را» علی الفعل المجهول، و باقی قراء «یخرج» به فتح «یا» و ضم «را» علی تسمیة الفاعل. اهل معانی گفتند: لؤلؤ و مرجان از دریای ملح بر آید دون عذب، اما عرب را عادت بود که چون ذکر دو چیز رفته باشد و در عقب کلامی آید لایق یکی دون دیگر «۲»، با هر دو اضافه کنند علی التوسع، قال الله تعالی: یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ «۳»، و معلوم است که رسولان از انس بودند نه از جن، «۴» و قال ایضا «۵»: وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا «۶»، و «قمر» نور یک آسمان است. بعضی دگر گفتند: برای آن «منهما» گفت که از آب آسمان و آب دریا باشد، و «در»

مروارید بزرگ باشد و مرجان خرد «۷»، و لؤلؤ میان هر دو. می‌برد «۸» گفت: مرجان مروارید نکو باشد، سدی گفت از ابو مالک که مرجان بسد باشد. عبد الله مسعود «۹» و عطاء خوراسانی «۱۰» هم اینکه گفتند. ابن جریج گفت: روز باران صدف بیاید «۱۱» و دهن باز کند هر قطره باران که در دهن «۱۲» او افتد مروارید «۱۳» شود تا که شنیدم که «۱۴» استخوان -----
 (۱). آد: بیرون می آید. (۲). آد، گا: دیگری. (۳). سوره انعام (۶) آیه ۱۳۰. (۴). آج، کا: انس بودند از جن نبودند.
 (۵). آد، گا: قال الله تعالی. (۶). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۶. (۷). آد، کا: مرجان مروارید خورد. (۸). آد، کا، گا: مژه. [.....]. (۹). گا: عبد الله عباس. (۱۰). آج، آد، گا: خراسانی. (۱۱). آد، گا بر سر دریا. (۱۲). آد، گا: دهان. (۱۳). آج: مرواریدی. (۱۴). آد، گا: مروارید گردد و همو گفت: شنیدم که.

صفحه: ۲۵۵ خرمایی «۱» در شکم صدف «۲» بود قطره باران بر آن آمد، چندان که قطره باران بر آن آمده بود مروارید گشت و باقی استخوان ماند «۳». و آن قول که حکایت کردیم از اهل البیت که: دریاها «۴» علی و فاطمه است، ثعلبی در تفسیرش بیآورده است به اسناد از سفیان ثوری و سعید جبیر. و اهل اشارت گفتند: مَرَجُ الْبَحْرَيْنِ اینکه دو دریا یکی معرفت دل است و [یکی] «۵» معصیت [۱۰۹-پ] نفس - بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ، تا معصیت نفس بغی نکند بر معرفت دل. ابن عطا گفت: میان خدا و بنده دو دریاست، یکی دریای نجات و آن «۶» است که هر که دست در او زند نجات یابد، و یکی دریای هلاک و آن دنیا است هر که دست در او زند هلاک شود. بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ میان اینکه هر دو برزخی است و آن وعظ «۷» الله است فی قلب المسلم وعظ «۸» خداست در دل مرد مسلمان. يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ، چنان که در از دریای «۹» ملح بر آید دون عذب، آن جا از عذب بر آید دون ملح، و آن قرآن است که در او علم حلال و حرام است و حوادث و احکام و انواع علوم است. و گفتند: مرج البحرين دنیا و عقباست، بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ «۱۰» گور است، بیانه قوله: وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ «۱۱». لَا يَبْغِيَانِ، تا یکی بر یکی بغی نکند و یکی را نیست نکند. و گفتند: مرج البحرين، دریای عقل و دریای هوا «۱۲». بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ مِنْ لطف الله. يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ «۱۳»، -----
 (۱). آج: استخوانی خرما. (۲). آج، آد، کا: صدفی. (۳). آد، گا: مانده بود. (۴). آد، گا: دو دریا. (۵). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). کذا: در اساس و آج کا و دیگر نسخه بدلها قرآن (۷-۸). آج و دیگر نسخه بدلها: واعظ. (۹). کا: چنان که لؤلؤ از گا: چنان که آن در از دریایی. [.....]. (۱۰). آد، گا میان ایشان. (۱۱). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۰۰. (۱۲). آد، گا: هواست. (۱۳). کذا در اساس و آج، آد و دیگر نسخه بدلها توفیق و عصمت است، و گفتند: دریای حیات و دریای ممات است، بینهما برزخ من الاجل.

صفحه: ۲۵۶ یعنی بالطاعة «۱» و اجتناب المعصية، و گفتند «۲» دریای حجت و شبهت است. بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ از نظر در «۳» دلیل. يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ علم و معرفت است به حق و صواب، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ. وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ، گفت: و او راست کشتیهای بزرگ. «المنشات»، حمزه و عاصم به روایت مفضل خواندند: المنشات به کسر «شین»، یعنی آن کشتیها انشاء می کنند رفتن را، و باقی قراء «منشات» خواندند: به فتح «شین» بر آن معنی که کشتیهاست کرده ساخته [۱۱۰-ر] مبتداً، حق تعالی هم بر سبیل تنبیه و تذکیر نعمت گفت: او راست کشتیها «۴» ساخته مسخر در دریا به مانند کوهها و به قدرت او بر آب روان شده اند «۵»، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ. كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ، آنکه در وعظ گرفت و گفت: هر که بر پشت زمین است فانی شوند «۶»، و مذهب درست آن است که چون خدای تعالی خواهد که عالم با فنا برد معنی «۷» بیافریند که آن را فناء گویند لا فی محلّ تا همه موجودات [از] «۸» اجسام و اعراض فانی شوند، امّا اجسام بضدیت و اعراض به جاری [مجرای] «۹» ضدیت بر سبیل تبع، لعدم ما يحتاج إليه. و فنا ضدّ جواهر باشد -----
 (۱). آد، کا، گا: یعنی اداء الطاعة. (۲). کا دریا. (۳). گا: و. (۴). آد: کشتیهاست مبتدا کرده کا، گا: کشتیهاست کرده مبتدا. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: شده. (۶). آد، کا، گا: شود. (۷). اساس ندارد با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). آد، گا: تعینی. (۹). اساس، آج: ندارد، با توجه به آد

و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۲۵۷ و در افنای همه عالم یک جزو فنا» (۱) کفایت باشد برای آن که او «۲» لافی محل باشد که او ضد محل است، و به وجود او عدم محال باشد، و چون لافی محل باشد اختصاص ندارد «۳» حکم او در افناء با هر جوهری همان باشد که با دیگر پس همه جواهر به یک فنا فانی شود لعدم الاختصاص، و از آن جا درست شود «۴» که فنانی بعضی احیا «۵» با بقای بعضی روا نباشد، و قوله: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ، كُنَيْتُ اسْتِ عَنْ غَيْرِ مَذْكَورٍ لِعِلْمِ الْمُخَاطَبَةِ» (۶)، و مثله قوله: «مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ» (۷) و: «مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ» (۸)، و المراد على الارض و على ظهر الارض، و قول التّياس: «مَا عَلَيْهَا اَكْرَمُ مِنْ فُلَانٍ [۱۱۰-پ] و ما بين لا بيتها» (۹) خير منه يعنون حرّتي المدينة. عبد الله عتّياس گفت: چون اينکه آيت آمد، فرشتگان گفتند: هلك اهل الارض اهل زمين هلاک شدند، خدای تعالی آيت فرستاد «۱۰»: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۱۱)، ایشان نیز بدانستند که هلاک خواهند شدن. اما قوله: «إِلَّا وَجْهَهُ» يعنى ألما ذاته و نفسه. و وجهه «۱۲» در کلام عرب بر وجوه مختلف آمد: یکی روی آدمی و دیگر حیوانات که حواس بر اوست، دیگر: وجه الشیء اوله و صدره، قال الله تعالى: «آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ» (۱۳)، أى اوله، و قال ربیع بن زیاد: من كان مسرورا بمقتل مالك فليأت نسوتنا بوجه نهار و «وجه» به معنى اخلاص فعل باشد و قصد به عبادت، و منه ----- (۱). آد، گا: عالم جزوی از فنا. [.....] (۲). کا به معنى. (۳). کا و چون اختصاص ندارد. (۴). کا: شود. (۵).

آد، کا، گا: اجسام. (۶). آد، کا، گا: المخاطب به. (۷). سورة نحل (۱۶) آیه ۶۱. (۸). سورة مائتکه (۳۵) آیه ۴۵. (۹). اساس، آج: ما من لايتها، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۱۰). آد، کا، گا و بيقى وجه ربك. (۱۱). سورة قصص (۲۸) آیه ۸۸. (۱۲). آد، کا، گا: وجه. (۱۳). سورة آل عمران (۳) آیه ۷۲.

صفحه : ۲۵۸ قوله «۱»: «وَجَّهَتْ وَجْهِي» (۲) ...، أى اخلصت عبادتى لله، و قوله: «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ» (۳) و قوله: «وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ» (۴)، و قال الفرزدق: و اسلمت وجهى حين شدت ركائبى الى ال مروان بنات المكارم و انشد «۵» الفراء: استغفر الله ذنبا لست محصيه رب العباد اليه الوجه و العمل أى القصد، و منه قوله «۶» «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ» (۷)، و «وجه» به معنى احتيال آمد فى قولهم: ما الوجه فى هذا الامر، أى ما الحيلة فيه. و «وجه» به معنى مذهب و جهت و ناحيت باشد، قال حمزة بن بيض الحنفى: أى الوجوه انتجت قلت له لائى وجه الالى الحكم متى يقل حاجبا سرادقه هذا ابن بيض بالباب بيتسم و وجه آمده [۱۱۱-ر] است به معنى قدر و منزلت، و منه قولهم: لفلان وجه عريض و: فلان أوجه من فلان، أى اعظم قدرا و جاها، و فلان وجيه و هو أوجه منه، و: اوجهه السلطان اذ جعل له جاها، قال امرؤ القيس: و نادمت قيصر فى ملكه فأوجهنى «۸» و ركبت البريدا و وجهه نيز «۹» رئيس مقدم باشد، يقال: فلان وجه القوم و هؤلاء وجوه القوم و اعيانهم، و وجه الشىء نفسه و ذاته، قال حبيب بن جندل السعدى: و نحن حفرنا الحوفزان بطعنة فأقلت منها وجهه عند نهد أى افلته و نجاه، و منه قولهم: أفعل ذلك لوجهك، أى لك، و منه «۱۰»: -----

(۱). اساس، آج، آد، گا: قولهم، با توجه به کا تصحيح شد گا، کا تعالى. (۲). سورة انعام (۶) آیه ۷۹. [.....] (۳). سورة نساء (۴) آیه ۱۲۵. (۴). سورة لقمان (۳۱) آیه ۲۲. (۵). آد، کا: و قال. (۶). آد، گا تعالى. (۷). سورة روم (۳۰) آیه ۴۳. (۸). آج: و اوجهنى. (۹). آد، گا به معنى. (۱۰). آد، گا قوله تعالى.

صفحه : ۲۵۹ «وَجْهَهُ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ، إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» (۱)، و: «وَجْهَهُ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ» (۲) و: «وَجْهَهُ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ» (۳)، مراد به اينکه جمله ذوات اند و اصحاب وجوه، و منه قوله «۴»: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۵)، و قوله «۶» فى هذه الاية: «وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ»، أى بيقى هو - جل جلاله. ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ خداوند بزرگواری و گرامی کردن بندگان. محمّد بن كعب القرظى گفت: يك روز رسول - عليه السلام - بر سبيل امتحان كعب الأخبار «۷» را گفت: يا كعب؟ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، «اكرام» مى دانيم، «جلال» چه باشد! گفت: تن و جان من فدای تو باد؟ ما در كتب چنین یافتيم كه: جلال نام بهشتی است محیط به عرش رب العزة. گفت: دانى «۸» میان آن بهشت و اينکه بهشت، كه بندگان «۹» در او باشند، چند است! گفت: هفتصد ساله راه است. گفت: جبرئيل - عليه السلام - (۱۱۱-پ) فرود آمد و

گفت: راست می‌گویید. معاذ جبل گفت: یک روز رسول- علیه السلام- به مردی بگذشت که نماز می‌کرد و می‌گفت: یا ذا الجلال و الاکرام؟ رسول- علیه السلام- فرمود دعایش را اجابت آمد. انس مالک روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: «۱۰» اَلطَّوَّاءِ بیا ذا الجلال و الاکرام، گفت: پناه با «۱۱» اینکه کلمه دهی «۱۲». أبو سعید المغربی «۱۳» گفت مردی مقعد بود پیوسته می‌گفتی: یا ذا الجلال و الاکرام، ندا آمد «۱۴» که: شنیدیم آوازت، حاجت بگو «۱۵». فَبَآئِ اَلْاِءِ رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ يَسْتَلُّهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ حق تعالی در اینکه ----- (۱). سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۲ و ۲۳.

(۲). سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۴. (۳). سوره غاشیه (۸۸) آیه ۸. (۴-۶). آد، گا تعالی. (۵). سوره قصص (۲۸) آیه ۸۸. (۷). آد، گا ابی کعب. [.....] (۸). آج و دیگر نسخه بدلها تا. (۹). آج: مردمان. (۱۰). کذا در اساس، آج، آد. (۱۱). اساس و آج گفت، که زائد می‌نمود. (۱۲). آج و دیگر نسخه بدلها: دهید. (۱۳). کا: المقبری. (۱۴). کا او را. (۱۵). آد، گا: حاجت چیست بخواه کا: حاجت را بخواه.

صفحه : ۲۶۰ آیت استغناى خود گفت باز خلق «۱» و احتیاج ایشان با او، گفت: هر که در آسمان و زمین است از فرشته و آدمی و جنی، از او می‌خواهند و از او سؤال می‌کنند، و هیچ کس را از او گزیر نیست. عبد الله عیاس گفت: اهل آسمان از او آمرزش خواهند روزی نخواهند، و اهل زمین روزی خواهند و مغفرت. کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ، گفت که هر روز «۲» او در کاری و شأنی است. مقاتل گفت که آیت در جهودان آمد که گفتند خدای تعالی روز شنبه هیچ حکم نکند. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: او هر روز در شأنی و کاری است. عبد الله بن مسیب روایت کرد که: رسول- علیه السلام- اینکه آیت بر ما خواند، ما گفتیم: یا رسول الله؟ آن کدام شأن و کار است! گفت: یغفر ذنبا و یفرج کربا [۲۱۱-۲] و یرفع قوما و یضع آخرین، گفت: گناهی می‌آمرزد و غمی باز می‌برد، و گروهی را برمی‌دارد «۳» و گروهی را فرو می‌برد «۴». سعید جبیر گفت از عبد الله عباس که: اول چیزی که خدای تعالی آفرید لوحی بود از درّی سپید کنارهای او «۵» یاقوت سرخ و قلمی از نور و کتابت او از نور. خدای تعالی در شبانه روزی «۶» سیصد و شصت بار به آن لوح نظر کند، به آن نظرها کارها کند «۷» از مصالح خلقان روزی دهد و خلق آفریند، و مرگ دهد و زندگانی دهد «۸»، و اعزاز کند و اذلال کند، فذلک قوله: کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ مجاهد گفت و عبید عمیر «۹»: از شأن او آن است که اجابت خوانندگان کند و عطا دهد سایلان را، و اسیران را خلاص دهد، و بیماران را شفا دهد، و گناهان بیامرزد و توبه تایان پذیرد. ----- (۱). آج: با خلق آد، کا، گا: از خلق. (۲). کا، گا: روزی. (۳). کا: بلند می‌گرداند. (۴). گا: فرو می‌گذارد. (۵). کا: از. (۶). آد، کا: گا: شبانروزی. [.....] (۷). آد، کا: در آن نظر کارها کند. (۸). گا: بخشد. (۹). آد، کا، گا: عبید بن عمیر گفتند.

صفحه : ۲۶۱ سفیان عینه گفت: روزگار بنزدیک خدای دو روز است «۱»: مدّت ایام دنیا است و «۲» روز قیامت. شأن او در مدّت ایام دنیا اختیاری است به امر و نهی و احیاء و امات و عطا و منع، و شأن او در قیامت جز او حساب و ثواب عقاب باشد. حسین بن فضل «۳» گفت: سوق المقادیر الی المواقیت قضاها «۴» به اوقات خود می‌راند، و گفتند: شأن او آن است که هر روز سه لشکر از سه جای برانگیزد «۵»، گروهی را از اصلاّب پدران به ارحام مادران رساند، و گروهی را از ارحام مادران به پشت زمین رساند، و گروهی را از پشت زمین به شکم زمین رساند، آنکه روز قیامت همه پیش او مجتمع شوند «۶». ربیع انس گفت: گروهی را بیافریند و گروهی را روزی دهد و گروهی [۱۱۲-پ] را رعایت کند و گروهی را هدایت کند و گروهی را بمیراند. سوید جبله «۷» گفت: یعتق رقابا و یقحم عقابا و یعطی رغباً گردنها آزاد کند و به عقبه ها بگزراند «۸» و مرغوباتی «۹» بدهد، بعضی دگر گفتند: جمع کند و تفریق و عطا دهد «۱۰» و حرمان و هدایت کند و اضلال. ابو سلیمان الدارانی گفت: شأن او آن است که منافع به تو می‌رساند و مضار از تو می‌بگرداند «۱۱». پس تو غافل مباش از اطاعت آن که از تو غافل نیست. و همچنین گفت در اینکه آیت «۱۲»: کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ حق تعالی در اینکه ----- بر جدید. گفتند: بعضی امرا و زیر خود را از اینکه آیت پرسید. او «۱۳» ندانست تا چه گوید، گفت: یا -----

----- (۱). آد، گا یکی. (۲). آد، گا دوم. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: حسین بن الفضل. (۴). آد، گا را. (۵). کا: برمی‌انگیزاند آج و دیگر نسخه بدلها به سه جای. (۶). آد، گا: جمع گرداند. (۷). همه نسخه بدلها: سوید بن جبلة. (۸). همه نسخه بدلها: بگذراند. (۹). آد، گا: مرغوبات. (۱۰). آد و امساک کند بر قدر. (۱۱). آج: از تو بگذراند. [.....] (۱۲). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، عبارت بعد از کلمه (۱۳). آد، گا بر فور. «آیه» نیست.

صفحه : ۲۶۲ امیر مرا یک امروز «۱» مهلت ده. گفت: دادم. وزیر با خانه آمد دلتنگ، در جمله غلامان غلامی داشت سیاه گفت: یا مولایی چرا دلتنگی! گفت: تو را از آن چه «۲»! و زجر کرد او را. گفت: یا مولایی، بگوی «۳» باشد که خدای تعالی اینکه فرج بر دست من سهل کند. گفت: چنین حالی «۴» است. گفت: برو و امیر را بگوی مرا غلامی سیاه است تفسیر اینکه آیت می‌داند. وزیر برفت و بگفت. امیر گفت: غلام را حاضر کن «۵». حاضر کردند. گفت: یا امیر شأن خدای آن است که: یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل و یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی، و یشفی سقیما و یسقم سلیمان و یتلی معافی و یعافی مبتلی و یعز ذلیلا- و یدل عزیزا و یفقر غتیا و یغنی فقیرا، گفت شأن او آن است که شب برد و روز آرد و روز برد و شب آرد و بمیراند و زنده کند و بیماری «۶» را شفا دهد و تن درستی «۷» را بیماری دهد و عافیت دهد و ابتلا کند و عزیز کند [۱۱۳-ر] و ذلیل کند و درویشی دهد و توانگری دهد. امیر گفت: احسنت یا غلام؟ آنکه بفرمود تا جامه وزیر بیرون کنند و در غلام پوشند. و غلام را به جای خواجه بنشانید. غلام گفت «۸»: یا مولای هذا «۹» من شأن الله اینکه هم از شأن خداست و «شأن» کاری بود که آن را قدر و منزلتی بود. فَبَإِيَّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبانِ، سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ، آنکه تهدید به حد رسانید گفت: من با شما پردازم ای جن و انس. در قراءت عبد الله مسعود چنین است: و آئی سأفرغ اليكم. و اعمش خواند: سيفرغ، على الفعل المجهول. -----

----- (۱). آد، گا: یک روز. (۲). آد، گا: چیست! (۳). آج، آد، گا که. (۴). کا: حالت. (۵). آج: کنید غلام را. (۶). آد، گا: بیماران. (۷). آد، گا: تندرستان. (۸). آد، گا: جامه خواجه او بیرون کرد و در غلام پوشانید و از آن غلام در خواجه پوشید و غلام را بنشانید و خواجه را بر پای بداشت، غلام در خواجه نگاه کرد و گفت. (۹). آد ایضا.

صفحه : ۲۶۳ اعرج خواند، به فتح النون و الزای. کسایی گفت: اینکه لغت تمیم است حمزه و کسایی و خلف خواندند: سيفرغ به فتح «یا» و ضم «را» علی اضافة الفعل الى الله تعالى علی الخبر عن المغایبه «۱»، با شما پردازد خدای تعالی، و باقی قراء به «نون» مفتوح و ضم «را» علی اخبار الله عن نفسه. و قراءت کوفیان بر سیاق اینکه است من قوله یسئلُه و قوله هو فی شأن، آنکه در معنی او خلاف کردند: بعضی گفتند، معنی تهدید و وعید است چنان که یکی از ما گوید در شاهد: با تو «۲» پردازم یعنی از تو مشغولم و به عقوبت نمی‌رسم «۳» تأخیر عقوبت تو نه برای آن است که تو مستحق نئی آنکه هم بر اینکه وجه از استعمال خدای تعالی بگفت بر توسع و اگر چه شغل بر او روا نیست و قابل گوید غیری را: لأفرغن لك با تو پردازم و اگر چه مشغول نباشد. و اینکه لفظ در تازی و پارسی متداول است. در تازی «۴» جریر بن خطفی گفت: و لمّا اتقى القین «۵» العراقی باسته «۶» فرغت الى العبد المقتید فی الحجل «۷» ای [۱۱۴-ر] قصدت «۸» له بسوء و در پارسیان گفتند «۹»: صبر است مرا [۱۱۳-پ] تا به تو «۱۰» پردازم باش. اینکه قول عبد الله عیاس است و ضحاک، بعضی دگر گفتند: معنی آن است که پس از ترک و امهال بر کار شما اقبال کنم چنان که قائل گوید: فرغت لی و فرغت لثمتی یعنی اخذت فیه. بعضی دگر گفتند اینکه وعد است و هم وعید، وعد -----

----- (۱). آد، گا: علی وجه یعنی. (۲). آج: تا به تو. (۳). آد، گا: و به تو نمی‌رسم، حالیا که عقوبت کنم. [.....] (۴). آد، گا: از تازیان. (۵). اساس و آج: العین خوانده می‌شود، با توجه به آد و لسان العرب (ماده فرغ) تصحیح شد. (۶). اساس و همه نسخه بدلها: رأسه، با توجه به مأخذ شعری و ضبط لسان (ماده فرغ) تصحیح شد. (۷). اساس و دیگر نسخه بدلها: بالعجل با توجه به ضبط لسان (ماده فرغ) تصحیح شد. (۸). اساس: قصد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). آد، گا: و از ارسیان شاعری گفت. (۱۰). اساس، آج: با تو، که با توجه به وزن شعر و ضبط آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۶۴ است مطیعان را به ثواب [و] «۱» وعید است عاصیان به عقاب. چون وقت جزای شما در آید به هیچ چیز مشغول نباشم یعنی هیچ کار دیگر نکنم جز جزای شما فعل الرجل الفارغ الیکم. و اینکه قول حسن است و مقاتل و ابن زید. و الثقلان الجن و الانس، دلیلش قوله تعالی: یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، چه آن آیت بمشابهت تفسیر اینکه آیت است. گفت جن و انس را برای آن «ثقل» «۲» خواند که ایشان ثقل اند «۳» بر زمین چون زنده باشند، و ثقل اند «۴» در شکم زمین چون بمیرند، بیانش قوله تعالی: وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ الْأَنْقَالَهُا. بعضی اهل معانی «۵» گفتند عرب هر چه آن را وزنی و قدری باشد ثقل خوانند و بیضه «۶» شتر مرغ را ثقل خوانند که بر ایشان «۷» نفاستی دارد و آن که یابد بدان شاد شود «۸». قال الشاعر: فتذکرا ثقلا «۹» رثیدا بعد ما القت ذکاء یمینها فی کافر و منه قول النبی - علیه السلام: انی تارک فیکم الثقلین: کتاب اللہ و عترتی، و برای عظمت قدر ایشان آن را «ثقل» خواند. و صادق - علیه السلام - گفت: برای آن ثقل خواند جن و انس را که به گناه گران باراند. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبانِ یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنْ اسْتَطَعْتُمْ، گفت: ای جماعت انسیان و جینیان اگر توانی «۱۰» [۱۱۴- ر] و نگفت: ان استطعتم و اگر چه خطاب با دو گروه است، ردّ الی المعانی «۱۱»، برای آن که هر یکی جماعتی اند، و مثله قوله: فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبانِ، و قوله: هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصِمُوا فِي رَبِّهِمْ «۱۳». ----- (۱). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۲). کا: ثقلان.

(۳-۴). آد، گا: ثقیل اند. (۵). آد، گا: اهل علم. (۶). آد، گا: خایه. (۷). آد، گا: نزد ایشان به قدر. (۸). آد، گا: چون بیابند بدان شادمانه شوند. [.....] (۹). اساس: ثقل، با توجه به لسان (ماده ثقل) تصحیح شد. (۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: توانید. (۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: المعنی. (۱۲). سوره نمل (۲۷) آیه ۴۵. (۱۳). سوره حج (۲۲) آیه ۱۹.

صفحه : ۲۶۵ أن تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا، گفت: ای جن و انس اگر توانی «۱» که به اطراف آسمان و زمین برون شوی «۲» و از من بجهی «۳» بکنی «۴» و بروی «۵». و واحد الأقطار، «قطر»، و اینکه هم بر سبیل تهدید است، یعنی اگر توانی «۶» که از قبضه قدرت من برون شوی «۷»، بروی که «۸» جز به حجت نتوانی «۹» شدن. گفتند: اینکه قول، خدای تعالی ایشان را روز قیامت گوید: ضحاک گفت: اینکه در دنیا است، یعنی اگر توانی «۱۰» که از مرگ بگریزی «۱۱» [بگریزی «۱۲»] «۱۳» تا به شما نرسد و سلطانی «۱۴» حجت باشد. عبد الله عباس گفت و عطا که معنی آن است که از ملک و سلطان «۱۵» من برون نتوانید شدن، و گفتند: معنی آن است که إلاً إلى سلطانی، کقوله: وَقَدْ أَحْسَنَ بِي «۱۶»، أی الی، و قال کثیر: اسیئی بنا او احسنی لا ملومه لدینا و لا مقلیة ان تَقَلَّتْ إلی که فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبانِ، در خبر است که: روز قیامت خلائق را جمع کنند و فرشتگان گرد ایشان «۱۷» بایستند و زبانه از دوزخ بر آید به مانند حصاری از آتش گرد ایشان در آید. آنگه حق تعالی گوید: یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ «۱۸»، ذلک قوله: يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ، گفت: فرو گذارند بر شما درفشی از ----- (۱). آج، و دیگر نسخه بدلها: توانید. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: شوید. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: بجهد. (۴). آج، کا: بکنید آد: بگریزید. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: بروید. (۶-۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: توانید. (۷). آج: شوید آد: روید که. (۸). آد: بروید. (۹). آج و دیگر نسخه بدلها: نتوانید. [.....] (۱۱-۱۲). آج و دیگر نسخه بدلها: بگریزید. (۱۳). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها و فحوای نسخه اساس افزوده شد. (۱۴). آج و دیگر نسخه بدلها: سلطان. (۱۵). آد، گا: از مملکت و سلطنت. (۱۶). سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۰. (۱۷). آج بگردند و. (۱۸). آد، کا الایه و.

صفحه : ۲۶۶ آتش «۱»، مجاهد گفت: آن درفش سبز بود کز «۲» سر آتش بتابد، قال حسان بن ثابت: هجوتک فاختضعت لها بذل بقافیة تأجج کالشواظ و قال رؤبة: انّ لهم من وقعنا أقیاظا [۴۱۱- پ] و نار حرب تسعر الشواظ ضحاک گفت: دودی باشد کز درفش آتش بر آید که نه دود هیزم باشد، و بیشتر مفسران گفتند: درفشی باشد بی دود. ابن کثیر و ابن ابی اسحاق «شواظ» خواندند به کسر «شین»، و باقی قرء «شواظ» به ضم «شین»، و هما لغتان مثل، صوار و صوار. و نُحَاسٌ، ابن کثیر و ابو عمرو خواندند «نحاس» به کسر «سین» عطفاً علی «نار»، و دگر قرء به رفع خواندند عطفاً علی «شواظ»، سعید جبیر گفت: «نحاس» اینکه جا دود است، و اینکه

روایت ابو صالح است از عبد الله عباس، قال النَّابِغَةُ: يَضِيءُ كضوء السِّراج السُّلبي ط لم يجعل الله فيه نحاساً أي دخاناً، و أصمعي^۱ گفت: از اعرابی شنیدم «۳» که «سلیط» روغن سنام «۴» باشد و آن را دودی نبود. مجاهد و قتاده گفتند: مس گداخته باشد، خدای تعالی بفرماید تا مس گدازند و به سرایشان «۵» فرو گذارند، و اینکه روایت عوفی است از عبد الله عباس. مقاتل گفت: آن پنج جوی است «۶» مس گداخته از زیر عرش بیرون می‌آید و به سر اهل دوزخ «۷» فرو می‌شود، سه جوی بر مقدار شب «۸» می‌رود و دو نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها تفسیر قرطبی (۱۷/ ۱۷۲): دهن السمسم. (۵). آد، گا: دوزخیان. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها از. (۷). آد، گا: به سر دوزخیان. [.....]. (۸). آد، گا سیاه.

صفحه : ۲۶۷ جوی بر مقدار روز «۱». عبد الله مسعود گفت: دردی زیت باشد «۲». کسائی گفت: آن را بوی باشد بغایت کریه. فلا تَنْتَصِرَانِ انتقام نتوانید کشید «۳» و قوت آن ندارید، فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ. فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ، گفت: چون شکافته شود آسمان و درها در او پدید آید و فرشتگان به او «۴» فرود آیند، بیانه: وَ يَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءِ بِالْغَمَامِ «۵» فَكَانَتْ «۷» [۱۱۵- ر] وَرَدَةٌ گلی شود، یعنی گلگون شود، سرخ شود به رنگ گل. فَرَاءَ گفت و زجاج: به رنگ اسب گلگون شود، يقال: فرس ورد و وردة. و «الوردة» فی الآیة واحدة الورد، اینکه قول عبد الله عباس است، و قتاده و ضحاک و ربیع گفتند که: به لون «۸» اسب ورد باشد. در ربیع کمیتی زرد بام «۹» باشد، چون زمستان پدید آید و هوای سرد بر او وزد کمیتی سرخ شود، چون زمستان سرد شود کمیتی أغفر «۱۰» شود. حق تعالی گفت: آسمان عند انشقاق متلون شود به مانند اینکه اسب که متلون شود به اختلاف فصول. مجاهد و أبو العالیه گفتند: چون روغن شود، و اینکه روایت شیبان است از قتاده، قال: الدَّهَانُ، الدهن، و قیل: الدَّهَانُ جمع الدهن. و روغنها را الوان مختلف باشد، تشبیه کرد آسمان را در تلون به تلون روغنها و انواع آن. ----- (۱). آد، گا: سپید. (۲). آد، گا دوی باشد گندیده منتن. (۳). آد، گا، گا: کشیدن. (۴). آد، گا: فرشتگان بدان درها. (۵-۶). سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۵. (۷). اساس و همه نسخه بدلها: فصارت که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۸). آد، گا: به رنگ. (۹). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها چاپ شعرانی (۱۰/ ۳۹۸): زرد فام. (۱۰). آد، گا، گا: اغبر.

صفحه : ۲۶۸ عطا گفت: مراد روغن زیت است که به یک ساعت به چندان لون بگردد. ابن جریج گفت: مراد آن است که گداخته شود چون روغن، و آن آنگاه بود که گرمای دوزخ به او رسد. مقاتل گفت: به لون روغن صافی شود مؤرج گفت: چون گل سرخ شود. کلبی گفت: چون اُدیم سرخ شود «۱»، گفت: اینکه لفظ واحد است، و جمعه: أدهنه و دهن، کحمار و أحمره و حمر، و تلخیص جمله اقوال راجع است با دو وجه: یکی آن که تشبیه کرد آسمان را در رنگ یا در تلون به گل و روغن - که هر دو به الوان مختلف باشند- و وجه دیگر آن که: به لون تشبیه کرد به گل و به گداختگی به روغن. در خبر است که: شبی رسول- علیه السلام- به جوانی رسید که نماز می‌کرد و اینکه [پ] آیت می‌خواند و می‌گریست و می‌گفت: ویحی من یوم تشق فیہ السماء وای من آن روز که آسمان شکافته شود. رسول- علیه السلام- گفت: ای جوان به آن خدایی که جان من به دست اوست که فرشتگان از گریه تو بگریستند. فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ حسن و قتاده گفتند: روز قیامت گناهکاران را از گناهشان نپرسند، برای آن که خدای تعالی داند و فرشتگان برایشان نوشته باشند، و اینکه روایت عوفی است از عبد الله عباس. و روایت دیگر از او آن است که: فرشتگان ایشان را نپرسند از گناهشان، برای آن که ایشان را به سیماشان «۲» بشناسند أبو العالیه گفت: معنی آن است که بی گناه را از گناهکار نپرسند. اگر گویند: چون جمع کنی «۳» میان اینکه آیت و آیاتی که متضمن است سؤال را من قوله: فَو رَبِّكَ لَسَأَلْنَهُمْ أَجْمَعِينَ، عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ «۴»، و قوله: ----- (۱). آد، گا، گا و. (۲). آد، گا، گا: به سیم. (۳). آج: کنید. (۴). سوره حجر (۱۵) آیه ۹۲ و ۹۳. [.....]

صفحه : ۲۶۹ وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ «۱» و مانند اینکه تا مناقضه زایل شود! گوئیم از اینکه «۲» چند جواب گفتند: یکی آن که عبد

اللّه عباس و مجاهد گفتند: فرشتگان نپرسند از ایشان که گناه کردی (۳) یا نه، چه ایشان بهتر دانند و صحیفه‌ها (۴) به خفت (۵) ایشان باشد ایشان را از آن پرسند (۶) که چرا کردی (۷) و چرا مخالفت فرمان خدای کردی (۸). و جواب دیگر آن است که عکرمه گفت: در قیامت مواقف بسیار باشند (۹)، یک موقف موقف سؤال بود، آن جا پرسند و در دگر مواقف (۱۰) نپرسند، جوابی دیگر آن است که (۱۱): ایشان را سؤال کنند از گناه خود، و سؤال [۱۱۶-۱] نکنند از گناه دیگران. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَيِّمَاهُمُ، گفت: گناهکاران را بشناسند به سیما و علامت، و آن علامت آن باشد که سیاه روی و ازرق چشم باشند، و «سیماء» مقصور باشد «و سیماء» ممدود، و هما العلامه. فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ مَوِيّ پيشانی (۱۲) بگیرند و پایهای ایشان (۱۳)، و ایشان را بر روی به دوزخ کشند (۱۴)، آنگاه ایشان را گویند: هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ اینک آن دوزخ است که کافران (۱۵) آن را به دروغ داشتند. يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آن اینک کافران می‌گردند میان اینک دوزخ و میان -----
----- (۱). سوره صافات (۳۷) آیه ۲۴. (۲). آد، گا: گویم اینک را. (۳). آج: گناه دارید آد، گا: گناه کردید. (۴). اساس، آج، گا: صحیفها/ صحیفه‌ها. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: به خط. (۶). آد، گا: نپرسند. (۷-۸). آج، آد، گا: کردید. (۹). آج، آد، گا: باشد. (۱۰). آج: موقف. (۱۱). آد، گا، گا هم عبد الله عباس گفت که ایشان را سؤال راحت و کرامت نکنند، سؤال تعریف و ملامت کنند. جواب دیگر آن است که ابو العالیه گفت سؤال کنند. (۱۲). آج ایشان. (۱۳). آد، گا: پایهاشان. (۱۴). آد، گا: و بر روی کشند تا به دوزخ. (۱۵). آد، گا و کافران. [.....]

صفحه ۲۷۰ آبی گرم تافته که گرمای او بغایت رسیده باشد. قتاده گفت: آبی باشد که از آنگه که خدای تعالی آسمان و زمین آفرید، تابند (۱)، گفت حال ایشان از دو بیرون نباشد: یا در جحیم باشند [یا در حمیم] (۲)، یا در آتشی افروخته یا در آبی تافته. کعب الأخبار گفت: وادی از وادیهای دوزخ باشد که خون و ریم اهل دوزخ در او شود (۳)، اینک کافران را ببرند بند بر نهاده در آن جا اندازند، چون یک بار (۴) فرو شوند، بندها و اوصال ایشان از یکدیگر جدا شود، ایشان را از آن جا بر آرند نیم مرده و پاره پاره گشته، خدای تعالی دگر باره ایشان را باز آفریند خلقی نو، ایشان را از آن جا در آتش بخشیده (۵) فگنند (۶)، داب ایشان هم چنین باشد، میان اینک و آن [۱۱۶-پ] می‌گردانندشان، فذلک قوله: يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آن، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ. اگر گویند: در اینک آیات که رفت از ذکر دوزخ و اعلام و احوال قیامت، چه نعمت است تا خدای تعالی به آن تقریر کند با جن و انس و گوید: فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ! جواب گویم: در او نعمتی جزیل (۷) جسیم هست دینی، و آن آن است که: وعید و تهدید به ذکر دوزخ و احوال قیامت و ذکر آن و تقریر و تذکیر آن، در او لطفی بود که ایشان را به طاعت نزدیک کند و از معصیت باز دارد، اینک باعث بود بر ایمان و صارف بود از کفر، و اینک غایت نعمت باشد در دین که ایشان را به ثواب رساند و از عقاب برهاند. وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ (۸)، وصف ثواب اهل بهشت کرد (۹)، گفت: آن را کز (۱۰) -----
----- (۱). آد، گا: آفریده می‌تابند گا: آفرید می‌تابند. (۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آد، گا: در او می‌رود. (۴). آد بدان کا به او گا، در آن. (۵). کا: شخیده. (۶). کا: افکند. (۷). آد، گا، گا و. (۸). کا آنگه. (۹). آج و. (۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: که از.

صفحه ۲۷۱ مقام خدای بترسد، یعنی از آن مقام که او را باشد پیش خدای. و گفتند: مراد به «مقام» قیامت است کقوله: يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱). و گفتند: مقام رَبِّهِ، اى قیام رَبِّهِ عليه فى قوله: أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ (۲). ابراهیم و مجاهد (۳) گفتند: اینک کسی باشد که همت کند به معصیتی، خدای را یاد کند و از ترس خدای آن گناه را رها کند (۴)، و ذا النون گفت: علامت خوف مرد (۵) از خدای آن باشد که خوف (۶) خدای او را ایمن کند از همه چیزی. ابراهیم ادهم گفت: سالی به حج می‌رفتم منقطع شدم، در راه شخصی سیاه (۷) منکر را دیدم. از او بترسیدم، او را گفتم: أجنی أنت أم إنسی تو پری [۱۱۷-ر] یا آدمی! مرا گفت: تو مؤمنی یا کافری! گفتم: مؤمنم. گفت: دروغ می‌گویی، اگر مؤمن بودی (۸) جز از او نترسیدی. در خبر است

که چون امیر المؤمنین علی «۹» برفت و عمرو عبد و د را بکشت و باز آمد، یکی از صحابه گفت: اما خفته حین بارزته از او نترسیدی چون به مبارزت او رفتی! گفت: و کیف یخاف سوی الله من لم یعبد سواه طرفه عین، گفت: چگونه ترسد از جز خدای آن که جز خدای را عبادت نکرده باشد یک طرفه العین. سری سقطی گفت: دو چیزاند که مفقوداند و نایافت: خوفی مزعج و شوقی مقلق. جتّان دو بهشت و دو بستان باشد او را. گفتند: دو بستان باشد، یکی از یاقوت سرخ و یکی از زمرد سبز، خاکش کافور و عنبر باشد و گل او از مشک آذفر باشد، هر بستانی از او صد ساله راه بود، در میان هر بستانی سرایی باشد از نور. -----

----- (۱). سوره مطففین (۸۳) آیه ۶. (۲). سوره رعد (۱۳) آیه ۳۳. (۳). آد، گا: و ضحاک. (۴). آد، گا: گناه بگذارد. [.....] (۵). اساس: مراد، با توجه به آج تصحیح شد. (۶). اساس، آج: جون، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). آد، گا و. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: بودی. (۹). آد، گا، گاه علیه السلام.

صفحه : ۲۷۲ محمّد بن علی الترمذی گفت: دو بهشت باشد او را یعنی دو بستان، یکی به ترس او از خدای و یکی به ترک او شهوت «۱» را. مقاتل گفت: دو بهشت باشد، بهشت عدن و بهشت نعیم. ابو موسی اشعری گفت: دو بستان باشد از زر سابقان را، و دو «۲» از سیم تابعان را. و در خبر است که یک روز رسول - علیه السلام - گفت اصحاب را که: دانی «۳» تا اینکه بستانها چیست! گفتند: نه. گفت: [دو] «۴» بستان است در دو بستان، قرارهما لابث و فرعهما ثابت و شجرهما ثابت «۵». ابو الدرداء گفت: رسول - علیه السلام - اینکه آیت می خواند، من گفتم: یا رسول الله؟ و ان زنی و ان سرق و اگر چه زنا کند و دزدی کند! [۱۱۷-پ] گفت! اگر چه زنا کند و دزدی کند، و اگر چه رغم آنف «۶» ابو الدرداء باشد «۷». فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ. ذَوَاتَا أَفْنَانٍ، اینکه صفت بستانهاست. عبد الله عباس گفت: خداوندان الوان باشد و هو من الفن «۸» و جمعه فنون و أفنان [و منه قولهم: افتن فی حدیثه، ای أخذ فی فنونه و ضرابه. ضحاک گفت: الوان میوه‌ها خواست. مجاهد گفت: أفنان] «۹» أغصان باشد، [خداوند] «۱۰» شاخه‌ها «۱۱» واحد او «فنن» باشد، قال [الشاعر] «۱۲»: وما علی فنن دعوت صباحی عکره گفت: سایه درختان خواست بر زمین و دیوار. قتاده گفت: خداوندان فضل و وسعت و فراخی باشند. ابن کيسان گفت: ذواتا اصول خداوندان -----

----- (۱). کا: شهوات. (۲). آد، گا، گا: یکی. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: دانید. (۴-۱۰). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: نابت. (۶). آد، گا: رغما لأنف. (۷). آد، گا صاحب اینکه گناه را باشد اینکه بستانها، گفت: آری. (۸). اساس، آج: الفن، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹-۱۲). اساس، آج: ندارد، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] (۱۱). اساس و همه نسخه بدلها: شاخها/ شاخه‌ها.

صفحه : ۲۷۳ اصلها باشند. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ. فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ، گفت: در اینکه دو بستان دو چشمه باشد روان «۱». عبد الله عباس گفت: بالکرامه و الزیاده، یعنی ایشان را کرامت و زیادت آرند. حسن گفت: دو چشمه آب زلال باشد، یکی را «تسنیم» گویند و یکی را «سلسبیل». عطیه گفت: یکی از آب باشد آبی نامتغیر، و یکی «۲» خمر که لذت خوردگان باشد، و گفتند: آن دو چشمه از کوهی به زیر می آید از مشک. ابو بکر وراق گفت: اینکه دو چشمه روان «۳» در بهشت آن را باشد که او را دو چشمه روان از دو چشم باشد «۴». فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ. فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ در اینکه بهشتها از هر میوه دو نوع باشد «۵». عبد الله عباس گفت: در دنیا هیچ میوه نیست تلخ و شیرین الا در آن بهشت باشد «۶» تا با «۷» حنظل الا آن است که حنظل بهشت شیرین باشد. و گفتند مراد به زوجین اینکه دو نوع میوه‌تر و خشک خواست. و گفتند: دو شکل متناسب خواست متشاکل چون دو جفت از نر [۱۱۸-ر] و ماده که در دنیا باشد و گفتند دو جنس «۸» از میوه باشند از هر نوع یکی معروف و یکی غریب. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ. مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَّائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ، نصب «متکین» بر حال باشد گفت: تکیه زده باشند بر بسترها که «۹» آستر آن از دیبای سطر ثخین ثقیل باشد «۱۰». و ----- (۱). آد، گا: دو چشمه آب روان باشد. (۲). آد، گا از. (۳). آد و اینکه دو بهشت جاودان. (۴). کا: دو چشمه در دنیا از دو چشم روان باشد گا: او را در دنیا دو چشمه روان

باشد از دو چشم. (۵). آد، گا: در اینکه دو بهشت از هر گونه میوه دو نوع باشد. (۶). آج، کا: الا آن در بهشت باشد آد، گا: تلخ و شیرین که در بهشت نباشد. (۷). همه نسخه بدلها: به. (۸). گا: دو جفت. (۹). آد، کا، گا بطانها. (۱۰). آد، گا: سطر باشد یعنی تخین و ثقیل کا: دیبای استبرق و تخین ثقیل باشد.

صفحه : ۲۷۴ گفتند «استبرق» معرب است. عبد الله مسعود و ابو هریره گفتند: «بطانه» برای آن یاد کرد تا بدانند که چون بطانه از استبرق «۱» باشد ظاهر از چه باشد «۲»! گفت: اینکه از آن جمله باشد که خدای تعالی گفت: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ «۳». قولی دگر از او آن است که گفت: بطانها من استبرق و ظواهرها من نور، گفت: آستر از استبرق باشد و آورده «۴» از نور. فزّاء گفت: مراد به بطانه ظاهر است. مؤرّج گفت: لغت قبط است. و گفتند معنی آن است که بطانه ظاهر باشد و ظاهره بطانه، برای آن که موجّه بود دو روی «۵». بطانه کمتر از ظاهره نبود تا بر هر روی که خواهد باز افگند «۶». فزّاء گفت عرب گویند: هذا بطن السماء و هذا ظهر السماء و اینکه قول به خلاف ظاهر کلام عرب است و اقوال اول بهتر است و اولیتر وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دان، گفت و میوه‌های اینکه بستانها نزدیک باشد قریب المتناول «۷» تا برای استاده و نشسته و خفته بتواند گرفتن «۸». و الجن الثمر «۹» و جنیته اذا قطفته. قال بعض العرب «۱۰»: هذا جنای و خیاره فیه [۹۱۱-] ر [اذ کلّ جان یده الی فیه در خبر است که بنده مؤمن بر سریر خفته باشد و از بالای او درختان میوه بر او سایه گسترده چون او را آرزو آید میوه از «۱۱» آن شاخ سر فرود آرد تا او به دست خود تناول کند و دست کس بدان نرسیده باشد. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ. ----- (۱). آد، گا: دیبا. (۲). آد، گا: از چه خواهد بود. (۳). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۷. [.....] (۴). کا: آفره، آد و گا: ندارد. (۵). آد، کا، گا: که دو روی بود. موجّه: به معنی جامه دو رویه در فرهنگها آمده است. (۶). آد، گا: که خواهند می افگند. (۷). آد: قریب التناول. (۸). آد، کا، گا: چیدن. (۹). آد، کا، گا یقال. (۱۰). در حاشیه تفسیر قرطبی (۱۷/ ۱۸۰) نام شاعر اینکه بیت «عمرو بن عدی اللخمی ابن اخت جذیمه الابرش» آمده و افزوده است: و هو مثل یضرب للرجل یؤثر صاحبه بخیار ما عنده. (۱۱). آد، گا: هر کدام که خواهد.

صفحه : ۲۷۵ فیهِنَّ قاصرات الطرف، گفت در آن بهشت زنانی باشند کوتاه نظر کوتاه دیده و چشم بر هم نهاده. و گفتند: قاصرات الطرف، یعنی چشم خود قصر کنند بر شوهران خود و در دیگر کس ننگرند. ابن زید گفت شوهر خود را گویند «۱»: به عزت خدای که من در همه بهشت از تو نکوتر هیچ نمی بینم سپاس آن خدای را که تو را به من داد و مرا به تو. لَمْ يَطْمِئِنُّنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ گفت دست بدیشان دراز کرده نباشند «۲» هیچ پری و آدمی. و گفتند اینکه کنایت است از جماع و مقاربت، یعنی کسی با ایشان خلوت نبوده باشد «۳» بل به مهر خود باشند. و گفتند مراد آن است که اقتضاض نکرده باشند ایشان را و بکارت نبرده «۴» و خون آلود نکرده، چون «۵» اصل او از خون است «۶». و منه الطّامث، للحایض. و گفتند مراد لمس است یعنی دست هیچکس به ایشان نرسیده باشد. و قول اول در عربیت ظاهرتر است، و منه قوله- علیه السلام-: ایما امرأة ماتت بجمع لم تطمئنت دخلت الجنة، گفت هر زنی که «۷» با مهر «۸» با پیش خدای شود دو چیزگی «۹» نبرده به بهشت شود «۱۰». و قال الشاعر: دفعن «۱۱» الی لَمْ يَطْمِئِنُّ قَبْلِي فَهَنْ اصح من بیض النعام سهل بن عبد الله گفت: هر که در دنیا چشم نگاه دارد از محرمات در آخرت او را عوض دهند [۱۱۹-] ر [از قاصرات. اما قوله: وَلَا جَانٌ] قول درست آن است که برای مبالغه گفت چنان که یکی از ما گوید: هیچ جنی و انسی را اینکه جا -- ----- (۱). آد، گا: هر یک از اینکه قاصرات شوهر خود را گوید. (۲). آج، آد، گا: دراز

نکرده باشند. (۳). آد، گا: هیچ آفریده بایشان خلوت نکرده باشد کا: خلوت نرفته باشد. (۴). آد، گا و ایشان را پلید. (۵). آد، گا، کا: چه. (۶). آد: اصل طمئث خون است. [.....] (۷). همه نسخه بدلها او. (۸). آد، گا: بمهر. (۹). کذا در اساس و آج، آد، کا، گا: دوشیزگی. (۱۰). آد، گا: رود. (۱۱). قرطبی (۱۷/ ۱۸۱) و لسان (ماده طمئث): وقعن. شاعر بیت در هر دو مأخذ فرزددق ذکر شده است.

صفحه : ۲۷۶ راه نیست و هیچ مرغ اینکه جا نتواند پریدن «۱» و مانند اینکه. و ارطات بن منذر گفت: ضمرة «۲» بن حبیب را پرسیدم

که جنیان را ثواب باشد! گفت: آری و اینکه آیت بخواند. آنکه گفت: زنان جنی مردان جنی را باشند و انسی مردان (۳) انسی را (۴). و مجاهد گفت: چون مردی مجامعت کند نام خدای نبرد جنی (۵) بیاید و خویشتن (۶) بر احلیل او پیچد و با او مجامعت کند، و اینکه قول ضعیف‌ترین اقوال است (۷). آنکه وصف کرد اینکه حوران را بگفت: كَأَنَّهِنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ، پنداری (۸) که اینکه زنان یاقوت و مرجان‌اند؟ قتاده گفت: ایشان را صفای یاقوت باشد در بیاض مرجان. و گفتند: مراد آن است که سرخ سپید باشند چون یاقوت و مرجان. عبد الله مسعود روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت زنان بهشت یکی از ایشان هفتاد حله ملون دارد در زیر آن هفتاد حله مغز را در استخوانشان بتوان دید. برای آن که خدای تعالی می گوید: (۹) كَأَنَّهِنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ و یاقوت جوهری است که اگر چه کثافتی دارد چون رشته در او کنند از برون او بتوان دید (۱۰). هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ [جزا و پاداشت احسان چه باشد جز احسان و نیکویی. صورت استفهام است و مراد جحد، و معنا آن که ما جزاء الاحسان الّا الاحسان یعنی] (۱۱). جزای احسان جز احسان نباشد گفتند: «هل» در کلام عرب بر چهار وجه آمد: یکی (۱۲) به معنی قد، نحو قوله: هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ (۱۳) ----- (۱). آد، گآ: پرید. (۲). کذا در اساس و آج، با توجه به آد و منابع تفسیر تصحیح شد. (۳). آج: مردم. (۴). آج: و زنان انسی مردم انسی را. (۵). آد: جنی ای. (۶). آج: خویش آد، گآ: خود را. (۷). آد، گآ: و اینکه قول مغزی ندارد و ضعیف است. (۸). گآ: پنداریا. (۹). اساس: می گویند، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۱۰). آد، گآ: دیدن. (۱۱). اساس و آج افتادگی دارد، از آد افزوده شد. (۱۲). آد، گآ: اول. (۱۳). سوره غاشیه (۸۸) آیه ۱.

صفحه : ۲۷۷ و هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَعِيفِ إِبْرَاهِيمَ (۱) و [هَلْ أَتَاكَ] (۲) فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا (۵)، سَمِيعٌ (۶) به معنی امر، نحو قوله: [فهل انتم متتهون (۷)، ای انتهوا. و چهارم به معنای نفی، چنان که در اینکه آیت هست فی قوله] (۸): فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۹)، ای ما علی الرسل. انس مالک روایت کرد که رسول - علیه السلام - اینکه آیت بخواند آنکه گفت: دانی تا خدای تعالی چه گوید (۱۰)! گفتند: خدای و رسولش عالمتر. گفت: می گوید جزای آن که بر او نعمت کرده باشم به توحید چیست الّا بهشت! و عبد الله مسعود و عبد الله عمر گفتند که رسول - علیه السلام - گفت: معنی آیت آن است که هر کس که بر او نعمت کرده باشم به توحید و معرفت فردای قیامت (۱۱) جای او در حظیره قدس باشد در بهشت من بر نعمت من (۱۲). عبد الله عباس گفت (۱۳): جزای آن که بگوید «لا اله الا الله» هیچ نیست الّا بهشت. حسن گفت: جزای مطیعان در دنیا هیچ نیست مگر کرامت آخرت. صادق - علیه السلام - گفت: جزای آن که در ازل بر او (۱۴) احسان کرده باشیم (۱۵) آن است که در ابد بر او نگاه داریم (۱۶). محمد بن الحنفیه گفت: اینکه جزا شامل است برّ را و فاجر را، برّ را در آخرت باشد و فاجر را در دنیا. -----

--- (۱). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۲۴. (۲). اساس و آج افتادگی دارد، از آد افزوده شد. (۳). سوره ص (۳۸) آیه ۲۱. (۴). گآ: دویم. (۵). سوره اعراف (۷) آیه ۴۴. (۶). کا: سیوم آج: سوم. (۷). سوره مائده (۵) آیه ۹۱. (۸). اساس: افتادگی دارد از آج افزوده شد. (۹). سوره نحل (۱۶) آیه ۳۵. (۱۰). همه نسخه بدلها: می گوید. [.....] (۱۱). اساس: به صورت «فردا دقیامت». (۱۲). آد، کا، گآ: برحمت من. (۱۳). آد، کا، گآ یعنی. (۱۴). آج: به او آد، گآ: با او. (۱۵). همه نسخه بدلها: باشم. (۱۶). همه نسخه بدلها: نگاه دارم.

صفحه : ۲۷۸ و مِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ، گفت برون آن (۱) دو بهشت دیگر باشد. در معنی «دون» خلاف کردند، عبد الله عباس گفت: مراد آن است که زیر آن در درج، ابن زید گفت: من دونهما فی الفضل یعنی کم از آن باشد. ابن جریج [گفت] (۲) چهار بستان است: دو بهشت سابقان (۳) مقربان راست که در او از هر میوه دو لون باشد، و دو بستان دیگر اصحاب الیمین و تابعان را که در او میوه و نار (۴) و خرما باشد. فضل بن یحیی گفت: به «دون» غیر خواست [۱۲۰- ر] یعنی جز آن دو (۵) دیگر باشد کسائی گفت: امامهما در پیش آن دو (۶) بستان دگر باشد. دگر باشد. قال الشاعر: ری (۷) قائم من دونها ما ورائها و قال اخر: و فلاة من دونها (۸) تحرس السف ... رو میل یفضی (۹) الی امیال و ضحاک گفت: دوم فزون اول باشد در منزلت، چه اول او (۱۰) زر و سیم باشد، و دوم

از یاقوت و زمرد. مُدهامَتان، یعنی از بسیاری آب که خورده باشد سبزی سبز «۱۱» شده باشد جنان که با سیاهی زند و کشت و گیاه چون سیر آب باشد اینکه رنگ دارد. یقال: ادھام الزرع ادھیماما، فهو مدھام و الجنة مدھامة و الجنان مدھامتان. و مثله فی المعنی قول ذی الرمة: سا الاکم منها غصّة حبشیة گیاه آن بیشه را حبشی خواند از اینکه معنی. و گفتند: مدھامتان، ملتفتان «۱۲» -----
 (۱). آد: دون آن دو بهشت. (۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۳). آد، گا. و. (۴). کا:
 انار. (۵). آد دو. (۶-۷). آد، کا، گا: یری. (۸). آج: من دونهما. (۹). آج، کا: یقضی. [.....]. (۱۰). آد، کا، گا: از. (۱۱). آد، گا:
 سبز سبز. (۱۲). آج، کا: ملتفتان.

صفحه : ۲۷۹ درختان او در هم شده. فیہما عینان نضاختان، گفت در او دو چشمه باشد که آب از ایشان بر می جوشد و می زاید، ای فوّارتان. حسن و عطا گفتند: از زمین می بر جوشد «۱» و آنگه روان می شود. عبد اللہ عباس گفت: بر می دهد «۲» به خیر و برکت بر اهل بهشت. عبد اللہ مسعود گفت: به جای آب از اینکه چشمه‌ها مشک و کافور «۳» بر می جوشد. و نضح و نضح و رش و رش متقاربنند جز آن است که «رش» کم باشد «۴» پس رشح، آنگه نضح، آنگه نضح. قال الشاعر: من کل نضاحۃ الذفری اذا عرقت «۵» فیہما فاکہیة و نخل و زمان گفت: در او میوه باشد و خرما و نار «۶». و خرما و نار «۷» از جمله میوه باشد و لکن آن را تخصیص کرد «۸» برای تفضیل، آن چنان که: و [۱۲۰-پ] و زُئله و جبریل و میکال «۹»، کقوله: حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی «۱۰» کقوله: و إذ أخذنا من النّیین میثاقهم و منک و من نوح «۱۱». در خیر است که: درختان بهشت از اصل ساق تا به سر شاخ «۱۲» میوه منضد «۱۳» باشد. و میوه‌های آن مانند سبوها «۱۴» باشد [هر گه بچینند به جای آن دیگری پدید آید و خوشهای انگورش دوازده گز باشد] «۱۵» به طول و جویهای آن «۱۶» -----
 (۱). همه نسخه بدلها: بر می جوشد. (۲). آد، گا: می بر دهد. (۳). آد، گا: عنبر. (۴). آد، کا، گا: کمتر باشد از رشح. (۵). اساس: الزوری اذا عوقب آج: الزوی اذا عوقب به بیت، با توجه به دیگر نسخه بدلها بر اساس ضبط لسان العرب (ماده نضح) تصحیح شد. (۶-۷). کا: انار. (۸). اساس: تخصیص کردند، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۹۸. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۲۳۸. (۱۱). سوره احزاب (۳۳) آیه ۷. (۱۲). آد، کا، گا به. [.....]. (۱۳). آج: متصل. (۱۴). آج: سبویها. (۱۵). اساس افتادگی دارد، از آج افزوده شد. (۱۶). آد، کا، گا: آب.

صفحه : ۲۸۰ در شکاف نباشد بل بر روی زمین می رود. در خبری دیگر آمد که: نخل بهشت را عروقتش از سیم باشد و شاخش از زر و برگهای او حله‌ها باشد و میوه او از انواع درّ و جواهر باشد، به طعم از انگبین شیرینتر و نرمتر از زبده «۱» در او هیچ استخوان نباشد. ابو سعید خدری روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت: شب معراج که مرا بر آسمان بردند، درختان نار دیدم بر او هر ناری چند «۲» پوست شتری «۳» مقّتب، و مرغان او چون شتران بختی. کنیزکی را دیدم، گفتم «۴»: تو که رایی «۵»! گفت: زید حارثه را «۶». زید را بشارت دادم به آن. و در بهشت چیزها دیدم که چشمها دیده نیست «۷» و گوشها شنیده نیست «۸» و بر خاطر هیچ آدمی گذشته نیست «۹». فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبان. فیهنّ خیرات حسانه کسائی گفت: خدای تعالی دو بهشت بگفت و دو دیگر گفت «۱۰»، آنگه جمع کرد هر چهار را، گفت «۱۱»: در آن بهشتها زنانی باشند خیرات، و هی «۱۲» جمع خیره. جمله قراء [۱۲۱-ر] به تخفیف خواندند. ابو رجاء العطاردی در شاذّ «خیرات» خواند به تشدید «یا» و آن دو لغت است مثل: سید و سید و هین و هین و لین و لین. امّ سلمه - رضی اللہ عنہا - گفت: رسول را - علیه السلام - پرسیدم که «خیرات حسان» چه باشد! گفت: خیرات الأخلاق حسان الوجوه نکو «۱۳» خوی -----
 (۱). آد، گا: و از روغن نرمتر کا: و نرمتر از کره.
 (۲). آد، گا: چندانک. (۳). کا: اشتری. (۴). آد، کا ای کنیزک گا یا کنیزک. (۵). اساس، آد، کا: کرای / که رایی. (۶). آد، کا، گا پس. (۷). آد، گا: چشمها ندیده. (۸). آد، گا: گوشها نشنیده. (۹). آد، گا: آدمی نگذشته. (۱۰). اساس: گفتند کا: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]. (۱۱). آد، کا، گا فیهنّ «۱۲». کا: ندارد. (۱۳). آد، کا: نیکو.

صفحه : ۲۸۱ نکو روی باشند. حسن گفت: ای فاضلات. اسماعیل بن ابی خالد گفت: عذار [ی] «۱» دوشیزگان. جریر بن عبد الله گفت: مختارات گزیدگان باشند. مفسران گفتند در تفسیر خیرات، لسن بذربات «۲» و لا- دفرات و لا- بخراآت و لا- متطلعات و لا- متشوفات و لا متسلطات، و لا طمّاحات «۳» و لا طوافات فی الطریق «۴». نا خوش بوی نباشند «۵» و پلید زبان نباشند و گنده دهن نباشند و سر به در بیرون کننده نباشند «۶» و سلیطه نباشند و متکبر نباشند و گردنده «۷» نباشند. و در خبر است که: زنان بهشت دست در دست نهند و به غناء گویند «۸» به آوازی که خلائق مثل آن نشنیده باشند. «۹» نحن الرّاضیات فلا نسخط ابداء، و نحن المقیمات فلا نظعن ابداء، و نحن خیرات حسان خلقنا لأزواج «کرام ما خشنودانیم که خشم نگیریم هرگز و مقیمانیم کز» «۱۰» اینکه جا نرویم هرگز و ما زنان «۱۱» آراسته‌ایم «۱۲» به خصال و جمال ما را برای مردانی کریم نهاده‌اند. روایت است که: چون حوران «۱۳» بهشت [۱۲۱- پ] اینکه گویند، زنان مؤمنان «۱۴» گویند: نحن المصلیات و ما صلّین و نحن الصّائمات و ما صمتن و نحن المتصدّقات و ما تصدّقتن و نحن المتوضّیات و ما توضّیتن، گویند: ما نماز کنند گانیم «۱۵» و شما نکردی «۱۶»، ما روزه دارانیم و شما نداشتی «۱۷» و ما صدقه - ----- (۱). اساس، آج: ندارد، با توجه به آد، گا افزوده شد کا: عذرای. (۲). اساس، آج: بدمزات، با توجه به آد، کا، گا تصحیح شد. (۳). آد، کا، گا: طمّاحات. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: فی الطریق. (۵-۶). اساس: نباشد با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). آد در کوچها/ در کوچها. (۸). آد، گا: می گویند و می سرایند. (۹). اساس، آج: الازواج، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). آد، کا، گا: که از. (۱۱). آد، کا، گا: زمانیم. (۱۲). آد، گا: آراسته. [.....] (۱۳). آد، گا: حوریان. (۱۴). آد، گا: مؤمنه کا: مؤمنات. (۱۵). کا، گا: نماز کنانیم. (۱۶). آج: نکردید. (۱۷). آج، کا، گا: نداشت.

صفحه : ۲۸۲ دادیم «۱» و شما ندادی «۲» و ما وضو و طهارت نماز کردیم و شما «۳» نکردی «۴». عایشه گفت و الله که غلبه اینا «۵» را بود. حور مقصورات فی الخیام، حق تعالی وصف کرد آن زنان را، گفت: حورند «۶» و آن جمع «حوراء» و «أحور» باشد، و تفسیر او برفت اند جای «۷». مقصورات «۸»، محبوسات «۹» مستورات فی الحجال باز داشته پوشیده. يقال: امرءة قصيرة و قصورة و مقصورة اذا كانت مخدرة مستورة لا تخرج، قال الشاعر: و انت التي حبيت كل قصيرة الى و ما تدری بذاك القصائر عنيت قصيرات الحجال و لم ارد قصار الخطا شر النساء البحائر مجاهد گفت: مقصور باشند بر شوهران خود، چشم به کسی دیگر نکنند «۱۰». انس مالک روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: اگر یکی از حوریان بهشت خبو در زمین فگند یا در دریای شور خوش گردد از خوشی آب دهن او. فی الخیام، جمع خیمه. عبد الله مسعود گفت: هر زنی را خیمه‌ای باشد طولش شصت میل. در خبر است که رسول- علیه السلام- گفت: در بهشت [۱۲۲- ر] خیمه‌ها باشد «۱۱» از در «۱۲» سپید به یک پاره، طول او در هوا شصت گز در او هر زاویه از آن خیمه مؤمن را جفتی باشد که او را دیگر کس نبیند. عبد الله عباس گفت در اینکه [آیت] «۱۳»: حور مقصورات فی الخیام، هر ----- (۱). آج، آد، کا، گا: صدقه دهند گانیم. (۲). آج: ندادید. (۳). آد، گا از اینها هیچ. (۴). آج: نگریدید. (۵). اینا/ اینان آج و دیگر نسخه بدلها: اینان. (۶). آد، کا، گا: حورانند. (۷). آج: اندر جای آد، گا: چند جا برفت. (۸). آد، گا ای مقصورات. (۹). اساس: محبوسان، با توجه به آج تصحیح شد. [.....] (۱۰). آد، گا: باز نکنند. (۱۱). آد، کا، گا هر خیمه‌ای. (۱۲). آج، آد، کا: درّی. (۱۳). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد.

صفحه : ۲۸۳ خیمه‌ای از پاره‌ای «۱» لؤلؤ باشد چهار فرسنگ در چهار فرسنگ، او را چهار هزار مصراع باشد. انس مالک روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: شب معراج که مرا به آسمان بردند، در بهشت جویها دیدم بر کناره‌های او خیمه‌ها زده از مرجان، از آن جا آواز بیرون می آمد که: السلام علیک یا رسول الله. من گفتم: یا جبرئیل اینان که اند! گفت: کنیزکانی اند از حور عین «۲». دستوری خواستند از خدای تعالی تا بر تو سلام کنند، خدای دستوری داد ایشان را و می گفتند: «۳» نحن الخالدات فلا نموت ابداء و نحن الناعمات فلا نبأس ابداء أزواج رجال کرام، حور مقصورات فی الخیام، گفت: ما همیشه زند گانیم که نمی میریم هرگز و

ما ناعمانیم که به سختی نرسیم هرگز، زنان مردان کریم. حور مقصورات فی الخیام حوریان در خیمه‌ها باز داشته. لَمْ یَطْمِئِنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ عَامَهُ قَرَاءَ بِهِ کَسْر «میم» خواندند، و أَبُو حَیَاءَ الشَّامِیُّ وَ طَلْحَةُ بْنُ مَصْرَفٍ در شاذّ به ضم خواندند، و کسائی یکی مکسور خواند و یکی مضموم. ابو اسحاق گفت: در قفای اصحاب امیر المؤمنین «۴» نماز کردم «۵»، از ایشان شنیدم که: [۱۲۲-پ] «یطمئنن» خواندند به ضم «میم»، و [از] «۶» اصحاب عبد الله مسعود شنیدم به کسر «میم» خواندند، و کسائی برای آن یکی به ضم خواند و یکی به کسر تا از اینکه روایت برون نشده باشد، و هما لغتان. مُتَّكِنِینَ عَلٰی رَفْرَفٍ خُضْرٍ، گفت: تکیه زده باشند بر رفر فرف سبز. سعید جبر گفت: «رفرف» مرغزارهای بهشت باشد پر گیاه سبز و تازه، و یکی را «رفرفه» گویند، و «رفارف» «۷» جمع رفر فرف باشد و هو جمع الجمع. عبد الله عباس گفت: ----- (۱). آد، گا: از یک پاره. (۲). آج، کا: کنیزکان از حور عین‌اند. (۳). آد، گا نحن. (۴). آد، کا، گا علی علیه السلام. (۵). آد، کا، گا: می کردم. (۶). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). اساس: رفاف، با توجه به آج و دیگر.

صفحه : ۲۸۴ بساطها باشد، قتاده و ضحاک گفتند: مجالس باشد و نشستگاهها از نهالها و دستها «۱» و پیشگاهها. ابن کيسان گفت: بالشها باشد. ابو عبیده گفت: حاشیه جامه را رفر فرف خوانند. بعضی دگر گفتند: عرب هر جامه پهن را رفر فرف خوانند، قال ابن مقبل. و اَنَا لِنَزَالُونَ تَغْشَى نَعَالَنَا سَوَاقِطَ مِنْ اَصْنَافِ رِیْطٍ وَ رَفْرَفٍ وَ عَبْقَرِیِّ حَسَانٍ «۲» زیلوا و طبقها «۳» باشد سطر «۴» ثخین، یکی را عبقریه خوانند [و «عبقری»] جمع است بدلالة قوله فی صفة حسان و گفتند: عرب انواع بساط را عبقری گویند «۵». قتاده گفت: زیلویهای مرتفع باشد. مجاهد گفت: از دیبا باشد. ابو العالیه گفت: مخمل باشد. حسن گفت: درانک باشد واحدها «درنوکه»، و آن نخ باشد. قتیبی گفت: هر جامه منقش از هر نوع که باشد عرب آن را عبقری خوانند. ابو عبیده گفت: منسوب است با «عبقر» و آن زمین «۶» است که آن جا دیبایهای فاخر گرانمایه بافند، قال ذُو الرِّمَّةِ فی نظمه: حَتَّى کَانَ رِیَاضَ القَفِّ البَسَاحِ مِنْ وَشَى عَبْقَرٍ تَجْلِیلٍ وَ تَنْجِیدٍ «۷» و گفتند: عبقری زمینی است که در او جیان باشند، قال الشَّاعِرُ: بَخِیلَ عَلَیْهَا جِنَّةٌ عَبْقَرِیَّةٌ جَدَّ یُرُونَ یَوْمَا ان یَنَالُوا فِیستعلوا قَطْرَبَ گفت: اینکه منسوب نیست، و لکن بمنزلة [۱۲۳-ر] قولک: کرسی و کراسی و بختی و بختی و خلیل گفت: هر چیزی «۸» جلیل نبیل بنزدیک عرب عبقری باشد از مردان و جامه‌ها و جز آن، و منه الحدیث فی عمر: فلم أر عبقریاً یفری فریه. عاصم الجحدری روایت کرد عن «۹» ابی بکر که او گفت شنیدم از رسول ----- (۱). کذا: در اساس و آج آد، کا، گا: دستگاهها چاپ شعرانی (۴۰۸ / ۱۰): متکاها. (۲). آد، کا، گا گفت. (۳). آد، کا، گا: طنفسها. [.....] (۴). آد، کا، گا: ستر. (۵). اساس، آج: ندارد، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). آد، کا، گا: زمینی. (۷). آد: تبجیل. (۸). آد، گا که. (۹). آد، کا، گا: از.

صفحه : ۲۸۵ - علیه السلام - که می خواند: مُتَّكِنِینَ عَلٰی رَفَارَفٍ خُضْرٍ وَ عَبَا قَرِیِّ حَسَانٍ. فَبِأَيِّ اَلَاءٍ رَبِّکُمَْا تُکَذَّبَانِ. تَبَارَکَ اسْمُ رَبِّکَ باقی است نام خدای «۱» ذُو الْجَلَالِ. شامیان خواندند به «واو» صفةً للاسم، و باقی قَرَاءَ «ذی الجلال» صفةً للرب تعالی، و اینکه قراءت دلیل می کند که اسم نه مستمی است برای آن که اضافه کرد با رب، و اگر نام خدای بودی اضافه الشیء الی نفسه بودی، و اینکه درست نیاید. و چون وجه جز خدای نیست، بل وجه الله ذات الله باشد، صفت او به «ذو» کرد وجه، جز اینکه نخوانند: وَ یَبْقَى وَجْهَ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِکْرَامِ «۲»، صفةً للوجه لأن وجهه هو تعالی و لیس اسمه هو «۳»، گفت متعالی است، و باقی نام خدای تو که خداوند بزرگواری است و گرامی کردن بندگان «۴». اگر گویند: اینکه تکرار چه معنی دارد در اینکه سوره «۵» چندین جایگاه، بقوله: فَبِأَيِّ اَلَاءٍ رَبِّکُمَْا تُکَذَّبَانِ! گویم از اینکه چند جواب گفتند: یکی آن که قَرَاءَ گفت: تکرار در اینکه و امثال اینکه برای تأکید باشد، چنان که مجیب گوید: بلی بلی، ممتنع گوید: لا لا، و انشد: و کأین و کم عندی لهم من صنیعة أیادی بثوها علی و أوجبوا و أنشد ایضاً: م نعمة کانت «۶» لکم کم کم و کم و قال آخر: نعت الغراب بین لبنی غدوة کم کم و کم بفراق لبنی ینعق و قال آخر: اردت لنفسی بعض الامور فأولی لنفسی اولی لها ----- (۱). آد، گا تو. (۲). سوره

رحمن (۵۵) آیه ۲۷. (۳). آج هو. (۴). آد، کا را. (۵). آج، آد، گا در. (۶). آد، کا: عندی.

صفحه : ۲۸۶ و جواب دیگر از اینکه آن است که: تکرار بر «۱» اختلاف [۱۲۳-پ] فواید است، چون تقریر به نعمتهای مختلف کرد، عند «۲» ذکر هر نعمتی تکرار تقریر کرد و غرض از تکریر «۳» تقریر است و تذکیر و تفریع و توییح، چنان که یکی از ما گوید: الم احسن الیک بأن اعطیتک، الم احسن الیک بأن خلقتک، الم احسن الیک بأن رفعتک. الم احسن الیک بان خلعت علیک، و عند «۴» ذکر هر نعمتی باز گوید که: الم احسن الیک نه «۵» با تو احسان کردم به فلان چیز و احسان کردم به فلان چیز؟ و اینکه در کلام عرب و عجم و اشعار ایشان بسیار است، قال مهلهل بن ربیعہ یرثی اخواه کلیبا: علی ان لیس عدلا من کلیب «۶» إذا رجف العضاء من الدّبور علی ان لیس عدلا من کلیب اذا خرجت مخبأ الخدور علی ان لیس عدلا من کلیب إذا ما اعلنت نجوی الامور علی أن لیس عدلا من کلیب اذا خیف المخوف من الثغور علی أن لیس عدلا من کلیب اذا ما خاف جار المستجیر و قالت لیلی الاخیلیة ترثی توبه بن الحمیر: لنعم الفتی یا توب کنت اذا التقت صدور الاعالی و استشال [الاسافل] «۷» و نعم الفتی یا توب کنت و لم تکن لتسبق یوما کنت منه تحاول و نعم الفتی یا توب کنت لخائف أتاك لکی تحمی و نعم المجامل و نعم الفتی یا توب جارا و صاحبا و نعم الفتی یا توب حین تناضل لعمری لأنت المرء أبکی لفقده بجد و لو لامت علیه العواذل لعمری لأنت المرء أبکی لفقده و لو لام فيه ناقص الرّای جاهل لعمری لأنت المرء أبکی لفقده اذا كثرت بالملجمین البلابل ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: برای. (۴-۲). کا: نزد. [.....] (۳). آد: غرض اینکه تکرار. (۵). آه، کا، گا من. (۶). آد، در حاشیه به خط کاتب اصلی افزوده است: تا آخر که هشت بیت است مصراع اول یک نوع. (۷). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۲۸۷ [ابی] «۱» لک ذمّ الثّاس یا توب کلّما ذکرّت امور محکّمات کوامل «۲» ابی لک [۴۲۱-ر] ذمّ الثّاس یا توب کلّما ذکرّت سماح حین یاوی الارامل فلا یبعدنک الله یا توب أنّما لقیّت حمام الموت و الموت خاتل فلا یبعدنک الله یا توب أنّما کذاک المنایا عاجلات و آجل فلا یبعدنک الله یا توب أنّما سقتک الغودی المدجنات الهواطل چنان که بیتی در ابیات «۳» از تکراری به تکراری می‌رود برای اختلاف احوال و معانی که گفته شد، و قال الحارث بن عیّاد: قریبا مرّبط النّعامه منی لقت حرب وائل عن خیال آنکه تکرار کرد اینکه مصراع را که: قریبا مرّبط النّعامه منی لقت، در چند بیتها «۴». و قالت ابنه النّعمان ترثی زوجها مالکا: و حدّثنی اصحابه انّ مالکا ضروب بنصل السیف غیر نکول «۵» و حدّثنی اصحابه انّ مالکا اقام و نادى صحبه برحیل «۶» و حدّثنی اصحابه انّ مالکا جواد بما فی الرّحل غیر بخیل و حدّثنی اصحابه انّ مالکا خفیف علی الحدّاث «۷» غیر ثقیل و حدّثنی اصحابه انّ مالکا جزوم کماضی الشفرتین صقیل و مانند اینکه بسیار است و اینکه «۸» برای آن آوردم تا شبهت ملحدان و طاعنان زایل گردد «۹» و معلوم گردد که امثال اینکه در اشعار ایشان «۱۰» بسیار است. ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). اساس، آج: کواهل با توجه به کا تصحیح شد. (۳). آد، گا: تا دوازده بیت، در هر بیتی از اینکه ابیات. (۴). کا: بیت. (۵). آد به خط کاتب اصلی بالای اینکه بیت افزوده است: تا دوازده بیت در هر بیتی از اینکه ابیات به تکراری می‌رود برای اختلاف معانی. (۶). کذا در اساس آج، دیگر نسخه بدلها اینکه بیت را انداخته‌اند چاپ شعرانی (۱۰/۴۱۱): برحیل. (۷). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۰/۴۱۲) الحدّاث. (۸). آد، گا در اشعار عرب و اینکه چند بیت. (۹). آج، آد، گا: شود. (۱۰). آد، گا: کلام عرب. [.....]

صفحه : ۲۸۸

سورة الواقعة

بدان که اینکه سورت مکی است و عدد آیات او «۱» نود و شش است و سیصد و هفتاد و هشت کلمت است و هزار و هفتصد و سه

حرف است. و روایت است از ابو طیب که عثمان عَفَّان در پرسیدن «۲» عبد الله مسعود رفت، و او بیمار بود، بیماری که از آن با پیش خدای رفت «۳». گفت: از چه می‌نالی! گفت: از گناهم. گفت: چه آرزو کنی «۴»! گفت: رحمت خدایم. گفت: طیبی «۵» بیارم! گفت: الطیب امرضنی. گفت: طیب مرا بیمار کرد. گفت: [۱۲۴-پ] عطایت فرمایم! گفت حاجت نیست مرا به آن، و من بر مثل اینکه حال «۶» گفت: بفرمایم تا به دختر کانت دهند! گفت: ایشان را حاجت نیست با آن که من ایشان را سورۀ الواقعه پیاموخته‌ام و فرموده‌ام تا می‌خوانند، و من از رسول- علیه السلام- شنیدم که هر که او سورۀ الواقعه بسیار خواند هرگز درویش نشود «۷». و هلال بن یساف «۸» روایت کرد از مسروق که گفت: هر کس که او خواهد که خبر اولینان و آخرینان و خبر اهل بهشت و اهل دوزخ و خبر اهل دنیا و اهل آخرت بداند باید که «۹» ----- (۱). آد، گا: آن. (۲). آد، گا: به پرسیدن کا: به عیادت. (۳). کا: شد. (۴). آد، گا: داری کا: می‌کنی. (۵). آج، کا را. (۶). آد، گا: و من در اینکه حال. (۷). آد، گا: نگردد. (۸). آج: یساو آد، کا، گا: یسار. (۹). همه نسخه بدلها سورۀ.

صفحه : ۲۸۹

الواقعه بر خواند تا از همه بر خبر «۱» گردد. قوله تعالی:

[سوره الواقعه (۵۶): آیات ۱ تا ۹۶]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (۱) لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ (۲) خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ (۳) إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا (۴) وَبَسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا (۵) فَكَانَتْ هَبَاءً مُبَدَّبًا (۶) وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً (۷) فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۸) وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمِ (۹) وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (۱۰) أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۱۱) فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۱۲) ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى (۱۳) وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ (۱۴) عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ (۱۵) مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ (۱۶) يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ (۱۷) بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (۱۸) لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْفَوْنَ (۱۹) وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ (۲۰) وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ (۲۱) وَحُورٌ عِينٌ (۲۲) كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ (۲۳) جِزَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيًا (۲۵) إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا (۲۶) وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ (۲۷) فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ (۲۸) وَطَلْحٍ مَنضُودٍ (۲۹) وَظِلٍّ مَمْدُودٍ (۳۰) وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ (۳۱) وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ (۳۲) لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ (۳۳) وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ (۳۴) إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً (۳۵) فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا (۳۶) غُرْبًا أَنْرَابًا (۳۷) لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ (۳۸) ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى (۳۹) وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ (۴۰) وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ (۴۱) فِي سَمُومٍ وَحِيمٍ (۴۲) وَظِلٍّ مِنْ يَحُمُومٍ (۴۳) لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ (۴۴) إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ (۴۵) وَكَانُوا يُصْرُفُونَ عَلَى الْغِنَى الْعَظِيمِ (۴۶) وَكَانُوا يَقُولُونَ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۴۷) أَوْ آبَاءُنَا الْأُولُونَ (۴۸) قُلْ إِنَّ الْأُولَى وَالْآخِرِينَ (۴۹) لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۵۰) ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكذَّبُونَ (۵۱) لَأَكَلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ (۵۲) فَمَالُؤُنْ مِنْهَا الْبُطُونَ (۵۳) فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ (۵۴) فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ (۵۵) هَذَا نُزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ (۵۶) نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ (۵۷) أَمْ فَارَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ (۵۸) أَمْ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ (۵۹) نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (۶۰) عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئْكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۱) وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشَأَ الْأُولَى فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ (۶۲) أَمْ فَارَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ (۶۳) أَمْ أَنْتُمْ تَرْزُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ (۶۴) لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ (۶۵) إِنَّا لَمُعْرِمُونَ (۶۶) بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۶۷) أَمْ فَارَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ (۶۸) أَمْ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ (۶۹) لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ أَسْفًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ (۷۰) أَمْ فَارَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ (۷۱) أَمْ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ (۷۲) نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرًا وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ (۷۳)

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۷۴) فَلَا أَسْمَ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ (۷۵) وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ (۷۶) إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ (۷۷) فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ (۷۸) لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۷۹) تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸۰) أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ (۸۱) وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ (۸۲) فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ (۸۳) وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ (۸۴) وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ (۸۵) فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ (۸۶) تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۸۷) فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۸۸) فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ (۸۹) وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (۹۰) فَسَاءَ لَكُمْ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (۹۱) وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ (۹۲) فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ (۹۳) وَتَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ (۹۴) إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ (۹۵) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۹۶)

[ترجمه]

چون بیوفتد «۲» او فتاده. نیست افتادن آن را دروغ گویی. فرونهنده بر دارنده. چون بجنابند زمین جناباندنی. و خرد «۳» کنند کوهها را خرد کردنی. شود گردی پراکنده. و باشی اصنافی سه، اهل دست راست، چه اهل دست راست باشند؟ و اهل دست چپ، چه اهل دست چپ باشند [۱۲۵-۱]. و پیشروان پیشروان باشند. ایشان نزدیک کردگان «۴» باشند. در بهشتهای با نعمت. گروهی از پیشینگان. و اندکی «۵» از واپسینان. ----- (۱). آج: با خبر، دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۲). آج: بیفتد. (۳). آج: خورد. (۴). آج: نزدیکان. (۵). آج: اندک. [.....]

صفحه : ۲۹۰ بر تختهای بافته، تکیه زده بر آن روی بهم آورده. می گردند بر ایشان غلامان همیشه. به کوزه‌های با گردن و بی گوشه و کاسی از خمر. در دسر نباشد آن را از آن و نیست نشوند. و میوه از آنچه بگریزند. و گوشت مرغ آنچه آرزو کنند. و حور عین. مانند مروارید پوشیده. پاداشت با آنچه «۱» کرده باشند. نشنوند در آن جا لغوی و نه بزه. الا گفتاری، سلام بر شما باد «۲». و اصحاب دست راست، چه اصحاب دست راست؟ در سدر بریده «۳». [۱۲۵-۱ پ] و موری «۴» بر هم نهاده. و سایه گسترانیده. آبی ریخته. و میوه بسیار. نه بریده و نه منع کرده. ----- (۱). آج: پاداشت آنچه. (۲). آج: سلام بر شما باد. (۳). آج: برنده. (۴). کذا در اساس و آج: موری / موردی.

صفحه : ۲۹۱ و بسترهای برداشته. ما آفریدیم ایشان را آفریدنی. کردیم ایشان را دوشیزگان. دوست داران شوهران «۱». برای اصحاب دست راست. گروهی از پیشینگان. و گروهی از پسینان «۲». و اهل دست چپ، چه اهل دست چپ؟ باشند در باد گرم و آب گرم. و سایه‌ای از دود سیاه. نه سرد و نه کریم. ایشان بودند پیش از آن در نعمت «۳». و بودند اصرار می کردند بر بزه «۴» بزرگ. و بودند می گفتند چون ما بمیریم و باشیم خاک و استخوانهای ما را زنده خواهند کردن «۵»! و آیا پدران ما را پیشینان! بگو که اولین و آخرین. [۱۲۶-۱] ر] گرد کنند ایشان را برای میقات روزی دانسته. پس «۶» شما گمراهان دروغ دارندگان. ----- (۱). آج، زیرا اینکه کلمه با خط کاتب اصلی افزوده است: همزادان. (۲). آج: پسینان. (۳). آج منعم. (۴). آج: گناه. (۵). آج: خواهند کرد. (۶). آج ای.

صفحه : ۲۹۲ بخوری از درختی از زقوم. و پر بازکنی «۱» از آن شکمها. بازخوری و رای «۲» او از آب گرم. بازخوری خوردن شتران تشنه. اینکه نزل ایشان باشد روز جزا. بیافریدیم شما را چرا راست و باور نداری! دیدی به آنچه می‌ریزی «۳» شما آب! شما آفرینی «۴» آن را یا ما آفرینیم! ما تقدیر کردیم میان شما مرگ و نیستیم ما سبق برده. بر آن که بدل کنیم مانند شما و بیافرینیم شما را در آنچه ندانی. و دانستی شما آفریدن نخستین، چرا یاد نکنی! می‌بینی آنچه می‌کارید! آیا شما می‌روای آن را یا ما رویانده‌ایم! [۱۲۶-۱ پ] اگر خواهیم کنیم آن را پوسیده همه روز باشی «۵» اندوهگن. ما گرانباریم. بل بی روزی ایم. می‌بینی آن آب که می‌خوری «۶»! ----- (۱). آج: پر باز کنی. (۲). آج: واری. (۳). آج: دیدید آنچه میراندند. (۴). آج: آفرینید. [.....]. (۵). آج: باشید. (۶). آج: می‌بینید آن آب که می‌خورید.

صفحه : ۲۹۳ شما فرود آوردی «۱» [از ابر] «۲» یا ما فرود آوردیم! اگر خواهیم کنیم شور آن را، چرا شکر نکنید! دیدی آتش که «۳» بیرون می آری شما! آیا شما آفریدی درخت آن یا ما آفریدیم! ما کردیم آن را یادگاری «۴» و متاعی برای بی زادان. تسبیح کن به نام خدایت بزرگوار. سوگند نخورم «۵» به افتادن ستارگان. و او سوگندی بزرگ اگر بدانی. او کتابی است بزرگ. در کتابی «۶» پوشیده. بنساید آن را مگر پاکان. فرستاده از خدای عالمیان «۷». به اینکه حدیث شما مداهنه و جحود کردی! و کردی «۸» روزیتان آن که دروغ داری. اگر نه چون برسد به حلقوم. و شما آنکه می نگری. ----- (۱). آج: آوردید. (۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۳). آج: آن که. (۴). آج: یاد کردی. (۵). آج: نخوریم. (۶). آج: نامه. (۷). آج: جهانیان. (۸). آج: کردیدید.

صفحه : ۲۹۴ [۱۲۷-] ر] ما «۱» نزدیک تریم به او از شما و لیکن نبینی شما. اگر نبودی جز جزا داده. باز نیاری «۲» آن را اگر راست می گویی «۳». اگر باشد از نزدیکان. راحت و ریحان باشد و بهشت نعیم. و امّا اگر باشد از اهل دست راست. سلام تو را از اهل دست راست. و امّا اگر باشد از دروغ داران «۴» گمراهان. روزی باشد او را از آب گرم تافته. و در آوردن و دوزخ. اینکه درستی علم است. تسبیح کن به نام خدای تو بزرگ. قوله تعالی: إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ، حق تعالی در اینکه آیات ذکر قیامت کرد، گفت: اذاه، عامل در او مقدر است ای اذکر یاد کن ای محمّد چون واقع شود و حاصل آید واقع شدنی. و واقعه و عادیه و نازله و نائبه به یک معنی باشد. و اینکه جا نامی است از نامهای قیامت «۵» المعنی: اذا قامت القيامة چون قیامت برخیزد. [و افتادن آن را کاذبه نباشد. در او چند قول گفتند: یکی آن که کاذبه، ای نفس کاذبه، یعنی هر کس که از او خبر دهد او دروغ] «۶». ----- (۱). آج: به. (۲). آج: نیارید. (۳). آج: می گوید. (۴). آج: و. [.....]. (۵). آج: آد، گا و. (۶). اساس افتادگی دارد، از آج آورده شد.

صفحه : ۲۹۵ لیسَ لَوْقَعَتِهَا كاذِبَةٌ نباشد، لكون المخبر مطابقا للخبر. و قيل كاذِبَةٌ، ای دفعه «۱» كاذِبَةٌ و صفة كاذبه لاخبار الله تعالی بها و ادلة العقل [علیها یعنی در آن خبر دروغ نیوفتد، چه او به خبر خدای تعالی درست شده است و به ادله عقل]. و گفتند كاذِبَةٌ بمعنی مصدر «۲» كالعافية والعاقبة و مثله قوله: لا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَعْيُنٍ، ای لغوا و قالوا عائذا بالله، ای معاذ الله؟ و قم «۳» قائما، ای قیاما [۱۲۷-] ر] و لبعض نساء الأعراب «۴» ترقص ابناها و تقول: قم «۵» قائما قم «۶» قائما اصبت عبدا نائما «۷». خافضة رافعة «۸»، جمله است در جای صفت واقعه «۹» است یعنی قومی را خفض کند و به دوزخ فرو برد و قومی را رفع کند و به درجات بهشت بردارد «۱۰». عكرمه و سدّی و مقاتل گفتند یعنی صیحه وقعه او خفض کند آواز را تا نزدیکان را بشنوند و رفع کند تا دوران را بشنوند، قال الله تعالی: وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ «۱۱». بعضی دگر گفتند: جباران و متکبران را خفض کند و فرو نهد [و ذلیلان و بی قدران را رفع کند و بردارد. ابن عطا گفت: قومی را به عدل فرو گذارد] «۱۲». إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا ای رجفت، آنکه که زمین را بجنانند جنابیدنی. کلبی گفت: اینکه آنکه باشد که خدای تعالی وحی کند به او «۱۳» از ترس خدای بجنبد و ارتج السهم فی الغرض بمعنی اهترو اضطرب، مفسران گفتند همچنان بجنانند که گهواره کودک تا هیچ بنماند بر او الا «۱۴» ویران شود و کوهها بر جای ----- (۱). کذا در اساس و آج و کا و گا آد: وقعه. (۲). همه نسخه بدلها است. (۳-۶). آج: قمه. (۴). آد، کا، گا: العرب. (۵-۷). کا: قائما. (۸). آج، گا: واقع. (۹). آد، کا ای و هی خافضة رافعة. (۱۰). آج: در آرد. (۱۱). سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۹. (۱۲). اساس و آج: ندارد، از آد افزوده شد. (۱۳). کا: به زمین. (۱۴). آد، گا خراب و. [.....]

صفحه : ۲۹۶ بنماند. و اصل «رج» در لغت تحریک باشد يقال رججته فارتج ای حرّكته فتحرك، و چون مضاعف کنی گویی: رججته فترجرج. وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا أی دقت «۱» و فتت، و پست کنند کوهها را و خرد «۲» بمانند آرد و پست و بسیسه به نزدیک عرب آرد باشد که با پست تر بکنند «۳» و آن را زاد کنند یا و قال لص من غطفان «۴»: لا تخبزا خبزا و بسابسا و لا تطيلا بمتناخ حبسا عطاء گفت: ببرند آن را از اصل. سعید مسیب گفت: بشکنند. کلبی گفت: برانند بر زمین. حسن گفت: از زمین بر کنند، نظیره قوله:

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ [۱۲۸- ر] الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ﴿٥﴾، عطيه گفت: خرد کنند ﴿٦﴾ تا سنگ ریزه شود، بمانند خاک. این کیسان گفت: به شبه ریگ روان کنند. فَكَانَتْ هَبَاءً مُبْبِتًا چون گردی شود پراکنده عبد الله عباس گفت: بمانند آفتاب ﴿٧﴾ که در سوراخی جهد ذره ذره ﴿٨﴾ در میان آن پیدا شود ﴿٩﴾. امیر المؤمنین علی ﴿١٠﴾ گفت: بمانند گرد سم ستور شود. عطیه گفت: بمانند شرر آتش که بجهد، و نخعی در شاذ خواند: مِنْبِتًا «بالتاء»، اى منقطعا. وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً و شما به سه صنف ﴿١١﴾ و سه نوع باشی در قیامت. آنکه بیان کرد که آن سه کدام اند. گفت: فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ اصحاب دست راست باشند آنان که ایشان را بر دست راست به بهشت برند. عبد الله عباس گفت: آنان باشند که بر ﴿١٢﴾ راست آدم ----- (١). آد، کا: حَقَّتْ. (٢). آد، کا، گا: خورد. (٣). آد، گا: که آن را تر کنند. (٤). آج: عصفان. (٥). سوره طه (٢٠) آیه ١٠٥. (٦). آد، کا، گا: خورد کنند. (٧). کا: آفتابی. (٨). آد، گا: ذره‌ها کا: دانه. (٩). آد، گا: پدید آید. (١٠). آج، آد، کا علیه السلام. (١١). آج، کا، گا: صغت. (١٢). آد، گا راست.

صفحه : ۲۹۷ باشند. ضحاک گفت: آنان باشند که نامه‌های ﴿١﴾ ایشان به دست راست دهند. حسن و ربیع گفتند: آنان باشند که خجسته و مبارک باشند بر خود و عمر ایشان در طاعت خدای مستغرق ﴿٢﴾ شده باشد و ایشان تابعان با حسانند ﴿٣﴾ قرن دوم از عصر رسول. ما أصحاب الميمنة، اینکه بر سیل تعجب گفت تا رسول را به عجب آرد ﴿٤﴾، چنان که گویند: زید و ما زید؟ رجل و ای رجل ﴿٥﴾؟ مردی و چه مردی؟ و زید و کدام زید؟ ﴿٦﴾ یعنی وصف ﴿٧﴾ او به حدی است که نمی‌توان گفت ﴿٨﴾، همچنین مبهم فرو می‌گزارند ﴿٩﴾. وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ، و هی مفعلة من الشؤم. عرب دست چپ را به شومی خوانند، قال الشاعر: السمّ و الشّر فی شؤمی یدیک لهم و فی یمینک ماء المزن و الضرب و منه الشام و الیمن، برای آن که شام بر دست چپ کعبه است و یمین بر دست راست [۱۲۸- پ] کعبه، و مراد آنان ﴿١٠﴾ که ایشان را بر دست چپ به دوزخ برند، و گفتند: آنان ﴿١١﴾ که نامه‌های ایشان را بر دست چپ دهند در قیامت. حسن گفت آنان باشند که بر خود شوم باشند و عمر ایشان در معصیت باشد، ما أصحاب المشأمة علی هذا الوجه ﴿١٢﴾. وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، در معنی او چند قول گفتند: یکی آن که آنان که سابق بودند در متابعت انبیاء، سابق باشند در پیشوایی امت تا ائمه هدی باشند، و گفتند: معنی آن است که سابقان به طاعت سابقان به رحمت باشند، و اینکه جمله است ﴿١٣﴾ -- ----- (١). اساس و همه نسخه بدها: نامها. (٢). آد، گا: تعالی صرف. [.....] (٣). کا: تابعان حسانند. (٤). آج: تا رسول تعجب آرد. (٥). کا: و ما رجل. (٦). آد، گا: دو جمله اخیر مقدم و مؤخر است. (٧). آج، گا: صفت. (٨). آج، آد، گا: گفتن. (٩). همه نسخه بدها: می‌گذارند. (١٠-١١). کا، گا: آنانند. (١٢). آج، کا المذکور آد: علی ذاک الوجه المتقدم. (١٣). آد، گا: جمله‌ای است.

صفحه : ۲۹۸ از مبتدا و خبر، یعنی سابقان در آن خصلت سابقان در اینکه نعمت باشند، و سابق را بر لاحق برای آن فضل باشد که او که مقتدا باشد در خیر و طاعت، در او نگرند و بر سیرت او بروند، فله أجرها و أجر من عمل بها باشد. این سیرین گفت: سابق آنان اند که به دو قبله با رسول نماز کردند، دلیل قوله: وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ ﴿١﴾. کعب گفت: اهل قرآن باشند که فردای قیامت تا جها بر سر دارند. عثمان بن ابی سوده گفت: آنان باشند که سبق برند ﴿٢﴾ دیگر [ان] ﴿٣﴾ را به مسجد رفتن و به جهاد شدن فی سبیل الله. عبد الله بن شمیط گفت مردمان سه‌اند: یکی، آن که افتتاح عمر به خیر و طاعت کند آنکه بر آن بایستد او از جمله سابقان مقربان باشد، و دیگر آن بود که ابتدای عمر به گناه و تخلیط کند آنکه بر آن بایستد توفیق دریابد او را تا توبه کند و با درگاه خدای شود، او از اصحاب الیمین باشد، اهل بهشت باشند [۱۲۹- ر] و به ﴿٤﴾ دست راست رود. سیم ﴿٥﴾ مردی باشد که آغاز عمر به معصیت کند و بر آن اصرار کند و مداومت تا به مردن، او از اهل دوزخ باشد و صاحب دست چپ بود. عبد الله عباس گفت: معنی آن است که سابقان در هجرت، سابقان باشند در آخرت. امیر المؤمنین علی - علیه السلام - گفت ﴿٦﴾: سابقان به نماز پنج ﴿٧﴾ سابقان بهشت باشند. عکره گفت: السَّابِقُونَ عَلَى الْإِسْلَامِ. ربیع انس گفت: الی اجابة رسول الله. ضحاک گفت: الی

الجهاد. قرطی گفت: الی کل خیر، چون نیک اندیشه کنی، آن کس که جامع بود سبق را در اینکه همه خصال، جز امیر المؤمنین -
----- (۱). سوره توبه (۹) آیه ۱۰۰. (۲). آج: بر سبقت آید، گا: سبق بر نداد. (۳). اساس:
ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). آج: بر. [.....] (۵). کا: سیوم. (۶). اساس: گفتند، با توجه به آج و دیگر
نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). آد، گا وقت.

صفحه : ۲۹۹ علی - علیه السلام - نبوده اما سبق «۱» اسلام اتفاق است که اول کس از زنان خدیجه بود و از مردان علی - علیه السلام -
، و از اینکه جا می گوید «۲»: سبقتکم الی الاسلام طرا غلاما ما بلغت اوان حلمی و می گوید: لی السبقه فی الإسلام طفلا و وجیها
می گوید «۳»: صدقته و جمیع الناس فی بهم من الضلاله و الإشراک و النکد اینکه و مانند اینکه به نظم و نثر می گوید و کس بر او
انکار نمی کند «۴» و حدیث ابو ذر که گفت از رسول - علیه السلام - شنیدم که می گفت: «۵» یا علی أنت اول من آمن بی و اول من
یصافحنی یوم القیمه و انت الصّدیق الاکبر و الفاروق الاعظم تفرق بین الحق و الباطل و انت یعسوب المؤمن» و المال یعسوب الظلمه،
و اخبار در مانند اینکه بی حد است از طریق ما و طریق مخالفان «۶». اما سبق در نماز، قوله - علیه السلام - : صلّت الملائکه علی و علی
علی سبع سنین لانه لم ترفع صلاه من الارض [۹۲۱-پ] الی السماء الا منی و من علی و از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - روایت
است که او گفت در چند موقف: و لقد صلّیت قبل الناس بسبع ، حدیث عفیف بن عبد الله و عباس بن عبد المطلب رفته است پیش
از اینکه، و آن که گفت: و الله لا اعرف علی هذا الدین غیر هؤلاء الثلثه ، یعنی النبی - علیه السلام - و علیا و خدیجه - علیهما السلام -
. و سبق در جهاد پوشیده نیست، و نماز به دو قبله با اتفاق او کرد و تنی چند معدود، چه بعضی آن بودند که [سابق بودند به بیت
المقدّس با ----- (۱). کا به. (۲). آد، گا: می فرماید علیه السلام کا: اینکه جا بود که
گفت: (۳). گا: و ایضا قوله علیه السلام. (۴). آد، گا: و کس را بر او انکاری نیست. (۵). کا، گا: المؤمنین. (۶). آد، گا، گا ما.

صفحه : ۳۰۰ رسول - علیه السلام - نماز کردند و به کعبه نرسیدند، و بعضی آن بودند که [۱] نماز به بیت المقدّس در نیافتند که
ایشان در اسلام آمدند قبله با کعبه گردانیده بودند. یک روز حدیث امیر المؤمنین «۲» - علیه السلام - پرسیدند از عبد الله عباس،
گفت: «(۳) ۴» ۵» ۶» ۷» ۸» ذکر و الله احد الثقلین سبق بالشهادتین و صلی القبلتین «و بایع البیتین» و اعطی البسطین «هو اب الحسن» و
الحسین و ردّت له الشمس مرتین من بعد ما غابت عن القبلتین و جرّد السیف تارتین و هو صاحب الکرتین «فمثله فی الامه کمثل ذی
القرنین ذلک مولای علی ابن ابی طالب - علیه السلام -، گفت: و الله که نام مردی بردی که از آن دو بنگاه یکی اوست یعنی قرآن
و عترت، قوله - علیه السلام - : ائی تارک فیکم الثقلین، سبق برد به شهادتین به توحید و نبوت. به دو قبله با رسول - علیه السلام - نماز
کرد به بیت المقدّس و کعبه، و دو بیعت با رسول کرد بیست «۹»: بیعه العقبه و بیعه الشجره [۱۳۰-ر]، و او را دو بسطت دادند [یکی
بسطت علم] «۱۰» و یک بسطت جسم، و او پدر حسن و حسین است، و آفتاب برای او دو بار باز آوردند پس از آن که فرود شده
بود «۱۱» از هر دو قبله، و دو بار تیغ بر آهیخت: یکی برای تنزیل و یکی برای تأویل، و او خداوند دو کزّت و دو رجعت است «۱۲». -
----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آج، گا: گا

علی. (۳). اساس، آج و الله، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۴). آد، گا، گا: بالقبلتین. (۵). آج: للبیعتین آد، گا،
گا: بالبیعتین. [.....] (۶). اساس: السبطين، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). کذا: در اساس و آج کا، گا: ابو
الحسن. (۸). اساس: کریمین با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). اساس: بسته آج: سبط با توجه به آد، گا تصحیح
شد. (۱۰). اساس: ندارد با توجه به آج افزوده شد. (۱۱). آج، گا، گا: فرو شده بود. (۱۲). کا: و مراد به دو کزّت دو رجعت است
آد، گا، گا یعنی دو بار بر امامت او اقرار کردند. یک بار روز غدیر خم و یک بار روز بیعت پس از قتل عثمان.

صفحه : ۳۰۱ مثل او در امت چنان است که مثل ذو القرنین و او مولا و بار خدای من است امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، و بعضی
از بزرگان بسیار گفتی: تقدّموا تقدّموا در خیرات مقدّم باشی «۱» تا در مقامات مقدّم باشی «۲». در خبر است که: چون در بهشت

یکی از جمله سابقان از سرای خود بیرون آید، از روی او چندان نور بتابد که اهل بهشت بدانند، گویند: اینکه نور سابقان است و نور مقربان. **أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ**، گفت: ایشان مقربان و نزدیکان باشند، و اینکه عبارت باشد از علو مرتبت و منزلت رفت درجه تشبیها بمن کان قریبا من السلطان مقربا بحضرت. **فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ** در بهشتهای نعیم باشند، و بعضی نحویان گفتند: **السَّبِقُونَ** مبتداست، [و **السَّابِقُونَ**] دیگر صفت اوست، و **أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ** خبر مبتداست [۳]. **ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ** گروهی باشند از اولینان [۴]، و **الثَّالِثَةُ الْجَمَاعَةُ**، و مراد به اولینان [۵] امتان گذشته‌اند [۶] از امم انبیا - صلوات الله علیهم - [۷]. **وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ** و اندکی از آخرینان، یعنی امت محمد - صلی الله علیه و آله - **عَلَى سُرُرٍ مَوْضُوعَةٍ** بر سریرهای بافته زر در سیم مکمل به انواع جواهر و مرصع. و «و ضنن [۸]» بافتنی باشد چون بافتن درع [۹]، [۱۳۰-پ] و قال الاعشى: و بیضاء کالنهی موضونه لها قونس فوق جیب البدن و منه: و ضین الناقه، و آن تنگ او [۱۰] باشد از دوال بافته، قال [۱۱]: ----- (۲-۱). آج و دیگر نسخه بدلها: باشید.

(۳). اساس، آج: ندارد، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). آج: اولیان. (۵). اساس: گزشته، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). آج و علی نبینا. (۷). اساس آج: ندارد، با توجه به آد، گا: افزوده شد. (۸). گا: وضین. [.....] (۹). آد، کا، گا: زره. (۱۰). آد، کا، گا: تنگی. (۱۱). آد، کا، گا: الشاعر.

صفحه ۳۰۲: تقول و قد [۱] درأت لها و ضینی أ هذا دینه ابداء و دینی کلبی گفت: طول هر سریری سیصد گز باشد. چون بنده خواهد تا پای بر او نهد سر فرود آرد تا پای برنهد [۲] آنکه با جای خود شود. **ضَحَاكُ** گفت: موضونه [۳] مصفوفه با یکدیگر نهاده در صف. و اینکه روایت علی بن طلحه [۴] است از عبد الله عباس. **مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ**، تکیه زده باشند بر آن سریرها روی بر روی [۵] کرده، گفتند: در نشست و خواست [۶] و گفتند: در زیارت، یعنی متزاور باشند به زیارت یکدیگر روند. **يَطُوفُ عَلَيْهِمْ** می گردند بر ایشان غلامانی کودکان به زاد، مخلمد [۷] باشند که هر گز بنمیرند و پیر نشوند و از حالت کودکی و برنایی بنگردند، نه چنان باشند که خدای دنیا که بیشتر از یک دو سال صلاحیت خدمت ندارند. عکر مه گفت: منعّم باشند. سعید جیر گفت: مقرطون [گوشواره دارند، برای آن که خلد [۸] گوشواره باشد به تازی، قال الشاعر: و مخلمدات باللجين كأنما أثباحهن أقاوز الكتبان حسن بصری گفت: کودکان اهل دنیا باشند، ایشان را طاعتی نبود که بر آن ثواب گیرند و معصیتی نباشد ایشان را که بر آن عقاب کنند، پس در بهشت خدمت اهل بهشت کنند. و در خبر آمده است [۱۳۱-ر] که: اطفال کفار خدم اهل بهشت باشند. **بِأَكْوَابٍ** جمع کوب باشد و آن کوزه‌هایی [۹] [باشد] [۱۰] که دسته ندارد ----- (۱). آد، گا: و لقد. (۲). کا: تا او پای بر آن جا نهد. (۳). آد، گا: ای. (۴). آد: علی بن ابی طلحه. (۵). کا: روبه روی. (۶). کذا در اساس و همه نسخه بدلها: خواست / خاست. (۷). آد، کا، گا مؤید. (۸). اساس: ندارد، با توجه به آد، گا، گا افزوده شد. (۹). آج، کا: کوزها / کوزه‌ها. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به آج، گا، گا افزوده شد.

صفحه ۳۰۳: و خرطوم ندارد. و أباریق: جمع ابریق باشد و آن کوزه‌ای بود که باجره باشد [۱]، و وزن او افعیل باشد من البرق. و کأس من معین و کأسی که در او خمر باشد، خمری روان که ظاهر باشد بر چشمها و «معین» مفعول باشد از «عین»، و أصله من عانه، اذا لمحه بعینه: لا یصدعون عنها و صداع و دردسر نباشد ایشان را از آن [۲]، و آنچه از باب بیماری بود بر فعل مجهول گویند عرب، نحوحم الرجل فهو محموم، و صدع فهو مصدع. و قد افلج من الفالج و لقی من اللقوة. و لا ینزفون و از آن مست نشوند، يقال: نزف الرجل فهو نزیف و منزوف اذا سکر كأن الخمر نزفت عقله، ای انفتد [۳] تشبیها بالبئر المنزوفة إذا نرح ماءوها، و انزف [۴] لغه فیه، قال الایبرد. لعمری لئن انزفتم او صحتم لبس الندامی کنتم ال أجزا حمزه و کسائی و خلف خواندند: «و لا ینزفون» ای [لا] [۵] ینفد خمرهم من قولهم: أنزف الرجل اذا صار ذا دنّ منزوف کقولهم: أجزب الرجل اذا صار ذا إبل جربی، و اصح [۶] ذا إبل صحاح، و منه الحدیث: و لا یوردن ذو عاهة علی مصح. و أعطش إذا صار ذا سائمة [۷] عطشی، قال: قربه ذی الثلثة المعطش و فاکهه مما یتخیرون و میوه [۱۳۱-پ] از آنچه ایشان خواهند و اختیار کنند. و لحم طیر مما یستهون و گوشت مرغان از آنچه آرزو کنند. أبو سعید خدری

روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: در بهشت مرغانی می‌پرند که هر یکی هفتاد هزار پر دارند، یکی از ایشان بیاید در آن حال که «۸» مؤمن طعام ----- (۱). کا: که او را زیجه (!) یا جَرّه باشد. [.....] (۲). آد، گا خمر. (۳). آد، گا: انفدت آج: انفرت. (۴). آج: انزفت. (۵). اساس: ندارد، با توجه به آد، کا، گا افزوده شد. (۶). آد، کا، گا إذا صار. (۷). گا: إبل. (۸). آد، گا بنده.

صفحه : ۳۰۴ خورد «۱» و بر صفحه «۲» او افتد و پرها بیفشانند از هر پری از آن او لونی «۳» بیرون آید از برف سپیدتر و از زبده «۴» نرمتر و از انگبین شیرینتر که هیچ لونی با لونی نماند، آنگه بپرد و برود. و حُورٌ عینٌ ابو جعفر «۵» و حمزه و کسایبی خواندند و مفضّل در شاذّ: و حور عین بجَزّ «راء» و «نون» عطفاً علی قوله: باکواب و اباریق و لحم طیر و بعضی «۶» اهل معانی اینکه قراءت ضعیف داشتند گفتند: برای آن که حوران «۷» را نگردانند و انما «۸» خمر گردانند پس اختیار رفع کردند فی «حُورٌ عین» او علی تقدیر «لهم» «حور عین» او علی «۹» انه عطف علی قوله: ولدانٌ مُخَلَّدُونَ: پس بر اینکه قراءت گرداننده، و طواف کننده ولدان باشند و حوران «۱۰» و بر قراءت جَزّ، ایشان معطوف «۱۱» بهن باشند به معنی آن که عرض کنند ایشان را بر مؤمنان و آنچه ایشان الزام کردند و «۱۲» حور العین که در عادت نیست که ایشان را گردانند. «۱۳» [گوییم لازم آید که «و فاکهه و لحم طیر» به رفع خوانند که آن نیز عادت نیست که گردانند] «۱۴» و انما «۱۵» عادت در خمر است، پس اینکه را تأویل باید کرد و تأویل آن است که بر معنی حمل کنند و معنی آیت آن است که ینعمون بفاکهه و لحم طیر و حور عین [۱۳۲- ر]. یا در کلام فعلی اضممار کنند که لایق حال باشد چون طوف لایق نیست به حور عین. و ذلك قولنا ینعمون بحور عین كما قال الشاعر: -----

--- (۱). آد، گا: خواهد. (۲). آد، گا: صفحه. (۳). آد، گا طعام. (۴). آد، کا، گا: کره. (۵). آد، گا: ابو حفص. (۶). آد، گا: بهری. (۷-۱۰). آد، کا، گا: حورینان. [.....] (۸). آد، گا: الا کا: اما. (۹). اساس: و علی، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). اساس: معطوف، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). همه نسخه بدلها: در. (۱۳). آد: که عادت نیست که گردانند. (۱۴). اساس و آج: افتادگی دارد، از آد افزوده شد. (۱۵). آد، کا، گا: اما.

صفحه : ۳۰۵ اذا ما الغائيات برزن یوما و زججن الحواجب و العیونا ای، و کحلن العیون لآنها لا تزحجج [و مثله متقلدا سیفا و رمحا، و مثله لفتها تبنا و ماء باردا و اما مثال حمل بر معنی چنان بود که شاعر گوید: جثنی بمثل بنی بدر لقومهم او مثل اخوة منظور بن سیار نصب «مثل» برای آن کرد که معنی جثنی به «هات» باشد] «۱» و كذلك علی قراءة [من قرء] «۲» و حورا عینا، ای بالنصب، و یعطون حورا عینا. و اینکه قراءت نخعی است. و اشهب العقیلی در شاذّ «۳»، و زنانی «۴» حور سیاه چشم و فراخ چشم. جمع «حوراء» و «عیناء» باشد. کَأَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ المَکْثُونِ مانند مروارید پوشیده که هوا در او اثر نکرده باشد از آن که مکنون و مصون و محروس بوده باشد تا صفای لون و ضیاء او بر جای خود بود. قال عمر بن ابی ربیع «۵»: هی زهراء مثل لؤلؤة العوّاص میرت من لؤلؤ مکنون. (جزاء) نصب بر مفعول له باشد، ای یفعل ذلک بهم جزاء و مکافاة، اینکه که دهند «۶» ایشان را بر سیل جزا و مکافات دهند به آنچه کرده باشند از فعل طاعات و اجتناب مقبحات. ام سلمه گفت از رسول - علیه السلام - پرسیدم که «حور عین» چه باشد گفت: زنانی سپید «۷» روی فراخ چشم. انس مالک روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: خدای تعالی حور العین را از زعفران آفرید. ابو امامه روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: هیچ مؤمن نباشد و الا او را هفتاد زن بود از حور العین و هفتاد از میراث ----- (۱-۲-۳). آج و دیگر نسخه بدلها خواند. (۴). آد، گا: و حور عین و زنانی. (۵). اساس و همه نسخه بدلها: عمرو بن ابی ربیع، با توجه به مآخذ مربوط از جمله (مجمع البیان ۵/ ۲۱۷) تصحیح شد. (۶). آد، کا، گا: می دهند. (۷). آد، گا: سفید.

صفحه : ۳۰۶ اهل دوزخ هر یکی از ایشان را اندامی باشد شهی و مردان را آلتی بود که ضعیف نبود «۱». عبد الله مسعود گفت از رسول - علیه السلام - شنیدم که گفت: نوری در بهشت پدید آید اهل بهشت گویند: اینکه نور چیست! گویند: روشنایی «۲» [۱۳۲-

پ [دندان حوری است که در روی شوهر خود بخندید. و در خبر است که حورا «۳» چون در بهشت بخرامند «۴» از خلخال «۵» و سوار و نعلین او آواز تسبیح و تهلیل و تمجید «۶» می آید. مجاهد گفت که حور را برای آن حور خوانند که یحار فیها الطرف که چشم در او متحیر بماند. لا یسمعون فیها لغواً، گفت در اینکه بهشتها سخن بیهوده و بی معنی نشنوند. و لا تأثیماً و نه نیز نسبت کردن به اثم و بزه، یعنی یکدیگر را نگویند اثم «۷» بزه کار شدی به اینکه که گفتی. «إِلَّا قِیلاً»، اینکه استثنای منقطع است الا گفتار، سلاما سلاما. و نصب قیلا بر استثناست و نصب «سلاما» بر مصدری است محذوف الفعل، ای و یسلمون سلاما و روا بود که مفعول به باشد و التقدير: بل «۸» یسمعون سلاما سلاما. و شاید که قول بعضی بود بعضی «۹» سلمک الله سلاما. کما قال تعالی: وَ اللّٰهُ اَنْتَبْتُکُمْ مِنَ الْاَرْضِ نَبَاتاً «۱۰»، آنگه ایشان را به نامی دیگر بخواند اعنی «۱۱» اهل بهشت. وصف نعیم و منازل ایشان کرد گفت: وَ اَصْحَابِ الْيَمِينِ مَا اَصْحَابِ الْيَمِينِ، گفت اهل دست راست چه اهل «۱۲» و (۱). آد، گا: نشود و همه را خوشدل دارد، که در قضیب او ضعفی و سستی نیاید. (۲). آد، گا: اینکه نور. [.....] (۳). آد، گا: حور عین حور/ حوران. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: بخرامد. (۵). آد، گا گوشواره. (۶). آد: تسبیح و تحمید و تهلیل گا: تسبیح و تمجید و تهلیل. (۷). آد، گا تو. (۸). آد: ای. (۹). آد، گا را. (۱۰). سوره توبه (۹) آیه ۹۴. (۱۱). آد، گا: برخواند یعنی. (۱۲). آد، گا: اهلی.

صفحه ۳۰۷ مردمانی باشند ایشان: فی سِدْرٍ مَّخْضُودٍ در میان درختان سدر باشند و سدر بهشت میوه دار باشد ثمرها کماثال القلال میوه او مانند سیبها «۱» بود «۲» و «مخضود» «۳» بر او خار نباشد کانه خضد شوکها، ای قطع. و منه الحدیث فی ذکر المدینه: لا یخضد شوکها و لا یعضد شجرها. و گفتند سدر درخت «نبق» باشد و مخضود آن بود [۱۳۳-ر] که شاخش دو تا شده باشد از بسیاری «۴» میوه و اینکه قول عبد الله عباس است و مجاهد و قتاده و ضحاک و عکرمة. و قال امیة بن ابی الصلت فی وصف الجنة: ان الحدائق فی الجنان جلیله فیها الکواعب سدرها مخضود و طَلَحٍ مَنضُودٍ، روایت است که امیر المؤمنین - علیه السلام - خواند و طلع، به «عین» و جمله قراء به «حا» خواندند. قیس بن سعد گفت: کسی بر امیر المؤمنین - علیه السلام - خواند و «طلح» به «حا» «۵» گفت: و طلع، ما شأن الطلح چه باشد و آن را چه کار است: آن جا طلع به «عین» بر خوان. آنگه بخواند «۶»: وَ نَخْلٍ طَلَعُهَا هَضْبِیْمٌ، گفتند: یا امیر المؤمنین در مصحفها چنان است «۷» بنگردانیم آن را. گفت: رها کنی که: القرآن لا- یهاج الیوم و لا- یحوّل قرآن امروز بنگردانند. بیشتر مفسران گفتند: «طلح» درخت موز باشد، فزء و ابو عبیده گفتند: طلع بنزدیک عرب درختان بزرگ باشد که آن را تنه باشد «۸». و قال بعض الحداء: بشرها دلیلها و قالوا غدا ترین الطلح و الاحبالا «۹»

(۱). آد، گا: تلها باشد. (۲). آد، گا یعنی. (۳). آد، گا: پری. (۴). آد، گا: اینکه سوره می خواند چون اینکه جا رسید طلع به «حا» خواند، امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت. [.....] (۵). آد، گا، گا: برخواند. (۶). سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۴۸. (۷). آد، گا در همه مصحفها «حا» نوشته. (۸). آد، گا: خاء نبود. (۹). اساس و آج: علاء بن الطلح و الخیلاء با توجه به دیگر نسخه بدلها و قرطبی (۱۷/۲۰۸) و تبیان (۹/۴۹۶) و مجمع البیان (۵۰/۲۱۸) تصحیح شد.

صفحه ۳۰۸ زجاج گفت: ام غیلان باشد جز اینکه که به جای شوک آن را میوه باشد. و قوله تعالی: مَنضُودٍ، ای، منظوم بالثمر بار و میوه او بر هم نهاده باشد بمانند مهرک بر پیوسته «۱» از اصل ساق تا به سر شاخها. مسروق گفت: درختان بهشت همه چنین باشد. وَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ، و سایه کشیده «۲» ممتد که آفتاب آن را «۳» منسوخ بنه کند. ربیع گفت: سایه عرش باشد. عمرو بن میمون گفت: سایه او هفتاد هزار ساله راه باشد [۱۳۳-پ] ابو عبیده گفت: عرب روزگار دراز را و عمر دراز را و هر چیزی که منقطع نشود «۴» آن را ممدود خوانند. قال لیید: غلب العزاء «۵» و کان «۶» غیر مغلب دهر طویل دائم ممدود عبد الله عباس گفت در اینکه آیت درختی است در بهشت بر یک ساق «۷» که اهل بهشت جمله در زیر او «۸» حاضر آیند و حدیث کنند و احوال دنیا یاد کنند و از آن حدیث کنند «۹» و گویند در دنیا ملامی بودی «۱۰» که به آن تعلل کردند و سماع «۱۱»، خدای تعالی بادی بفرستد تا بر گهای آن درخت را بر هم زند از آن جا آوازی بیرون آید که هرگز «۱۲» نشنیده باشد. روایت کردند که رسول - علیه السلام - گفت «۱۳» در -----

----- (۱). آد، کا، گا: با هم کردند. (۲). آد، کا، گا: گسترده. (۳). کا: او را. (۴). آد، کا، گا: انقطاعی زود نبود. (۵). تیان (۴۹۶/۹)، مجمع البیان (۲۱۸/۵): البقاء. (۶). تیان، قرطبی (۲۰۹/۱۷): کنت. (۷). آج: به یک ساق. (۸). آد، گا: سایه آن. (۹). کذا در اساس و کا: دیگر نسخه بدلها عبارت اخیر را ندارد. [...] (۱۰). همه نسخه بدلها: بود. (۱۱). آد، گا که عمر عزیز را بدان صرف کردند (گا: نکردند. (۱۲). آج، کا: که کس چنان آد، گا: که کس چنان آواز. (۱۳). آد، گا: ابو هریره روایت کرد از رسول - صلی الله علیه و آله - که.

صفحه ۳۰۹: بهشت درختی هست که سوار تیز تک صد سال در سایه آن می‌رود هنوز به آخر نرسیده باشد. آنکه گفت: بخوانی اگر خواهی «۱» وَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ، وَ مَاءٌ مَسْكُوبٌ، ای مصبوب. یعنی آبی رونده که هرگز منقطع نشود و نه در اخدود باشد «۲» بل بر روی زمین راست می‌رود. مزاحم بن داود گفت: مرا برادری بود صالح و حق مادر نکو نگاه داشتی با پیش «۳» خدای شود «۴». شبی در خوابش دیدم گفتم: «۵» برادر؟ مدتی است که می‌خواهم تا بدانم که تو در چه‌ای، اکنون در چه‌ای! «۶» گفت: فی سِدْرٍ مَخْضُودٍ وَ طَلْحٍ مَنضُودٍ وَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ وَ مَاءٌ مَسْكُوبٌ. وَ فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ و میوه‌های بسیار، لا مقطوعه بالأزمان و لا ممنوعه بالأثمان به اوقات منقطع نشود و به بها ممتنع نشود نه آن بود که وقتی باشد و وقتی نباشد «۷» چون میوه‌های «۸» دنیا و کس را از آن [۱۳۴-] منع نکنند به هیچ وجه «۹». بهشت سرای راحت و اباحت است در او «۱۰» منع نبود از هر چه خواهند. گفتند در او «۱۱» دیوارهای دراز و درهای بسته نبود و چنان که در دنیا. گفتند به باز کردن منقطع نشود بل هر گه از او چیزی بگیرند مانند او پدید آید بر او. و در خبر است که رسول - علیه السلام - گفت هیچ میوه از درختان بهشت باز نکنند «۱۲» اَلَا و به جای او دو چندان پدید آید. -----

----- (۱). آج، آد، کا: بخوانید اگر خواهید. گا: ندارد. (۲-۱۰). آد، گا: رود. (۳). آد، گا: تا باجرار. (۴). همه نسخه بدلها: شد. شود/ شد، که در متون قدیم استعمال داشته است. (۵). آد، گا ای. (۶). آج: که تو در چه درجه‌ای آد، گا: که تو در اینکه مقام در چه کاری کا: که تو در چیستی، اکنون در چه‌ای، که هیچ - کدام به استواری متن نیست. (۷). آد، کا، گا: نه. (۸). اساس، آج، کا: میوها. (۹). آد، گا، کا چه. (۱۱). گا: از او. [...] (۱۲). آد، گا: نچینند کا: بنچینند.

صفحه ۳۱۰: وَ فُرْشٌ مَرْفُوعَةٌ و بستر بر هم کرده و فراشته «۱». ابو سعید و ابو هریره گفتند رسول - علیه السلام - گفت که: ارتفاع آن در هوا چندان باشد که از زمین تا به آسمان «۲». ابو امامه الباهلی گفت: اگر از آن جا چیزی به زیر افکنند به هفتاد سال به زمین رسد «۳». امیر المؤمنین علی - علیه السلام - گفت: مرفوع باشد بر سریرها یعنی بر زمین نبود بل بر سریرها افکنده باشد. گفتند «فراش» «۴» در آیت کنایت است از زنان برای آن که عرب زنان را فراش خوانند و لباس و اینکه کنایت است از ایشان برای آن که «۵» «فراش» محل ایشان باشد و مراد به مرفوعه آن است که به درجه علیا باشند در جمال و کمال و خصال. گفتند دلیل صحت اینکه قول، قوله: إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً ما بیافریدیم ایشان را مبتدا آفریدنی. فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً و ایشان را ابکار «۶» و دوشیزه آفریدیم. عُرْبًا أَتْرَابًا، جمع عربیه باشد، و آن زنی باشد که شوهر «۷» را دوست دارد. اینکه قول حسن است و مجاهد و قتاده و سعید جبیر و روایت و البی از عبد الله عتیس، قال لیبید [۱۳۴- پ]: ففی «۸» الخروج عرب غیر فاحشه ریا الروادف یغشی دونها البصر عکره گفت: زنان ناز کننده غنجات باشند. اسامه بن زید گفت: عُرْبًا، ای حسنات الکلام نیکو سخن باشند. تمیم بن حدان «۹» گفت: حسنات التبعل «۱۰» نیکو عشرت باشند با شوهران. أَتْرَابًا همسالان باشند در سن با یکدیگر. ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: اهل بهشت چون ----- (۱). آد، گا: بسترهای بر سر هم نهاده را فراشته و بلند کرده (۲). کا: بر آسمان. (۳). آد، گا: به زیر شد و بر زمین آمد. (۴). آد: فرش. (۵). آد، گا: زیرا که. (۶). آد، گا: بکر. (۷). کا، گا: شوی. (۸). کا، گا: و فی (۹). آد: تمیم بن حلیم، کا: تمیم بن حدلم. (۱۰). کا یعنی.

صفحه ۳۱۱: در بهشت روند امرد «۱» باشند «۲» سپید روی جعد موی بر سن سی و سه سالگی «۳» به خلق «۴» آدم طول هر یک شصت گز بود در پهنای «۵» هفت گز. مفسران گفتند: اینکه زنان مؤمنان «۶» دنیا باشند. اما قوله: إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً، معنی آن است

که خلق ایشان از سر گرفتیم بعد از خلق اول. و اخبار بر اینکه «۷» بسیار آمده است. مجاهد روایت کرد که یک روز رسول - علیه السلام - در نزدیک عایشه شد، عجزوی از بنی عامر بنزدیک او بود «۸». رسول - علیه السلام - گفت: اینکه عجزو «۹» کیست! گفت «۱۰»: از خالات من یکی است. رسول - علیه السلام - گفت: هیچ پیر زن در بهشت نخواهد شد. عجزو «۱۱» اینکه بشنید بغایت دل‌تنگ شد. عایشه گفت: یا رسول الله! اینکه عجزو دل‌تنگ و رنجور شد. گفت، بگو او را که: عجزو به بهشت نرود و او عجزو باشد، خدای تعالی او را خلقی نو باز آفریند. ام سلمه گفت: رسول را - علیه السلام - از اینکه آیت پرسیدم که خدای تعالی می‌گوید: *إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً، فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا، عُرْبًا أَدْبَارًا* گفت: اینکه زنان پیر باشند که تو ایشان را می‌بینی موی سپید کرده و چشم غمض گرفته «۱۲» آب می‌ریزد و خدای تعالی [۱۳۵-۱] ایشان را باز آفریند خلقی نو بر سن یکدیگر «۱۳». مسیب بن شریک گفت در اینکه آیت که: اینان عجزوان دنیا باشند که خدای تعالی ایشان را باز آفریند خلقی نو، هر گاه که شوهر بر ایشان رود ایشان را بکر یابد. عایشه گفت: یا رسول الله هر بار آن الم و وجع باشد ایشان را! رسول الله - علیه السلام - -----
----- (۱). آد، گا: اجرد و امرد کا: امرد اجرد. (۲). آد، گا پاک بی موی. (۳). آد، گا: سالگان کا: ساله. [.....]
(۴). آد، کا: بر خلق. (۵). کا: ولینا. (۶). آد، کا: مؤنات. (۷). آد، گا: در اینکه باب. ۸. آد، گا: عایشه شد، پیر زنی را دید. (۱۱) -
(۹). کا: عجزوزه. (۱۰). آد، گا عورتی است. (۱۲). آد: چشمها کز شده و پلاسیده و. (۱۳). آد هر گاه که تو بینی ایشان را گویی که
اینکه دختر پاکیزه از آن که خواهد بود.

صفحه ۳۱۲ گفت: لیس هناک وجع، آن جا هیچ درد نباشد. حسن بصری روایت کرد که زنی عجزو «۱» پیش رسول آمد، گفت: یا رسول الله. دعا کن تا خدا مرا به بهشت برد. رسول - علیه السلام - گفت: [ان الجنة لا تدخلها العجائز زنان پیر به بهشت نشوند او برفت گریان، رسول - علیه السلام - گفت] «۲»: بگو او را که ایشان بر حال عجزوی نباشند لأن الله تعالی قال: *إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً*. سعید بن مسعود گفت که: زنان دنیا در بهشت مفضل باشند «۳» بر زنان بهشت به نماز و طاعت که کرده باشند، نیز در اخبار آمد که: اینکه زنان حور عین «۴» باشند. روایت کردند که رسول - علیه السلام - گفت که خدای تعالی حور العین را از تسبیح فرشتگان آفرید «۵»، در ایشان هیچ رنجی و علتی و حیضی [نباشد] «۶»، قال الله تعالی: *إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً - الْآيَاتِ* «۷». قوله: *لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ*، آنکه گفت: اینکه زنان به اینکه صفت اهل دست راست را باشند که اهل بهشت‌اند ایشان. *ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ* «۸» جماعتی از «۹» امت سلف باشند و جماعتی از «۱۰» امت رسول ما - صلوات الله علیه و آله اجمعین - عروه بن رویم گفت: چون خدای تعالی اینکه آیات بفرستاد: *ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ* «۱۱»، جماعتی «۱۲» صحابه رسول بگریستند، گفتند: یا رسول الله ما به خدای و رسول ایمان داریم [۱۳۵-پ]، آنکه از ما اندکی به بهشت خواهند ----- (۱). آد، کا، گا: عجزوزه. (۲-۶). اساس: ندارد با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آد، گا: تفضیل. (۴). آد، کا، گا: حور العین. (۵). آد، گا: آفریده است. [.....] (۷). آج: الایة. (۸). آد و ثلثة من الاخرین. (۹). آد اولینان یعنی. (۱۰). آد آخرینان. (۱۱). سوره واقعه (۵۶) آیه ۱۴. (۱۲). آد، گا از.

صفحه ۳۱۳ شدن! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: *ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ*، آنکه رسول - علیه السلام - گفت: از «۱» آدم تا به عهد من فرقتی باشند، و امت من تا دامن قیامت فرقتی باشند، و اینکه فرق «۲» تمام نشوند «۳» الا به اینکه سیاهان که شبانان اشتراکند و اشتراک می‌چرانند در بیابان و می‌گویند: لا اله الا الله. عبد الله مسعود گفت: شبی پیش رسول بودیم و حدیث «۴» می‌کردیم «۵» تا پاره‌ای از شب بگذشت «۶»، باز گشتیم بر دگر روز با پیش رسول رفتیم «۷»، گفت: من دوش در خواب پیغامبران گذشته را دیدم و اتباع ایشان را بر من عرض کردند، پیغامبر بود که او را گروهی امت بودند، و «۸» بود که او را کم از آن امت بودند، و بود که امتش سه کس بودند، و بود که امتش یک مرد بود و بود که او را هیچ امت نبود تا موسی را دیدم که می‌آمد با جماعتی بسیار از بنی اسرائیل. گفتم: بار خدایا! اینکه کیست! گفت: برادر توست موسی بن عمران، و اینکه امت اویند. که با اواند.

گفتم: بار خدایا؟ اَمّت من کجاند! گفت «۹»: به دست راست بنگر، بنگریدم صحرای مکه دیدم چندانی که چشم رسید، به مردان پر شده، گفتم: بار خدایا؟ اینان کیستند! گفت «۱۰»: اَمّت تو اند، راضی شدی! گفتم: راضی شدم. گفت: از چپ نگاه کن، هم چندان که از پیش «۱۱» مردم دیدم، گفتم: بار خدایا اینان که اند! گفت: اَمّت تو، راضی شدی! گفتم: بار خدایا راضی شدم. گفت: در میان اینان هفتاد هزار مردان اند که فردا دقیامت «۱۲» [۱۳۶-] بی شمار به بهشت روند «۱۳». مردی -----

----- (۱). آد، گا عهد. (۲). آج، کا: فرقت. (۳). آج، کا، گا: نشود. (۴). آد، گا: حدیثی. (۵). آج: می کرد. (۶). آج و همه نسخه بدلها: بگذشت. (۷). آد، گا: شدیم. (۸). آد، گا پیغمبر. [.....]. (۹). آد، گا ای محمّد. (۱۰). آد، گا همه. (۱۱). آج: هم چندان بیشتر آد، کا، گا: هم چندان بیشتر. (۱۲). آج و دیگر نسخه بدلها: فردا قیامت/ فردای قیامت. (۱۳). آج، کا: شوند.

صفحه : ۳۱۴ بر پای خاست «۱» نام او عکاشه بن محصن - یکی از بنی اسد «۲» بن خزیمه گفت: یا رسول الله؟ از خدای در خواه تا مرا از ایشان کند. رسول - علیه السلام - گفت: اللهم اجعله منهم بار خدایا عکاشه را از ایشان کن. مردی دیگر برخاست گفت: یا رسول الله؟ دعا کن تا مرا از ایشان کند. رسول - علیه السلام - گفت: سبقك بها عکاشه سبق برد تو را به اینکه دعا. آنکه عبد الله مسعود گفت: یا قوم اگر توانی «۳» که «۴» خویشان «۵» از آن هفتاد هزار «۶» کنید که بی شمار به بهشت شوند بکنید، و اگر از آن عاجز و قاصر باشید خویشان از اهل ظراب «۷» کنید، و اگر نتوانی «۸» و قاصر باشی خویشان از اهل افق کنید که من آن جا مردمانی دیدم که رحمت می کردند بر یکدیگر. گفتم: آنان که اند! گفتند: اینان هفتاد هزار مردند. عبد الله مسعود گفت: رأی ما متفق شد بر آن که ایشان مردمانی اند که [بر اسلام زاندند و بر آن بایستادند، گفت: چنین نیست، بل آنانند که «۹» دزدی نکنند و داغ نکنند و زجر و تطییر نکنند و بر خدای توکل کنند، و اینکه هر سه آن است که عادت عرب باشد. آنکه رسول - علیه السلام - گفت: امیدوارم که اَمّت من و پسران من ربع اهل بهشت باشند. ما تکبیر کردیم، گفت: امیدوارم که ثلث اهل بهشت باشند، ما تکبیر کردیم، گفت: امیدوارم که نیمه اهل بهشت باشند. آنکه اینک آیت بر خواند: **ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ**، و مجاهد و ابو العالیه و عطاء بن ابی رباح و ضحاک گفتند: جماعتی از سابقان اینک اَمّت باشند و جماعتی از آخرینان [۱۳۶- پ] اینک اَمّت، بیانش ----- (۱). اساس، آد، کا، گا: خواست/ خاست. (۲). آج: مردی من بنی اسد.

(۳). آج: توانید آد، گا: بتوانید. (۴). آج: بر. (۵). آج، گا: را. (۶). آج کس آد، کا، گا قوم. (۷). آج: خراب. (۸). آج، آد، کا، گا: نتوانید. (۹). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد. [.....]

صفحه : ۳۱۵ خبر عبد الله عباس که گفت رسول - علیه السلام - گفت: جمله از اَمّت من اند. **وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ**، آنکه گفت: مردمان دست چپ، و چه مردمان و اصحاب باشند ایشان؟ به سبیل تعجیب «۱». **فِي سَيَمُومٍ** در باد گرم باشند. و حمیم و آب گرم. **و ظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ** و سایه‌ای از دود «۲» سیاه، و انشد قطرب: و ماء قد شربت ببطن برک فرات المدّ کالیحموم جاری این بریده گفت: «یحوموم» نام کوهی است در دوزخ که اهل دوزخ باستغاثه آن جا شوند «۳» و پندارند که ایشان را در آن سایه «۴» راحتی خواهد بود، آنکه گفت: لا - بارد و لا - کریم، [آن سایه سرد نباشد، بلکه بغایت گرم بود، که او از دود دوزخ است. و لا کریم] «۵» ضحاک گفت: خوش نباشد. سعید مسیب گفت: نیکو نباشد. قتاده: گفت: کریم المنظر نباشد. فراء گفت: عرب «کریم» «۶» استعمال کنند در جای «۷» نفی ذمّ، کریم خوانند آن را که در او صفت مذمومه نباشد. ابن کيسان گفت: **يَحْمُومٍ** نامی است از نامهای دوزخ. ضحاک گفت: آتشی سیاه باشد و آتش دوزخ سیاه بود و اهل او سیاه «۸» باشند و لباسشان سیاه «۹» بود و هر چه در دوزخ بود همه سیاه بود. **إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ**، چه ایشان پیش از اینکه در زمین «۱۰» منعم و متنعم بوده اند. -----

----- (۱). آج: کا: تعجب. (۲). آج گرم. (۳). آد، گا: روند. (۴). آج: و پندارند که آن جا در سایه او آد، گا: و پندارند که ایشان را در آن سایه ساعتی. (۵). اساس و آج افتادگی دارد، از آد، افزوده شد. (۶). آد، کا، گا: گرم. (۷). آج، آد: جایی. (۸). آد، گا شده. (۹). آد، کا، گا: لباس ایشان. (۱۰). آج: دنیا.

صفحه : ۳۱۶ و کَانُوا يُصْرُونَ و ایشان مصرّ و مقیم بودند بر گناه بزرگ، و آن شرک است. أبو بکر اصم گفت: آن است که سوگند خوردندی که بعث و نشور نخواهد بود و اصنام انداد خدای اند و انبازان او «۱» و بر ایشان به خدای اقرار می‌دادند «۲» و گفتند: آنان اند که خدای از ایشان حکایت کرد. قوله «۳»: و أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ [۱۳۷-ر] اِيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ «۴» و کَانُوا يَقُولُونَ، و می‌گفتندی: اِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا و عِظَامًا اِنَّا لَمَبْعُوثُونَ «۵» چون ما بمیریم و خاک شویم و استخوان شویم «۶» ما را زنده خواهند کردن! بر سبیل استبعاد و استنکار. اَوْ اَبَاؤُنَا الْاَوَّلُونَ و نیز پدران پیشین «۷» ما را زنده خواهند کردن بر سبیل تعجب؟! قُلْ، یا مُحَمَّد بگو که: اِنَّ الْاَوَّلِيْنَ و الْاٰخِرِيْنَ لَمَجْمُوعُونَ اِلَى مِيْقَاتٍ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ که اولین و آخرین همه را جمع خواهند کردن به میقات روزی معلوم، و آن روز قیامت است، تا جزا دهند «۸» ایشان را بر کرده ایشان «۹». ثُمَّ اِنَّا لَنَكْمُومُ پَس اَنَّا كَمُومُ ای گمراهان و دروغ داران لَّا كَلْبُونَ بخوری «۱۰» از درخت زقوم، مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ، «من» اول تبعیض است «۱۱» و دوم تبیین. فَمَا لَوْ اَنَّهَا الْبُطُونُ از آن شکم پر کنید، فَمَا لَوْ اَنَّهَا الْبُطُونُ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ آنکه بر سر آن بخوری «۱۲» آب گرم تافته. فَمَا لَوْ اَنَّهَا الْبُطُونُ شُرْبِ الْهَيْمِ چنان خوری که آن آب که شتران تشنه خورند «۱۳». ----- (۱). آد، گا: انداد و انباز خداوند. (۲). آج: بر ایشان به خدایان او اقرار دادند آد، گا: بر ایشان به خدایی او اقرار دادند، تعالی الله عن ذلك علواً کبیرا. (۳). آد، گا: فی قوله تعالی. (۴). سوره نحل (۱۶) آیه ۳۸. [.....]. (۵). آد و بودند که می‌گفتند. (۶). آد، گا: گردیم. (۷). آد، گا: پیشینه. (۸). کا: خبر دهند. (۹). آج: کردار ایشان. (۱۰). آد، گا: خوردند گانید یعنی بخورید. (۱۱). آج، آد، کا: تبعیض راست. (۱۲). آد، گا: بر سر آن طعام باز خورید. (۱۳). آد، گا: چنان خورید آن آب را که شتران تشنه آب خورند.

صفحه : ۳۱۷ مدنیان و عاصم و حمزه و اعمش و ایوب خواندند: «شرب الهمیم» به ضم «شین» و باقی قراء به فتح «شین» و هما لغتان. ابن جریج گفت: اینکه آیت پرسیدم از صادق جعفر بن محمد که اصحاب عبد الله «شرب» می‌خوانند مرا گفت: نشنیدی که رسول- علیه السلام- بدیل بن ورقاء الخزاعی را به اهل منافرستاد در ایام تشریق و گفت آنها ایام اکل و شرب. و بعال «۱»، بفتح الشّین. گفتند: در او سه لغت است: شرب و شرب و شرب، بضمّین. ابو زید انصاری گفت: از بعضی شرب شنیدم در مصدر اینکه فعل و «همیم» شتران [۱۳۷-پ] تشنه باشند واحدا همیم «۲» و هیماء و الجمع همیم. و گفتند هیام علتی باشد شتر را که از آب سیر نشود چندان که می‌خورد تا بمیرد. «۳» قال لیبید: اجزت الی معارفها «۴» بشعث «۵» و اطلاق من العیدی همیم ضحاک و ابن کیسان و ابن عیینه گفتند: «همیم» ریگ نرم باشد تشنه که چندان که آب به او فرو کنی فرو می‌شود «۶». و گفتند: همیم جمع همیم باشد و او سموم زده باشد که از آب سیری نیابد «۷». هذا نُزْلُهُمْ یَوْمَ الدِّینِ، گفت: اینکه نزل و غذا و طعام ایشان باشد «۸» روز قیامت «۹» روز جزا و حساب «۱۰». آنکه گفت بر سبیل تنبیه: نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْ لَا تُصَدِّقُونَ ما شما را ----- (۱). اساس: یقال با توجه به کا تصحیح شد. (۲). اساس و کا: همیم، با توجه به آج و دیگر نسخه‌ها تصحیح شد. (۳). آد، گا: همچنان می‌خورند تا بمیرند. کا چندان که تواند آب می‌خورد تا بمیرد. (۴). کذا در اساس و آج: معافها کا: معارفها، آد و گا: ندارد. (۵). کذا در اساس و آج کا: بسبب شعرانی (۱۱/۲۰): بسیف. [.....]. (۶). آد، کا: بر او می‌ریزی فرو می‌برد. (۷). آج: نباشد. (۸). کا در. (۹). کا، گا که. (۱۰). کا، گا باشد.

صفحه : ۳۱۸ بیافریدیم چرا ایمان نیاوردید و مرا باور نداشتید و تصدیق نکردید آنچه من گفتم و وعده دادم از اخبار قیامت و بعث و نشور! اَفَرَأَيْتُمْ ما تُمْنُونَ، آنکه ایشان را تنبیه کرد بر سبیل تقریب و ملامت، گفت: نبینید «۱» اینکه آب منی که شما در رحمهای اینکه زنان می‌ریزی «۲»! یقال: اَمْنی الرجل یمنی اذا اخرج المنی و صبّه. اَ اَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ اَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ، از آن آب منی فرزند شما می‌آفرینی «۳» یا ما می‌آفرینیم! و اینکه تقریر است تا ایشان اقرار دهند و بگویند که: ما نمی‌کنیم، و ما را اینکه قدرت نباشد «۴». نَحْنُ فَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ، آنکه گفت: ما مرگ تقدیر کردیم میان شما مکیان خواندند: «قدرنا». بتخفیف من القدر، و باقی قراء بتشدید من التقدیر [یعنی تقدیر] «۵» مختلف. بهری به کودکی بمیرند و بهری به برنایی «۶» و بهری [۱۳۸-ر] به پیری بر حسب مصلحت

ایشان چنان که من صلاح دانم تقدیر کنم بر ایشان. و ما نحن بمسبوقین و ما را سبق نتوانند بردن و از پیش نتوانند شدن و از چنگال مرگ نتوانند جستن و از قبضه قدرت ما برون نتوانند شدن، ما مسبوق و مغلوب ایشان نباشیم. علی أن تُبدل «علی» تعلق دارد به «مسبوقین»، یقال: فلا مسبوق و مغلوب علی کذا، بدان که «۷» بدل کنیم از شما مانند شما، یعنی شما را ببریم و گروهی دیگر را بیاوریم همچون شما. و نُشئکم فی ما لا تعلمون و شما را باز-آفرینیم در صورتی و خلقی که شما ندانی «۸». -----
 (۱). آد: نمی بینید، کا: می بینید. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: می ریزید. (۳). آد، کا، گا: می آفرینید.
 (۴). آد، گا آنگاه گفت. (۵). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). آد، گا و بحری به کهللی. (۷). آج، آد، گا: بر آن که: کا: برای آن که. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: ندانید.

صفحه ۳۱۹ مجاهد گفت: فی ای خلق شئنا در هر صورتی که ما خواهیم یعنی مسخ. سعید بن مسیب گفت: در حواصل مرغانی سیاه بر شکل خطاف که ما پرستک گوئیم، و آن مرغان به برهوت باشند «۱»، وادی «۲» است در یمن. حسن گفت: خلقتان بدل کنیم و شما را با خوکان و بوزینگان «۳» کنیم. چنان که کردیم آنان را که پیش از شما بودند «۴». آنگاه گفت: اگر اندیشه کنی. بدانی «۵» که اینکه بر ما متعذر نیست از آن جا که خلق اول بدانسته «۶» که شما را بیافریدیم و هیچ نبود «۷». فلو لا تدکرون چرا اندیشه نمی کنی «۸» که آن که بر ابتدا قادر باشد بر اعادت هم قادر باشد! حسین بن الفضل گفت: معنی آن است که اعادت در اینکه معنی به خلاف انشاء اول است که اول دانی «۹» که شما را در ارحام امهات «۱۰» آفریدیم، اما اعادت ندانی «۱۱» که شما را کجا زنده کنیم [۱۳۸-پ]، آن بی علم «۱۲» شما باشد به خلاف خلق اول، و اینکه وجهی نیک است فی قوله و نُشئکم فی ما لا تعلمون و لقد علمتم النشأة الأولى. أفرأیتم ما تحزنون دیدی «۱۳» اینکه کشت و برزگری «۱۴» که می کنی «۱۵» اینکه تخم که می کاری «۱۶»! ----
 (۱). آد، گا و آن. [.....] (۲). آد، گا: وادی. (۳). آج، کا: بوزینگان آد، گا: بوزینگان.
 (۴). آج، آد، گا: چنان که آنان کردیم که پیش شما بودند. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: اندیشه کنید بدانید. (۶). آج، آد: بدانسته اید. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: نبودید. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: نمی کنید. (۹). آج: رانید، کا، گا: می دانید. (۱۰). آد، کا، گا ما. (۱۱). آد، کا، گا: نمی دانید. (۱۲). آد، کا، گا: از بی علمی. (۱۳). آج، آد، گا: دیدید، کا: بدیدید. (۱۴). آد، گا: بزر. (۱۵). آج، کا، گا: می کنید. [.....] (۱۶). آج و دیگر نسخه بدلها: می کارید.

صفحه ۳۲۰: ۳۲۰ أ أنتم ترزعون أم نحن الزارعون شما می رویانی «۱» یا من می رویانم «۲»! محمد بن سیرین روایت کرد از ابو هریره که رسول- علیه السلام- گفت: مگوی «۳» «زرعت»، و لکن گویی «۴» «حرثت» یعنی تخم کشتن خود را زرع مگویی «۵»، حرث گویی «۶»، چه حرث که کشت است به شماست، و زرع که انبات و رویانیدن است به من است «۷»، آنگاه گفت الم تسمعون قول الله تعالی: أفرأیتم ما تحزنون أ أنتم ترزعون أم نحن الزارعون آنگاه گفت: لو نشاء لجعلناه حطاماً اگر ما خواهیم تخم در زیر زمین بیوسانیم «۸» و رویانیم «۹» تا بر شما تباه شود. مژه گفت: معنی آن است که برویانیم گیاه و برگ او، و دانه در او نیافرینیم تا همه کاه باشد. فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ عامه قراء خواندند به فتح «ظا»، و در قراءت عبد الله مسعود «ظلم» آمد به کسر «ظا» و اصل «ظل» «ظلل» بوده است، چون عین الفعل بیفگند حرکت او با «فا» داد «۱۰»، و هماغتان. تَفَكَّهُونَ، یمان گفت «۱۱»: تندمون، پس همه روز بمانی «۱۲» پشیمانی می خوری «۱۳» [بر آن خرج و رنج و روزگار صرف کرده باشید، نظیر او در معنی فاصبح یقلب کفیه علی ما انفق فیها «۱۴»].
 قتاده گفت: تعجبون شگفت می نمایید. عکر مه گفت: یکدیگر را ملامت می کنید. حسن گفت: پشیمانی می خورید «۱۵» بر معصیت گذشته که به شومی آن زرع تباه شده باشد. ابن زید گفت: تفجعون مصیبت زده می باشی «۱۶». اینکه کیسان گفت: تحزون، اندوهگین «۱۷» -----
 (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: می رویانید. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: ما می رویانیم، که بر اساس مرجح می نماید. (۳-۵). مگوی / مگوئید. (۶-۴). گویی / گوئید. (۷). آد، گا: به خداست. (۸). آج، کا: بیوسانیم، آد، گا: بیوسانیم. (۹). آد، کا، گا: برویانیم. (۱۰). آد، گا: حرکت او نقل به فاء الفعل کردند. (۱۱). آد، گا

تفکّهون آی. (۱۲). آد، کا، گا: بمانید و. (۱۳). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌خورید. (۱۴). سوره کهف (۱۸) آیه ۴۲. (۱۵). اساس، آج: افتادگی دارد، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] (۱۶). آج، کا، گا: می‌باشید. (۱۷). آد، کا، گا: دژم. صفحه ۳۲۱ می‌باشی. گفتند: [۱۳۹-ر] «تفکّه» از اضداد است، يقال: تفکّه اذا تنعّم، و تفکّه اذا حزن. فزاء گفت: تفکّهون و تفکّون لغتان، و گفتند: تفکّه سخنی باشد که به کار نیاید، و منه الفكاهه «۱» للمزاح، و اصل کلمه اینکه است، و «تفکّه» حدیث مزاح باشد. تشبیها بالتعلل بالفواکه، و معنی آن که یتروحون إلى التندّم كما یتروّح الفکه الی الحدیث استراحت می‌کنند به پشیمانی چنان که مرد ممزاح به حدیث خویش استراحت کند. إنا لَمُعْرُومون، آی و یقولون إنا لَمُعْرُومون، گویند: ما غرامت زده‌ایم که خرج کرده‌ایم و دخل نیافته‌ایم. عبد الله عبّاس و قتاده گفت: ما معدّیم، و الغرامه «۲» و هو العذاب. مجاهد و عکرمة گفتند: «مولع بنا» به ما ولع «۳» شده‌اند، یعنی به زیان ما. مقاتل حیّان گفت: مهلكون ما را هلاک کرده‌اند. بل نحن مَحْرُومون بل ما محروم و محدودیم و بازده «۴» بازمانده «۵» و روزی بگردانیده از ما. انس مالک گفت: یک روز رسول - علیه السلام - به زمینی از زمینهای انصار بگذشت ناکشته بود، گفت: چرا اینکه زمین نکشتی «۶»! گفتند: برای آن که باران کم می‌آید «۷»، گفت: شما تخم در زمین افگنی «۸» که رویاننده خداست. سالی به باران رویاند و سالی به باد و سالی به نجم. آنکه اینکه آیت بر خواند، و محروم و محدود و محارف «۹» همه ضدّ مرزوق باشد. أفرأیتُم الماء الذی تشرّبون، گفت: می‌بینی «۱۰» اینکه آب که می‌خوری «۱۱».

----- (۱). الفاکهه. (۲). آج: من الغرامه آد، کا، گا: من الغرام. (۳). آد، کا، گا: و الع. (۴). آد، گا: باز زده. (۵). آج، کا، گا: و باز مانده. (۶). آد، گا: نکشته‌اید. (۷). اساس: می‌آمد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). آج، و دیگر نسخه بدلها: افگنید. (۹). اساس، آج: محاد، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌بینید. (۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌خورید.

صفحه ۳۲۲: ۳۲۲ أأنتم أنزلتموه من المزن شما فرود آورده از ابر «۱». و «المزن» السحاب، واحدها «۲» مزنة [۱۳۹-پ] «۳»، و قال: فنحن كماء المزن ما فی نصابنا كهام و لا فینا يعدّ بخیل «۴» لو نشاء جعلناه أجاجاً اگر ما خواهیم آن را شور گردانیم شوری سخت. حسن گفت «۵»: شور و تلخ. فلو لا تشكرون چرا شکر نمی‌کنید! أفرأیتُم النار الّتی تُورون، گفت: می‌بینید «۶» اینکه آتش که از آتش زنه بیرون می‌آید «۷»! يقال وری الزند و اوريته أنا، و الايراء اخراج النار من القداحة. أأنتم أنشأتم شجرتها، گفت: شما آفریدید و رویانیدید درخت آتش را - یعنی مرخ و عفار را - که آتش در او باشد، أم نحن المنشيؤون یا ما آفرینیم «۸» و انشا می‌کنیم! نحن جعلناها تذكرة و متاعاً، گفت: ما کردیم «۹» آتش را تذکره و یاد کردی از آتش دوزخ. ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: اینکه آتش که شما می‌افروزید جزوی است از هفتاد جزو از آتش دوزخ. گفتند: یا رسول الله! اگر خود اینکه بودی کفایت بود «۱۰» ما را. گفت: لا بل، آن آتش مفضل است بر اینکه آتش به شصت و نه جزو، که گرمای هر جزوی مانند اینکه است. و متاعاً، متعه و بلغه و برخورداری. للمقوين برای «۱۱» مسافران که بر زمین قی فرود آیند، و القی و القواء هی الارض اقفر الخالیة البعیده من العمران، زمینی باشد بیابان خالی از ----- (۱). آد، کا، گا یا ما فرود می‌آوریم. [.....] (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: واحدتها. (۳). نسخه اساس در اینکه جا پایان می‌پذیرد، از آج افزوده می‌شود. (۴). نسخه آج شما فرود می‌آید آن ابر یا ما، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها و سیاق عبارت زاید می‌نماید. (۵). آد، کا، گا: ابو اسحق. (۶). آد، گا: نمی‌بینید. (۷). آد، گا: فرو می‌آید. (۸). آد، گا: می‌آفرینیم. (۹). آد، گا: اینکه. (۱۰). آد، کا، گا: بودی. (۱۱). کا: از برای.

صفحه ۳۲۳: ۳۲۳ مردمان و دور از آبادانی، يقال: أقوت الدار و أقفرت اذا خلت، قال: أقوى و أقفر بعد أم الهیثم و قال النابغة: أقوت و طال علیها سالف الأمد «۱» اینکه قول بیشتر مفسران است. مجاهد گفت: «للمقوين» آی للمستمعین آنان که «۲» طلب تمتع کنند و طلب انتفاع از مسافران و حضری تا به روشنایی او بنشینند در تاریکی و بدو گرم شوند در سرما و در طبخ و نان پختن «۳» و مانند

اینکه منتفع شوند بدو و در او اندیشه کنند و به اعتبار او پناه با خدای دهند از آتش دوزخ. حسن گفت: بلغه باشد مسافران را که با خود گیرند آلات «۴» از آتش زنه و سنگ و آهن. ابن زید گفت: للجائعین گرسنگان را، یقال: اقویت «۵» منذ کذا، ای ما اکتلت شیتا. قطرب گفت: مقوی از اضداد است به معنی درویش باشد و به معنی توانگر «۶»، یقال: أقوى الرجل إذا قوی «۷» دوابه و کثر ماله، و هر دو از باب أجب الرجل و اصح باشد، یکی از قوه و یکی از قوا، یقال: أقوى الرجل إذا صار «۸». ذا ماشیه قویه، و أقوى إذا صار ذا بیت قواء. پس وجه اشتقاق اینکه است که بیان کردیم نه تضاد است. فَسَبَّحَ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ، آنکه رسول را گفت و امت او را: تسبیح کنید به نام خداوند بزرگوار. فَلَا أُقْسِمُ، بیشتر مفسران گفتند: «لا» صله است، المعنی اقسام سوگند خورم «۹»، و دلیل اینکه تأویل قراءت عیسی بن عمر «۱۰» است که او خواند: فَلَأُقْسِمُ سوگند خورم و «لام» تاکید راست. بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ، یعنی نجوم القرآن، یعنی فصول و آیات قرآن که به رسول - علیه السلام - فرود آمدی به اوقات ----- (۱).

آج: الامم، با توجه به کا تصحیح شد. (۲). آد، کا، گا: را که. (۳). آد، گا: در طبخ طعام و پختن نان. (۴). آد، کا، گا آن. [.....] (۵). اساس: أقوایت، با توجه به کا، تصحیح شد. (۶). کا: درویش آید و توانگر. (۷). اساس: أقوى، با توجه به کا، تصحیح شد. (۸). آد، کا: إذا کان. (۹). گا: سوگند می خورم. (۱۰). آد، کا، گا: عیسی بن یعمر.

صفحه: ۳۲۴ به آن «۱» قسم کرد که آن موقعی عظیم است بنزدیک خدای تعالی از تعظیم و منافع که در اوست. گفتند «۲»: به «مواقع» مساقط و مغارب نجوم خداست. عطاء بن ابی رباح گفت: منازل او خواست از اینکه بروج دوازده «۳». حسن گفت: وقوع و سقوط او خواست عند الانتشار و الانکدار یوم القیامه. قراء در اینکه لفظ خلاف کردند. حمزه و کسائی و خلف خواندند: «بمواقع النجوم» علی الواحد، و باقی قراء خواندند: «بمواقع» علی الجمع، و اختیار اینکه است لقوله: النجوم تا جمع مناسب باشد. وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ و اینکه سوگندی است بزرگ اگر بدانید شما. إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِيمٌ، جواب قسم است کأنه قال: اقسام بمواقع النجوم ان هذا القرآن لقرآن «۴» کریم سوگند بر اینکه می خورد که اینکه کتاب قرآنی است کریم مکرم و عزیز. فِی کِتَابٍ مَّكْنُونٍ در کتابی نوشته نهانی مصون محفوظ نزدیک خدای تعالی از شیاطین و از جمله معایب «۵»، و مراد به «کتاب مکنون» لوح محفوظ است. لا- یَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ- دست بر آن نوشته لوح محفوظ نهند الا پاکیزگان، یعنی فرشتگان معصوم «۶» مطهر از گناه، و اینکه قول انس است «۷». أبو العالیه و ابن زید گفتند: مراد نه شما، چه شما به گناه آلوده اید، مراد فرشتگانند که ایشان گناه نکرده باشند، ایشان بیارند به انبیاء معصوم، پس از دست پاکان به دست پاکان رسد. ----- (۱). آج قدم، با توجه به

آد و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۲-۴). کا مراد. (۳). آد، گا: دوازده گانه. (۵). آج: ندارد. (۶). آج: مصایب. (۷). آد، گا و صفحه: ۳۲۵ عبد الله عباس گفت: یعنی مؤمنانی که از شرک مطهر باشند و از گناهان محفوظ باشند. عکرمه گفت: مراد حاملان توریت و انجیل اند. قتاده گفت: یعنی بنزدیک خدای دست جز پاکیزگان «۱» به او نرسد، اما در دنیا مؤمن و کافر و منافق همه دست به او کشند. کلبی گفت: مراد سفره‌اند که خدای تعالی گفت: بِأیدی سَیْفَرَةٍ، کِرَامٍ بَرَرَةٍ «۲». محمد بن فضل گفت: اینکه قرآن نخوانند الا موحدان، و عبد الله عباس نهی کردی از آن که تمکین کنند جهودان و ترسایان را از خواندن قرآن. قراء گفت: معنی آن است که طعم و نفع او نیابد «۳» الا آن که ایمان آرد با او. حسین بن فضل گفت که: تفسیر و تأویل آن ندانند الا آنان که خدای تعالی ایشان را پاک «۴» بکرده باشد از کفر و نفاق. أبو بکر و راق گفت که: تفسیر و تأویل آن ندانند الا آنان، که خدای تعالی توفیق ندهد عمل کردن بر او الا پاکان را از گناه. ابو العباس بن عطا گفت: حقایق قرآن ندانند الا آنان که اسرار ایشان به انوار عصمت پاک کرده باشند از اقدار معصیت، و آن صفت معصومان است. جنید گفت: آنانند که سر خود پاک کردند عما سوی الله. بعضی دیگر گفتند که: معنی آن است که نباید که دست به آن یازند و او را نسیانند «۵» الا آنان که پاکیزه باشند از جنابت و حیض و احداث، و ظاهر لفظ خبر است و مراد نهی کقوله: وَالْمُطَلَّقَاتُ یَتَرَبَّصْنَ «۶». ظاهر اینکه خبر است و مراد نهی «۷»، و قوله: - علیه السلام- «۸-۹» لن یدلغ المؤمن فی حجر مرتین، ظاهر خبر است و مراد نهی، چه «۱۰» اگر معنی خبر بودی دروغ بودی، و مراد مس

----- (۱). آد، گا: بنزدیک خدای پاک جز دست پاکان. (۲). سوره عبس (۸۰) آیه ۱۵ و ۱۶. [...] (۳). اساس: نیاید، با توجه به کا تصحیح شد. (۴). آد، گا و مطهر. (۵). گا: بسانید. احتمالاً «پانیدا». (۶). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۸، آد، گا که. (۷). آد، گا، گا. (۸). آد، کا: لا. (۹). آد، کا، گا: من. (۱۰). آد، گا: که.

صفحه : ۳۲۶ مصحف «۱»، و ما فی المصحف را به عرف شرع بر اطلاق، قرآن خوانند، و بیانش «۲» قوله - علیه السلام - «۳» لا تسافروا فی القرآن «الی ارض العدو، و نوشته قرآن به حقیقت قرآن است به نزد «۴» محققان، و بر اینکه اجماع است مسلمانان را و قول آن که کلام قایم بذات است گفت: قولی نا معقول است و خلاف اجماع، و بدین آیت استدلال کردند بدان «۵» که جنب و حیض را حرام است دست بر قرآن نهادن، اما دست بر پوست و حاشیه نهادن و بر گرفتن او بیشتر فقها گفتند روا نیست، و بنزدیک ما اجتناب از آن اولیتر است. شافعی گفت: روا نباشد، و ابو حنیفه گفت: جنب و حیض را روا نباشد و محدث را روا نباشد. و حکم و حماد و داود گفتند: روا نباشد همه کس را بر سایر وجوه، اما حمل مصحف بنزدیک ما جنب را روا باشد «۶» و حیض را مکروه باشد، و شافعی گفت: حیض و جنب و محدث را روا نباشد. ابو حنیفه گفت: اگر در غلاف بود شاید تا حمل کنند، و اگر در غلاف نبود نشاید. و داود گفت: مشرک را نشاید که حمل مصحف کند و او را از آن تمکین نکنند. و دلیل بر مذهب صحیح از اینکه ظاهر آیت است: لا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ، منع از مس است الا مطهر را، و جنب و حیض مطهر نباشند و نه نیز کافر «۷» و سایر انواع کفار، اما محدث را پاک خوانند در شرع و عرف «۸»، و فقها گفتند تا به صفت آن نبود که نماز توان کردن «۹»، نشاید تا مس و حمل کنند مصحف را و نیز خبر عمرو بن حزام که گفت: چون رسول - علیه السلام - پدرم را به یمن فرستاد، در نامه او بفرمود نوشتن که نباید که دست بر مصحف نهد و ----- (۱). آد، گا است. (۲). کا: بیانه. (۳). آد، گا، گا: بالقرآن. (۴). آد، گا، گا: بنزدیک. (۵). آد، گا، گا: بر. (۶). کا: نباشد. [...] (۷). اساس: پرهیزگا، با توجه به آد، گا، گا، تصحیح شد. (۸). آد، گا: در عرف شرع. (۹). آد، گا، گا: تواند کردن.

صفحه : ۳۲۷ مصحف «۱» برگیرد الا کسی که پاکیزه باشد و اخبار در اینکه معنی بسیار است. اما آنان که گفتند: حمل آن روا بود آنان که «۲» پاک نباشند استدلال کردند به آن رسول - علیه السلام - نامه به قیصر نوشت و در او نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم، یا أهل الكتاب تعالوا إلى کلمة سوا بیننا و بینکم «۳» - الایه، و لا بد است از آن که او «۴» نامه به دست گرفته باشد و بخوانده «۵» و فقها گفتند: عند ضرورت روا باشد، اما کودکان بنزدیک ما روا بود که مصحف بر گیرند و نوشته او را دست بر نهند «۶». و شافعی را در اینکه دو قول است: یکی آن که شاید و یکی آن که نشاید، و اصحاب او بر قول اول اند. تنزیل من رب العالمین، ای هو تنزیل، منزل را تنزیل خواند بر اتساع چنان که مخلوق را خلق گویند و مقدر «۷» را قدر گویند، و هذا الدرهم ضرب الأمیر. کتابی است فرود آمده از خدای جهانیان. أفیهذا الحدیث أنتم مدهنون گفت: اینکه «۸» حدیث که قرآن است، ادهان می کنید؟ صورت استفهام است و مراد تقریر. عبد الله عباس گفت: مکذبون، مقاتل حیان گفت: کافرون، نظیره: وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ مَقِيدَهُنَّ «۹». و کفوله: وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا «۱۰». ابن کيسان گفت: مدهن آن کس باشد که در ادای واجبات تقصیر کند به تعلل. مؤرج گفت: مدهن منافق باشد که جانب با همه کس نرم دارد، و ادهن و داهن واحد و أصله من الدهن، و بعضی اهل لغت گفتند: ادهان ترک «۱۱» الحزم باشد یعنی طریقه احتیاط و حزم نمی سپرند در قبول قرآن، و جد ----- (۱). گا: و نه نیز مصحف. (۲). آد، گا، گا: آنان را که. (۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۶۴. (۴). آد، گا: که قیصر. (۵). آد، گا: و خوانده یا غیری که نه مسلمان بوده باشد. (۶). آج: نهند. (۷). آج: مقدر. (۸). آد، گا: بدین. (۹). سوره قلم (۸۶) آیه ۹. (۱۰). سوره نساء (۴) آیه ۸۹. (۱۱). کا: نزل. [...]

صفحه : ۳۲۸ نمی نمایند در تحصیل علم به صحت آن، بل سستی و تقصیر می کنند، قال أبو القیس الأسلت: الحزم و القوه خیر من ال ادهان و الفهه و الهاع و تجعلون رزقکم أنکم تکذبون، گفت: نصیب و حظ خود از اینکه قرآن تکذیب کردید، یعنی از آنچه در

قرآن کار باید «۱» بست شما بر عکس آن کردید از تکذیب، و «آن» مع اسمها و خبرها در جای مصدر است، و برای آن به لفظ «رزق» گفت که اینکه حظی است که لابد است ایشان را از اینکه از روی معلوم. حسن گفت: در اینکه آیه زیان کند بنده که نصیب او از قرآن تکذیب باشد. بعضی دیگر گفتند: آیه در انواء باران آمد. عبد الله عباس روایت کرد گفت «۲»: در عهد رسول- علیه السلام- بارانی آمد، رسول- علیه السلام- گفت: مردم در اینکه باران به «۳» دو گروه‌اند: بهری شاکرند و بهری کافر. اما شاکر آنان بودند که گفتند: اینکه رحمتی است که خدای تعالی داد «۴» و «۵» آنان که کافر بودند آنان بودند که گفتند «۶»: صدق نوء کذا و کذا، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: *فَلَا أُفْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ* «۷»، یعنی النجوم الّتی يتوقعون عندها سقوط المطر، إلی قوله: وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكذِّبُونَ، و شرح اینکه قول در سبب نزول آیه آن است که عبد الله عباس گفت که: رسول- علیه السلام- به سفری رفت و صحابه با او، در راه تشنگی عظیم به ایشان رسید و آب نیافتند، بیامدند و با رسول- علیه السلام- شکایت کردند و گفتند: یا رسول الله؟ تشنگی ما بغایت رسید. رسول- علیه السلام- گفت: اگر من دعا کنم و خدای تعالی باران فرستد، ----- (۱). آد، گا: می‌باید. (۲). آد، گا: که. (۳). آد، کا: بر. (۴). آد، کا، گا ما را. (۵). آد، گا اما. (۶). آد، گا: که بر خلاف اینکه گفتند. (۷). سوره واقعه (۵۶) آیه ۷۵.

صفحه : ۳۲۹ همانا که نگویید «۱»: سقینا بنوء کذا «۲» ما را به طلوع فلان ستاره باران دادند یا به سقوط فلان ستاره. گفتند: یا رسول الله؟ اینکه وقت انواء نیست و ما اینکه نگوییم. رسول- علیه السلام- دو رکعت نماز کرد و دعا کرد، بادی بجنید و ابری بر آمد و بارانی عظیم آمد «۳» تا وادیه‌ها پر شد و سقایه‌ها «۴» پر کردند. آنکه رسول- علیه السلام- بر نشست، مردی را دید که آب می‌گرفت به «۵» قدحی که داشت «۶» و می‌گفت: ما را اینکه باران به نوء فلان ستاره آمد. رسول- علیه السلام- گفت: من دانستم که از شما بعضی اینکه گویند، خدای تعالی اینکه آیه فرستاد: *وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكذِّبُونَ*، گفت: روزی و حظ و نصیب خود «۷» تکذیب کردید، و آنکه «۸» نگفتید اینکه باران به رحمت خدای آمد، و گفتید به نوء ستاره آمد. و مثال آیت آن است که یکی از ما گوید: جعلت إحسانی إلیک أن تسیء إلی و جعلت شکر إکرامی لک أنک اتّخذتني عدوًا، و گفتند: تقدیر آیت آن است که: و تجعلون شکر رزقکم التّکذیب، علی حذف المضاف و اقامه المضاف إلیه مقامه، کقوله: *وَ سئل القریة* «۹»، و مثله فی المعنی قول الشاعر: فکان شکر القوم عند المنز - کی الصّیحیحات فقاً الأعین و روایت کردند که رسول- علیه السلام- خواند: و تجعلون شکرکم انکم تکذّبون، یعنی به بدل شکر تکذیب کردید: و بعضی ائمه لغت گفتند «۱۰»: در لغت -----

--- (۱). آد، گا: گویند، گا: گویند. (۲). آد، گا: یعنی. (۳). آد، گا: ببارید. (۴). آج، کا: سقاها آد: سقایه‌ها: که مصانع و حیاض پر شد، با توجه به ضبط گا می‌توان حدس زد که کلمه «سقاها» به معنی گودال آب و حیاض و محل جمع آوری آب باران بوده باشد. (۵). آد، گا بر نشست به تفرج سیل و آب، شخصی می‌آمد و. (۶). آد، گا: و قدحی آب در دست داشت. (۷). آد، گا را. [.....] (۸). آد، گا: بانگه/ به آن که. (۹). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. (۱۰). آد، گا که.

صفحه : ۳۳۰ ازد شنوءه شنیده‌اند «۱»، رزق به معنی شکر «۲»، قال «۳»: ما رزق فلان ای ما شکر فلان، و رسول- علیه السلام- گفت: خدای تعالی به بامداد و شبانگاه نعمت به بندگان می‌فرستد، آنکه ایشان بعضی شکر می‌کنند و بعضی کفران، می‌گویند ما را به نوء فلان ستاره باران دادند. گفتند: سلیمان عبد الملک بعضی علما را گفت: اگر «۴» از علم نجوم پاره‌ای بر خوانید «۵» تا از آن «۶» بی نصیب نباشید «۷». او گفت: مرا از آن منع است. گفت: و آن منع چیست! گفت خبری که مرا روایت کردند که رسول- علیه السلام- گفت: مخوفتر چیزی که من می‌ترسم بر ائمت من «۸» سه چیز است: یکی حیف به ائمه، و یکی تکذیب به قدر، سیم ایمان به نجوم، آنکه به ایشان خطاب کرد بر سبیل تخویف و تخدیر، گفت: فلو لاء ای فهلاً اذا بلغت الحلقوم، «۹» یعنی النّفس الحلقوم، ایما نفس بیفنگند لدلالة الکلام علیه چنان که شاعر گفت: لعمرک ما یغنی الثراء عن الفتی إذا حشرجت یوما و ضاق بها الصّیدر گفت: چرا آنکه که جانها به حلقوم رسد در وقت نزع، و اَنْتُمْ حِیْبِئِدٍ تَنْظُرُونَ و شما آنکه در آن وقت می‌نگرید «۱۰». دو قول گفتند: یکی آن

که مزروع را خواست که می‌نگرد شاخص البصر متحیر بمانده، و می‌داند که بخوهد مرد «۱۱» و هیچ چاره ندارد و هیچ دفع نتواند کردن آن را. قولی دیگر آن است که «۱۲» خطاب با آنان است که بر بالین مرده باشند، ایشان می‌نگرند تا کی باشد که جان او بر آید و نفس او منقطع شود. ----- (۱). آد، کا، گا: ندارد. (۲). آد، گا: شکر به معنی رزق آمد. (۳). آد، کا، گا: یقال. (۴). آد، گا: که. (۵). آد، گا: بر خوان. (۶). آد، کا، گا علم. (۷). آد، گا: نباشی. (۸). آد، گا: خود. (۹). کا: ای فهلاً. (۱۰). گا و بر اینکه. (۱۱). آد، گا: که خواهد مردن البتّه. [.....]. (۱۲). آد، گا: و قولی دیگر آن که.

صفحه : ۳۳۱ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ و ما به او نزدیکتر باشیم از شما، یعنی به علم و قدرت احوال او بدانیم و بر آنچه خواهیم بر او قادرتر باشیم از شما. وَ لَكِنْ لَا تَبْصِرُونَ و لکن شما ما را نمی‌بینید. گفتند: مراد به «نحن» رسولان اویند از فرشتگان که به قبض روح آمده باشند، و لکن شما ایشان را نبینید از آن جا که ایشان لطیف‌اند و شما را شعاع اندک است. فَلَوْ لَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ، تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، ای فهلاً، گفت: چرا اگر چنان است که شما گفتید و گمان بردید از نفی بعث و نشور و ثواب و عقاب که شما را جزا نخواهند «۱» داد به خیر و شر، جان خود یا جان آن متوفی با تن او «۲» نبرید، و قوله: تَرْجِعُونَهَا، از «رجع» متعدی است و «ها» راجع است با نفس. اگر در آن دعوی که کردی «۳» راست گوید «۴». اگر گوید گویند: جواب «لولا» اول کجاست من قوله: فَلَوْ لَا- إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ، گویم فزّاء گفت: جواب هر دو «لولا» یکی است، اول و دوم و هو قوله: تَرْجِعُونَهَا، و گفت اینکه خطاب است با قومی که گفتند: ما مرگ باز توانیم داشت «۵» از خویشان به علم و تدبیر و چاره و طب و مانند اینکه، خدای تعالی بر سبیل تفریح ایشان را گفت: اگر در اینکه دعوی راست گوید، چرا چون جان به حلقوم «۶» مرد رسد باز پس نبرید، و التقدير: فهلا ترجعون النفس إليه إذا بلغت الحلقوم و ائتم حينئذ تنظرون. حیاری لا تقدرون علی ردها چرا چون جان مرد به حلق رسد باز پس نبرید به تدبیر و چاره، و معلوم «۷» است که چیزی نتوانید کردن «۸» جز آن که «۹» می‌نگرید متحیر فرو مانده. و عرب چنین بسیار کند که دو چیز را به یک جواب کفایت کند، و در قرآن از اینکه بسیار است، منها قوله: -----

----- (۱). آج: خواهند. (۲). آد، گا: ندارد. (۳). آد، گا: کردید کا: کرده‌اید. (۴). کا: راست گیرید. (۵). آد، کا، گا: داشتن. (۶). آد، کا، گا: حلق. (۷). آد، کا، گا: چه معلوم. (۸). آج: نتوان کرد. (۹). آد، کا، گا: چنان که.

صفحه : ۳۳۲ فَإِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ «۱»، جواب «إِن» و «من» به یک چیز داد من قوله: فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ «۲»، و منها قوله: لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُجِبُونَ أَنَّ يُحْمَلُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسِبَنَّاهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ «۳». و گفتند: صله «لولا» ی اول محذوف است و التقدير: هلاً ذکرتم إذا بلغت النفس الحلقوم، و گفتند: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و التقدير: فلو لا- ان کنتم غیر مدینین مجزین علی أعمالکم بزعمکم ترجعونها إذا بلغت الحلقوم، و اینکه هم راجع است با جواب معنی اول. آنکه اهل قیامت را به سه صفت فرو نهاد چنان که در اول سوره گفت از مقربان و اصحاب الیمین و اصحاب الشمال گفت: فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ- اگر چنان که اینکه متوفی از جمله مقربان حضرت ما باشد فَرُوحٌ وَ رِيحَانٌ، ای فله روح و ریحان او را روح و راحت و ریحان باشد. و گفتند: به مقربان، سابقان را خواست که وصف ایشان چنین رفت که: وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ «۴». حسن و قتاده و یعقوب خواندند: فروح به ضم «را». حسن گفت: روح از ریحان بر آید. قتاده گفت: به روح رحمت خواست، و قیل: معناه فحیاء و بقاء او را حیات و بقا باشد. و گفتند: اینکه قراءت رسول است- علیه السلام. عایشه روایت کرد که از او و عامیه قراءت: «فروح» خواندند به فتح «را». مفسران در معنی او خلاف کردند. عبد الله عباس و مجاهد گفتند: روح راحت باشد، یعنی فراحه. سعید جبیر گفت: حرمی باشد. ضحاک گفت: آرمزش و رحمت باشد و ریحان. عبد الله عباس گفت: استراحت باشد. مجاهد و سعید جبیر گفتند: روزی خدای باشد به زبان «۵» حمیر، یقولون: خرجت اطلب ریحان الله، ای رزق الله. ربیع خثیم و ابن زید گفتند: فروح عند الموت و ریحان فی الاخره در ----- (۱-۲). سوره بقره (۲) آیه ۳۸. (۳).

سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۸. (۴). سوره واقعه (۵۶) آیه ۱۰ و ۱۱. (۵). کا: به لغت. [.....]

صفحه : ۳۳۳ مرگ راحت باشد او را و در قیامت ریحان. بعضی دیگر گفتند: مراد ریحان مسموم است. ابو العالیه گفت: هیچ کس «۱» از دار دنیا نباشد «۲» از جمله مقربان تا او را شاخی از ریحان بهشت نیارند که ببوید و در راحت آن جان بدهد. ابو بکر وراق گفت: روح نجات باشد از آتش نیران «۳»، و ریحان فوز باشد به نعیم جنان. ترمذی گفت: روح راحت گور باشد و ریحان ثواب بهشت. سام بن عبد الله گفت: روح سلامت باشد و ریحان کرامت. دیگری گفت: روح معانقه ابکار «۴» بود و ریحان مرافقه ابرار «۵»، و گفتند: روح، جان دادن باشد بر شهادت، و ریحان ندای سعادت. و گفتند: روح کشف الکروب باشد و ریحان غفران الذنوب، و گفتند: روح فضل اوست و ریحان وصل او، و گفتند: روح تخفیف حساب باشد و ریحان تضعیف ثواب، و گفتند: روح عفو بلا عتاب «۶» و ریحان رزق بلا حساب. وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ وَ بَهْشْتِ نَعِيمٍ باشد ایشان را. وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَ إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ، آى سلامه لك يا محمد، یعنی در حق ایشان ایمن باش که ایشان را آفت نخواهد رسیدن «۷» تو را برای ایشان سلامت است، و قیل: سلام عليك، و گفتند: معنی آن است که فسلام لك، آى سلامه بأتك «۸» من أصحاب اليمين تو را سلامت باد ای محمد که تو نیز از اصحاب اليمين «۹». فزاد گفت: معنی آن است که سلام و تحیت ایشان تو را باشد که ایشان سلام بر تو کنند. وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ وَ إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ و اگر از همراهان باشد و از «۱۰» اصحاب الشمال باشند. ----- (۱). آد، گا: گفت کسی کا: هیچ چیز. (۲). کا: نبرود. (۳). آج، کا: آتش میزان آد، گا: آتش دوزخ. (۴). گا: معانقه الأبکار. (۵). گا: مرافقه الأبرار. (۶). کا، گا: عقاب. (۷). آد، گا و. (۸). کا: لآنك. (۹). گا: اصحاب اليمين. (۱۰). آج، گا: و آن آد: آنان.

صفحه : ۳۳۴ فَنَزَلَ مِنْ حَمِيمٍ قوت ایشان از حمیم «۱»، آب تافته باشد. وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ وَ مَلَاذِمَتِ دُوزَخِ تَافْتِهِ. إِنْ هَذَا «۲» اینکه که تو را گفتیم و قصه آن بر تو ایراد و انزال کردیم حق «۳» و یقین است، درست «۴» است لا- باطل فیه و لا- شک حقی است بی باطل و یقینی است بی شک، و اضافه الحق إلى الیقین و هما شیء واحد لاختلاف اللفظ، کقوله: حنّس الظلم، و گفتند: «هذا» اشارت است به قرآن، یعنی اینکه قرآن حق و یقین است، و غایت درستی علم است، من غیر شک. فَسَبِّحْ: تسبیح کن به نام خدایت که او عظیم و بزرگوار است: بعضی گفتند: مراد «به تسبیح» نماز است، یعنی نماز کن به فرمان خدای تعالی. و گفتند: تسبیح کن به نام و ذکر خدای تعالی. عقبه الجهنی گفت: چون اینکه آیت آمد: فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ مصطفی - صلی الله علیه و آله - گفت «۵»: اجعلوها فی رکوعکم: آن را در رکوع کنید. سنّت شد که در رکوع تسبیح گویند، سبحان ربی العظیم و بحمده، چون اینکه آیت که: سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى «۶» خدای تعالی گفت اینکه در سجود گویند در سجود تسبیح چنین آمد که: سبحان ربی الاعلی و بحمده. آنگاه از پس اینکه خدای تعالی سورتها فرستاد که در اول او تسبیح است. من قوله: سَبِّحْ لِلَّهِ «۷» [۸]. ----- (۱). آد، گا و. (۲). کال هو حق الیقین. (۳). کا است. (۴). کا، گا درست. [.....]. (۵). آج: خدای تعالی گفت. (۶). سوره اعلی (۸۷) آیه ۱. (۷). سوره های حدید ۵۷، حشر ۵۹ و صف ۶۱ آیه ۱. (۸). پایان جلد ۱۸ در هیچ کدام از نسخه های خطی به تصریح مشخص نشده است. نسخه اساس تا اینکه جا افتادگی داشت، از آج آورده شد. (۸). پایان جلد ۱۸ در هیچ کدام از نسخه های خطی به تصریح مشخص نشده است. نسخه اساس تا اینکه جا افتادگی داشت، از آج آورده شد.

جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

فانمید

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

